

بسم الله الرحمن الرحيم

کنکاشی در تبار فلسفه یونان

تألیف و تحقیق

سید عابد رضوی

تقدیم به پدر و مادر عزیزم

## فهرست

عنوان..... صفحه

مقدمه ----- ۶

## فصل اول: آشنائی با یونان باستان

۱- یونان باستان در آئینه تاریخ ----- ۱۲

۲- دین یونان باستان ----- ۲۲

## فصل دوم: شناخت فلسفه یونان

۱- فلسفه چیست؟ ----- ۵۱

۲- فلاسفه یونان ----- ۸۹

۳- تأثیرپذیری فلسفه یونان از مکاتب فلسفی مشرق زمین ----- ۹۹

## فصل سوم: تأثیرپذیری تفکر غربی از یونان باستان

۱- یونان زدگی ----- ۱۱۱

۲- تأثیرپذیری فلسفه سیاسی از فلسفه یونان ----- ۱۲۴

۳- تأثیرپذیری فلسفه اخلاق از فلسفه یونان ----- ۱۸۱

۴- تأثیرپذیری فلسفه هنر از فلسفه یونان ----- ۲۱۵

۵- تأثیرپذیری نظام آموزشی از فلسفه یونان ----- ۲۲۸

۶- فلسفه و یهود ----- ۲۵۸

۷- فلسفه و مسیحیت ----- ۲۶۳

## فصل چهارم: اثرات فلسفه یونان بر مشرق زمین

۱- حمله اسکندر فیلسوف به ایران ----- ۲۶۷

۲- تأثیر پذیری ایران باستان از فلسفه یونان ----- ۲۷۱

۳- مکتب اسکندریه ----- ۲۷۳

## فصل پنجم: چالش های فکری مسلمین با فلسفه یونان

طبیعیات ----- ۲۷۹

- ۲- مابعدالطبیعه و فلسفه ----- ۳۰۲
- ۳- توحید و فلسفه ----- ۳۱۱
- ۴- نبوت و فلسفه ----- ۳۳۷
- ۵- معاد و فلسفه ----- ۳۴۱
- ۶- نقد فلسفه و علماء اسلام ----- ۳۷۰
- کتابنامه ----- ۳۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم

### پیشگفتار

فلسفه یونان به عنوان زیر بنای تفکر غربی و مبنای فلسفه مسلمین کمتر مورد تحلیل بی طرفانه قرار گرفته و بیشتر بر نقل دیگران اکتفا گردیده است ، این نوشته مختصر فراخوانی برای اهل تحقیق و آغازی برای این منظور محسوب میگردد

فلسفه، از نظر لغت واژه ای ، یونانی است که مرکب از فیلو ، بمعنای دوست داشتن و سوفیا، یعنی دانش است کلمه فیلسوف در زبان عربی، فارسی و فلاسفر، در دیگر زبانها بر دوستدار دانش اطلاق می شود از دیگر معانی فلسفه علت ، غایت و تفکر است، بدون تردید هیچ واژه ای باندازه ی واژه فلسفه مورد سو استفاده قرار ننگرفته و مصادره به مطلوب نگردیده است، البته باید توجه داشت که معنای یک واژه را استعمال و کاربرد آن واژه مشخص می نماید، معنای کاربردی و عملی فلسفه نیز تفکر است زیرا دانش تجربی و وحی از حیطه فلسفه خارج است، فلاسفه مسلمان نیز مخالفین فلسفه را مخالفین تفکر و تعقل می نامند، فلسفه

بمعنای تفکر به یونان اختصاص ندارد، بلکه تفکر شرقی مثل تفکر هند، چین، ایران، بین النهرین، قبل از یونان به رشته تحریر در آمده است، در این صورت، فلسفه (تفکر) اسلامی نیز شرح افکار و قواعد افلاطون، ارسطو نخواهد بود بلکه ملاک آن قرآن و سنت خواهد بود.

این نوشته بعد از تبیین قسمتی از تاریخ یونان و فلسفه آن دیار، به تأثیر تفکر یونانی و اثرات منفی آن بر فلسفه غرب می‌پردازد، در فصل پنجم نیز اثرات فلسفه یونان را بر فلسفه مسلمین بررسی می‌نماید زیرا جهان اسلام تاکنون دو بار با فلسفه یونان در مصاف قرار گرفته است ۱- در زمان بنی عباس با ترجمه آثار یونانی آغاز و تاکنون ادامه دارد ۲- توسط هجده فرهنگ غربی غرب نیز یونان است. مولف در پی این پاسخ است که آیا فلسفه (یونانزده) توانسته است پاسخگوی مشکلات فردی و یا اجتماعی مسلمین باشد؟

مبنای منطق و فلسفه یونانی به طوری که در صفحات آتی خواهد آمد ادراکات و مفاهیم کلی ذهنی است، آیا بر فلسفه یونانزده مسلمین نیز ذهن‌گرایی آن غلبه ندارد؟

در غرب نیز فلسفه به فلسفه زبان و تحلیلی محدود گردیده و از ادعاهای هستی‌شناسانه خود به معرفت‌شناسی و از آن به زبان‌شناسی تنزل نمود و در دنیای اسلام نیز این تفکر به اثبات رسید که منطق اسلامی در زبان قرآن و سنت (عربی) موجود است و اسلام نیازی به فلسفه و منطق ذهنی یونان ندارد، منطق ارسطو، منطق هگل (تزآنتی تز. سنتز)، منطق پوزیتویسم (اثبات‌گرایی تحلیلی) با منطق اسلامی متفاوتند، بنابر این نوشته حاضر با استناد به آثار فلسفی و تاریخی سعی دارد با روش ساده به بررسی نکات ذیل بپردازد:

۱- فلسفه یونان در مقابل ادیان الهی قرار دارد، جایگاه مکاتب فلسفی غرب در طول فلسفه یونان است و آن مکاتب در عرض آن نیستند، لذا با آنکه بعضی از فلاسفه جدید روش ذهن‌گرایانه یونانیان را نقد و بر تجربه تأکید می‌نمایند اما بر بیشتر آنها اصالت ماده حاکم است زیرا فلسفه (یونانزده) مبتنی بر عقلانیت مادی است و ادیان بر عقلانیت فراگیر، اعم از مادی و معنوی و ارزشهای معنوی استوار هستند و به خصوص ادیان ابراهیمی که اعتبار خود را از وحی الهی میگیرند.

۲- عمده مباحث مطرح در فلسفه رایج اسلامی شرح فلسفه یونان از دیدگاه مسلمانان است، (به طور نمونه حرکت جوهری از هراکلیتوس و مُثُل از افلاطون، علت و معلول و قدیم و حادث از ارسطو، بسیط الحقیقت و قاعده واحد و قوس صعودی از فلوطین مأخوذند) فلاسفه مسلمان نیز، فلسفه را به معنای تعقل به کار می‌برند، زیرا تمام فلاسفه مخالفین فلسفه را مخالف تعقل و تفکر می‌نامند. پرواضح است تفکر اسلامی از متون اسلامی (قرآن و سنت) اعتبار می‌گیرد و از متون یونانی و شروح آنها ناشی نمی‌شود.

۳- علوم انسانی اعم از سیاست، جامعه‌شناسی، اخلاق، روان‌شناسی، اقتصاد و غیره از فلسفه (یونانزده) استخراج گردیده‌اند زیرا علوم مذکور نه تجربی هستند که به وسیله تجربه به دست آمده باشند و نه وحیانی که حاصل وحی الهی باشند بلکه حاصل تفکر بشر مادی‌گرای غربی هستند که مبتنی بر عقلانیت مادی است

و در فلسفه (یونانزده) ریشه دارند و استعمارگران قدیم و نوین آنها را به صورت آکادمیک و مدرسه‌ای دسته‌بندی و ارائه نموده اند و به وسیله دانشگاهها و مؤسسات آموزشی و رسانه‌ها به جهانی‌سازی این علوم می‌پردازند و لذاست که به کسانی که در این علوم دکترا می‌گیرند Ph.d یعنی دکترا در فلسفه می‌گویند اعم از سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، اخلاق، مردم‌شناسی و دیگر علوم انسانی. بر همه، فلسفه اطلاق می‌شود، این فلسفه به عنوان محصول یک فیلسوف، می‌تواند الهی یا مادی باشد اما فلسفه ای که بر علوم مذکور حکومت دارد، مادی است زیرا محصول فلاسفه مادی‌گرای غربی است، علوم مذکور تجربی نیز نیستند نهایت چیزی که می‌توان در مورد این علوم گفت آن است که بر استقرا استوار هستند آن هم استقرا ناقص زیرا استقرا تام غیر ممکن است و از مزایای علم تجربی بر استقرا آن است که با ابطال حتی یک مورد از اصل آن کلیت آن باطل می‌گردد، نیز علوم مذکور نتایج استقرا ناقص جوامع غربی را بر جوامع شرقی تعمیم می‌دهند و حامل بار ارزشی غربی هستند. ما معتقد به احترام خاصی برای فلاسفه مسلمان هستیم اما افکار فلسفی (یونانزده) این بزرگواران را نمی‌پذیریم و سعی ما بر آن است که بر مبنای مباحثات علمی دلایل عدم پذیرش را بیان نماییم لذا نقد قسمتی از افکار یک فیلسوف به معنای رد تمام افکار او یا بی‌احترامی به او نیست و احیاناً □□ اگر ناخواسته کوتاهی صورت گرفته باشد ناقابل‌گذشت نخواهد بود آن بخش از فلسفه اسلامی که شرح فلسفه و قواعد یونان است و با اسلام در تضاد است، قابل دفاع نیست، اما بخشی که ریشه در متون دین اسلام دارد قابل دفاع و محل احترام است که درحقیقت این بخش را نباید فلسفه (بمعنای شرح افکار یونانی) نامید بلکه آن تفکر اسلامی است. خدمات بعضی از فلاسفه اسلامی بیش از آن است که با بطلان قواعد مادی یونان کمرنگ پنداشته شود اشتباه مترجمین فلسفه یونان موجب سو تفاهم در مورد فلسفه گردیده است، اما با وجود ترجمه‌های جدید از کتب و افکار افلاطون، ارسطو دیگر دلیلی بر ادامه اشتباهات گذشته وجود ندارد که از هر جای ضرر جلوگیری شود نفع است. این نوشته آغازی برای درک و رسیدن به معنای حقیقی فلسفه اسلامی است.

فلاسفه قدیم موضوع فلسفه را به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌نمودند که فلسفه نظری ۱- طبیعیات ۲- ریاضیات ۳- الهیات را شامل میشد، قسمت عملی نیز عبارت بود از ۱- اخلاق ۲- تدبیر منزل ۳- سیاست. ما در این بخش از کتاب به نقد قسمت‌هایی از طبیعیات، مابعد الطبیعه یا الهیات، اخلاق و سیاست می‌پردازیم و نیز اشاره ای گذرا به فلسفه هنر می‌نمائیم. در نوشته دیگری به تفصیل مطالب خواهیم پرداخت. در آغاز تاریخ یونان و دین یونان را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا تصویر کلی از یونانیها در ذهن ترسیم گردد. لازم به ذکر است که نوشته حاضر مجموعه ای از مقالات است که بعضی از تکرارهای آن حذف نگردیده است و ادعای خالی از خطا را نیز ندارد لذا از انتقادات مستند خوانندگان عزیز استقبال می‌شود، لازم به ذکر است که انتقاد هائی که به فرهنگ غرب اشاره دارد بمعنای نفی محاسن غرب و نادیده گرفتن جوانب مثبت این فرهنگ

و تمدن نیست ، صد نسخه از این رساله حدود دو سال قبل در اختیار بعضی از بزرگان مشهد , تهران و قم قرار گرفت که موجب غنای مطالب گردید اما به جهت اصرار دوستان به نشر آن اقدام نمودم در اینجا لازم است از تمام دوستان و بزرگوارانی که ما را در این راستا یاری نموده اند تشکر نمایم, مسئولیت تمام مطالب کتاب به عهده اینجانب است.

۸۴/۱/۹ - قم - سیدعابد رضوی

فصل اول: آشنائی با یونان باستان

## یونان باستان در آئینه تاریخ

جغرافیا: یونان Hellade-Greece - هلاد - گریس، (یونان فعلی) کشوری پادشاهی در جنوب شرقی اروپا و جنوب غربی شبه جزیره بالکان و مشتمل بر جزایر پراکنده ی در دریای اژه و دریای ایونی که ۱۳۲۰۰ کیلومتر مربع مساحت و بیش از ۹۳۶۰۰۰۰ تن سکنه دارد از این تعداد حدود ۷ میلیون تن پیرو کلیسای ارتدکس یونان هستند. این کشور از شمال به آلبانی، یوگسلاوی و بلغارستان از شمال غربی به ترکیه اروپایی از شرق به دریای اژه، از جنوب به دریای مدیترانه و از مغرب به دریای ایونی محدود است و خود به شکل شبه جزیره ای با شکل نامنظم می باشد که سواحل بریده عمیق دارد پایتخت آن آتن است. یونان در قدیم به مناطقی تقسیم شده بود که هر یک زمانی مملکت مستقلی بوده اند مانند تراکیه، مقدونیه، اپیر، تسالی، پلوپونز)<sup>۱</sup>

اما یونان باستان شبه جزیره نسبتاً کوچک که در جنوب شرقی اروپا قرار دارد که محل زندگی چندین قبایل بوده است مهمترین آنها عبارت از چهار قبیله بزرگ بوده اند که ۱- میسنه ای ۲- دریان ۳- ایونیان ۴- آئولیان را شامل می شد.

هنگام حمله کوروش کبیر به آن سرزمین قبیله ای که ایرانیها با آن برخورد نمودند ایونی نام داشت و لذا این سرزمین در ایران به یونان شهرت یافت. رومیها بیشتر با قبیله گریس برخورد داشتند لذا نزد آنان سرزمین مذکور به گریس شهرت یافت، غربی های معاصر به پیروی از رومیها به آن سرزمین گریس **GRRice** می گویند.

بیشتر سرزمین یونان را کوه و دمن فراگرفته است لذا فقط یک پنجم آن قابل کشت بوده و مابقی صلاحیت استفاده را ندارد. به علت آنکه اطراف یونان را دریا فراگرفته است از هوائی نسبتاً مطبوع برخوردار است که زندگی در این منطقه را آسان تر می نماید.

معادن این سرزمین شامل سنگ سفید، آهک، برنز و کمی نقره است. بخاطر مجاورت با دریا صنعت ماهی گیری در این کشور از منابع اقتصادی پر اهمیت تلقی می گردیده و نیز مبادلات تجاری و اقتصادی موجب مبادلات فرهنگی و فکری بوده است اما نویسندگان مغرب زمین برای آنکه یونان را مبدأ تمدن غرب قرار داده اند لذا در داوریهای خویش نسبت به یونان باستان راه مبالغه را پیش گرفته اند بطوریکه حتی جزایر اطراف دریای اژه را مثل کرت که پایتخت آن کنوسوس بوده و جزیره اوبه و جزایر شمالی آن مثل اسکوروس و کیوس را جزو یونان باستان محسوب می نمایند در صورتی که این جزایر قبل از آمدن قبایل مهاجر مذکور یونانی صاحب تمدن بوده اند فرهنگ و تمدن آنها کاملاً صبغه ای شرقی داشت، حتی افلاطون در کتاب مهمانی (شماره ۸۲) ایونیا را نیز بخاطر مخالفت با همجنس بازی شوق زده می نامد. پس یونان باستان متشکل

<sup>۱</sup> حرف-ی/فرهنگ معین



از دولت‌شهرهای کوچک بود که اتحاد سیاسی نداشته و تحت حکومت مرکزی نبودند و یکی از عوامل این امر وضعیت ناهمگون جغرافیائی بوده است.

یونان باستان با مرکزیت آتن شهرت دارد و به هیچ وجه شامل جزایر کنار دریای اژه نمی شده است زیرا این جزایر حتی مقام استادی را برای یونانی ها از حیث تفکر و تمدن داشتند، زمانی که قبائل یونانی پس از غارت گری ها و چپاول و ویرانگری در آن مناطق سکنی گزیدند جزایری مثل کرت به عنوان نمادی از تمدن مشرق زمین بر دروازه غرب می درخشید. به اتفاق مورخین شرقی و غربی تمدن یونان محصول تمدن کرت محسوب می شد.

ارکان جغرافیائی یونان باستان عبارت بودند از :

۱- پلوپونز - شامل فلات مرکزی متشکل از جنگلهای بلوط و دره‌های مرتفع که مانع وحدت سیاسی کشور بودند.

۲- یونان شمالی - که شامل جلگه تسالی و رودخانه اسپرکیوس بود.

۳- یونان مرکزی که بوسیله دو خلیج کرت و سارونیک از پلوپونز جدا شده بود که شهر معروف یونان آتن و الوزیس در این ناحیه قرار داشتند.

یونان باستان از نظر جغرافیائی محدود به آتن بود، اگرچه گاهی شهرهای کوچک دیگر به عنوان متحد آن به آنها می پیوسته‌اند اما آنها نیز به علت خود خواهی و منفعت طلبی آتنی ها و پیمان شکنی های آنها مجبور به کناره گیری می‌گردیدند، این خودخواهی ها را راداکریشنا یکی از استادان فلسفه در حوزه علمیه مسیحی آکسفورد انگلیس و رئیس جمهور اُسبِق هند چنین بیان می کند: "هیچ یک از شهرهای یونان حاضر به تبعیت از شهرهای دیگر نبود یونانیان نتوانستند وفاداری وسیع‌تری نسبت به یگانگی تمام یونانستان به وجود آورند و قادر نشدند گرد هم آیند و همکاری نمایند بلکه عمر خود را در منازعات بین خودمختاری های محلی به سر بردند"<sup>۱</sup>

تاریخ: آتن مرکز یونان باستان محل مورد نظر غربی‌ها که از آن به عنوان شهری ایده آل یاد می کنند شهری است به روایت تاریخ تجاوزگر، مکار، و مادیگرا که به هیچ وجه اصول اخلاقی در آن مراعات نمی شود به روایت تاریخ: ((ساختار اجتماعی یونان یعنی قطعه خاک کوچکی که آتن مرکز آن است طبق آمارهای تاریخی، جمعیت یونانی در حدود ۳۵۰ هزار نفر بوده و بقیه جمعیت را خارجیان مقیم و بردگان که تعداد آنان را ۳۶۰ هزار نفر نوشته‌اند تشکیل می‌دادند در زمان استقلال یونان که بیش از نود سال ادامه نداشت بین بیست و دو تا چهل و سه هزار نفر متغیر بود.))<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> ص ۷ ادیان شرق و فکر غرب - راداکریشنا

<sup>۲</sup> ص ۴۵ یونان باستان یا دروغ بزرگ - احمدکریمی

ارسطو در کتاب سیاست از دادن حق تابعیت و شهروندی به پیشه‌وران و صنعتگران منع می‌کند و کشاورزان و صنعتگران را جزو کالاها محسوب می‌نماید. ارسطو پیر مردان و زنان و کودکان را نیز شهروند نمی‌داند، این تفکر در تمام یونان باستان حاکم بوده است چنانچه مونتسکیو می‌گوید: «(تجارت، کشاورزی و صنعت را یونانیان از پیشه‌های پست و مخصوص غلامان و بردگان می‌شمردند و لذاست که افلاطون در کتاب قوانین خود دستور می‌دهد هر فردی را که به تجارت پردازد تنبیه کنند)»<sup>۱</sup> این طرز تفکر مخصوص یونان است و در جوامع شرقی صنعتگری و کشاورزی جزو کارهای والا محسوب می‌گردید چنانچه کنفوسیوس فیلسوف چین در جواب کسیکه از کشاورزی و صنعتگری سوال می‌کند می‌گوید: «(این مرد (کشاورز) براستی آزاده است زیرا برای کارهای دستی و کشاورزی ارزش و فضیلت اخلاقی قائل است.)»<sup>۲</sup>

در حالی که افلاطون کارکردن را ننگ می‌داند و آن را مخصوص بردگان می‌شمرد کتاب مقدس هندوها گیتا می‌گوید: «(آنچه را تکلیف تو است ای ارجونا انجام ده که کار کردن به از کار نکردن است چه حتی سلامت تن بی کار کردن میسر نگردد.)»<sup>۳</sup> یونان که همان آتن بوده با جغرافیایی چنان کوچک و جمعیت فوق به اندازه یک شهر معمولی از کشورهای شرق باستان محسوب می‌گردیده. آتنی که جمعیت آزاد آن چهل و سه هزار نفر بوده و آنها هم تجارت و صنعتگری و کشاورزی را ننگ و پست می‌شمردند و از آن سه (کشاورزی، تجارت و صنعت که سه رکن اساسی هر تمدنی محسوب می‌شوند) پرهیز می‌نمودند و به بردگان می‌سپردند. آیا می‌توانسته بقول یونان زده‌ها تمدنی را پی‌ریزی نماید که هیچ ملتی نتوانست مثل آنرا پی‌ریزی کند. این مطلب گویای آن است که تبلیغات دروغین چه نقش بسزائی در بزرگ نمائی‌ها اجرا می‌کند. تمدن در حقیقت میراث مشترک همه نژاد های بشری است که دست بدست می‌گردد، ملت های کوشا تر تمدن آفرین ترند، این در انحصار هیچ نژادی نیست، بلکه بستگی به سعی و کوشش دارد که لیس للانسان الا ما سعی { قبل از یونان تمدن های عظیم ایران، هند و چین وجود داشته اند، در همسایگی یونان تمدنهای سومر، کرت، بابل، آشور و مصر در اوج شکوفائی قرارداشتند، که یونانیان افتخار شاگردی این تمدنهای عظیم و کهن را دارا بودند. به قول ویل دورانت: اکثر یونانیان گمان می‌بردند که بسیاری از تمدن ایشان از آن مصر است و موافق روایات یونانی بانیان بعضی از شهرهای یونان کسانی بودند که یا مانند کادموس و دانائوس از مصر می‌آمدند، یا فرهنگ مصری را از طریق فنیقیه یا کُرت به یونان آوردند<sup>۴</sup> عملکردهای ملل بستگی به اعتقادات آنها دارد اگر مادیرا باشند مادیرائی منجر به منفعت طلبی و در نتیجه اصطکاک منافع افراد یا گروههای

<sup>۱</sup> ص ۱۴۰ - روح القوانين

<sup>۲</sup> ص ۴۳ - مکالمات کنفوسیوس - ت - ایران شهر

<sup>۳</sup> گفتار سوم - گیتا

<sup>۴</sup> ص ۸۴ یونان باستان - ویل دورانت

مختلف می‌گردد و در نهایت ظلم و بی‌عدالتی و خونریزی را در پی دارد چنانچه ((یونانی‌ها مردمی مادی گرا بودند که تمام مردم جزایر را تار و مار کردند و تمدنهای با ارزشی را که آموزگار آنها بودند مانند تمدن کرت و تروا نابود کردند.))<sup>۱</sup> ادعای مهد آزادی بودن یونان باستان دروغی بیش نیست زیرا وقتی پیرمردان و زنان و کودکان و کشاورزان و صنعتگران و تاجران و خارجیان و بردگان شهروند محسوب نشوند دیگر آزادی برای چه کسانی معنی دارد؟

نیز آزادی بیان در آنجا به هیچ وجه وجود نداشته است کما اینکه سقراط بخاطر اظهار نظریات خود محکوم به مرگ گردید افلاطون تبعید شد و ارسطو فرار را بر قرار ترجیح داد حتی افلاطون مخالف آزادی بیان است او می‌گوید (( ما باید در اعتقادمان راسخ باشیم و تنها اشعاری را به مدینه ی فاضله ی خود راه دهیم که در مورد خدایان و درستایش مردان نامور باشند))<sup>۲</sup>

از نکات جالب توجه آن است که رشد و گسترش، بعضی از مکاتب فلسفی مدیون پیوند آنها با قدرت‌های زمان بوده است، چنانکه افلاطون در خدمت شاه سیراکیوز در آمد، ارسطو در دربار فیلیپ رشد نمود و به خدمت اسکندر درآمد. هگل به خدمت رژیم خود کامه ی اتریش در آمد. هایدگر به خدمت هیتلر در آمد و مارتین بابر و ژان پل سارتر رسماً صهیونیست بودند و از جنایات صهیونیست‌ها حمایت می‌نمودند و بابر حتی به فلسطین رفت تا در جنگ داخلی به اسرائیلی‌ها کمک نماید. فرانسیس بیکن، تامس هابز، استوارت میل، برتراند راسل از خادمان دربار بریتانیا بودند و از استعمار انگلیس بطور رسمی حمایت نمودند.

مونتسکیو نویسنده کتاب روح القوانین که از بزرگترین فلاسفه سیاسی غرب است و کتاب او از کتب مرجع در علم سیاست و محافل علمی (استاندارد) است در کتاب خویش به وصف مردم یونان می‌پردازد و می‌گوید: یونانی‌های اولیه همگی دزد دریائی بودند.<sup>۳</sup> سیسرون که از دانشمندان معروف و قانونگذار روم باستان است در نامه ای که درباره وظائف حکمرانان به برادر خود نوشته است. وی را از رفاقت با یونانیان برحذر داشته و نیز در جای دیگر اعلام کرده است که یونانیان دارای منشی استوار نیستند و به جای رعایت اصول،

<sup>۱</sup> ص ۴۰ یونان باستان - احمد کریمی

ش ۶۰۵ / جمهوری

<sup>۳</sup> ص ۵۴۸ - روح القوانین - مونتسکیو - ت - علی اکبر مهدی

<sup>۲</sup> ص ۱۹۴ - تاریخ اندیشه اجتماعی - بارنز و بکر - ت - جوادیوسفیان

اسیر منافع آنی خویشند.<sup>۱</sup> آ. آر ریچی استاد فلسفه علوم می گوید: ((یونانیان دروغگویان آراسته ای بودند همچون قهرمان ملی شان ادیسه))<sup>۲</sup>

سید امداد امام محقق و نویسنده هندی در وصف مردم یونان می گوید: آنان معتقد به بهشت نبوده و به انواع و اقسام خدایان اعتقاد داشتند بعضی از خدایان آنان، زنان چوپان را در بیابان به زور مورد تجاوز جنسی قرار می دادند، یونانیان زنان خویش را در اختیار یکدیگر قرار می دادند که رسم مذکور در هیچ ملت شایسته ای وجود نداشته است نزد یونانی ها، دزدی وقتی که موجب دستگیری شود جرم محسوب می شد در غیر این صورت به عنوان زرنگی قابل ستایش بود<sup>۳</sup>

طبق شهادت تاریخ مردم یونان دروغگو، فریبکار، پیمان شکن و سودجو و مادیگرا بودند و معتقد به هیچ اصلی از اصول اخلاقی نبودند و این ریشه در اعتقادات آنها داشت زیرا بتهایی را که آنها مورد پرستش قرار می دادند، آن بتها مظهر لذت گرایی، منفعت جویی و مادیت بودند و مظهر همه آن صفاتی بوده اند که نزد مردمان مشرق زمین باستان و معاصر رذایل اخلاقی نامیده می شوند فلاسفه نیز بطوریکه در صفحات آتی خواهد آمد بدلیل آنکه همان بتها را می پرستیدند مادیگرا و سود طلب بوده اند در وصف این مردمان یونانی ویل دورانت مورخ غرب می گوید: طرفداری از منافع شخصی اخلاق مردم آتن را تاحدی نابود کرد تا بالاخره شهر را طعمه اسپارتیان سخت و خشن ساخت<sup>۴</sup>

رادا کریشنا استاد دانشگاه آکسفورد و نویسنده هندی می گوید: یونانیان از نظر نبوغ دینی و اخلاق مقام بلندی نداشتند ما در آنان عشقی برای عالم ازل یا تألم شدیدی در مقابل بی عدالتی مشاهده نمی کنیم، جهت عمده دین یونانیان عبادت خدایان (المیاد) بود که در اصل عبارت بودند از قوای طبیعت هر چند به تدریج مظاهر صفات انسانی گردیدند<sup>۵</sup> در وصف این مردم در تاریخ چین می خوانیم: مردم آتن بندرت نسبت به کسی جز فرزندان خود عطوفت و هموعی ابراز می دارند از وجدان خود چندان آزار نمی بینند و هرگز در فکر آن نیستند که همسایه را چون خویشان دوست بدارند. مردمان شکایت از این دارند که کاسبان آتن اجناس تقلبی می فروشند و هر گاه فرصتی پیش آید از دروغ گفتن پرهیزی ندارند سیاستمداران از کاسبان چندان بهتر نیستند، در میان یونانیان آداب اجتماعی و مذهب اعمال فاتحان را محدود نمی کند حتی در جنگهای

<sup>۳</sup> همان

<sup>۴</sup> کاشف الحقایق / سید امداد امام ۱۹۸۲ ترقی اردو بیورو نئی دهلی

<sup>۲</sup> ص ۱۰ تاریخ فلسفه - ویل دورانت

<sup>۱</sup> ص ۵ ادیان شرق و فکر غرب - رادا کریشنا

داخلی رسم معمول آن است که شهر مغلوب را غارت کنند زخمیان را بکشند زندانیانی را که فدیة نمی پردازند و نیز اسیران غیر نظامی را به قتل رسانند و یا برده کنند شهرها و درختان میوه و محصولات زراعتی را بسوزانند هر چه را که زنده است معدوم سازند و تخمی باقی نگذارند که در آینده سر برآورد<sup>۱</sup> در حالی که دروغ را در یونان علامت زرنگی و زیرکی می دانستند در مشرق زمین دروغگوئی از کارهای زشت به شمار می آمده چنانکه هرودت مورخ یونانی نیز به آن اشاره دارد و می گوید: هر عملی که ارتکاب آن منع شده صحبت کردن از آن نیز ممنوع است به عقیده پارسها بدترین و ننگ‌ترین کارها دروغ گفتن است<sup>۲</sup> در حالی که بیشترین جمعیت یونان را بردگان تشکیل می دادند آریانوس مورخ یونانی در مورد وضعیت بردگی در هند می گوید: این مسئله بسیار بزرگی است که تمام ساکنان هند آزادند و هیچ فردی برده نیست<sup>۳</sup> - ویل دورانت در مورد اوصاف مردم هند از قول یک سفیر یونان باستان که به هند رفته بود می گوید: "آنان چنانکه باید زندگی سعادت‌مندان‌ای دارند چون ساده رفتار و میانه رواند، هرگز شراب نمی‌خورند مگر در مراسم قربانی، سادگی قوانین و پیمان‌هایشان با این حقیقت ثابت می شود که بندرت کارشان به دادگاه می‌کشد اماناتشان را نزد یکدیگر می‌گذارند و به یکدیگر اعتماد دارند." <sup>۴</sup>

او از اینکه امانات پیش هم می‌گذارند و به یکدیگر اعتماد دارند تعجب می کند. مونتسکیو از بزرگ‌ترین فلاسفه غرب در مورد قضاوت و عدالت یونانی‌ها می نویسد: "یونانیان برای انتقام کشیدن از ستمگران یا از اشخاصی که سوء ظن به ستمگری آنان می‌برند حدی قائل نشدند گاهی اولاد آنها را به قتل می‌رساندند و گاهی پنج تن از نزدیک‌ترین خویشاوندان آنها را"<sup>۵</sup> چنانچه ملاحظه شد یونانیان نزد تمام مورخان جهان اعم از غربی و شرقی افرادی طمعکار، مادیگرا و منفعت طلب بودند در شهوت پرستی و سودجویی معتقد به هیچ قانون و قاعده ای نبودند.

<sup>۱</sup> ص ۶۹ تا ۷۳ یونان باستان - فتح الله محبتائی

<sup>۲</sup> ص ۲۲۰ تاریخ هرودت - دکترهادی هدایتی

<sup>۳</sup> همان

<sup>۴</sup> ص ۵۰۷ مشرق زمین - ویل دورانت

<sup>۵</sup> ص ۳۵۵ روح القوانين - مونتسکیو

## دین یونان باستان

متفکران مغرب زمین برای تمام مظاهر تمدن و فرهنگ خویش در پی ریشه‌های یونانی هستند لذا برای شناخت مبانی تفکر غرب، آشنائی با اساطیر یونانی از ضروریات است. بت‌های یونانیان و به تبع آنها اسطوره‌های غرب معاصر عبارت بودند از بت‌هایی که بصورت خشن و شهوت انگیز نمایش داده می‌شدند. بعکس اساطیر شرقی که بیشتر لباس بر تن داشتند و نیز مظهر جنبه‌های معنوی و اخلاقی انسان بودند اساساً بت‌ها نمادهای دوران جاهلیت انسان هستند و یاد آور تاریکی، رنج، جهل و خرافات‌اند و دلیل بر ضلالت، محرومیت از نور هدایت الهی که همیشه جاری و ساری بوده اما با کمال تأسف افرادی در پی احیا عبادت لات، منات و زئوس هستند چنانکه زیگموند فروید به عنوان یکی از افراد مذکور معتقد است که: هر فرزند پسری اولین بار مادر خویش را هدف شهوی قرار می‌دهد و چون قوانین اجتماعی این اجازه را نمی‌دهند این آرزو به صورت عقده اودیپ درمی‌آید، و هر دختری نیز می‌خواهد با پدر خود رابطه داشته باشد این نیز به علت موانع بالا بصورت عقده درمی‌آید که بر آن عقده الکترا نام می‌گذارد.

اودیپ اسطوره‌ای از خدایان یونان بود که با کشتن پدر خود با مادر خود رابطه جنسی برقرار نمود و الکترا نیز خدائی بود که باکشتن مادر خویش با پدر خود روابط جنسی برقرار نمود و تاناتوس بت یونانی که به خدای مرگ شهرت داشت فروید آنرا به عنوان سمبل مخرب به کار می‌برد<sup>۱</sup> فروید بعنوان امام روان شناسی و نظریات او بعنوان تنها حقایق علمی مورد پذیرش قرار می‌گیرد، فرد دیگری به نام جان هیک بنیاد فرقه پلورالیسم (غرب با همه شعار تساهل، تسامح با اسلام مبارزه می‌کند و حجاب را در اماکن عمومی منع می‌نماید) را بر هرمنوتیک (قرائنهای مختلف از یک متن) می‌نهد و آن را از اسم هرمس فرزند نامشروع زئوس آن بت شهوت پرست مشتق می‌گرداند. به طور کلی این ابوجهل‌ها می‌کوشند تا بت پرستی را با نام میتولوژی احیا نمایند با نظر به اینکه تفکر غرب ریشه در یونان دارد. شناخت اساطیر یونان لازمه شناخت تفکر غرب است، با توجه به اینکه پرداختن به تمام اساطیر کار اهل تحقیق است ما به اندازه وسع خویش فقط به اساطیری می‌پردازیم که شهرت بیشتری دارند، در این نوشتار کوتاه به مقایسه و تطبیق اساطیر یونان باستان با اساطیر شرق باستان می‌پردازیم. اسطوره مظهر تفکر حاکم بر یک ملت است و سمبل، نمونه، اسوه برای افراد آن ملت، اسطوره قهرمان تاریخ یک ملت است که فرهنگ ملت بر محور آن می‌گردد. بدین ترتیب تضاد فرهنگ غرب با فرهنگ شرق را می‌توان در معتقدات، اساطیر این ملل جستجو کرد تضاد در تفکر غرب با تفکر شرق به حدی است که خرافاتی‌ترین فرهنگ، معتقدات مشرق زمین مثل فرهنگ و معتقدات هندوها و اساطیر آنها قابل قیاس با فرهنگ و اساطیر یونان نیست زیرا هندوها نیز ارزش‌های صرفاً مادی یونان را ضد ارزش تلقی می‌نمایند، به خاطر غیر معنوی و غیر انسانی بودن، آنها را مردود می‌شمارند به طوری که بعکس یونانی‌ها ماده گرایی منفعت جوئی، لذت طلبی افراطی را گناه محسوب می‌نمایند، در مقابل معتقد به معنویت،

<sup>۱</sup> -رکی ص ۲۵۱ آینده یک پندار . فروید.ت هاشم رضی

ایثار و مخالفت با هوای نفس هستند این تضاد را در مقایسه تاریخ یونان باستان با هند باستان و نیز مقایسه خدایان یونانی با خدایان هندو به وضوح می‌توان مشاهده نمود به طوری که کریشنای هند سمبل معنویت، اخلاق، عدالت و دیگر صفات معنوی است در صورتی که زئوس یونان مظهر منفعت‌طلبی، لذت‌گرایی، شهوت پرستی، دیگر صفات مادی و ناسوتی می‌باشد، تضاد مذکور در آثار به جای مانده از دو قوم نیز متجلی است به طوری که آثار هندوها مثل گیتا، ریگ ودا، اوپانیشاد و راماین مظهر معنویت اخلاق و عرفان هستند (تمجید از قسمت‌هایی از آثار هندوها و زرتشتیها و بودائی‌ها به معنای قابل قبول بودن تمام افکار اینها نیست و برای مقایسه این آثار با آثار یونانیها، ذکر گردیده است، پرواضح است که هیچ کدام از اینها قابل قیاس با دین مبین اسلام نیستند، در آثار مذکور نیز خرافات و شرک دیده می‌شود که به هیچ وجه قابل دفاع نیست اما با تمام نقایص بر آثار یونانی برتری دارند).

و آثار بجای مانده از یونانیان مثل آثار هومر، سوفوکلس، افلاطون و ارسطو گویای ماده‌گرایی، منفعت‌جویی، لذت‌طلبی هستند.

قهرمان ملی یونان ادیسه (به روایت هومر) دروغگو و فریبکار و پیمان شکن است در صورتی که قهرمان ملی هندوها رام نمونه صداقت، عدالت، ایثار، جوانمردی، وفای به عهد سخاوت و شجاعت است و کوروش شاه ایران باستان به روایت تورات همه جا در پی عدالت گسترتری است اما مظهر افتخارات یونان، اسکندر فیلسوف و شاگرد ارسطو در آتش خودخواهی، قدرت‌طلبی، شهوت پرستی و غرور چنان غرق است که هزاران بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشد، کتابخانه‌ها را آتش می‌زند و از فرط شراب‌خواری، مستی، شهوت پرستی جان می‌سپارد (ر.ک فصل چهارم) اما آشوکای هند باستان وقتی حاکم وسیع‌ترین منطقه جهان می‌شود مردم را به عدالت و ایثار، سخاوت دعوت می‌کند، ستون‌هایی به عنوان سمبل عدالت بنا می‌کند، بر آنها حک می‌کند که ((صداقت پاینده است)) مردم را به انصاف و صداقت می‌خواند، برای رسیدن به مقام و منزلت بالاتر که به نظر او مقام معنوی، روحانی است آن سلطنت وسیع را ترک می‌گوید، راهب می‌شود، آشوکا در یک سنگ نبشته دیگر احترام به مکاتب و تعلیمات دیگران را بهترین عمل می‌داند، این گرایش به معنویت و ارزشهای والای انسانی را در کنفوسیوس و بودا و کوروش نیز می‌توان بوضوح مشاهده نمود.

اساطیر یک ملت بازگو کننده عقائد، تفکر و ارزشهای حاکم بر آن ملت هستند و معبود یک قوم نمونه کامل صفات مورد نظر آن قوم است و اسوه کاملی است که قوم عبادت کننده آن را به عنوان ایده آل می‌پذیرد زیرا ستایش کننده تمام نیکی‌ها، ارزشها و خوبی‌های مورد نظر را در معبود می‌جوید، آن را مورد تقدیس قرار می‌دهد.

انسانهایی که خود را از نور وحی الهی دور نگه داشته‌اند و از چشمه هدایت که همیشه جاری و ساری بوده خود را بی‌نیاز پنداشته‌اند در ظلمات و ضلالت دچار سر در گمی شده‌اند، در پی تراشیدن بت‌هایی برآمده

اند تا به زعم باطل خود آن بت‌ها را به جای پروردگار حقیقی جایگزین سازند، این بت‌ها گاهی مظهر ماده، لذت، سود، شهوت، قدرت بوده‌اند چنانچه بت‌های یونان چنین هستند، گاهی مظهر ایثار، امانت، صداقت، معنویت، ارزشهای اخلاقی، معنوی هستند چنانچه اساطیر مشرق زمین این گونه بوده‌اند بطوری که هندوها عقیده دارند خداوند متعال ازلی و ابدی، یکتاست اما صفات او جدای از ذات او هستند، مثلاً صفت خالق به زبان هندی برهما نام دارد، صفت ممیت، شیوا، صفت حافظ او ویشوا نام دارد. لذا جاهلان هنود برای هر صفت او مجسمه‌ای ساخته و آن را مورد ستایش و پرستش قرار می‌دهند این مطلب را دانشمند بزرگ اسلامی ابوریحان بیرونی در کتاب ماللهند چنین بیان می‌نماید: «عقیده هندیان درباره خدا این است که او یکتا و ازلی و ابدی است، آغاز و انجام ندارد، در کار خود توانا، حی، محیی، مدبر است، در ملکوت، سلطنت خویش یگانه و از ضدوند (شریک) بری است، چیزی با او همانند نمی‌باشد و به چیزی شبیه نیست ... اگر از خواص اهل هند بگذریم و به طبقه عوام برسیم اقوال آرا مختلفی نزد آنان خواهیم یافت که گاهی به عقاید زشت منجر می‌گردد چنانکه در ملل دیگر هم این طور است.»<sup>۱</sup> بت‌های هندوها مظهر صفات و ارزش‌هایی هستند که مورد قبول جوامع هندو بوده است. جامعه‌شناسان یکی از بهترین راه‌های شناخت فرهنگ و ارزش‌های یک قوم را شناخت اعتقادات آن قوم و دقت در صفات معبود آن قوم می‌دانند. چنانچه دین هندو دینی متمایل به معنویت و ارزش‌های اخلاقی است. همچنین دین زرتشت دینی مبتنی بر ارزش‌های معنوی، اخلاقی بوده است همین مطلب را در عقائد چینی و اساطیر چین به وضوح می‌توان مشاهده نمود در صورتی که، خدایان یونانی فقط مظهر جنبه‌های مادی از قبیل منفعت‌گرایی، شهوت‌پرستی هستند. در ادیان و اساطیر شرق چند نکته مشترک وجود دارد که در معتقدات و اساطیر یونان هرگز نمی‌توان یافت که به طور خلاصه عبارتند از:

۱- اعتقاد به خداوند یگانه و برتر.

۲- اعتقاد به آخرت، بهشت و جهنم.

۳- اعتقاد به ارزشهای معنوی و اخلاقی از قبیل وفای به عهد، صداقت، سخاوت، شجاعت، عدالت، مروت، رحم، احسان، غیرت، دیانت، عفت، مؤاسات، عفو، صبر، وفا، حیا، امانت‌داری، کمک به فقرا، حرمت زنا و لواط، احترام به اصل خانواده، زندگی خانوادگی، تواضع، دیگر صفات حسنه اخلاقی که جنبه‌های معنوی دارند.

نکات فوق در ادیان ابراهیمی (یهود، مسیحیت، اسلام) از ارکان دین شمرده شده‌اند و مابه‌الاشتراک این ادیان و ادیان غیر ابراهیمی (هندو، بودائی، کنفوسیوس، زرتشتی) محسوب می‌شوند چنانچه در مورد اعتقاد به

<sup>۱</sup> ص ۴۸ فلسفه هند قدیم از ماللهند ابوریحان بیرونی. ت. اکبردانا سرشت



خالق یگانه در کتاب مقدس هندو ریگ ودا که از قدیمی‌ترین کتاب‌های بشر است و قدمت آن به حدود هفت هزار سال می‌رسد می‌خوانیم ((او خدای یگانه است و زمین و آسمان را به وجود آورده است.))<sup>۱</sup> در صورتی که ارسطو جهان را در صفحه ۴۱۹ متافیزیک قدیم و غیر مخلوق می‌داند در کتاب مقدس زرتشتی‌ها که قدمت آن مطابق تاریخ جامعه زرتشتیان به سه هزار و هفتصد و چهل و دو سال می‌رسد. در مذمت بت پرستی می‌خوانیم که خطاب به فرد متدین و مؤمن و در مدح و تحسین او می‌گوید: ((هنگامی که تو می‌دید که دیگری مردار می‌سوزاند و بتان را می‌پرستد و ستم می‌ورزد و درختان را می‌برد می‌نشستی و گاهان می‌سرودی.))<sup>۲</sup>

گیتای مقدس هندوها نیز به مذمت بت پرستی می‌پردازد، می‌گوید: ((مردم نادان مرا که منزهم در قالب جسم و صورت می‌انگارند و سرمدیت ذات مرا در نمی‌یابند.))<sup>۳</sup> در کتب مقدس هندوها اصطلاحات سورگ (بهشت) و نورگ (دوزخ) ده‌ها مرتبه تکرار شده است همان طوری که کلمات بهشت (جنت) و دوزخ (جهنم) در کتب زرتشتیان هر کدام هجده مرتبه تکرار شده است مثلاً در اوستای زرتشتیان می‌خوانیم: ((پادآفره چنین گناهی در دوزخ سخت تر از هر درد و آزاری در این جهان است این پاد آفره از بر دار کشیدن تن آدمی نیز هراس انگیزتر است.))<sup>۴</sup>

در کتاب مقدس بوداییها دما پادا در مورد آخرت چنین می‌خوانیم: ((آن کس که خیر کرد شاد شد در این جهان شاد شد پس از مرگ شاد شد در هر دو جا شاد شد و شادی کرد.))<sup>۵</sup> چنانچه ملاحظه شد در ادیان شرقی وجود خدای یگانه و عقیده به آخرت متبلور است اما وقتی ادیان فوق را با دین یونان مورد مقایسه قرار می‌دهیم، در یونان هرگز عقیده به وجود خدای یگانه و عقیده به آخرت نمی‌یابیم و حتی ارزشهای معنوی از قبیل فضایل اخلاقی در خدایان یونان هرگز نمی‌بینیم خدایان یونانی مظهر مادی‌گرایی و شهوت رانی و منفعت طلبی هستند، چنانچه به قول یکی از دانشمندان پاکستانی و از استادان دانشگاه انگلیس، اکبر احمد ((پدرکشی اودیپ شهریار و ازدواج با مادر، مادرکشی الکترا و خواهرکشی آگامنون، خیانت آتریوس و اطعام تی یس تیس با گوشت پسران مرده اش برای انتقام جوئی از اغوای همسرش از جمله لحظه‌های مهم و معروف تنش‌های خانوادگی در تراژدی‌های یونان به شمار می‌آیند. ماهیت زیاریخت الهه یونان به جای منع همخوابگی الاهیگان با احشام به تشویق و اشاعه آن پرداخت. خدایان المپ بی هیچ قید و بند با مخلوقات فناپذیر آمیزش می‌کردند؛ زئوس خدای خدایان یونانی با آن شهوت گرائی شدید حتی در حین تبدیل شدن به قوهر فرصتی

<sup>۱</sup> سرود ۱۳۷ ریگ ودا

<sup>۲</sup> ۱۳ - دخت اوستا

<sup>۳</sup> ص ۱۱۹ گفتار هفتم گیتا

<sup>۴</sup> ۵۳ - فرگرد ۱۴ - اوستا

<sup>۵</sup> ۱۶ - دما پادا. ت. رضا علوی

را برای دخول مغتنم می‌شمرد. هم جنس بازی در جامعه خدایان المپ حکمفرما بوده است و البته ژستهای آشکارا شهوت انگیز بر روی گلدانها و تندیسها را نباید فراموش کرد. افلاطون نیز در کتاب ضیافت به حمایت از هم جنس بازی فرامی‌خیزد.<sup>۱</sup> معتقدات و دین یونان عبارت از پرستش بت‌هایی بود که دارای صفاتی بودند که در اساطیر شرقی رذائل اخلاقی محسوب می‌شوند از قبیل عهدشکنی، دروغ، حيله‌گری، شهوت‌پرستی و خودخواهی. چنانچه عهدشکنی خدایان یونان را هومر معروف‌ترین شاعر یونان باستان در معروفترین کتاب خود ایلیاد چنین شرح می‌دهد: ((خدایان بر فراز المپ انجمن کردند و پس از اختلافی که با یکدیگر داشتند قرار گذاشتند خدای جنگ بر زمین فرود آید و به مردم آخائی ناسزا بگوید و مردم تروا را برانگیزد که پیمان بشکنند و به جنگ بازگردند. پیمان شکسته شد، در نخستین زد و خورد مناس زخم برداشت))<sup>۲</sup> کاری که در داستان بالا منسوب به خدایان یونان است، شیطنت است. پیمان شکنی را در اوصاف خدای دیگر یونانی نیز مشاهده می‌نماییم همان طوری که "نانتال پسر زئوس عهدشکنی کرد"<sup>۳</sup> در صورتی که در کتب مشرق زمین و اساطیر شرقی عهدشکنی را گناه و کار بسیار زشت می‌شمارند. چنانچه در کتاب ریگ ودای هندوها در وصف افراد نیکوکار چنین می‌خوانیم: آنها (نیکان) وعده خود را نمی‌شکنند"<sup>۴</sup> کتاب مقدس بودایی ها دماپادا در مذمت عهدشکن و دروغگو می‌گوید: "آن کس که سوگند شکست و سخن دروغ گفت به سر تراشیدن راهب نشود."

(ص ۲۶۴ / دماپادا - ت - رضاعلوی)

کتاب مقدس زرتشتیان از پیمان شکنی بشدت منع می‌کند حتی از پیمان شکنی با دشمنان منع می‌کند و می‌گوید: "مبادا که پیمان بشکنی نه آن پیمان که با یک دروند بسته‌ای و نه آن پیمان که با یک اشون بسته‌ای چه پیمان با هر دو ان درست است خواه با دروند خواه با اشون"<sup>۵</sup> لغت نامه عمید دروند را شخص فاسق و بی دین ترجمه کرده است که به تبع آن معنای آشون نیکوکار است از دیگر خدایان مورد پرستش یونانی ها آپولون ((Apolon)) است او فرزند زئوس بود که او را خدایی بسیار زیبا و بزرگ می‌دانستند و عشق بازیهای او معروف است او (آپولون) برای جلب موافقت سرنوشتها حيله ای بکاربرد و آنها را به حال مستی انداخت"<sup>۶</sup> کتاب سقراط آپولوژی نام دارد که به همین آپولون منسوب است و مثل الهی نامه است، اما در

<sup>۱</sup> ص ۱۲۰ پست مدرنیسم و اسلام

<sup>۲</sup> خلاصه سرود چهاردهم ایلیاد هومر

<sup>۳</sup> ص ۸۵۳ فرهنگ اساطیر یونان و روم

<sup>۴</sup> سرود - ۷/۱۱۶ - ریگ ودا

<sup>۵</sup> - ۲ / یشت - اوستا

<sup>۶</sup> ص ۲۲ فرهنگ اساطیر یونان و روم

واقع دفاعیه سقراط در مقابل دادگاه دموکراسی یونان است به پیروی از این خدای حيله گر و فریبکار است که افلاطون استاد فلاسفه فریبکاری و دروغگویی را برای حاکم ایده آل خود جایز می داند و می گوید: بنابراین اگر دروغ گفتن اصلاً روا باشد باید آن را تنها برای زمامداران کشور مجاز شمرد که هر گاه خیر و صلاح جامعه ایجاب کند آن را خواه به منظور فریب دادن دشمنان و خواه به نفع مردم کشور به کار ببرند.<sup>۱</sup> ارسطو نیز به پیروی از افلاطون و بتهای یونان شهروندی را ترسیم می کند که با اخلاق انسانی فاصله دارد و آن را به عنوان ایده آل خود مطرح می نماید و می گوید: پس فضیلت شهروند خوب نمی تواند همان فضیلت آدم خوب باشد.<sup>۲</sup> به پیروی از افلاطون و ارسطو است که نیچه می گوید: "در مردان بزرگ خصلتهای بزرگ زندگی بی‌عدالتی، کذب، بهره کشی، در بالاترین حد خود هستند."<sup>۳</sup> در حالی که ریگ ودا کتاب مقدس هندوها هزاران سال قبل از یونان و یونانیها به پیروان خود دستور راستگویی می دهد، از دروغ نهدی می کند چنانچه می گوید: "عاقل به آسانی راست را از دروغ باز می شناسد کلام آنها بر ضد یکدیگر است از این دو آنچه راست است و امین است سوما (خدا) حفظ می کند و دروغ را به نیستی می سپارد."<sup>۴</sup> کتاب مقدس زرتشتیها اوستا در مدح راستگویی و مذمت دروغگویی می گوید: "منش بد شکست یابد و منش نیک بر آن چیره شود دروغ گفته شکست یابد و سخن راست گفته بر آن چیره شود."<sup>۵</sup> کتاب مقدس بودائی دما پادا نیز دروغ را بزرگترین گناه می شمارد و می گوید: ((آن کس که سوگند شکست و سخن به دروغ گفت به سرتراشیدن راهب نشود.))<sup>۶</sup> به خلاف نظریات افلاطون و ارسطو، دانشمند چین باستان کنفوسیوس نیز حاکم ایده آل خود را چنان ترسیم می کند که دارای تمام صفات نیک اخلاقی باشد. او می گوید: ((زندگی مرد اخلاقی موجب تائید و قوام نظام اخلاقی جهانی است و زندگی فرد عامی انکار نظام اخلاقی جهانی است.))<sup>۷</sup>

به تبعیت از آپولون خدای حيله گر، افلاطون و ارسطو و یونانیها حيله گری، مکر و دروغگویی را اموری پسندیده می دانستند، برعکس مردمان مشرق زمین، معتقد به هیچ اصلی از اصول اخلاقی نبودند چنانچه در وصف مردم یونان در تاریخ می خوانیم: ((مردمان یونان بیشتر دوست دارند که به زیرکی و تیزهوشی موصوف باشند تا به امانت و درستی و ظنشان بر آن است که امانت ساده لوحی است ... رشوه طریقه شایع ترقی،

<sup>۱</sup> جمهوری/ش ۳۸۹

<sup>۲</sup> ص ۲۰۶-اصول حکومت آتن ارسطو

<sup>۴</sup> ص ۸۳۰ اراده قدرت

<sup>۴</sup> سرود ۱۶۸ ریگ ودا

<sup>۵</sup> ۹۶-زامیاد - یشت . اوستا

<sup>۶</sup> ص ۲۶۴ دماپادا

<sup>۷</sup> ص ۲۶۰ کنفوسیوس خردمندت-رضاعلوی

وسيله فرار از مجازات و راه پیروزیهای سیاسی است.)<sup>۱</sup> چون رنسانس، طغیان علیه مسیحیت و اقتدا به یونان باستان بوده است به پیروی از یونانی‌ها و خدایان حیل‌گر آنها و افلاطون و ارسطوهاست که نیکولو ماکیاولی از بزرگ‌ترین فلاسفه سیاسی مغرب زمین کتابی می‌نویسد به نام شهریار که تمام رذایل اخلاقی دنیا در آن یک جا جمع می‌شود، آن شهریار (مجموعه رذایل) مورد تقدیس و تقلید جهان غرب و غرب زده قرار می‌گیرد یعنی دروغ، پیمان شکنی، فریب، خدعه، نیرنگ و ظلم به مردم ستایش می‌شود، به پیروی از این شهریار است که چرچیل رهبر سیاسی انگلیس و از نظریه پردازان غربی می‌گفت: دروغ را بقدری تکرار کنید که همه آن را راست بپندارند. جهان غرب امروز به پیروی از چنین افرادی سیاست را در خدعه و نیرنگ و فریبکاری منحصر می‌کند و غربی‌ها خون ریزی و آدم کشی را اصلاح می‌نامند و بر خودخواهی و طمع خود حقوق بشر نام می‌نهند، دیکتاتوری و حق وتوی خود را دموکراسی می‌نامند، عریانی، بی بند و باری هنر، ظرافت، علامت فرهنگ و تمدن شده است، حیا بیماری، غیرت نوعی حسد نام گرفته است، دزدی و چپاول توسعه نامیده می‌شود، نیرنگ و دغلكاری را دیپلماسی می‌نامند. با توجه به جنبه‌های فوق تفکر غرب است که اقبال لاهوری می‌گوید: ((خدایا تو یک ابلیس آفریده بودی اما سیاست فرنگ هزاران ابلیس آفریده است))، در جای دیگر از قول ابلیس می‌گوید: ((خدایا مرا از روی زمین بردار که روی زمین سیاست مداران غرب برای شیطنت کفایت می‌کنند)) و اکبر اله‌آبادی می‌گوید: ((وقتی وکلا (که بیشتر سیاستمداران هند بودند) به دنیا آمدند ابلیس گفت: ما هم صاحب فرزند شدیم)) از دیگر خدایان معروف یونان باستان آدونیس است؛ تناس پادشاه دختری داشت به نام میرا که بر اثر خشم آفرودیت مجبور شد طالب انجام عمل حرامی با پدر خود گردد. میرا با کمک دایه خود به مقصود رسید و دوازده شب با پدر در آمیخت بعد خدایان او را به صورت درختی در آوردند و ده ماه بعد شکافی در پوست درخت پدید آمد و پسری به نام آدونیس از آن خارج شد.<sup>۲</sup> بعد آن بت نامشروع مذکور مورد پرستش یونانیها و موجب سرور یونانزده ها قرار گرفت و امروزه مجسمه ها و بت های این خدایان به عنوان وسایل تزئین و دکوراسیون در منازل غربی‌ها و غرب زده ها دیده می‌شود. از دیگر خدایان مورد پرستش یونانی‌ها ژوکاست است که نام همسر اودیپ بوده، ابتدا وی با لایوس وصلت کرد و از او فرزندی به دنیا آورد به نام اودیپ و بعدها به ازدواج اودیپ درآمد و از این وصلت فرزندان متعددی متولد شدند.<sup>۳</sup> اسطوره دیگری که مورد ستایش یونانی‌ها بود اودیپ نام داشت؛ او پدر خود را کشت و با مادر در آمیخت.<sup>۴</sup> لازم به ذکر است که این اودیپ همان اسطوره‌ی مورد ستایش زیگموند فروید است که وی چرندیات خود را از این بت شهوت پرست الهام گرفته است و در کتابهای خود شهوت پرستی و بی بند و باری جنسی را تبلیغ و ترویج می‌نماید و بر آنها نام روان‌شناسی می‌گذارد جهان

<sup>۱</sup> ص ۷۱- یونان باستان. ت. رضاعلوی

<sup>۲</sup> ص ۲۳ فرهنگ اساطیر یونان و روم

<sup>۳</sup> ص ۴۸۲ همان

<sup>۴</sup> ص ۶۳۸ همان

غرب به تقلید از این یهودی می پردازد و لذاست که در غرب و کشورهای که غرب را الگوی توسعه و پیشرفت قرار داده‌اند خانواده‌ها بسرعت رو به فروپاشی هستند و بی بند و باری و شهوت پرستی به اوج خود رسیده است و در این راه تمام فضایل اخلاقی فراموش می شود و خیانت زن به شوهر علامت مدرنیته و روشنفکری و ساختن مؤسساتی که از فرزندان نامشروع حمایت می کنند از علامت های توسعه و پیشرفت به شمار می آید.

از دیگر معبودهای غرب باستان کرونوس است. یونانیان کرونوس را جوان‌ترین فرزند اورانوس می‌دانستند و می‌گویند وی به تنهایی مادر خود گایا را برای انتقام از پدرکمک داد و حتی با داسی که مادر او در اختیار او گذاشته بود بیضه‌های پدر را قطع کرد، سپس خود در آسمان مقام گرفت و حکومت دنیا را به دست آورد بعد رئا خواهر خود را به زنی گرفت و چون گفته شده بود که او به وسیله یکی از فرزندان از سلطنت خواهد افتاد وی همه فرزندان خود را پس از ولادت قطعه قطعه کرده می‌بلعید اما رئا از او رنجید و به کرت رفت و زئوس را در آنجا به دنیا آورد.<sup>۱</sup> به طوری که مشاهده نمودیم زئوس شهوت پرست خدای خدایان یونانی را بخت یاری نمود و گرنه پدر او کرونوس، زئوس را نیز قطعه قطعه کرده و می‌بلعید. اساطیر مذکور ریشه‌های تفکر یونان باستان است که تفکر غربی بر این ریشه‌ها استوار گردیده است و به قول شاعر:

خشت اول گر نهد معمار کج      تا ثریا می رود دیوار کج

این جنون قدرت طلبی و خودخواهی در زئوس نیز دیده می‌شود چنانچه او نیز به پیروی از پدر خود فرزندان را برای ترس از اینکه مبدا مقام او را بگیرند قطعه قطعه می‌کرد و می‌بلعید. چنانچه در مورد آتن رب النوع یونان که بعدها در روم به مینرو معروف شد گویند آتن از مغز سر زئوس جستن کرده بود بدین معنی که به محض تولد به وسیله زئوس بلعیده شد، زیرا خبر یافته بود که فرزند این دختر جانشین زئوس خواهد شد<sup>۲</sup> به پیروی از چنین خدایانی ((فرزندکشی و سقط جنین آئین روز یونان باستان بود.))<sup>۳</sup> به طوری که افلاطون می‌گوید ((همه کودکان ناتوان باید نابود شوند.))<sup>۴</sup> ارسطو نیز می‌گوید ((راه و رسم درست آن است که برای هر خانواده ای حدی معین شود و اگر زن، زاید بر این حد آبستن شود باید جنین پیش از آنکه به مرحله هوشیاری برسد سقط شود.))<sup>۵</sup> در صورتی که سقط جنین در شرق کاری بسیار زشت شمرده می

<sup>۱</sup> ص ۵۸ اصول حکومت آتن - ارسطو

<sup>۲</sup> ص ۱۷۶ - اصول حکومت آتن ارسطو

<sup>۳</sup> ص ۱۴۵ یونان باستان تاریخ تمدن ویل دورانت

<sup>۴</sup> ص ۳۱۸ یونان باستان ویل دورانت

<sup>۵</sup> ص ۳۲۳ سیاست ارسطو

شده است، چنانکه در کتاب مقدس زرتشتیان می‌خوانیم ((آشی نیک بزرگوار در نخستین گله گذاری خویش از زنی که فرزند نژاید (سقط کند) گله می‌کند به خانه او (زن) پای منه و در بستر او می‌سای))<sup>۱</sup> امروز نیز تمام ادیان توحیدی و غیر توحیدی سقط جنین را گناه می‌شمرند و از آن نهی می‌نمایند اما فقط غربی‌ها آن را به رسمیت می‌شناسند و در غرب سقط جنین آئین روز است و اعلامیه حقوق بشر آن را تجویز می‌نماید. در حالی که چینی‌ها، هندوها، مسلمانان، بودائی‌ها و زرتشتی‌ها سقط جنین را گناهی بزرگ می‌شمارند.

فقط غربی‌ها طبق آموزه‌های فلسفی افلاطون و ارسطو و خدایان آنها (بت‌های فوق‌الذکر) سقط جنین را جایز می‌دانند و جواز سقط جنین را در اعلامیه حقوق بشر می‌گنجانند. بطوری که مشاهده شد حقوق بشر فقط حقوق بشر غرب است نه حقوق بشر شرق زیرا شرقی‌ها این کار را ممنوع می‌شمارند، اینکه چگونه سران کشورهای شرقی اعلامیه حقوق بشر را با وجود تضاد با معتقدات خودشان امضا کردند دلیل بر دست‌نشانده بودن آنها و گاهی وحشت و ترس از بمب‌هائی که بر ژاپن (اتمی و خوشه‌ای و شیمیائی) سرازیر کردند می‌باشد.

خلاصه داستان دردآور حقوق بشر استعمار، بمب اتم و نظام‌های درسی و آموزش و پرورش به روش غرب و برده‌گیری و برده‌سازی است که اگر حاکمان جهان سوم تاج بر سر دارند زنجیرهای معاهدات بین‌المللی به پاهایشان بسته شده است و به قول اقبال:

می‌کند بند غلامان سخت تر آزادی می‌نامد آن را بی‌بصر

از دیگر خدایان معروف غرب باستان (یونان) دیونیزوس **Dio nysos** خدای شراب و مستی است او پسر نامشروع زئوس (از معشوقه ی او) و سمله است<sup>۲</sup> دیگر اسطوره مهم و اسوه زنان و مادران غربی هلن **Helene** دختر زئوس است به خاطر او یونانی‌ها با تروآ ده سال جنگیدند (حماسه‌های ایلیاد و ادیسه همین جنگ را به شعر می‌کشند) او با تزه، منلاس، پاریس، آشیل و دفوب روابط جنسی داشته است<sup>۳</sup> از دیگر اساطیر مقدس یونان باستان لایوس **Loios** است (او پدر اودیپ است) لایوس عاشق کریسیپوس پسر پلاپس **pelopes** شده و به این ترتیب مرتکب گناهی (لواط) شده بود<sup>۴</sup> چنانچه مشاهده می‌شود، همجنس‌بازی در خدایان یونانی چیزی بسیار عادی تلقی می‌شود و این وقیح‌ترین و زشت‌ترین عمل را در خدایان یونانی به کثرت می‌بینیم. افلاطون نیز در کتاب مهمانی و فایدروس به تایید این عمل غیر انسانی می‌پردازد و می‌گوید: آرس آسمانی که با آفرودیت آسمانی (زن هفائستوس) پیوند (رابطه نامشروع) دارد از مردی تنها پدید آمده است و در ایجاد او هیچ زنی سهم نبوده از این رو تنها روی با پسران دارد و کسانی که

<sup>۱</sup> ش ۵۷۵-آشی یشت/اوستا

<sup>۲</sup> ص ۳۷۴ فرهنگ اساطیر یونان و روم

<sup>۳</sup> ص ۳۶۳ فرهنگ اساطیر...

<sup>۴</sup> ص ۸۴۱ فرهنگ اساطیر...

<sup>۴</sup> - ۱۸۱ مهمانی - افلاطون

از او الهام می‌یابند تنها به پسران دل می‌بازند که طبعاً هم خردمندتر از زنانند و هم نیرومندتر<sup>۱</sup> افلاطون بعد از نقل مطلب فوق به مدح و ستایش همجنس بازی می‌پردازد. امروزه نیز پیروان افلاطون انجمن‌های همجنس بازی در غرب تشکیل داده‌اند و در جوامع غربی حتی ازدواج مرد با مرد صورت می‌گیرد و حقوق و مزایای ویژه‌ای به پیروان افلاطون داده می‌شود خدای مورد ستایش افلاطون که همجنس باز بود آرس نام داشت آرس Ares را با زره در حالی که با سپر و نیزه و شمشیر مجهز بود تصویر می‌کردند معروفترین سرگذشت آرس ارتباط او با آفردیت همسر هفائستوس بود.

هفائستوس توری شکاری داشت که فقط خودش می‌توانست آن را باز کند. شبی که این دو ( آرس و آفرودیت ) در یک بستر بودند هفائستوس تور را بر آنان گسترده<sup>۲</sup> آرس مظهر خیانت به دوست خود است. لایوس همجنس باز نمونه همجنس بازی شناخته شد. اودیپ پدر خود را می‌کشد و با مادر خود می‌آمیزد، الکترا مادر خود را می‌کشد و با پدر خود می‌آمیزد، زئوس دختر خویش آتن را می‌بلعد و شهوت‌رانی‌های او شهرت خاصی دارد دیونیزوس فرزند نامشروع زئوس و خدای شراب و مستی است و آپولون حيله گری می‌کند همه اینها خدایان یونان هستند که در یونان باستان مورد پرستش قرار می‌گرفتند و افلاطون و ارسطو و سقراط اینها را عبادت می‌کردند، چنانچه ویل دورانت می‌گوید: ((وی (سقراط) گر چه به بی دینی محکوم شد دست کم خدایان (فوق) را با زبان ستایش می‌کرد و در مراسم مذهبی شهر شرکت می‌جست.)) (ص ۴۱۴ یونان باستان)

افلاطون نحوه به وجود آمدن خدایان خود را چنین بیان می‌کند: ((سخن گفتن درباره ذوات خدایی دیگر و پی بردن به کیفیت پیدایش آنها از حد قدرت ما بیرون است از این رو ما گفته‌های کسانی را که از این پیش در این خصوص سخن گفته‌اند باور می‌کنیم زیرا اینان چنانچه خودشان گفته‌اند از اعقاب خدایان بوده‌اند و اسلاف خود را بهتر از دیگران می‌شناخته‌اند از این رو با این که سخنان ایشان نه دلایل قطعی در بر دارد و نه با شاهد و قرینه‌ای همراه است چاره‌ای جز قبول آنها نیست و ما باید به تبعیت از رسم و عادت به خبرهایی که این کسان در خصوص اجداد و اسلاف خود به ما می‌دهند اعتماد کنیم. پیدایش خدایان به این ترتیب صورت گرفته است: اوکئانوس و تتوس فرزندان گه و اورانوس می‌باشند و از این دو خدای اخیر فورکیس و کرونوس و رها و عده کثیری خدایان دیگر زاده شدند و از نسل کرونوس و رها نیز زئوس و هرا و خدایان بی شمار دیگر که برادران و خواهران یا اعقاب و اخلاف اینانند به وجود آمده‌اند.))<sup>۳</sup> افلاطون دست دعا به

<sup>۲</sup> ص ۲۲۰. اصول حکومت آتن از سطو

<sup>۳</sup> ش ۴۱- تیمائوس

<sup>۲</sup> ش ۲۷- تیمائوس

درگاه خدایان فوق بلند می کند و می گوید: ((همه مردم خردمند و متفکر پیش از شروع به هر کاری چه بزرگ و چه کوچک یکی از خدایان را به یاری می طلبند بنابر این ما که قصد داریم درباره کل جهان سخن بگوییم... مگر دیوانه باشیم که دست التماس به درگاه همه خدایان برنداریم))<sup>۱</sup>

"افلاطون فلسفه را بزرگ‌ترین هدیه خدایان فوق می‌داند" (ش ۴۷-تیمائوس)

ارسطو نیز به پیروی از افلاطون و اساتید او بت پرست بوده است و خدایان یونان را مورد ستایش قرار می‌دهد چنانچه در کتابهای متافیزیک و سیاست او به این مطلب صراحت دارد (ر،ک فلاسفه یونان)، در صورتی که بت پرستی ای که در جوامع شرقی رایج بوده در آن بیشتر بت پرست ها نوعی به خدای یکتا ایمان داشته و بت‌ها را وسیله قرار می‌دادند چنانچه هندوها چنین بوده اند و حتی اعراب جاهلی نیز چنین بوده اند به طوری که بت‌هایی مثل لات، منات، عزی، بعل، هبل، اشل، جبت، جریش را ستایش می‌نمودند. در قرآن مجید در مورد این بت پرستها آیاتی وجود دارد از جمله می‌خوانیم:

۱- می‌گویند بت‌ها شفیع ما نزد خدا هستند. (آیه ۱۸ یونس)

۲- مثل این که خدایان دروغین را شفیعانی برای خود گرفته‌اند از ایشان پرس حتی اگر مالک هیچ چیز نباشند و عقل نداشته باشند باز هم شفیعند؟ (آیه ۴۳ زمر)

۳- آگاه باش که دین خالص تنها برای خداست و کسانی هم که به جای خدا اولیائی می‌گیرند منطقتشان این است که ما آنها را بدین منظور می‌پرستیم که قدمی به سوی خدا نزدیکمان کنند به درستی که خدا در بین آنان در خصوص آنچه مورد اختلافشان است حکم می‌کند به درستی خدا کسی را که دروغگو است و کفران پیشه است هدایت نمی‌کند. (آیه ۳ زمر)

در صورتی که آنچه در عربهای جاهلی دیده می‌شود در یونان وجود نداشته و یونانیها هرگز بت‌ها را وسیله قرار نمی‌دادند، بلکه چیزی را بالاتر از بت تصور نمی‌نمودند و اعتقاد به خدای بالاتر به هیچ وجه در آنها وجود نداشته است. بت پرستی در اکثر جوامع شرقی اعم از ابراهیمی مثل مسیحی ها، یهودیها و مسلمین و غیر ابراهیمی مثل زرتشتیها، بودائیها، کنفوسیوس و هندوهای ابتدائی (گرچه بعدها آلوده شدند) مردود بوده است چنانچه هرودوت قدیمی ترین مورخ یونان باستان می‌گوید: ((تا جائی که من اطلاع دارم پارس ها عادات و رسوم دارند که چنین است: پارس ها عادت ندارند که برای خدایان مجسمه بر پا کنند و یا معبد و قربان‌گاهی بسازند به عکس آنها کسانی را که این چنین کنند به دیوانگی متهم می‌کنند و علت به نظر من آن است که آنها هرگز مانند یونانیان خصوصیات بشری برای خدایان قائل نبوده اند.))<sup>۲</sup> صفات مذکور برای خدایان در کتاب‌های یونانیان مورد تأیید افلاطون بوده است زیرا افلاطون نه تنها هیچ داستان و صفتی از صفات منسوب به خدایان یونانی را رد نمی‌کند بلکه در جاهای مختلف از آنها یاد می‌کند و دیگر آن که افلاطون سراینده

<sup>۱</sup> ص ۲۱۵ تاریخ هرودت



داستان‌های خدایان یونانی هومر را مورد ستایش قرار می‌دهد و نظریات او را به عنوان یکی از مفسران بت پرستی یونان مورد تقدیس قرار می‌دهد در کتاب خود هومر را الهی ترین و داناترین شاعر می‌داند.<sup>۱</sup> هومر در کتاب‌های ایلیاد و ادیسه خود داستان‌های خدایان یونان را نقل نموده است چنانچه هومر در سرود چهارم کتاب ایلیاد نقل می‌کند که هرا که خواهر زئوس است در جنگ تروا طرفدار گروه مخالف زئوس است. او برای آنکه بتواند از قدرت گروه مخالف بکاهد شهوت قوی ترین خدای یونان زئوس (که برادر اوست) را برمی‌انگیزاند و بدین منظور آرایش می‌کند و به قول هومر ((آنگاه هرای حيله گر گفت...)) هرا به خدای خنده‌ها دروغ می‌گوید و با مکر و حيله زيور آلات و وسايل آرایش و کمر بند را از او می‌گیرد و دل زئوس را به دست می‌آورد و با او می‌آمیزد. یا هلن یکی دیگر از خدایان که زنی شوهردار است با عاشق خود به تروا می‌گریزد که موجب جنگ خدایان می‌شود. هومر و سوفوکلس داستانهای جنگ مذکور را به شعر درآورده اند.

بر خدایان یونان بطور کلی چهار اصل حاکم است و می‌توان آن چهار اصل را به عنوان نکات مشترک میان همه خدایان یونان مورد مطالعه قرار داد چهار اصل مذکور عبارت اند از:

مادی گرایی - همه آنها مظهر مادیت و امور مادی هستند و هیچ کدام جنبه ای معنوی ندارد .

فرد گرایی - همه آنها خودخواه هستند و در آنها هیچ نوع ایثار و گذشت و مروت برای دیگران وجود ندارد لذا است که تفکر غربی فردگراست، مرکزی ندارد و پاپ و پدر روحانی هم دارای یک رأی و شهروند است همچون یک پسر بچه هیجده ساله بی‌سواد. اقبال لاهوری می‌گوید: ((فرهنگ غرب بی حرم و بدون مرکز است)) عجیب آنکه این بی‌مرکزی و سرگردانی را زمینه دموکراسی می‌نامند زیرا در این حالت است که هیچ شخصی شخص دیگر را قبول ندارد و باید در همه کارها رأی گیری شود.

منفعت گرایی - همه آنها منفعت طلب هستند و فقط منفعت را هدف قرار می‌دهند و در رسیدن به هدف معتقد به هیچ اصولی نیستند.

لذت گرایی - هیچ اصل اخلاقی در راه لذت بردن آنها نمی‌تواند مانع شود حتی در این راه کشتن پدر و مادر را جایز می‌دانند.

لازم به ذکر است که این چهار اصل فوق یعنی: ۱- اصالت ماده ۲- اصالت فرد ۳- اصالت منفعت ۴- اصالت لذت. اصول مکتب لیبرالیسم غربی محسوب می‌گردند به طوری که مشاهده نمودیم ریشه لیبرالیسم غربی در یونان و آثار یونانی‌هاست نه در انجیل و کسانی که ریشه‌های تفکر غرب را در انجیل جستجو می‌کنند نشانی را اشتباه می‌روند زیرا همان طوری که رومی‌های مقلد یونان عیسی (ع) را آزار دادند، پیروان معاصر

<sup>۱</sup> ش ۱۴۷-آلکیادس دوم

یونانیان انجیل را به صلیب کشیده‌اند و فلسفه افلاطون و ارسطو را جانشین دین مسیح نمودند و تفکر غرب را بر آن بنا نمودند، لذا تفکر غرب فلسفه (یونانزده) است و دین نیست .

بطوری که گذشت، چهار اصل لیبرالیسم که عبارتند: از ۱. اصالت ماده ۲. فردگرایی ۳. سودجویی ۴. لذت طلبی در بتهای یونان ریشه دارند و در آثار بت پرستان یونانی امثال افلاطون و ارسطو به وضوح می‌توان دید اکنون ریشه‌های اصول فوق را در خدایان بطور خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. اصالت ماده: خدایان یونانی مظهر مادی‌گرایی و بازگوکننده امور مادی و جنبه‌های مادی هستند و در آنها معنویت هیچ گونه انعکاسی ندارد و ارزشهای معنوی در آنها دیده نمی‌شود بطوری که زئوس ژوپیتر رومی‌ها خدای باران است آرس مارس رومی‌ها خدای طوفان و قحط و طاعون و جنگ است هفائستوس و وُلکن رومی‌ها خدای باد و کشتیرانی و موسیقی است. دیونیزوس باکوس رومی‌ها خدای باده و مستی و انگورچینی است. هیچ یک از خدایان یونانی که معروف‌ترین‌های آنها را نام بردیم مظهر جنبه‌ای از جنبه‌های معنوی نیستند در حالی که خدایان شرق چنین هستند مثلاً از مهم‌ترین اسطوره‌های شرقی که در ایران باستان و هند و بابل مشترک بوده است میترا (Mitra) است که به معنای عهد و پیمان و محبت است و پیروان میترا به اصالت محبت معتقد بوده‌اند و دین آنها به آیین مهر شهرت داشت. نزد هندوها میترا وضع‌کننده پیمان و ذات پیمان است و اسطوره وارونا ضامن اجرای پیمان‌هاست. وارونا دیده بان زن و مرد است (که مبادا خیانت کنند) او حامی مبانی معنوی و اخلاقی است ویواسوات (vivasvat) تبلور اخلاق و منش راستی است.<sup>۱</sup> از دیگر اساطیر هند رام است که سمبل عدالت و تقوی (طبق دین آنها) و زیبایی است<sup>۲</sup> در وصف او اقبال لاهوری در کتاب بانگ درا که به زبان اردو است می‌گوید: ((از شراب حقیقت جام هند لبریز است تمام فیلسوفان خطه غرب مبهوت رام هند هستند او در نگاه اهل بصیرت امام هند است اعجاز او آن است که شب تاریک هند را با نور سحر روشن نمود او در شجاعت یکتا بود و در پاکیزگی و جذبه محبت و احساس عشق بی‌همتا بود)) در اساطیر شرقی اعم از هندی، چینی و ایرانی، ایثار، مروت، وفای به عهد، صداقت، احترام به اصل خانواده و امانت داری دیده می‌شود و توصیه می‌شود چنان که در هند آریامن (Arya man) مسئول تنظیم معاهده‌های ازدواج و رسوم مهمان نوازی و آداب جوانمردی و حفظ سنن و قوانین دینی است.<sup>۳</sup>

(ص ۴۵-همان)

در هند و ایران میترا اسطوره وفاداری و پایداری پیمان است اما در یونان تانتال خدایی است که عهد می‌شکند آپولون با به کار بردن حيله‌ای دیگران را به مستی می‌اندازد اوستای زرتشتیان می‌گوید: حتی عهد و پیمان با فاسق و بی‌دین را نباید شکست زئوس خدای خدایان همیشه در پی شهوت رانی است دیونزوس فرزند

<sup>۱</sup> ص ۳۴ تا ۵۶ اسرار اساطیر هند

<sup>۲</sup> ص ۱۲۰ همان

نامشروع اوست هلن زن بدکاره از معبودان یونانی هاست در صورتی که زنا از محرمات مشترک بودایی‌ها، زرتشتی‌ها، هندوها و چینی‌ها و مسیحی‌ها و یهودی‌ها و مسلمانان محسوب می‌شود. هلن روسپی در یونان مورد ستایش و حتی پرستش قرار می‌گیرد اما اوستا می‌گوید: "بستیز با زن روسپی جادوی هوس انگیز که گناهکاران را پناه می‌دهد."<sup>۱</sup>

در مذمت این زن ریگ ودای هندوها می‌گوید: "آن زن که بسان جغد همه شب در گردش است و تن خویش را در میان شرارت و بدخواهی خود مخفی می‌سازد باشد که در غارهای بی پایان فرو افتد."<sup>۲</sup>

۲. اصالت فرد یا خودخواهی: اساطیر یونان نمونه‌های کامل خودخواهی و اصالت فرد هستند، چنانچه کرونوس پدر خود را می‌کشد و با خواهر خود می‌آمیزد. اودیپ پدر خود را می‌کشد الکترا مادر خود را می‌کشد. زئوس آتن دختر خود را می‌بلعد خلاصه این که هیچ‌گونه اینار مروت و گذشت برای دیگران وجود ندارد فقط خودخواهی یا اصالت فرد مطرح است در صورتی که در کتابهای مشرق زمین بر عکس است چنانچه اوستا می‌گوید: آنچه نیک است و آنچه نیک تر است خواستار برای سراسر آفرینش آشه که بوده و هست و خواهد بود.<sup>۳</sup> در ادامه می‌گوید: بهروزی از آن کسی است که دیگران را به بهروزی برساند<sup>۴</sup> چنانچه ملاحظه می‌شود خیرخواهی برای تمام جهانیان و حتی برای گذشتگان و آیندگان مطرح است و آرزو می‌شود. شبیه این مطلب در گیتای هندوها می‌بینیم: ((اما آن که در محبت صادق باشد تواند که مرا بشناسد و ببیند و در من راه یابد و آنکه مرا بی هیچ تعلقی بپرستد و با هیچ آفریده‌ای سر دشمنی ندارد))<sup>۵</sup> از دیگر مظاهر خودخواهی و اصالت فرد تحقیر و کوچک شمردن اقوام دیگر است در کتاب ایلید هومر می‌گوید: "چون بیگانه و بی حرمت است"<sup>۶</sup> در نظر مردم یونان نوع انسان دو شعبه بود از طرفی اهل یونان و از طرف دیگر سایر اقوام که همه آنها را حقیر شمرده و وحشی می‌نامیدند<sup>۷</sup> این اعتقاد در فلاسفه نیز وجود داشت چنانکه افلاطون معتقد بود قوم یونان چون اشرف اقوام و در هوش و استعداد فکری از همه نژادها برتر است لذا حق دارد که اقوام دیگر را به غلامی بگیرد و خود با فراغ خاطر به کارهای علمی و فکری بپردازد<sup>۸</sup> امروز همین روحیه در مقلدین افلاطون دیده می‌شود و آنها خود را قیم جهان می‌شمارند و این طرز تفکر نیز مخصوص خطه یونان است و در شرق باستان کنفوسیوس<sup>۹</sup> نه شرط و عمل را برای حاکم ایده

<sup>۱</sup> ۳۲- یسنه هات- اوستا

<sup>۲</sup> سرود ۱۶۸ ریگ ودا

<sup>۳</sup> هات- ۱/۵۲- اوستا

<sup>۴</sup> یسنه هات ۴۳

<sup>۵</sup> گفتار یازدهم- گیتا

<sup>۶</sup> کتاب نهم ایلید

<sup>۷</sup> ص ۱۸۳ تاریخ ملل شرق و یونان

<sup>۸</sup> ص ۱۴۳ فلسفه از آغاز تاریخ

آل خود پیشنهاد می کند که مهم ترین آن عبارت است از ابراز ملاحظت نسبت به بیگانگان که از کشورهای دور می آیند در صورتیکه یونانی ها بیگانگان را برده می شمردند.

کتاب باستانی و مقدس هندوها ریگ ودا می گوید: ((اگر ما در باره آن که ما را دوست دارد، گناهی کرده و یا نسبت به برادر و یا دوست یا رفیق یا همسایه ای که با ما است یا بیگانگان خطائی مرتکب شده ایم ای وارونا (خدا) این تقصیر را از ما بردار))<sup>۱</sup> باز همان کتاب مقدس هندوها می گوید: ((مردی که مهمان نواز نیست بیهوده در پی غذاست آنکه تنها غذا می خورد جز گنهکار چیز دیگر نیست.))<sup>۲</sup> نزدیک به همین مطلب در کتاب مقدس زرتشتیان اوستا دیده می شود ((کسی که مرد درویش وزن درویش را پس از فرو رفتن خورشید خانه ای استوار بخشد جزو نیکوکاران است.))<sup>۳</sup>

۳- اصالت منفعت- منفعت طلبی بر تمام خدایان یونان حاکم بود اینکه کرونوس پدر زئوس فرزندان خود را قطعه قطعه می کرد و می بلعید از وحشت آنکه شنیده بود یکی از آنها جانشین او خواهد شد منتهای منفعت طلبی و سودجویی را می رساند و اینکه زئوس بزرگ ترین خدای یونانیها آتن دختر خود را بلعید به خاطر اینکه شنیده بود از فرزندان آتن شخصی جانشین او می شود این داستان گویای آن است که به نظر زئوس منفعت طلبی بر تمام اصول اخلاقی برتری دارد لذا دختر خود را می بلعد.

۴- اصالت لذت- اینکه آدونیس یکی از خدایان یونانی با پدر خود می آمیزد. اودیپ پدر خود را می کشد و با مادر خود رابطه جنسی برقرار می نماید. الکترا مادر خود را می کشد و با پدر خود می آمیزد. کرونوس پدر خود را می کشد و با خواهر خود رابطه جنسی برقرار می کند. هلن با افراد متعدد رابطه جنسی دارد. آرس به هفائستوس خیانت می کند و با زن او می آمیزد و زئوس به دوست خود امفی تریون خیانت می کند و با زن او الکمنا رابطه نامشروع دارد که هراکلس از آنها بدنیا آمد. دیونیزوس فرزند نامشروع دیگر از زنی دیگر است. لایوس با همجنس خود رابطه نامشروع دارد. مطالب فوق گویای آن است که اصالت لذت و شهوت پرستی به اندازه ای بر خدایان یونانی حکمفرماست که در این راه هیچ اصلی از اصول اخلاقی مانع آنها نیست و به منتها درجه رذالت رسیده اند به یقین می توان گفت که هیچ قومی و ملتی چنین معبودهای خودخواه، شهوت پرست و سودجو را در تاریخ خود سراغ ندارد به پیروی از چنین خدایان شهوت پرست افلاطون در جمهوری می گوید ((زنان پاسدار باید متعلق به همه مردان پاسدار باشند و هیچ یک از آنان نباید با مردی تنها زندگی کند. کودکان نیز باید در میان آنان مشترک باشند پدران نباید فرزندان خود را بشناسند.))<sup>۴</sup> افلاطون در ادامه اشتراک جنسی را بر همه تعمیم می دهد و می نویسد: ((بهترین سازمان اجتماعی و کامل ترین حکومت و شایسته ترین قوانین را در جامعه ای می توان یافت که آن مثل معروف در مورد آن صادق باشد که می گوید

<sup>۱</sup> سرود ۱۱۹ ریگ ودا

<sup>۲</sup> در ستایش دانه- ریگ ودا

<sup>۳</sup> ۵۷ یسنه ها - اوستا

<sup>۴</sup> ش ۴۵۷ - جمهوری افلاطون

دوستان به راستی در همه چیز شریک‌اند. اگر چنین وضعی اکنون در کشوری برقرار است یا در آینده در کشوری برقرار شود بدین معنی که نه تنها در همه اموال بلکه زنان و کودکان نیز میان همه مردم مشترک باشند و مالکیت شخصی از هر نوع و به هر کیفیت از بین برده شود.<sup>۱</sup> در جهان غرب بخصوص آمریکا طبق دایره المعارف بریتانیکا چاپ (۲۰۰۰ میلادی) ۳۳٪ درصد به پیروی از افلاطون و یونانیان پدران، فرزندان خود را نمی‌شناسند و نامشروع هستند و به قول پروفیسور حقی نویسنده پاکستانی و از اساتید دانشگاه کالیفرنیا تا پانزده سال دیگر با اطمینان خاطر می‌توانیم بگوئیم نصفشان حرام زاده هستند، این طرز تفکر مخصوص مغرب زمین است و در شرق خرافاتی ترین مردم شرق مثل هندوها این کار و این طرز تفکر را مردود می‌دانند کتاب مقدس هندوها به مذمت این طرز تفکر افلاطون می‌پردازد. کتاب گیتا در تقبیح این فکر زشت می‌گوید: «چون شیرازه خاندانی از هم بگسلد آداب کهن از میان آنان برافتد و در پی این انحطاط معنوی فسق و فجور بر آنان چیره شود و زنان از راه به در روند و تباهی آنان موجب فساد نسل گردد و فساد نسل خاندان و مسبب تباهی آن را به دوزخ کشاند»<sup>۲</sup> احترام به اصالت خانواده از جمله ارزش‌هایی است که در تمام مشرق زمین وجود داشته است. این مسئله نیز مثل مهمان‌نوازی، وفای به عهد، صداقت، تواضع، امانت‌داری و کمک به ضعیفان و دیگر ارزشهای شرقی و انسانی در تمام اقوام مشرق زمین و معتقدات آنها یافت می‌شود. اما این ارزشهای انسانی و والا در یونان باستان و به تبع در غرب جایگاهی ندارند در یونان ضد ارزشهای مشرق زمین مثل حيله گری، فریب، پیمان شکنی و امثال اینها ارزش محسوب می‌شوند و حتی خدایان نیز از ارتکاب آنها هیچ گونه شرمی ندارند روم نیز در تفکر و معتقدات خود مقلد و پیرو یونان بوده است بطوری که خدایان یونانی مورد پرستش رومی‌ها قرار گرفت و همان بتهای یونان را با تغییر اسم پرستش و ستایش می‌کردند. اکنون نیز غربی‌ها معتقد به همان اصول و ارزشهای یونانی هستند چنانچه همان اصول فوق یعنی ماده گرایی اصالت فرد و خود خواهی، اصالت لذت و شهوت پرستی، اصالت منفعت و سودجویی را مشعل راه خود قرار داده اند به بتهای یونانی استناد می‌جویند و افتخار می‌کنند و افلاطون و ارسطو را پیشوا می‌دانند و اسم آن را لیبرا لیسم (مکتب آزادی و بی بند و باری) نهاده اند و این فرقه را تبلیغ می‌نمایند و با تمام رسانه های جمعی به ترویج چهار اصول دین فوق الذکر می‌پردازند و آموزش و پرورش های جهان را به خدمت گرفته اند و در خیال توسعه این مکتب (لیبرالیسم) به تمام جهان هستند که گاهی این مکتب را در قالب مدرنیته اشاعه و ترویج می‌نمایند، امروزه در لباس جهانی سازی و جهانی شدن به جهانی سازی لیبرالیسم می‌پردازند و تأسف آور و دردناک آنکه علما جهان اسلام کمتر به این خطر توجه دارند در صورتی که این

<sup>۱</sup> ش ۷۳۹ - قوانین

<sup>۲</sup> گفتار اول - گیتا

ارتداد مدرن که بر بت‌های کهنه یونان باستان استوار است خطرناک تر از مارکسیسم و کمونیسم است زیرا کمونیستها اعتقادات خویش را پنهان نمی نمایند اما لیبرالها نمونه کامل نفاق هستند زیرا اعتقادات واقعی خویش را ظاهر نمی نمایند این ابوجهل‌های مدرن و متجدد نیز همچون اسلاف خود می‌خواهند در مقابل تفکر الهی بایستند و سعی می‌کنند: نور هدایت الهی را با گفتار و طعن خاموش سازند (آیه) لکن نمی‌توانند فریب دهند مگر خودشان را"

بقره)

## فصل دوم

### شناخت فلسفه یونان

## فلسفه چیست؟

از نظر لغوی فلسفه واژه‌ای یونانی است که مرکب از فیلو به معنای دوست داشتن و سوفیا، یعنی دانش است. کلمه فیلسوف در زبان عربی و فارسی و فلاسفر، در دیگر زبانها بر دوست‌دار دانش اطلاق می‌شود. از دیگر معانی فلسفه علت و تفکر است البته باید توجه داشت که معنای یک واژه را استعمال و کاربرد آن واژه مشخص می‌نماید معنای کاربردی فلسفه نیز تفکر است چنانکه مراد از کتابهایی چون فلسفه هند، فلسفه چین، فلسفه فرانسه، فلسفه انگلیس تفکر کشورهای مذکور است و معنای عنوانهایی چون فلسفه هگل، فلسفه نیچه، فلسفه مارکس، فلسفه دکارت تفکر افراد مذکور است و مفهوم نامهای کتبی چون فلسفه سیاسی، فلسفه اجتماعی، فلسفه دین، فلسفه هنر، فلسفه آموزش و دیگر فلسفه‌های مضاف، تفکر سیاسی و اجتماعی و دینی و هنری و آموزشی است.

بدون تردید هیچ واژه‌ای به اندازه‌ی واژه فلسفه مورد سو استفاده قرار نگرفته و مصادره به مطلوب نگردیده است بطوری که غریبها فقط غرب را منشأ فلسفه نامیده و از آن تفکر مادی را اراده نموده و دیگر اقوام را تلویحاً بی تفکر می‌نامند و نیز بعضی از فلاسفه مسلمان معنای آن را شرح افکار افلاطون، ارسطو و فلوطین نموده و تدریس و تقلید کتابهایی که صدها سال پیش در این راستا نوشته شده اند را فلسفه نامیده و غیر خویش را بی فلسفه به معنای بی عقل نامیده‌اند زیرا در نگاه این عده ((معقول)) تنها فلسفه مذکور است در صورتی که تفکر مذکور منقول از افلاطون و ارسطو است که ریشه در افکار مشرکانه آنها دارد بطوری که افلاطون آن را بهترین هدیه خدایان یونان نامیده و از آموزشهای زئوس می‌داند پر واضح است که ترجیح منقول و اخباری‌گری یونانی بر منقول و اخباری‌گری مدنی دلیل می‌طلبد و صرفاً قدرت کافی نیست.

اگر تفکر مورد نظر در فلسفه، تفکر فلاسفه‌ی یونان چون افلاطون و ارسطو و پیروان آنها باشد که در آثار و کتب آنها یافت می‌شود. آن تفکر غیر تجربی و غیر وحیانی است و علم به ادراکات کلی، کلیات و کلی‌بافی ذهنی است و کاری با واقعیات و جزئیات ندارد، لذاست که فلاسفه یونان، خدا را نیز همچو خویش تصور



نموده و منکر علم او به جزئیات شدند حتی افلاطون معتقد است که: خدایان نیز نه بر ما حکومتی دارند و نه می‌توانند چیزی را که خاص ماست بشناسد.)

(پارمنیدس/ش ۱۳۵)

و خدا کاری با جهان محسوس ندارد، (همان) افلاطون فلسفه را هدیه بت‌های یونان می‌داند و می‌گوید: (بوسیله چشمان) به سوی فلسفه که بزرگترین هدیه خدایان برای مخلوقات فانی است راهی یافته ایم“ (ش ۴۷- تیمائوس)

افلاطون در جای دیگر با صراحت می‌گوید: زئوس آموزگار حکمت و فلسفه است“ (شماره ۳۱۹/ مینوس) از عجایب آنکه ملاصدرا می‌گوید: ابراهیم (ع) (بت شکن) به یونانی‌ها و رومی‌ها حکمت و فلسفه آموخته است“ (ص ۱۵۳- رساله فی الحدوث)

بدین ترتیب فلسفه که بقول افلاطون از آموزش‌های بتی بنام زئوس بود و بزرگترین هدیه بت‌ها و خدایان یونان بود را فلاسفه مسلمان رنگی اسلامی دادند و آن را از ماهیت شرک آمیز خارج نمودند و کوشش این افراد از این جهت قابل ستایش است که بت پرستانی همچون افلاطون و ارسطو را موحد نمودند و از افکار آنها توجیهی اسلامی به دست دادند برای این توجیه قواعد و قوانین ساده و مادی یونان را فربه نمودند. و این کفر یونانی را به دین مبین اسلام دعوت نمودند اما این گجستک نپذیرفت. البته اشتباه از مترجمین (مترجمین فلسفه که عبارت از ۱-حنین بن اسحاق ۲-ابو بشر متی ۳-یحیی بن عدی مسیحی بودند و از زبان سریانی ترجمه نمودند) بوده که بت پرستها را موحد جلوه دادند.

در زمان افلاطون غیر یونانی‌ها، یونانی‌ها را بخاطر دوری آنها از واقعیات مادی و معنوی، کوتاه فکر و کودک صفت می‌خواندند بطوری که به قول افلاطون ((وقتی سولون دانشمند و قانون گذار یونان به مصر می‌رود کاهن و دانشمند مصر به او می‌گوید: سولون شما یونانیان همیشه به حال کودکی مانده اید و یک تن یونانی سالخورده وجود ندارد، سولون گفت: منظورت چیست؟“ کاهن گفت: شما مردمان یونان از حیث روح و ذهن کودکید زیرا روح شما از هر گونه بینشی که بر پایه تاریخ کهن استوار باشد خالی است))<sup>۱</sup>

فلسفه یا سفسطه

یکی از مغلطه‌های بزرگی که توسط غربی‌ها پی ریزی شده و رایج گردیده است این است که فلسفه را بمعنای تفکر گرفته و ادعا می‌نمایند که فلسفه (تفکر) از یونانیان آغاز گردیده است در صورتی که این سفسطه‌ای زشت است زیرا از وقتی که بشر پای به عرصه وجود نهاده تفکر نیز بوجود آمده است و خود

<sup>۱</sup> ش ۲۲- تیمائوس

یونانی‌ها انسان را حیوان ناطق و متفکر می‌دانند و تفکر مدون و مکتوب هند و ایران باستان و تفکر چین و بین‌النهرین با قدمت هزاران سال به پیش از یونان برمی‌گردد. و تفکر شرقی قدیمی تر، شریف تر، معنوی تر و انسانی تر از تفکر یونان است. بعضی از فیلسوفان مسلمان نیز به فقها و مفسرین و متکلمینی که با قواعد مادی یونان به مخالفت برخاستند، تهمت مخالفت با عقل و تفکر می‌زنند، گوئی تفکر فقط در فلسفه یونانی و شرح آن محدود می‌شود در صورتی که در قرآن و سنت صدها مرتبه دعوت به تفکر و تعقل شده است اما تعقل و تفکر مورد نظر اسلام با تعقل بت پرستان یونانی امثال افلاطون و ارسطو (ر، ک فلاسفه یونان) و پیروان آنها که تفکر را در قواعد خرافی زندانی و به زنجیر کشیده و بر آنها اصرار می‌نمایند فرقی اساسی و بنیادین دارد. به طور مثال قاعده فلسفه (یونانزده) می‌گوید: اعاده معدوم محال است یعنی چیزی که از بین رفته نمی‌تواند برگردد و کسی نمی‌تواند برگرداند این قاعده با معاد جسمانی تضاد دارد و لذاست که بیشتر فلاسفه معاد جسمانی با همین جسم را انکار می‌نمایند فقها اسلام وقتی به مخالفت با این قاعده خرافی برخاستند فلاسفه، مخالفت با این قواعد را مخالفت با عقل و تعقل و تفکر اعلام داشتند و فقها را به جمود و تحجر متهم نمودند در صورتی که فقه به معنای فهم دقیق است و عبارت است از تفکر در قرآن و سنت و اجماع با عقل و استخراج حکم شرعی بوسیله تفکر در آنها و هم چنین تفسیر قرآن نیز با تفکر و تعقل میسر می‌گردد و علم کلام نیز تفکر است، اصول فقه نیز قسمت عمده آن عبارت است از قواعد عقلی برای استنباط احکام شرعی پس فلسفه اگر بمعنای تفکر باشد یک فقیه نیز فیلسوف است و همچنین یک مفسر قرآن هم فیلسوف است و متکلمان نیز فیلسوف به حساب می‌آیند. و لذاست که کتابهایی مثل فلسفه ابن خلدون و فلسفه غزالی به رشته تحریر درآمده‌اند در صورتی که ابن خلدون و غزالی از مخالفین فلسفه (یونانی تبار) بودند. این نکته باید با دقت مورد توجه قرار گیرد، زیرا فیلسوفان در این شطرنج فکر از واژه فلسفه (یونانزده) به عنوان مهره شطرنج استفاده می‌نمایند و آن واژه را از مجرای مفهوم اصلی بیرون می‌نمایند و به جای مطلق تفکر و تعقل به کار می‌برند در حالی که فقط کتابی مثل اسفار در دست دارند می‌گویند: اسفار فلسفه است و هر کس با قواعد اسفار مخالف باشد با تفکر مخالف است و کتاب اسفار مساوی است با تمام عقل و تعقل و تفکر! و لذا به فلسفه ((معقول)) نیز می‌گویند. اما این سفسطه است که تفکر را در چند قاعده مادی و حتی خرافی زندانی نمائیم. و هر کس خارج از آن قرار گرفت را مخالف عقل بنامیم. در هیچ مرکز علمی جهان تدریس نظریه یک فیلسوف (مثل اسفار) به پانزده سال نمی‌انجامد، در هیچ مرکز فلسفی جهان فلسفه یک فیلسوف را به عنوان کل فلسفه و تنها فلسفه تدریس ننموده و مخالفت با آن را مخالفت با عقل و تفکر معرفی نمی‌نمایند، در هیچ مکتبی متفکران دلسوز آن مکتب مخالف فلسفه نیستند بطوری که در مسلمین این وضعیت پیش آمده است زیرا تفکر همان فلسفه است.

با دیدگاه فلاسفه مسلمان اکثریت قریب به اتفاق انسانهای روی زمین که فلسفه (یونانزده) نمی‌دانند پس متفکر نیستند. تمام متفکرانی که آثار مکتوب دارند از هند و چین تا مصر و بابل و کابل در عصر باستان و نیز

معاصرین که از منطق خیالی یونان و فلسفه آن بی اطلاع هستند پس متفکر نیستند و می دانیم که بزرگترین متفکرین جهان اسلام در زمان معاصر از اهل سنت امثال ابو الکلام آزاد، اکبر اله آبادی، محمدعلی جوهر، ابوالحسن ندوی، ابوالاعلی مودودی، کلیم صدیقی و اقبال لاهوری در شبه قاره هند؛ سید قطب، محمد قطب، رشید رضا، محمد عبده و حسن بنا در مصر و از شیعیان سیدجمال الدین اسدآبادی و آیات عظامی همچون مرحوم خوئی، میرزای شیرازی، مرحوم بروجردی، مرحوم سید محمد شیرازی، مرحوم گلپایگانی، مرحوم مرعشی نجفی و دیگر علما شیعه نه تنها فیلسوف بمعنای شارح قواعد یونانی نبودند بلکه مخالف فلسفه یونانزده بودند اما هیچ عاقلی نمی‌تواند متفکر بودن آنها را انکار نماید و نیز روشنفکرانی چون شریعتی، سروش، خرمشاهی در ایران به مخالفت آن برخاسته‌اند.

چگونه است که کشیش‌های متعصب مسیحی چون اسپینوزا، آگوستینوس قدیس و تامس مور و هانری برگسون و کی پرگارد و شوپنهاور و آکویناس و ژان کالون و تامس هابز، فیلسوف (بمعنای متفکر) هستند و علما اسلام فیلسوف (بمعنای متفکر) نیستند؟

باید توجه نمود که عملاً فلسفه به معنای تفکر به کار می‌رود، لذاست که به کسانی که در علوم انسانی، دکترا می‌گیرند Ph.d یعنی دکترا در فلسفه می‌گویند اعم از سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، اخلاق، مردم‌شناسی و دیگر علوم انسانی بر همه، فلسفه اطلاق می‌شود، فلسفه بمعنای تفکر است و ph.d در سیاست یعنی دکترای تفکر سیاسی، پی‌اچ‌دی، در اقتصاد یعنی دکترای تفکر اقتصادی، پر واضح است که تفکر مذکور سیاسی یا اقتصادی می‌تواند اسلامی یا کمونیستی یا لیبرال باشد.

اگر ما بمنظور معرفی تفکر شیعه به جهانیان کتابهایی مثل اسفار را عرضه نمائیم دچار اشکالات زیادی خواهیم شد زیرا تفکر شیعه برخواسته از قرآن و سنت معصومین (ع) است و قسمتهای عمده از کتابهای مذکور برخواسته از نظریات افلاطون و ارسطو است، الواحد لا یصدر منه الا الواحد، بیانگر توحید شیعه نیست همان طوری که اعاده معدوم محال است و معاد صدرائی نشانگر معاد شیعه نیست و بسیط الحقیقه کل الأشیا و نظریه قنطره الحقیقه و صدها مسائل دیگر که در کتابهای مذکور آمده اند منعکس کننده تفکر شیعی نیستند، درست است که به قول معصوم (ع) حکمت را باید فرا گرفت گرچه از منافق باشد اما اگر در مورد احادیث معصومین (ع) ما موظف هستیم که آنها را به قرآن عرضه بداریم و اگر با قرآن سازگار نبودند آنها را بر دیوار بزنیم و از آنها اجتناب نمائیم، نسبت به گفتار مشرکانی چون افلاطون و ارسطو وظیفه ما سنگین‌تر می‌گردد و باید در افکار این افراد دقت بیشتری صورت گیرد و قواعد و گفتارهایی که با قرآن سازگاری ندارند را به

دیوار بزنیم و از خود دور نمائیم و خدای نکرده به تأویل قرآن دست نزنیم و بنام تفکر و فلسفه اسلامی معرفی ننمائیم که این معنای تفکر اسلامی نیست.

مهم ترین وظیفه فلسفه در تمام جهان عبارت از درک مشکلات و ارائه راه حل آنها در سطح انفرادی و اجتماعی است. لذا فیلسوف اجتماعی ارائه دهنده راه حل‌های مشکلات جامعه است طبیعی است که اگر فیلسوف اسلامی باشد با دیدگاه اسلامی راه حل‌ها را ارائه می‌دهد و جواب گوی شبهات جدید اجتماعی یا فردی است اما متأسفانه در اینجا منقول (مثل اسفار، نهاییه، منظومه) را بنام معقول تدریس می‌نمایند و اینها را به درجه نص ارتقا داده اند، حتی نص آیات قرآن و احادیث به نفع این منقول یونانی در لباس معقول تأویل می‌گردد و کسی جرأت اندیشیدن (بخاطر پیوند فلسفه مذکور با قدرت) به خود نمی‌دهد وقتی رایج-ترین متن درسی فلسفه مثل نهاییه که خلاصه اسفار است، را مرور نمائیم بعد از اباحت وجود و ماهیت که تقسیم آن موضوعی کاملاً ذهنی است و دور از حقیقت موجود می‌باشد و منقول از ارسطوست قبل از ارسطو اکثر سوفسطائیان و افلاطون (به نوعی) معتقد بودند که جهان تصویری بیش نیست و ماهیت‌ها و مثل اصالت دارند و حقایقی بیرون از ذهن وجود ندارند ارسطو برای رد نظرات مذکور در کتاب متافیزیک وجود اشیاء را حقیقت دانسته و ماهیت‌ها را اعتباری دانست فلوطین اسکندرانی از موضوع مذکور در راستای اثبات وحدت وجود، بهره گرفت و فلاسفه ما نیز آن را فربه تر نمودند، از دیگر موضوعات مهم آن عبارت است از ا- وحدت و کثرت: که شرح نظریه وحدت و کثرت فلوطین ستاره پرست است که نتیجه آن بسیط الحقیقت کل الاشیاء است. ب- علت و معلول: که شرح علت و معلول ارسطوست که التزام در سنخیت آن دو در مورد خالق و مخلوق مشکلات اعتقادی را بدنبال داشت. اگر فلاسفه مسلمان بجای تعمیم این قاعده مادی بر خداوند، بر روی این قاعده روی امور حسی کار می‌کردند نتایج آن بسیار پربارتر از اعوجاجات موجود بود. ج- حدوث و قدم: که نتیجه اعتقاد به آن جهان را قدیم دانستن است که منقول از ارسطوست که جهان را قدیم (ازلی) و ابدی می‌دانست.

د- اتحاد عقل و عاقل و معقول: که ریشه در نظریه تناسخ افلاطون دارد و شرح آن است البته خود فلاسفه گاهی به آنچه می‌گویند اعتقاد ندارند بطور مثال بعد از تدریس قاعده واحد که طبق آن از واحد جز واحد صادر نگردد برای اثبات صدور جهان از خداوند واحد، نتیجه گیری می‌نمایند که از واحد جز واحد صادر گردد یا بعد از تدریس، اعاده معدوم محال است، برای اثبات معاد نتیجه می‌گیرند که اعاده معدوم محال نیست این تناقض گوئی‌ها موجب ترویج نوعی "دروغ مقدس" گردیده است همان طوری که موسیقی مقدس بنام "قول" رقص مقدس بنام "سماع" شاهد بازی مقدس بنام "قنطرت الحقیقت" نژاد پرستی مقدس بنام "اهالی ام القرى" شرک مقدس بنام "بنام وحدت موجود" بنگ مقدس بنام "شراب معرفت" سفسطه مقدس بنام "فلسفه رایج" را موجب گردیده است و این بخاطر اصرار بر اسلامی جلوه دادن افکار ضد دینی یونانیان بوده است. وقتی شرح مثل افلاطون توسط زید، شرح علت و معلول ارسطو توسط ایکس، شرح تمثیل غار

که طبق آن جهان سایه‌ای بیش نیست توسط خالد، شرح قاعده واحد فلوپین توسط عمرو، را به عنوان فلسفه (تفکر) اسلامی معرفی می‌نمائیم پر واضح است که، غربیان می‌گویند اسلام فلسفه ندارد، بلکه فلسفه اسلامی شرح فلسفه یونان است، متأسفانه ما بجای معرفی عقلانیت اسلامی و جنبه‌های عقلی اسلام و بزرگان دین اصرار می‌نمائیم که فلسفه اسلامی (مذکور) این است و جز این نیست.

بزرگ نمائی این افکار و بازی با الفاظ و بکار بردن اصطلاحات خودساختگی این به اصطلاح فلسفه را غیر کاربردی تر و از مردم دورتر نموده است بطوری که در ضرب المثل‌های مردمی فلسفه بافی طرد شده است جالب توجه است که تبلیغات نموده اند که برای درک اسفار صدرا انسان باید حداقل پانزده سال در درس فلان استاد مشهور شرکت نماید، اسفاری که مباحث طبیعیات آن بخاطر افکار عمومی طرد شده و قنطرت الحقیقت آن فقط در محافل خصوصی قابل تدریس است و نه تنها برای هیچ مشکل فردی و اجتماعی راه حل ارائه نمی‌دهد بلکه از نظر اعتقادی نیز اصول دین آن بیانگر اصول دین ائمه (ع) نیست با این حال اصرار می‌شود مخالفت با آن مخالفت با عقل و دین است. در زمان معاصر چه دلیلی ما را واداشته است که فلسفه افلاطون و ارسطو را بر دکارت و آگوستینوس ترجیح دهیم و حتی افکار بزرگان تشیع را به سخره بگیریم.

عقل چیست؟ عقل در لغت به معنای باز داشتن است و لذا به ریسمانی که به زانوی شتر بسته می شود تا از فرار آن جلوگیری نماید عقل می گویند، اصطلاحاً چیزی است که انسان را از افتادن در اشتباهات حفظ نماید به عبارت دیگر عقل کنترل کننده نفس و هوای نفس است در صورتی که عقلانیت یونانی و به تبع آن غربی، عقلانیت مادی است به اتفاق علمای اسلام عقل بر اسلام حاکم نیست و حکومت ندارد بطوری که اسلام یکی از تراوشات عقل باشد. عقل وحیانی یکی از چهار رکن استنباط فقهی است و عقل بت پرست افلاطونی و عقل مرتاض وحدت الوجودی که گاو را هم خدا می داند، از ارکان استنباط فقهی نیست همان طوری که وقتی می گویند انسان خلیفه خداست مراد از انسان مطیع اوامر الهی است نه فرعون و نمرود و یزید، عقل شارح دین است و شارح دین نیست.

در اصول دین تقلید جایز نیست بلکه انسان به وسیله عقل سلیم پی به توحید عدل، نبوت، امامت، معاد می برد. عقل سلیم مطابق فطرت و مقتضیات آن می اندیشد، به حقایق می رسد اما عقل گرفتار در هواهای نفسانی و تعصبهای کورکورانه در خرافات و انواع بت پرستی گرفتار می شود. در اسلام تاکید زیادی به تعقل و عقل شده است چنانکه تعقل و عقل در قرآن ۴۸ مرتبه و تفکر ۱۸ مرتبه و اولی الالباب ۱۶ مرتبه تکرار گردیده است.

با این همه تاکید بر تفکر و تعقل در قرآن و احادیث معصومین (ع)، بعضی از فلاسفه مسلمان ادعا می نمایند که تفکر و تعقل مساوی است با شرح قواعدی که میراث یونان است و لذا تعقل را بمعنای شرح فلسفه مادی یونان گرفته و شارح فلسفه یونانی را حکیم نامیدند و فلسفه را حکمت معنا نمودند که این نسبتی ناروا به تفکر اسلامی است زیرا اگر تفکر و تعقل بمعنای شرح فلسفه یونان باشد، طبق نظر مذکور اسلام تا صد و اند سالگی که فلسفه یونان به عربی ترجمه شد هیچ گونه تعقل و عقلانیت نداشته و از آن محروم بوده است در صورتی که علاوه بر تاکید اکید در قرآن و سنت بر تعقل، قبل از ورود فلسفه (یونانزده) به جهان اسلام اصول فقه، فقه و کلام (باروش ائمه (ع)) به اوج خود رسیده بودند که بخش عمده این علوم مبتنی بر عقل است اما بر عقل فطری و سالم و خدا پرست مبتنی است عقلانیت غربی که ریشه در یونان دارد و بعد از رنسانس احیا گردیده است راسیونالیسم نامیده می شود که راسیون واژه ای لاتینی است مساوی با لوجوس ( LOGOS ) یونانی بمعنای کلمه و واژه است و در اصطلاح عبارت است: از عقلانیت مادی ای که هر چه به او لذت و یا منفعت دهد خادم آن است در صورتی که عقل در عربی از عقال و لگام است که شهوت و امیال را به لگام می کشد و کنترل می کند. لذا امام صادق علیه السلام در تعریف عقل فرمودند: عقل چیزی

است که خدا به وسیله آن عبادت می‌شود و بهشت بدست می‌آید. و در مورد عقل فریبکار معاویه فرمودند آن عقل نیست بلکه نیرنگ (نکرا) و شیطنت است"<sup>۱</sup>

امام صادق (ع) عقلانیت مادی (لوژوس یا لوگوس) را نکرا و شیطنت می‌نامد این همان چیزی است که معاویه و یزید برای جلب منافع مادی و مقام دنیوی به کار می‌بردند و به آن افتخار می‌کردند و در صفین و کربلا آن را بکار بردند و به ظاهر پیروز شدند اما در واقع شکست خوردند و این برکسی که وجدان بیدار داشته باشد پوشیده نیست. نیز پیامبر (ص) فرمود: تمام خیر و نیکی بوسیله عقل شناخته می‌شود و کسی که عقل ندارد دین ندارد"<sup>۲</sup>

امام صادق (ع) فرمود: بوسیله عقل بندگان خالق را می‌شناسد ... و بوسیله عقل خوب و نیک را از زشت و قبیح تشخیص می‌دهند"

(اصول کافی کتاب عقل و جهل حدیث ۳۴)

امام علی (ع) فرمود: فاقد عقل فاقد زندگی (با معنا) است و شبیه مردگان است"<sup>۳</sup> عقل حجت باطنی است و انسان بی عقل تکلیفی ندارد. عقل مورد نظر قرآن و سنت عقل فطری است که وسیله فهم و درک خوب و بد است در صورتی که عقل مستفاد که نزد فلاسفه مسلمین رایج است عبارت است از حالتی روحانی که روح با عقل کل جهان (عقل فعال) متصل می‌گردد و از آنجا علم کسب می‌نماید، این نظریه از آن فلوطین است و ریشه در کیهان‌شناسی سومری دارد، که جهان را صاحب عقل و روح می‌داند، معتقد است که روح و عقل جهان، روح و عقل کل اشیاست لذا ملا صدرا آسمان را انسان کبیر و صاحب عقل و روح می‌داند. در دیدگاه فوق عقل انسان درجه‌ای از روح است که با عقل کل جهان متصل می‌گردد، و از آن استفاده می‌کند و در این صورت همه علوم نزد انسان حاضر می‌شوند و عالی‌ترین درجه عقل به نظر این عده عقلی است که از عقل کل کیهانی (عقل فعال) استفاده نماید، عقل مستفاد باشد. (هیولائی، بالملکه، بالفعل. درجات پائین تر عقل نظری هستند که حکمت نظری نتیجه عقل نظری است) طبیعی است که عقلی که در زبان قرآن و سنت بکار رفته با عقل مستفاد و نیز با عقل مستفید (سود جو) مادی‌گرا، که مبنای راسیونالیسم (که به عقل عملی نزدیک است و حکمت عملی نتیجه آن است) تفاوتی اساسی دارد.

حسن و قبح عقلی از مسائل بزرگ در کلام و اصول فقه است بطوری که عقل مستقلاً بدون در نظر گرفتن امر و نهی مولا، حکم به حسن و نیکی عدالت، صداقت، امانتداری و وفای به عهد و به زشتی ستم، خیانت،

<sup>۱</sup> اصول کافی جلد ۱ کتاب العقل والجهل

<sup>۲</sup> تحف العقول ص ۴۴

<sup>۳</sup> اصول کافی/عقل و جهل حدیث ۳۰

دزدی و دروغ می کند این نظر امامیه و معتزله است که معصومین (ع) نیز آن را تأیید نموده‌اند. فلاسفه مسلمان حسن و قبح عقلی را ذاتی نمی‌دانند بلکه آن را از مشهورات می‌دانند.

در مقابل، اشاعره معتقد هستند که هیچ چیز بدون امر و نهی مولا حسن و قبح ندارد یعنی نیکی و زشتی فقط محصول نص است، عقل در آن دخالتی ندارد.

و محصول عقل نیست مهم‌ترین پیامدهای اعتقاد به حسن و قبح عقلی عبارت اند از اینکه خدا حکیم است بدون غایت و غرض کاری انجام نمی‌دهد و نیز او انسان را به بیش از توانائی او مکلف نمی‌سازد و عدل به او اجازه نمی‌دهد که بر بندگان مطیع عقاب کند.

اشاعره می‌گویند این بایدها را نمی‌توانیم برای خدا تعیین کنیم او هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد حتی می‌تواند ظلم کند.

افکار فلسفی یونان در رم باستان که علاوه بر اروپای امروز شامل فلسطین، سوریه، ترکیه و قسمتی از آفریقا نیز می‌گردید کاملاً ریشه دوانیده بود، و اکثر متفکران حتی عموم مردم از آنها تأثیر پذیرفته بودند در چنان فضائی حضرت عیسی (ع) ظهور نمود و دین مسیحی را عرضه نمود، در آن زمان معتقد کردن شاگردان فکری افلاطون و ارسطو به یکتاپرستی و برتری روح بر ماده کاری بس دشوار بود، بر اثر مناظرات علما مسیحی با مشرکان و برای معتقد ساختن آنها به دین مسیح (ع) و جواب دهی از شبهات فیلسوفان مشرک چیزی بوجود آمد که امروزه به نام علم کلام شهرت دارد.

این علم در ابتدا رنگی کاملاً فلسفی داشت بر اثر تجربه های مختلف استدلال جستن از نصوص دینی نیز در آن گنجانده شد این علم در بین یهود و مسیحیت رشد نمود و متکلمین یهودی و مسیحی با استفاده از تجربه‌های گذشته، در جهان اسلام نیز به ایجاد شبهه پرداختند و مسلمین نیز برای دفاع از کیان اسلام به مناظره برمی‌خواستند اولین مناظره رسمی مسلمین در دربار نجاشی حاکم مسیحی حبشه با جعفر طیار (س) صورت گرفت و داستان مباحثه نیز حکایت از این مسائل دارد ائمه اطهار (ع) مناظرات زیادی با انواع و اقسام افراد داشته‌اند که در کتب ملل و نحل و احتجاج آمده است.

چون در شیوه متکلمین یهودی و مسیحی بیشتر تکیه بر عقل و مسائل عقلی بود در مسلمین نیز عقل‌گرایی افراطی اثر گذاشت چنانچه معتزله اولین گروه عقل‌گرای افراطی بود که با تأثیرپذیری از فلسفه یونان و کلام مسیحی به وجود آمد به طوری که نویسنده معتزلی جاحظ در کتاب «الحيوان» به این مطلب صراحت دارد، می‌گوید: معتزله اسلام را بر اساس مقتضیات عقل و فلسفه یونان تفسیر می‌کنند<sup>۱</sup>

تأثیرپذیری معتزله را از فلسفه یونان نباید به کتب فلسفه یونان بطور مستقیم محدود کرد بلکه باید نقش متکلمین مسیحی و کتب آنها و تأثیرگذاری کلام مسیحی بر مسلمین را نباید از نظر دور داشت زیرا در زمان بنیان‌گذاران معتزله مثل واصل بن عطا (۸۰-۱۳۱) و عمرو بن عبید (۸۰-۱۴۳) هنوز فلسفه یونان بطور رسمی

<sup>۱</sup> ص ۳۴ ج ۴ فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی / جعفر سبحانی



ترجمه نشده بود بلکه افکار یونانی توسط فیلسوفانی امثال ابن ابی العوجا و دیگران بطور شفاهی در بلاد اسلامی ترویج می گردید.

لذا اولین کتابی که برای حل این مسائل در مسلمین نوشته شد، توحید مفضل است که امام صادق (ع) به مفضل تعلیم فرمود و برای دفاع از توحید نگاشته شد بعد از این کتاب، کتابی که در اهل سنت بیشتر شهرت یافت با دستور مهدی عباسی نوشته شد به قلم محمد بن الهذیل بن عبدالله مکحول مکنی به ابوالهذیل (۱۳۱-۱۳۵ هـ) است او یکه تاز میدان مناظره بود و تنها از هشام بن حکم شاگرد امام صادق (ع) می هراسید. در میان اهل سنت ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴ هـ) از شهرت خاصی برخوردار است او معتزله را رها نموده و نیز در مکتب اهل حدیث حنبلی دخل و تصرف نمود و به آن صبغهای عقلانی بخشید در نتیجه مکتب عقیدتی اشعری برای اکثریت اهل سنت تفکری پر جاذبه گردید و اکثریت اهل سنت آن را پذیرفتند، با این حال تفکر اشعری از کلام مسیحی کاملاً بی تأثیر نماند چنانکه قدیم دانستن قرآن ریشه در قدیم دانستن تورات و مسیح (ع) در کلام مسیحی دارد. اقبال لاهوری با اشاره به این جنبه‌های منفی علم کلام و جنجالهای کلامی از قول ابلیس می‌گوید: من به مسلمین برگ حشیش (علم کلام فلسفه مانند) دادم که برای خماری و بی عملی آنها کافی است.

حکمت چیست؟ متکلمین مثل فخر رازی کلام را حکمت می دانند، صوفیان تصوف را حکمت می‌دانند، چنان که ابن عربی کتاب صوفیانه خویش را فصوص الحکم می نامد و فلاسفه حکمت را مساوی با فلسفه می دانند. در اوائل ظهور مسیحیت در جهان مسیحی فلسفه یونان به اوج خود رسیده بود در خصوص این حکمت و فلسفه در انجیل می‌خوانیم: و هیچ کس خود را فریب ندهد چه اگر کسی از شما در این جهان حکیم می نماید باید احمق گردد تا آنکه حکیم گردد زیرا که حکمت این جهان (فلسفه) نزد خدا حماقت است که نوشته شده است که او حکیمان را هم به تزویرات ایشان گرفتار می‌سازد و ایضا اینکه تصورات حکما (فلاسفه) را می داند که لغو است<sup>۱</sup>

بطوری که ملاحظه نمودیم حکمت رایج زمان پولس که همان فلسفه یونان بوده است حماقت و تزویر خوانده می شود پر واضح است که مقصود از حکمت در ادیان، فلسفه (یونانزده) نیست چنانکه از نامهای خداوند حکیم است سیدهاشم بحرانی می نویسد: حکمت یعنی اطاعت خداوند معرفت امام (ع) اجتناب از گناهان کبیره‌ای که در زمینه آنها تهدید به آتش شده است<sup>۲</sup> "طبرسی در تفسیر جوامع الجامع ذیل آیه (۱۲۹/بقره) می‌گوید: حکمت، شریعت و بیان احکام است" پیامبر اسلام (ص) فرمود: ((من شهر حکمتم و علی (ع)

<sup>۱</sup> نامه اول پولس به اهل فرنیس باب سوم انجیل

<sup>۲</sup> ص ۲۵۵-ج ۱-البرهان

دروازه آن است)) آیا منظور پیامبر (ص) آن است که من شهر فلسفه‌ام؟ و آیا حکمت نامیدن فلسفه (یونانزده) درست است؟

با توجه به اینکه فلسفه واژه یونانی است از نظر زبان‌شناسی برای فهم درست و دقیق معنای یک واژه باید به مقصود نخستین کسانی که آن را بکار برده‌اند توجه نمود و باید فرهنگ و اوضاع جامعه آن افراد را نیز در نظر گرفت. مثلاً وقتی یک نفر ساکن منطقه سردسیر می‌گوید هوا گرم است گرمای مورد نظر او با گرمای مورد نظر ساکن منطقه گرم سیر که می‌گوید هوا گرم است فرق دارد. زیرا در نگاه اولی ۲۵ درجه سانتی‌گراد بالای صفر هوای گرم محسوب می‌شود در صورتی که در نظر دومی که ساکن گرمسیر است ۲۵ درجه، هوایی معتدل است و گرما از ۳۵ درجه به بعد معنا پیدا می‌کند از این نوع مسائل و خصوصیات باید مورد توجه قرار گیرد چنانکه در تفکر اسلامی مباحث الفاظ اصول فقه عهده دار همین مسائل در دین است نخستین کاربران واژه ((فلسفه)) آتنی‌های یونان بودند البته نه آهنگرها، کشاورزها، تاجرها و کفشدوزها که اینان همه حکم برده را داشتند و جزو بردگان بودند بلکه صاحبان و مالکان این افراد که از استعمار این افراد روزگار می‌گذراندند و با خیالی راحت و آسوده محفلهائی تشکیل می‌دادند که در آن محفل‌ها و پارتی‌ها معمولاً بعد از نوشیدن شراب در کنار معشوق‌های زیبا (پسران) به اظهار نظر می‌پرداختند اظهار نظر در خصوص عالم و آدم و خدایان معبود نه با روش وحیانی و نه با روش تجربی بلکه با روش عقلی مادی عقلی که بر اثر نوشیدن شراب در حالت سکر و مستی قرار دارد و پای از آتن بیرون نهاده است. چنانچه افلاطون در یکی از محفل‌های شراب، فلسفه می‌بافد و می‌گوید که: باده نوشی اقلاً در آغاز کار بهتر از ورزش است زیرا مانند ورزش با رنج و مشقت همراه نیست آیا لذتی مناسب تر از لذت بزم می‌گساری و خوشی‌ها و شوخی‌های آن می‌شناسید؟

این افراد برده دار و استعمارگر برای پر کردن اوقات فراغت به دور هم جمع می‌شدند بعد از نوشیدن پیاله‌های باده و می، اظهار نظر می‌کردند که: فرزند کفشدوز باید کفشدوز بماند فرزند آهنگر باید آهنگر بماند و بالاخره اینکه برده به حکم فطرت برده است باید برای ما کار کند تا ما با خیالی راحت در مورد همه موجودات اعم از انسان و کائنات و خدایان فلسفه بیافیم. فلسفه آن طوری که از کتابهای افلاطون و ارسطو برمی‌آید عبارت از گپ زدن چند انسان بی‌کار در مورد همه چیز جهان با دیدگاهی مادی است و به قول فلاسفه مسلمان انسان کپیه جهان بزرگ بشود یعنی هر آنچه وجود دارد را بداند (صیوروت الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی) و موضوع آنرا شناخت مطلق وجود میدانند

با گذشت دو هزار و دویست سال بعد از افلاطون برتراند راسل از بزرگترین فلاسفه معاصر فلسفه را چنین تعریف می‌کند: هر گونه دانش ((قطعی)) علم است و هر گونه ((عقیده جزمی)) که از حدود دانش قطعی قدم فراتر بگذارد به الهیات تعلق دارد اما میان الهیات و علم برزخی نیز هست نامکشوف (جهل) برای هر دو

و در معرض حمله هر دو جانب این برزخ همان فلسفه است<sup>۱</sup> یعنی دانش ما علم است و جهل ما فلسفه نام دارد<sup>۲</sup> و در حقیقت یک نوع علم فائده دنیوی دارد مثل علوم تجربی و علم دیگری به درد آخرت می خورد مثل علوم دینی و علمی نیز هست که نه به درد دنیا می خورد و نه به درد آخرت بلکه از این دو محروم می کند نام آن فلسفه است. و به قول هربرت فیگل: فلسفه مرضی است که باید معالجه شود<sup>۳</sup> در تعریف فلسفه ویتگنشتاین می گوید: من با یک فیلسوف در باغی نشسته ام به درختی که در نزدیکی ماست اشاره می کند و مکرر می گوید: من می دانم که آن درخت است، افرادی می رسند و این جمله را می شنوند و من به آنها می گویم که این همکار من دیوانه نیست ما تنها در مورد فلسفه بحث می کنیم<sup>۴</sup>

تنزل فلسفه از هستی شناسی به زبان شناسی علامت مرگ فلسفه (به شیوه یونانی) است و فلسفه زبان را باید کفن فلسفه (یونانزده) نامید. فلسفه آن طوری که از کلام پدر فلسفه یونانزده افلاطون برمی آید را باید عیاشی ذهن نامید که فارغ البال ها به آن می پردازند. موضوع فلسفه (یونانزده) موجود و معدوم است یعنی اظهار نظر در مورد موجودات (انسان و خدا و نباتات و جمادات و افلاک...) و معدومات (آنچه که وجود ندارد و یا آنچه باید وجود داشته باشد)

مهم ترین متون فلسفه عبارت اند از آثار مکتوب افلاطون و شاگرد او ارسطو و شرح های این آثار که توسط مسیحی ها و مسلمانان نوشته شده است و به اسم فلسفه مسیحی و فلسفه اسلامی معروف است. سقراط استاد افلاطون آثار مکتوب ندارد و فقط یک رساله آپولوژی که دفاعیه اوست را افلاطون در آثار خویش نقل می کند البته لازم به ذکر است که افلاطون به دروغ نظریات خود را در کتب و آثار خویش به اسم سقراط نقل می کند و به قول کارل پوپر: خیانت افلاطون واقعیتی است که برای من جای شبهه ندارد، همچنین تردید ندارم که استفاده افلاطون از سقراط به عنوان سخنگوی اصلی در جمهوری کامیاب ترین کوشش وی برای همدست کردن او با خود بوده است<sup>۴</sup>

از فلسفه گاهی مطلق تفکر اراده می شود و گاهی تفکر خاص و مدون به روش یونانی که مادی است. اگر فلسفه به معنای مطلق تفکر در وجود باشد مختص کردن تفکر به خطه یونان خیانت به تفکر بشر است زیرا از زمانی که بشر به وجود آمده است تفکر نیز بوده است تفکر تنها اختصاص به یونان ندارد بلکه تمام انسانها متفکر هستند. چنانکه تفکر هندی از هزاران سال قبل از یونانی ها به صورت مدون و مکتوب وجود داشته است و قدمت ریگ وداها کتاب هندوها به هزاران سال قبل از یونان برمی گردد و هم چنین کتاب گیتا

<sup>۱</sup> ص ۱۳-ج ۱-تاریخ فلسفه غرب-راسل

<sup>۲</sup> ص ۴۱۶ کلیات فلسفه-ت-مجتبوی

<sup>۳</sup> شماره ۴۶۷ / در باب یقین / ویتگنشتاین

<sup>۴</sup> ص ۴۱۱ جامعه بازو دشمنان آن-پوپر

و مهابهارت و رامائن، صدها سال قبل از افلاطون و ارسطو نگاشته شده‌اند هم چنین قدمت کتاب مقدس ایرانی‌ها که منعکس کننده تفکر ایرانی است طبق تاریخ رایج در جامعه زرتشتیان ایران به ۳۷۴۲ سال برمی‌گردد و در تفکر سیاسی چانکیا متفکر هند باستان کتاب جداگانه‌ای در سیاست نگاشته است به نام ارت شاستر یا قانون زمین و کنفوسیوس در چین آن قوانین متعالی را به رشته تحریر در آورده است قوانین حمورابی در بین‌النهرین از همه قوانین جهان قدیمی‌تر هستند. زمانی که اجداد یونانیان تکلم نیاموخته بودند کودکان هند سرودهای زیبای رامایائن را زمزمه می‌کردند و در میان ادیان ابراهیمی آیات مقدس تورات نجات بخش انسانها بوده است. این خیانتی بزرگ به بشریت و تمدن است که تفکر را به یونان منحصر نمائیم البته اگر مقصود از تفکر نظرات افلاطون که معتقد است به ترویج زنا و بی‌بند و باری و اینکه همه زنان متعلق همه مردان باشند (۷۳۹قوانین) ترویج شراب خواری و مستی (۶۵۴قوانین) و معیار تربیت خوب، را رقص و موسیقی دانستن (۶۵۴قوانین) و ترویج برده داری (۷۷۸قوانین) ترویج شرک و بت پرستی بتان زشت و شهوت پرست مستقر در کوه المپ (۴۱ تیمائوس) و اعتقاد به تناسخ (۹۲ تیمائوس) و ترویج همجنس بازی (۲۳۹ فایدروس و ضیافت) باشد این تفکر، مختص کتب یونان و افلاطون و ارسطو است و متون شرقی اعم از ابراهیمی و غیر ابراهیمی از این افکار پلید اظهار انزجار می‌نمایند و اینها را ضد ارزش می‌شمارند. واقعیت این است که فلسفه یونان نه تنها در مقابل ادیان ابراهیمی قرار دارد بلکه در مقابل ادیان غیر ابراهیمی نیز قرار می‌گیرد هیچ کدام از مکاتب فکری ایران باستان و هند قدیم و چین باستان و ادیان ابراهیمی نه تنها مسائل مذکور در فلسفه یونان را نمی‌پذیرند. بلکه این ادیان و مکاتب به مقابله با چنین افکار شیطانی برمی‌خیزند و هدف از بعثت انبیا (ع) مبارزه با این افکار زشت است. پس نه فلسفه یونانزده مترادف تفکر است آنطوریکه بعضی از فلسفه بافهای مسلمان ادعا می‌نمایند و نه تعقل و عقلانیت محدود در عقلانیت مادیگراست به طوری که غربی‌ها مدعی هستند.

فلسفه (یونانی) عقلانیت مادی است: فلسفه (یونانزده) ادراکات کلی ذهنی مبتنی بر عقلانیت مادی و محسوس است به طوری که افلاطون زیربنای فلسفه را مادی و محصول حواس پنجگانه می‌داند و می‌گوید ((به عقیده من نیروی باصره برای ما منشأ بزرگترین فایده هاست چه اگر ما قادر نبودیم خورشید و ستارگان و بنای کل جهان را ببینیم از تحقیقی که هم اکنون درباره جهان پیش گرفته‌ایم اثری در میان نمی‌بود ما فقط در پرتو این نیرو است که توانسته‌ایم از وجود روز و شب و از آمدن و رفتن ماهها و سالها با خبر گردیم و از این راه است که مفهوم عدد و زمان را بدست آورده و به تحقیق درباره طبیعت جهان اشتیاق پیدا کرده به سوی فلسفه که بزرگترین هدیه خدایان برای مخلوقات فانی است راهی یافته‌ایم به اعتقاد من یگانه فایده بزرگ دیدگان ما همین است و دیگر لازم نیست فواید دیگر را که ارزش کمتری دارند بشماریم))<sup>۱</sup> چنانچه ملاحظه نمودیم افلاطون می‌گوید فقط در پرتو نیروی باصره به فلسفه که هدیه خدایان (بتها) است راهی یافته‌ایم و مادی بودن فلسفه افلاطون را می‌رساند، پرواضح است که دین افلاطون نیز دینی مادی بوده و عقاید وی و قواعد او نیز مادی هستند.

ارسطو نیز به پیروی از افلاطون در کتاب متافیزیک که یکی از کتب مقدس فلسفه (یونانزده) است وسیله شناخت را حواس پنجگانه و به خصوص باصره می‌داند، او می‌گوید: ((همه آدمیان بالطبع خواهان دانستن‌اند و نشانه این امر دل‌بستگی ما به حواس ماست زیرا ما حواس خود را گذشته از سودمندیشان برای خودشان دوست داریم ... می‌توان گفت که بینایی را بر هر چیز دیگر برتری می‌نهیم و از این رو چنین می‌کنیم که این حس بیش از حواس دیگر ما را به شناختن توانا می‌سازد.))<sup>۲</sup>

ارسطو هدف از شناخت را خود شناخت قرار می‌دهد و آن را همچون افلاطون از جهان محسوس جدا می‌داند یعنی فلسفه خود را از واقعیت‌ها جدا می‌کند و لذاست که منطق و فلسفه او ذهنی و خیالی هستند.

کسب معرفت و شناخت از سه راه می‌تواند به دست آید:

۱- قلب- مثل الهامات و وحی

۲- عقل

۳- حس

۱- پیروان فلسفه یونانی شناخت قلبی را اعم از وحی و الهام به عنوان غیر علمی بودن مردود می‌شمارند.

۲- شناخت حسی که با تجربه توأم است نیز از دایره فلسفه خارج است و نام علم تجربی (ساینس) به خود گرفته است و لذاست که افلاطون استاد فلاسفه می‌گوید کسانی که با چشم‌های خود و حس بینایی خویش می‌خواهند در امور آسمان تحقیق نمایند و با چشم‌ها به طرف آسمان می‌نگرند تبدیل به پرندگان خواهند شد

<sup>۱</sup> ش ۴۷- تیمائوس

<sup>۲</sup> ۹۸۰- متافیزیک

(تیمائوس / ۹۱) افلاطون در مورد خدا می‌گوید: پس نه انسان با جهان معقول نسبتی دارد و نه خدا با جهان محسوس. (پارمنیدس / ش ۱۳۵)

اسلام، راه‌های کسب معرفت را عقل، حس و قلب (در جاهائی از قرآن قلب و عقل به یک معنی نیز به کار رفته است) می‌داند، چنانکه قرآن سمع و بصر و فواد (قلب) را وسیله شناخت و تمام جوارح را مسئول می‌داند، به انسانها می‌گوید چرا عقل را به کار نمی‌برید، اما وحی را مخصوص انبیای الهی (ع) می‌داند و مکاشفه را با شرایط خاصی می‌پذیرد، که از آن جمله ایمان، عمل و تقوی است، نیز مکاشفه در مورد قیامت، ملائکه و خداوند، مردود است عقل نیز از اهمیت خاصی برخوردار است اما حق تشریح قوانین را ندارد، حس نیز مورد قبول است اما افراط گرائی در حس را نمی‌پذیرد. اگر عقل برای رسیدن به معارف الهی کفایت می‌نمود، نیازی به پیامبران نبود، اما واقعیت آن است که عقل بشری بدون نور وحی نمی‌تواند به حقایق الهی راه‌نما گردد نمونه بارز آن سرگردانی یونانیان و یونانزده هاست.

۳- شناخت عقلی واقعی - مانند تحلیل ذهنی مبتنی بر موضوع و احکام شهودی که به علم حضوری شهرت دارد و استدلال در آن غیر قابل تردید است مثل ریاضیات یا علم به وجود خویش و غیره که در زمره علم حضوری هستند اما شناخت عقلی‌ای که مورد نظر فلاسفه است مبتنی بر حس است اما تجربی و علمی نیست بلکه تحلیل ذهنی است به صورتی موهوم و خیالات، در روش فلسفی (یونانزده) بعد از کلی بافی احکام بر ادراکات کلی اطلاق می‌گردد و بر سر کلیات نزاع صورت می‌گیرد مثل نزاع در اقسام امکان، اقسام وجود و دیگر منازعات فلسفی (یونانزده)، بهترین روش‌های استدلالی فلسفی (یونانزده) را می‌توان در سه قسمت خلاصه نمود.

الف) تمثیل که نتیجه‌گیری از جزئی به جزئی است که سست‌ترین شیوه استدلالی است.  
 ب) استقرا، استقرا تام غیر ممکن است زیرا احاطه به تمام جزئیات یک کلی محال است مگر آنکه افراد کلی محدود باشند که موارد اندکی را شامل می‌شود استقرا ناقص نیز به هیچ وجه یقین‌آور نیست.  
 ج - قیاس، سیر از کلی به جزئی قیاس نام دارد و در صورت صحیح بودن مقدمات (مواد) آن برهان نامیده می‌شود.

و بزرگ‌ترین سلاح در دست پیروان ارسطوست.

مواد برهان عبارتند از:

۱- حس که خطاپذیر است مثل آنکه انسان سراب را آب می‌پندارد و میله‌ای که نصف آن در آب است را شکسته می‌پندارد.

۲- تجربه، تجربه نیز مصون از خطا نیست چنانکه تجربه‌های جدید تجربه‌های گذشته را همواره نفی می‌کند و علم همیشه در حال تحول است لذا در غرب بوسیله تجربه، بت علم (ساینس) شکسته شد و خود تجربه‌گرایان معتقد شدند که هیچ نتیجه‌ای نتیجه نهائی نیست.

۳- حدس، حدس مبتنی بر برهان است و مصون از خطا نیست زیرا امکان دارد انسان چیزی را حد وسط بنامد که در واقعیت حد وسط نباشد و نیز از مقدمات حدس حس است که خطاپذیر است.

۴- تواتر، که سه شرط دارد :

الف) نوع خبر حسی باشد.

ب) تعداد مخبران به حدی باشد که احتمال کذب محال باشد.

ج) تعداد مخبران در تمام دوره ها و در هر طبقه‌ای شرط دوم را دارا باشد.

در تواتر نیز امکان خطا وجود دارد زیرا اولاً در خود تواتر است که انسان شرایط را کامل بداند اما در واقع کامل نباشد و ثانیاً مبدأ خبر چون حس است حس خطاپذیر است.

۵- فطریات و اولیات - امکان خطا در آنها نیست، اما کمتر به عنوان صغرای استدلال قرار می‌گیرند و بالآخره آنکه بهترین نوع شناخت از نگاه فلاسفه حد تام است که به قول فلاسفه عملاً ممکن نیست، منطق ارسطو که روش شناخت اندیشه بود را به خود اندیشه تبدیل نموده و به عنوان اندیشه‌ای که مصون از خطاست جلوه دادند.

نیز برهان در قرآن اعم از برهان منطقی است و آن عبارت است از چیزی که چیز دیگر را واضح کند و به آن استدلال و احتجاج درست باشد مثل معجزه، آیات تکوینی و وجود معصوم (ع) و یا روشنائی آفتاب دلیل بر روز و مانند آن.

بزرگ‌ترین اشتباه تاریخ علم و معرفت‌شناسی که شارحان مسلمان فلسفه افلاطون و ارسطو مرتکب شده‌اند عبارت است از اینکه افلاطون و ارسطو را خداپرست و موحد، بلکه بعضی‌ها پیامبر و فرستاده خدا پنداشته‌اند و قواعد مادی آنها را همچون آیات مقدس الهی قبول نمودند مثلاً وقتی افلاطون می‌گوید: هر معلولی علتی دارد و میان معلول و علت سنخیت لازم است مراد او در مسائل محسوس و مادی است زیرا او دیدگاهی مادی‌گرایانه دارد شارحان مسلمان وقتی اصل فوق را پذیرفتند آن را در خداشناسی نیز پیاده نمودند و گفتند: کائنات معلول است و علت العلل آن خداوند است و میان علت و معلول سنخیت از ضروریات است و در اینجا آن سنخیت وجود است و نتیجه طبیعی این قاعده وحدت الوجود گردید گروهی این نتیجه را پذیرفتند و آن را به عنوان دلیل بر صحت نظریه وحدت وجود و موجود (همه خدائی) ابن عربی و فلوطین اسکندرانی گرفتند که او این نظریه را از هندوها أخذ نموده بود و معتقد به عینیت و همه اشیا را خدا دانستن شدند و گروهی با پیروی از تمثیل غار افلاطون که جهان را سایه می‌داند مثل سوفسطائیان منکر حقایق شده و گفتند عالم ظهورات و سایه است و حقیقت ندارد. گروه دیگری به منظور توجیه نظریه سنخیت برای کلمه علت چندین معنا معتقد گردیدند، با شطرنج فکر و ذهن الفاظ را از معانی حقیقی خارج نموده و به فربه کردن قاعده ساده و مادی پرداختند و معنای مورد نظر را در جای مورد نظر شرح نمودند. طبق قاعده فوق از کامل

ناقص صادر نمی‌گردد و لذا فلاسفه گفتند چون جهان ناقص است و خداوند کامل است پس خداوند جهان را نمی‌تواند بیافریند بلکه جهان هم قدیم و ازلی و ابدی است. وعده ای دیگر عقل اول را تنها آفریده خدا دانستند و گفتند عقل اول جهان را آفریده است و گروه دیگری از فلاسفه عقل دهم را خالق جهان دانستند. در قاعده علت و معلول مسئله معجزه انبیا و معصومین (ع) نیز لاینحل باقی ماند زیرا معجزه، تمام معادلات علت و معلول فلاسفه را بهم می‌ریزد لذا فلاسفه گفتند معجزه امری خارق العاده است که فعل معصوم است و فعل خداوند نیست.

طبق قاعده لزوم سنخیت در علت و معلول، از قدیم، حادث صادر نمی‌شود یعنی خدای قدیم نمی‌تواند جهان حادث را خلق نماید لذا جهان نیز قدیم است وقتی حدوث جهان را امری مسلم دیدند، قدیم را تقسیم نمودند به زمانی و ذاتی، و معتقد شدند جهان از حیث رتبه بعد از خداست اما قدیم است (قدیم زمانی) برای علت حدود دوازده معنا اختراع نمودند و هر معنایی که در سوال مورد نظر جواب دهد را به کار بردند و مثلاً گفتند: در اینجا معنای هشتم مراد ماست و نام این کار و این بازی با کلمات پیچ در پیچ را فلسفه اسلامی نهادند و قهرمان این بازی و کسی که الفاظ را از معانی واقعی خارج می‌کند را فیلسوف نامیدند و صدها سال بر روی این بازی ذهنی و خیالی صرف نمودند تا بتوانند قواعد مادی یونان را مسلمان نمایند و فلسفه که بقول افلاطون هدیه خدایان و بت‌های یونان بود را به دین مبین اسلام دعوت کنند و متأسفانه فلسفه دعوت این آقایان را نپذیرفت چنانکه بحث معاد ملا صدرا به خاطر عدم تطابق با قرآن از مباحث قابل نقد است و نظریه وحدت الوجود و الوجود او را نیز علما نمی‌پذیرند، همچنان که نظریه تکامل مشکلاتی را به همراه داشت. طبق قاعده سنخیت در علت و معلول از آب آتش صادر نمی‌شود لیکن علم آب را تجزیه نمود و اعلام کرد که آب مرکب از دو گاز هیدروژن و اکسیژن است و ثابت نمود که آتش را می‌توان از آب بدست آورد. از دیگر قواعد مهم فلسفی (یونانزده) اصل نقص در مخلوقات است که ریشه در تفکر افلاطون دارد، او معتقد است که هم پست‌ترین مخلوق یعنی ماده و هم انسان و هم حیوان در حرکت هستند و پیوستن به بت‌های کوه المپ (یونان) و کامل شدن هدف آنهاست و همه چیز در حرکت است که ملا صدرا آن را رنگی اسلامی داد و در سیر و سلوک از حق به خلق و از خلق به خلق و از آنجا به سوی حق در اسفار چهارگانه بیان نمود و فلاسفه نظریه تکامل را از جماد به نبات و از نبات به حیوان و از آن به انسان و انسان کامل، سپس روح و فرشته و در نهایت فنا فی الله (نیروانای هندوها) و رسیدن به کمال مطلق بیان می‌کنند.

یکی دیگر از قواعد مهم فلسفی (یونانزده) این است که از واحد جز واحد صادر نمی‌شود که فلوطین اسکندرانی آن را در اثناهای خویش بیان نموده است و شارحان مسلمان نیز آن را فریه نموده اند. این قاعده در واقع ریشه در ارباب انواع یونان دارد که از هر رب النوع فقط یک چیز صادر می‌شود طبق قاعده فوق



خداوند که واحد است فقط می‌تواند یک چیز واحد را خلق نماید و صدور کثیر از خداوند واحد محال است پس خداوند فقط عقل اول را خلق نمود و جهان را عقل اول یا دهم خلق نموده است.

فلاسفه مسلمان مصداق عقل اول را پیامبر اسلام (ص) معرفی نمودند و عقل دهم جبرئیل (ع) را معرفی نمودند. دیگر قاعده یونانی می‌گوید که فاقد شیئی نمی‌تواند معطی شیئی باشد یعنی خدا که جسم ندارد نمی‌تواند موجودات جسمانی را بیافریند لذا به واسطه نیاز دارد و آن واسطه عقل فعال (عقل کیهان) است یکی دیگر از قواعد فلسفی (یونانزده) می‌گوید: علت تامه وقتی موجود باشد معلول موجود خواهد بود و دیگر اراده و اختیار جایگاهی نخواهد داشت. بنابراین وقتی علت تامه که خداوند باشد وجود داشت بدون اراده و اختیار خداوند جهان نیز ازلی است لذا گفتند چون علت (خدا) ازلی و ابدی است معلول (جهان) نیز ازلی و ابدی است. از دیگر قواعد مهم فلسفی (یونانزده) این است که اعاده معدوم محال است که طبق این قاعده مادی معاد جسمانی محال است و لذا اکثر فلاسفه معاد جسمانی با همین جسم دنیوی را انکار می‌نمایند و بعضی دیگر به تحریف این قاعده مادی پرداخته و می‌گویند معدوم بر چند قسم است و اعاده فلان قسم معدوم اشکال ندارد و با لطف و کرم فلسفی (یونانزده) برای معاد جسمانی با جسم دیگر اجازه صادر می‌نمایند. و با بازی با کلمات الفاظ را از مجرای معانی حقیقی بیرون کرده و به فلسفه بافی می‌پردازند.

مسئله زمان و مکان فلسفی (یونانزده) نیز با معراج جسمانی پیامبر (ص) ناساخت. لذا بعضی منکر آن شدند و بعضی دیگر طبق معمول به تحریف مسئله زمان و مکان پرداختند. بطوری که ملاحظه گردید عده ای از فلاسفه مسلمان برای اسلامی کردن فلسفه قواعد فلسفی (یونانزده) را تحریف و فربه نمودند تا با اسلام بسازند و بعضی دیگر اصول اسلامی و دینی را تضعیف نمودند تا با فلسفه سازش نمایند. باید در این نکته دقت شود که هر مکتب یک اصول و چارچوب خاص خود را دارد که نظام فکری آن مکتب را تشکیل می‌دهد و مابه الامتیاز آن مکتب از مکاتب دیگر است برای مثال کمونیسم به عنوان یکی از فرزندان فلسفه، یک چارچوب تفکر مبارزه طبقاتی را شعار خود قرار می‌دهد و زبانی هم که به کار می‌برد زبان مخصوص تفکر کمونیستی است به طوری که واژگانی چون توده، خلق، بورژوا، پرولتاریا، کمون اول و غیره منعکس کننده تفکر کمونیستی هستند یا مثلاً کریشنا، رام، مندر (معبد)، مالا (تسییح)، یاترا (اجتماع مذهبی)، منعکس کننده تفکر هندی هستند و همچنان لغاتی چون پدر مقدس، صلیب، بابا نول، کلیسا، منعکس کننده تفکر مسیحی هستند به کار بردن واژه مسجد به جای کلیسا اشتباه و خطاست فلسفه (یونانزده) نیز زبان مخصوص خود را دارد که با زبان اسلامی تفاوت و بلکه گاهی تضاد دارد زیرا فلسفه (یونانزده) محصول تفکر مادی بت پرستان است برای مثال ایدئولوژی واژه‌ای فلسفی است که ریشه در ایده‌ها و آرمانهای افلاطون دارد که موهوم بودن آن هم از نظر علمی تجربی و هم از نظر دینی ثابت گردیده است و امروزه ایدئولوژی نه به معنای آرمان‌گرایی بلکه به معنای خیال‌گرایی است پس بکار بردن واژه ایدئولوژی اسلامی به جای دین اسلام نوعی خلط

و استعمال لفظ در غیر «ما وُضِعَ لَهُ» است (به قول اصولی ها) همچنین است واژه تکامل و عقول و عقل فعال و ارباب انواع که واژگان فلسفی (یونانزده) هستند و مربوط به تفکر غیر دینی و مادی می باشند و به همین صورت است واژگانی چون دموکراسی، حقوق بشر، اخلاق نسبی، آزادی جنسی و آزادی سیاسی و مطلقاً واژه آزادی که قدرت‌های استکباری که طرز تفکر آنها ریشه در یونان و فلسفه (یونانزده) دارد به کار می‌برند و از آنها سواستفاده می نمایند و باید توجه داشت که این واژگان سیاست فلسفی (یونانزده) با سیاست دینی اسلامی تا چه حد سر سازگاری دارند برای مثال واژه دموکراسی که به معنای اصلی خود حکومت برده داران در یونان است و صنعت‌کاران و کشاورزان و تاجران حکم برده را دارند و لذا در مجمع حکومتی جایگاهی ندارند و حق رای به اینان و زنان و پیرمردان و کودکان تعلق نمی‌گیرد و متفکران غربی که همیشه بنیادگرایانه در پی ریشه یونانی می‌گردند و نیز سیاست فلسفی (یونانزده) و فلسفه سیاسی را از فلسفه یونان استخراج کرده‌اند چنانچه مونتسکیو در روح القوانین خود به قوانین افلاطون استناد می‌جوید، متفکران دیگر نیز ریشه تفکر خود را در یونان می‌جویند و اساساً در تمام علوم انسانی که فلسفی (یونانزده) هستند و از فلسفه مادی یونان استخراج گردیده‌اند، سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و مردم‌شناسی از فرزندان فلسفه (یونانزده) هستند و دیدگاهی فلسفی (یونانزده) دارند نه دینی و باید توجه داشت که به کار بردن مفاهیم اسلامی مثل شورا به جای دموکراسی و حق الناس به جای حقوق بشر و مفاهیم فلسفی (یونانزده) به جای مفاهیم اسلامی اخراج مفاهیم از مجاری و معانی اصلی خود است و بعضی از تاریک‌فکران اگر چنین کاری را انجام می‌دهند خواسته یا ناخواسته مفاهیم اسلامی را به نفع فلسفه (یونانزده) و مفاهیم فلسفی (یونانزده) مصادره می‌نمایند و به تاویل آیات و احادیث برای حفاظت فلسفه (یونانزده) و علوم اجتماعی فلسفی (یونانزده) می‌پردازند که {اسلام نیز همین را می‌گوید} شعار آنهاست اینان اسلام را همچون خویش خودباخته می‌دانند. یا مثلاً ترکیب کلمات اسلامی با واژگان فلسفی (یونانزده) از اشتباهاتی است که بعضی مرتکب گردیده‌اند برای مثال دموکراسی اسلامی یا لیبرالیسم اسلامی یا سوسیالیسم اسلامی و اومانیزم اسلامی و ماتریالیسم اسلامی وجود ندارد، زیرا دموکراسی از مردم و بخصوص سرمایه داران مشروعیت می‌گیرد و به تقنین و قانونگذاری هر چه آنان بخواهند می‌پردازد اما در اسلام حق قانونگذاری با خداست و مردم شارح آن قوانین هستند و شارع و وضع‌کنندگان آن قوانین نیستند، اومانیزم یعنی نشستن انسان بجای خدا و یا لیبرالیسم مکتب آزادیهای مادی که بر اصالت منفعت و لذت بنیاد نهاده شده است خلاصه آنکه نظام فکری فلسفی (یونانزده) با نظام فکری دینی در تضاد است و باید این نکته را در نظر داشت و همچنین باید توجه داشت که افلاطون و ارسطو و فلاسفه دیگر در فلسفه مقام انبیا و ائمه اطهار (ع) را در ادیان و مذاهب دارند یعنی همان طوری که در اسلام قول پیامبر (ص) و ائمه معصومین حجت و دلیل بر حق بودن آن نظریه است، اقوال افلاطون، ارسطو، مونتسکیو، روسو و جان لاک و دیگر فلاسفه سیاسی در سیاست فلسفی (یونانزده) و فلسفه سیاسی حجیت دارند. و همچنین در فلسفه اخلاق افلاطون و ارسطو، کانت، اسپینوزا، هیوم همچون

مقام ائمه را در اخلاق دینی دارا هستند و همچنین در مسائل دیگر فلسفه و علوم اجتماعی که اولاد فلسفه (یونانزده) است این افراد همچون مقام ائمه دینی را دارا هستند و همان طوری که ما نقل قول ائمه (ع) را در تأیید صحت نظریات می آوریم آنها اقوال این افراد را ذکر می کنند.

نظام فکری فلاسفه مسلمان نیز با نظام فکری اسلام که در قرآن و روایات است اختلاف دارد بطوری که:

۱- به خداوند متعال واجب الوجود می گویند. ۲- به پیامبر اسلام (ص) اشرف انواع یا عقل اول ۳- به جبرئیل (ع) عقل فعال، ۴- به امام = قطب.

۵- به عرش اعلی = فلک الأفلاک، ۶- به ملائکه = عقول، ۷- به لوح محفوظ = نفس کلیه، ۸- به معجزه خارق العاده می گویند و صفات خداوند را به ترتیب الف- تام است ب- کل است. ج- عقل و عاقل و معقول است د- عاشق و معشوق است ه- علت العلل است و- کمال مطلق است. ز- دریای بی کران است. س- بی نهایت است و این عقیده که عقول یعنی ملائکه از صادرات خداوند است، در اعراب وجود داشت که می گفتند ملائکه دختران خدا هستند (ألکم البنون و له البنات )

۹- فطرت: مفهوم فطرت در فلسفه غیر از مفهومی است که در قرآن مطرح است بطوری که در قرآن به معنای طبیعت سلیم است که در ابتدای خلقت انسان وجود دارد، که بیانگراقرار به توحید در عالم ذراست. راغب در مفردات قرآن فطرت را قوت انسان بر شناخت ایمان معنی نموده است او می گوید: ((والذی فطرنا)) یعنی آنچه ابداع و ایجاد کردیم" در قرآن و روایات معصومین (ع) بارها به فطرت ارجاع داده شده است که معنای آن صداقت فطرت انسان است زیرا قرآن به چیز کاذب ارجاع نمی دهد اما فلسفه (یونانزده) فطرت را صادق نمی داند بطوری که ابن سینا می گوید فطرت عبارت است از آنکه انسان بالغ و عاقلی بدون هر گونه تماسی با دیگران و بدون آموزش دینی اعتقادات با مشاهده محسوسات خیالاتی را أخذ نماید و در مورد آنها شک کند، اگر شک ممکن نباشد فطری خواهد بود و اگر شک ممکن باشد غیر فطری خواهد بود در تمام موارد فطرت انسان موجب صدق نیست بلکه بیشتر مواقع حاصل فطرت کذب و دروغ است."

(ص ۷۹ النجات ابن سینا بیروت)

پرواضح است که خداوند متعال به فطرتی که در آیاتی مثل: فأقم وجهک للدين حنیفاً فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم (۳۰ روم) ارجاع داده است فطرت صادق و سالم و نیالوده به شرک زئوس گراست.

۱۰- برهان: در قرآن اعم از برهان فلسفی (یونانزده) است و آن عبارت است از چیزی که چیز دیگر را واضح کند و به آن استدلال و احتجاج درست باشد مثل معجزه و یا هر دلیل دیگر که راهنما گردد.

۱۱- عقل: عقل مستفاد که نزد فلاسفه مسلمین رایج است عبارت است از حالتی روحانی که روح با عقل کل جهان (عقل فعال) متصل می گردد و از آنجا علم کسب می نماید، این نظریه از آن فلوطین است و ریشه در

کیهان شناسی سومری دارد، که جهان را صاحب عقل و روح می‌داند، معتقد است که روح و عقل جهان، روح و عقل کل اشیاست لذا ملا صدرا آسمان را انسان کبیر و صاحب عقل و روح و متحرک بالاراده می‌داند. در دیدگاه فوق عقل انسان درجه‌ای از روح است که با عقل کل جهان متصل می‌گردد، و از آن استفاده می‌کند و در این صورت همه علوم نزد انسان حاضر می‌شوند و عالی‌ترین درجه عقل به نظر این عده عقلی است که از عقل کل کیهانی (عقل فعال) استفاده نماید.

۱۲- سماع: رقص مقدس. ۱۳- قول: موسیقی مقدس. ۱۴- بسیط الحقیقت: همه خدائی مقدس. ۱۵- فنطرت الحقیقت: شاهدبازی مقدس. ۱۶- تصوف: جنون مقدس

عقول دهگانه به نظر فارابی به ترتیب زیرند:

خداوند- کسی که بیش از یکی از او صادر نمی‌شود.

عقل اول به وسیله تعقل خداوند بوجود آمد.

عقل دوم خالق فلک محیط است.

عقل سوم خالق ستاره های ثابت است.

عقل چهارم خالق زحل است.

عقل پنجم خالق مشتری است.

عقل ششم خالق مریخ است.

عقل هفتم خالق آفتاب است.

عقل هشتم خالق زهره است.

عقل نهم خالق عطارد است.

عقل دهم خالق ماه است.

عقل فعال (عقل کیهان) خالق زمین یا عالم کون و فساد است. لازم به ذکر است که عقل دهم فقط فعال است بقیه عقول هیچ گونه فعالیتی ندارند.

## فلسفه یونان شرح و تفسیر بت پرستی بوده است

فلسفه یونان تفسیر و تشریح دین یونان بوده به طوری که در تمام آثار افلاطون و ارسطو اعتقاد به بت‌های کوه المپ و تفسیر افعال آنها مشهود است، لذا افلاطون با اشاره به این مطلب فلسفه را بزرگترین هدیه خدایان کوه المپ می‌داند (۴۷ - تیمائوس) مثل و ایده های افلاطون نیز از خدایان ایده ال مستقر در کوه المپ اخذ گردیده‌اند، در رساله مهمانی افلاطون وقتی سخن از عشق به همجنس به میان می‌آید اروس خدای عشق مورد ستایش قرار می‌گیرد. در محفل شراب خواری در کتاب قوانین او سخن از ستایش دیونیزوس خدای شراب و مستی است. وقتی سخن از جنگ است ذکر خدای جنگ به میان می‌آید، نیایش و ستایش خدایان در تمام آثار افلاطون و ارسطو دیده می‌شود و حتی سقراط خود را فرستاده آپولون یکی از خدایان می‌داند و می‌گوید: با کشتن من دست به گناه نیالایید و در برابر خدا مرتکب کفران نعمت نشوید چه اگر مرا از میان بردارید به آسانی نخواهید توانست کسی را پیدا کنید که مانند من از جانب خدا به یاری شهر شما فرستاده شده باشد... مرا نیز خدا برای آن فرستاده است که همواره شما را بجنابانم و برانگیزانم و سرزنش کنم.<sup>۱</sup> سقراط خود را از اعقاب دایدالوس یکی از خدایان هنر می‌داند و می‌گوید:

این آثار نیای من دایدالوس است اگر من چنین می‌گفتم ریشخندم می‌کردی و می‌گفتی به سبب خویشی من با دایدالوس سخنانم پابرجا نمی‌مانند.<sup>۲</sup>

افلاطون نیز خود را از اعقاب خدایان می‌داند و نسب خود را به پوسیدون برادر زئوس می‌رساند. افلاطون در کتاب تیمائوس نیز اجداد خود را از اعقاب خدایان می‌داند. سقراط خدایان کوه المپ و قوانین آنها را قبول دارد و به آنها پایبند است چنانکه می‌گوید: من همواره در آموختن مسائل مذهبی و قوانین الهی (بت پرستان) کوشا بوده‌ام<sup>۳</sup> سقراط علت احضار خویش توسط دادگاه آتن را چنین بیان می‌کند: گمان می‌برم مرا بدان علت به دادگاه خوانده‌اند که تاکنون آن گونه داستانها را درباره خدایان باور نداشته‌ام ولی اکنون که همان وقایع را از دانشمندی چون تو می‌شنوم ناچارم به درستی آنها ایمان آورم.<sup>۴</sup>

به طوری که دیدیم سقراط به خدایان یونان اعتقاد دارد اما به بعضی از داستان‌هایی که به آنها نسبت داده می‌شود اعتراض دارد و خلاصه آنکه سقراط یک مصلح دین یونان و رفرمیست است نه منکر دین یونان، او اصل خدایان را قبول دارد و فقط به بعضی مسائل و صفات منسوب به آنها معترض است (ابوجهل نیز مدعی بود که علم خویش را از منات می‌گیرد او در اعراب جاهلی مقام سقراط را داشت) سقراط اعتبار اعتقادات

<sup>۱</sup> ۳۱ و ۳۰ آپولوژی

<sup>۲</sup> ش ۱۱ / اوثوفرون

<sup>۳</sup> شماره ۵ / اوثوفرون

<sup>۴</sup> ش ۶ / اوثوفرون

خود را از دین یونان و معبد یونان می‌داند و در دفاعیه دادگاه آتن (آپولوژی) می‌گوید: آتنیان، اگر در سخن پای از فروتنی بیرون نهم گمان مبرید که گزاف می‌گویم و فریاد و هیاهو مکنید، سخنی که خواهم گفت از من نیست بلکه از مقامی است که همه شما به آن اعتقاد دارید، زیرا گواهی که برای اثبات دانایی خود به گفته او استناد می‌جویم خدای دلفوی (آپولون) است خایرفون را می‌شناسید او از روزگار جوانی دوست من بود و شما یعنی مردم آتن را نیز دوست داشت. در مهاجرت اخیر همراه شما از آتن گریخت و همراه شما به آتن بازگشت می‌دانید که او در همه کار شور و حرارتی بیش از اندازه داشت یک بار که به دلفوی رفته بود گستاخی را به جایی رساند که به اصرار پرسشی از دلفوی کرد، به یاد بیاورید که تقاضا کردم هیاهو مکنید.

از خدای دلفوی پرسید، کسی داناتر از سقراط هست؟

از پرستشگاه پاسخ آمد که هیچ کس داناتر از سقراط نیست"<sup>۱</sup>

سقراط پرسش از خدای دلفوی ((آپولون)) را گستاخی می‌داند زیرا اعتقاد سخت و بی‌پرسش به آن دارد. سقراط همچون تمام دینداران می‌گوید: و حال آنکه داننده راستین جز خدا نیست."<sup>۲</sup>

پر واضح است که منظور خدای دلفوی آپولون که همان بت باشد است افلاطون نیز ارادت خاصی به خدایان یونان دارد و فلسفه او نیز تفسیر دین مادی یونان است، افلاطون کسی را که به خدایان یونان پشت کند دشمن تفکر می‌نامد و از آن به عنوان جانوری وحشی یاد می‌کند او در کتاب معروف خود جمهوری می‌گوید:

<sup>۱</sup> ۲۱/آپولوژی

<sup>۲</sup> ۲۳/آپولوژی

کسی که با هیچ یک از خدایان انس نگیرد، چنین کسی به خدایان دانش و هنر پشت می کند دشمن تفکر و تربیت می شود از بحث و استدلال گریزان می گردد... چون جانوری وحشی به زور توسل می جوید"<sup>۱</sup>

خدایان افلاطون، بت های کوه المپ بودند که از انسانهای ایده آل کپی برداری شده بودند، چنانچه او با اشاره به این مطلب می گوید: آنان که از این نژادند چون در گذرند در جرگه خدایان درمی آیند و در روی زمین می گردند آدمیان را یاری می کنند و بلاها از آنان دور می سازند."<sup>۲</sup>

ویل دورانت در مورد آکادمی افلاطون می گوید: آکادمی یک انجمن اخوت مذهبی بود که در خدمت پرستش خدایان قرار داشت" (ص ۵۷۲/تاریخ تمدن-رنسانس

ارسطو نیز در کتاب نیکوماخوس می گوید: انسان خوب خدا می شود. البته این خدایان چون مادی هستند و طبیعی هستند مافوق طبیعت نیستند که به هر کاری توانا باشند و لذا افلاطون می گوید: خدایان نیز از غلبه بر ضرورت ناتوانند."<sup>۳</sup>

افلاطون خدایان کوه المپ را با تمام ضعف هایشان می پذیرد و می گوید: "مگر دیوانه باشیم که دست التماس به درگاه همه خدایان بر نداریم. (تیمائوس/۲۷) ارسطو نیز آنها را می پذیرد و به آنها در کتابهای متافیزیک و سیاست صراحت دارد. لازم به ذکر است که افلاطون احترام خاصی نسبت به مفسران و شارحان دین یونان و افعال خدایان همچون پیندار، هزیود و هومر قائل است. به طوری که او در وصف پیندار می گوید: برخی دیگر شاعرانی مانند پیندارند که از خدایان الهام می گیرند (منون/۸۱) و در کتاب جمهوری می گوید: و گفته هزیود را خواهیم پذیرفت"<sup>۴</sup>

افلاطون هومر را الهی ترین و داناترین شاعر می داند. (ر-ک آلکییادس دوم/۱۴۷)

و هومر کسی است که داستانها و حالات خدایان یونان را در دو کتاب اُدیسه و ایلیاد جمع آوری نموده است.

<sup>۱</sup> جمهوری/۴۱۱

<sup>۲</sup> جمهوری/۴۶۹

<sup>۳</sup> قوانین/۷۴۱

<sup>۴</sup> جمهوری/۴۶۹

## فلاسفه یونان

فلاسفه در مغرب زمین منزلت و جایگاه انبیا و پیامبران الهی در شرق و حتی بالاتر از آنها را دارا هستند به طوری که پیامبران قانون‌گذار نیستند بلکه فقط پیام‌آور و مجری قوانین الهی‌اند و حتی خود نیز در مقابل قانون مصون و در امان نیستند در صورتی که فلاسفه قانونگذار قوانین هستند و هر قانونی را به دلخواه خود وضع می‌نمایند. پیامبران که مبلغ و مجری قوانین الهی‌اند و خود در برابر آن قوانین مصون نیستند، موظف به اجرای آن قوانین بر خود نیز هستند. اما فلاسفه وضع‌کنندگان قوانین هستند. چنانکه کتاب قوانین و جمهوری و دیگر کتب افلاطون و سیاست و اخلاق و متافیزیک ارسطو گویای همین مطلب است و لذاست که افلاطون و ارسطو در جهان غرب بعد از رنسانس مقام حضرت موسی و عیسی (ع) را گرفتند به جای آنان نشسته و بر تفکر غرب حاکم گشته و تعلیمات آنان را در کلیساها محبوس نمودند. چنانچه ماکس وبر بزرگترین جامعه‌شناس غرب می‌گوید: در ابتدا آفرینش‌های آگاهانه اقتدارهای جدید تقریباً بطور کامل نتیجه سروش‌های پیامبرانه و یا حداقل زائیده الهاماتی بود که از هاله نبوت برخوردار بوده‌اند همین مسئله در مورد قوانین قانونگذاران و حکیمان هلنی (یونانی) صادق بود<sup>۱</sup> خود فلاسفه نیز خود را بانیان ادیان و فرستادگان خدا و دارای منزلت پیامبران می‌دانستند چنانکه سقراط خود را فرستاده آپولون بت معبد دلفوی می‌داند و می‌گوید: ((مرا نیز خدا برای آن فرستاده است که همواره شما را بجنانم و برانگیزم و سرزنش کنم))<sup>۲</sup>

چنانکه گذشت سقراط و افلاطون خود را از فرستادگان خدایان یونان می‌دانند فلاسفه جدید نیز چنین احساسی را دارا هستند به طوری که ویل دورانت در مورد آگوست کنت می‌گوید: ((در ۱۸۴۵ مادام کلوتید دوو که شوهرش محکوم به حبس ابد بود دل از دست حکیم ربود و به فکر او گرمی و هیجان و رنگ و رو بخشید و در او عکس‌العمل تولید کرد که احساس را به عنوان قوه اصلاح بخش بالاتر از عقل دانست و نتیجه گرفت که دنیا را باید از راه دینی نو اصلاح کرد دینی که نکات ضعیف نوع دوستی را در انسان پیور و تقویت کند در این دین بشریت باید بر طبق تشریفات خاصی مورد پرستش قرار گیرد. کنت در سنین پیری به تأسیس دین انسانی سرگرم بود و اصول و ادعیه و فروع و آداب پیچیده‌ای برای عبادت طرح می‌کرد.<sup>۳</sup> (آگوست کنت استاد دورکیم است، او علوم اجتماعی را با منطق ارسطویی دسته‌بندی نمود و آن علوم را متبادل دین مسیح عرضه نمود) بعضی از فلاسفه مسلمان نیز کم و بیش چنین احساسی را اظهار می‌نمودند

<sup>۱</sup> ص ۱۰۰ مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی. ماکس وبر

<sup>۲</sup> ۳۱ آ پولوژی

<sup>۳</sup> ص ۳۱۴ تاریخ فلسفه/ویل دورانت



چنان که ملاصدرا أسفار أربعه خود را چون أسفار خمسہ (تورات) می نامد و در جای دیگر می گوید: "در حالی به بیان مسئله‌ی علم الهی می پردازم که روح القدس آن را به قلبم الهام فرموده است."<sup>۱</sup> ریشه اولیه فلسفه یونان را می توان در کتابهای ایلیاد و ادیسه هومر و آثار هزیود شاعران اساطیری یونان باستان جستجو نمود. از بزرگان و مشاهیر فلسفه یونانی که قبل از سقراط از شهرت برخوردار بوده‌اند می توان افراد ذیل را یادآور شد.

طالس ملطی: اهل فینیقیه آسیای صغیر که حدود ۵۴۵ سال قبل از مسیح در گذشته است او آب را ماده المواد می دانست. از همشهریان معاصر او که در فلسفه شهرت یافتند می توان الف: اناکسیمندر ب: آناکسیمنس را نام برد. از دیگر فلاسفه یونان باستان فیثاغورث است وی بیشترین تاثیرپذیری از مکاتب فلسفی شرق داشته است او از استادان افلاطون است. هراکلیتوس، پارامیدس و ملیسوس دیگر فلاسفه قبل از سقراط در یونان بودند.

سقراط و شاگرد او افلاطون و شاگرد افلاطون، ارسطو را بدون تردید باید جان مایه فلاسفه یونان نامید لذا تاریخ فلسفه یونان بدون اصحاب ثلاثه مذکور گزارشی ناقص خواهد بود.

سقراط: متوفای ۳۹۹ ق م فرزند سوفرینسوکس است. کتاب آپولوژی داستان دفاعیه سقراط در مقابل دادگاه دموکراتهای یونان است سقراط در آن معتقد است که خدایان یونان قابل تقدیس و پرستش هستند اما بعضی از داستانهایی که بدین خدایان نسبت داده می شود غیر اخلاقی هستند و شأن و منزلت این بت‌ها از این داستان‌ها بالا تر است.<sup>۲</sup>

از جملات معروفی که از کنفوسیوس است و به سقراط نسبت می دهند: ((خودت را بشناس)) است که امروزه نیز در باشگاههای کونگ فو به عنوان سرلوحه کار می نویسند، البته جمله‌ای دینی است که در تعالیم اسلامی نیز قریب به این جمله وجود دارد.

ویل دورانت نویسنده تاریخ تمدن می گوید وی گرچه به بی دینی محکوم شد دست کم خدایان را با زبان ستایش می کرد و در مراسم مذهبی شهر شرکت می جست."

(ص ۴۱۴ یونان باستان)

ویل دورانت با اشاره به سقراط می گوید: همه جا در پی آن جوان (معشوق پسر) خوبروی روان بود، گرچه مرد سالخورده ما غالباً عشق خود را به صورت افلاطونی آن نگاه داشت به امردان و روسپیان ممتاز نیز شیوه های جلب عشاق را می آموخت، وی در نهایت شهامت به ((تئودوتا))ی روسپی که به وی گفته بود ((بیشتر به دیدن من بیا)) وعده یاری و مساعدت داد.

<sup>۱</sup> ص ۲۲۹-مبدأ و معاد-ت-دکتر محمد ذبیحی

<sup>۲</sup> ر-ک/ آپولوژی/ش ۳۰ و ۳۱

(ص ۴۰۹ یونان باستان)

بدون شک شهرت او را نمی‌توان انکار کرد گرچه این شهرت مدیون افسانه‌های سازیه‌های شاگردان معلم اول در سابق و شاگردان فرنگ در لاحق است.

افلاطون: دیگر فیلسوف پرآوازه یونان است او در ۴۲۷ قبل از میلاد در آتن بدنیا آمد پدر او آریستون از رجال سیاسی آتن بوده است به علت آنکه یونان باستان تاثیر زیادی از مشرق زمین پذیرفته است و این اثرپذیری از مصر ایران و سومر بیشتر مشهود است و در آثار فلاسفه یونان دیده می‌شود. لذا افلاطون از طرفی به ثنویت ایرانی نزدیک است و روح نیک و روح شر دو روح را بر جهان حاکم می‌داند از طرف دیگر به صنعت کاری اشاره می‌نماید که به نوعی در خلقت جهان دست داشته است و شباهتی به خدای یهود دارد، اما به نظر افلاطون قابل ستایش و پرستش نیست، لذا او را در زمره خدایان قرار نمی‌دهد و او را خدا نمی‌نامد. افلاطون به تناسخ نیز عقیده دارد که ریشه در مصر و هند باستان دارد و از طرفی ستارگان و آسمان را صاحب روح و عقل و حیات دانسته و دخیل در امور انسانها می‌داند که نظریه کیهان شناسی سومری‌ها بوده است. آثار معروف افلاطون عبارتند از: ۱- جمهوری، ۲- قوانین، ۳- تیمائوس، ۴- آلکیبیادس، ۵- مهمانی، ۶- فیدون، ۷- فدروس، ۸- ارسطو که شاگرد او بوده، ترجمه مهم‌ترین کتابهای او به زبان فارسی سلیس حدود چهل و هشت سال پیش توسط محمود صناعی در تهران منتشر و در اختیار عاشقان او قرار گرفت. محمدحسن لطفی نیز ترجمه دیگری از آثار او را بیست و هشت سال قبل (۱۳۵۶ش) در اختیار علاقه‌مندان فلسفه قرار داد.

فیلسوف مورد بحث ما با تمام فضائلی که به او منسوب است نظراتی دارد که برای کسانی که دیدگاهی دینی داشته باشند قابل پذیرش نیست، بطور مثال او بجای آنکه اعراض از محسوسات را پیشه نماید معتقد به اشتراک جنسی است و همه مردان را مال همه زنان می‌داند (قوانین ش ۷۳۹) و شراب را سعادت بزرگ و هدیه دیونیزوس خدای مستی می‌داند (قوانین ش / ۶۴۶) افلاطون بجای آنکه گوشه‌گیری اختیار نماید و احکام تقدس بر او غالب گردد با نگاشتن کتاب‌های جمهوری و قوانین در سیاست دخالت می‌کند و حتی به عضویت هیئت حاکمه آتن درمی‌آید و تجاوز به سرزمین دیگران و استعمار را تجویز می‌نماید (جمهوری ش ۳۷۳) و زناشوئی برادر با خواهر را جایز می‌شمارد. (جمهوری ش ۴۶۱)

پس از مرگ به تناسخ اعتقاد دارد (تیمائوس ۹۱ و ۹۲) و معتقد است انسانها پس از مرگ به بت‌ها بازمی‌گردند (تیمائوس ۴۱) و بجای اعراض از محسوسات از دیدن پسران زیبا لذت می‌برد و رسماً به همجنس بازی می‌پردازد و آن را تجویز می‌نماید.

(مهمانی ۴۳۰ فایدروس ۲۳۹)

ملاصدرا در مورد فلسفه او می گوید: در روم و یونان در قدیم حکمت نبود ... تا آنکه حضرت ابراهیم، مبعوث گردید و به یونانیها و رومیها علم توحید آموخت.

(رساله فی الحدوث ص ۱۵۳)

اما افلاطون با این همه حسن ظن‌هایی که به او می شود دست دعا به درگاه بت‌ها برمی داشت و از آنها استمداد می جست ( قوانین / ش ۷۳۹ ) و به زئوس علاقه ای فراوان داشت و حتی به سگ زئوس قسم یاد می کرد. داستان بوجود آمدن خدایان را تشریح نموده و در پارتی‌ها شرکت می کرد و رقص و موسیقی را ملاک و معیار تربیت می شمرد ( قوانین ۶۴۶ ) و برای بت‌خانه‌ها احکام می نوشت و به مردم آموزش می داد. فلاسفه مسلمین در اثبات توحید او افراط نموده‌اند به طوری که ملاصدرا در مورد او می گوید: بر او احکام وحدت و تقدس غالب گردید و او اعراض از دنیای محسوسات را پیشه ساخت.<sup>۱</sup>

از شارحین اسفار ملاصدرا در زمان معاصر کسی که با کتب افلاطون آشنائی دارد صاحب ریح مختوم است. ایشان در آثار خویش از کتابهای او نام برده و در مورد او می‌گوید: تلقی و دریافتی که حکمای اسلامی از این راه نسبت به افلاطون به دست آورده‌اند این است که او حکیمی موحد است که در روزگار گسترش کثرتهای اساطیری و دیدگاههای مشرکانه بر گذر از ظواهر طبیعی و مادی و وصول به حقایق و صور ازلی همت ورزیده و علاوه بر طریق تصفیه و شهود قلبی با استعانت از برهان و استدلال مفهومی به حراست از مرزهای توحید که حاصل تعالیم انبیا سلف بوده پرداخته است.<sup>۲</sup>

اما اقبال لاهوری در مورد او می گوید:

راهب دیرینه افلاطون حکیم	از گروه گوسفندان قدیم
رخش او در ظلمت معقول گم	در کهستان وجود افکنده سم
گفت سر زندگی در مردن است	شمع را صد جلوه از افسردن است

<sup>۱</sup> المبدأ و المعاد ص ۳۲۴

<sup>۲</sup> ریح مختوم بخش اول از جلد دوم ص ۲۶۹

بر تخیلهای ما فرمانرواست      جام او خواب آور و گیتی رباست  
گوسفندی در لباس آدم است      حکم او بر جان صوفی محکم است  
فکر افلاطون زیان را سود گفت      حکمت او بود را نابود گفت  
بسکه از ذوق عمل محروم بود      جان او وارفته ی معدوم بود  
قومها از سکر او مسموم گشت      خفت و از ذوق عمل محروم گشت

ارسطو: از پرنفوذترین فلاسفه یونان ارسطاطالیس معلم اول فلاسفه مسلمین است. او در سال ۳۸۴ ق م در تراکیه (مقدونیه) از پدری به نام نیکوماخوس به دنیا آمد. پدر ارسطو طبیب خصوصی دربار فیلیپ پدر اسکندر بود او در سن هیجده سالگی شاگردی افلاطون را اختیار نمود و تا مرگ افلاطون با وی ماند. آثار او عبارت اند از ۱- سیاست (که معروف ترین اثر اوست، چهل و هفت سال پیش (۱۳۳۷) ترجمه فارسی آن در تهران توسط دکتر حمید عنایت منتشر گردید)

۲- طبیعیات ۳- اخلاق نیکوماخوس ۴- متافیزیک ۵- منطق که فربه گی بعضی از شاخه های علوم اسلامی مدیون آن است ۶- شاگرد او اسکندر که چهره جنایتکارانه فلسفه یونان را به جهان معرفی نمود. ۷- کتاب تاسوعات فلوطین اسکندرانی که مسلمین آن را به پای او بستند.

سیطره ارسطو بر افکار فلاسفه مسلمان به حدی است که شیخ مشا ابن سینا در مورد او معتقد است: آنچه ارسطو آورده تام و کامل و میزان صحیح و حق صریح است (مقدمه منظومه سبزواری / قسمت منطق و منطق شفا) و شیخ اشراق که رئیس مکاشفه گران و راه مکاشفه و ریاضت را برای حصول علم برگزیده است در خلسه ای شبیه خواب، نوری را مشاهده می نماید که موجب لذت و سرور سهروردی می گردد. او وقتی در نور به دقت می نگرد ارسطو را می یابد. او می گوید: در آن حالت خاص غیاث النفوس و امام الحکمت ارسطاطالیس را دیدم که از افلاطون تمجید و مدح می نمود من از چنان مدحی تعجب کردم و به ارسطاطالیس عرض نمودم: "آیا هیچ یک از فلاسفه مسلمان به درجه او رسیده است؟"

ارسطو فرمود: خیر نه تنها به درجه او نرسیده اند بلکه به یک هزارم افلاطون هم نرسیده اند.

سپس ارسطو از بایزید بسطامی و ابی محمد سهل بن عبدالله تستری تمجید نمود که واقعاً بچه های خوبی بودند (چون تمثیل غار افلاطون را که طبق آن جهان سایه است و وجود ندارد، زنده کرده و ترویج نمودند). ارسطاطالیس از من جدا شد و من در فراق او گریان و نالانم و غم و اندوه مرا احاطه نموده که قابل تأسف است.<sup>۱</sup>

البته معلم اول فلاسفه مسلمین با تمام منزلت ها و مقاماتی که برای وی نقل نموده اند معتقداتی دارد که به مذاق بعضی ها خوش نیامده است بطور نمونه او: بت می پرستد و در مراسم بت پرستی هرکاری را جایز می داند (ص ۳۲۶ سیاست و ش ۱۰۷۴ متافیزیک) سقط جنین را تجویز می نماید. (ص ۳۲۳ سیاست) ارسطو،

<sup>۱</sup> ص ۷۴ ج ۱ مجموعه مصنفات شیخ اشراق

خدایان یونان را مورد ستایش قرار می‌دهد و قول هلن را نقل می‌کند که: کیست که تواند مرا که از دو سوی تبار از خدایان دارم کنیز بنامد. (ص ۱۵ سیاست) او در مورد مقام پدر از زئوس نمونه ذکر می‌کند و می‌گوید: از این رو هومر حق داشت که زئوس را که شهریار سپهر بود پدر خدایان و آدمیان بنامد. (ص ۳۴ سیاست) او برای بت خانه‌ها احکام و قوانین وضع می‌کند و می‌گوید: هیچ صتتگر و برزگری را نباید به پیشوایی دین گماشت زیرا بزرگداشت خدایان فقط کار شهروندان است ..... چون سزاست که فرمانروایان پس از فرارسیدن زمان پیری حق عبادت خدایان را بجای آورند و مانده عمر را در خدمت ایشان آرامش جویند. پیشوایان دین را باید از میان آنان گزید. (ص ۳۰۳ سیاست) او وقف زمین برای بتخانه‌ها را ضروری می‌داند و می‌گوید: پس هر زمینی را باید به دو بخش کرد: بخش همگانی و بخشی از آن یک تن هر یک از این دو بخش را باید به دو نیم بخش کرد. نیمی از زمین‌های همگانی را باید به آیینهای دینی و نیم دیگر را به تامین خوان‌های همگانی مختص نمود. (ص ۳۰۵ سیاست) او در مورد زنان حامله می‌گوید: قانون گذار می‌تواند آنان را بدین گونه به ورزش خو دهد که مقرر دارد تا زنان هر روز به زیارت پرستشگاه یکی از خدایان زایش بروند. (ص ۳۲۳ سیاست) او در مورد آتیه می‌گوید: زیرا که آتیه را خداوند دانش و هنر می‌نامیم. (ص ۳۴۲ سیاست) موسیقی را از لوازم تربیت می‌شمارد. (ص ۳۳۹ سیاست) بردگان را نه انسان بلکه ابزار جاندار و از وسایل کار می‌داند. (ص ۹۹۸ سیاست) آسیایی‌ها را فطرتاً برده و ترسو می‌داند. (ص ۲۹۷ سیاست) جهان را ابدی می‌داند و منکر حساب و کتاب و قیامت است. (ص ۷۱ در آسمان / اسماعیل سعادت) و می‌گوید: فن جنگ یعنی به بردگی گرفتن کسانی که برای بردگی آفریده شده‌اند (یعنی غیر یونانی‌ها را باید به بردگی گرفت) (ص ۲۱ سیاست) و منکر معاد است زیرا انسان خوب خدا و انسان بد، حیوان می‌ود. (ص ۲۴۲ نیکوماخوس / لطفی)

فضائلی که برای ارسطو ساخته شده است محتاج خرمن‌ها کاغذ و از حیظه وُسع ما خارج است، در فضیلت او همین بس که بعضی از معاصرین مثل دینانی و صاحب کتاب **مُثل و مثال** به نبوت او معتقد شده و روایت نقل نموده‌اند که: عمرو عاص از اسکندریه برگشت، پیش پیامبر (ص) آمد، پیامبر (ص) پرسید از آنچه که او دیده است او گفت قومی را دیدم حلقه می‌زدند و می‌نشستند و ذکر شخصی به نام ارسطاطالیس بود لعنت خدا بر او باد پیامبر (ص) فرمود **مه یا عمرو** ان ارسطاطالیس کان نبیا فجعله قومه، ساکت باش ای عمرو ارسطو نبی بود ولکن قوم او آن را نشناخت<sup>۱</sup> البته نباید فراموش کرد که در اکثر علوم بزرگان مذکور معلم اول حرف اول را می‌زند و این روش فلسفی بر تفسیر قرآن نیز حکومت دارد.

<sup>۱</sup> ص ۲۰-قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند و ص ۳۵۹ ج ۲ ماجرای فکر فلسفی / دینانی

## تأثیرپذیری فلسفه یونان از مکاتب فلسفی مشرق زمین

شیوه نویسندگان مغرب زمین بر آن است که با روشهای سفسطه آمیز به ارائه مطالبی بپردازند که صدور تفکر و تمدن یونان را به تمام نقاط جهان و تأثیرپذیری تمدن و تفکر شرقی را از یونان زمین به اثبات رساند در این راه از هیچ مبالغه آمیزی و گزاف گوئی احتراز نمی نمایند. در مقابل این هجمه فکری بنیادین و بنیان کن ( زیرا تفکر بنیاد همه چیز است ) در مشرق زمین نه تنها تحقیق و مقاومت علمی نمی شود بلکه شاگردان شرقی معلم اول ارسطاطالیس نیز با این شعارها همراهی می نمایند.

و بدین صورت افسانه رنگ حقیقت را به خود گرفته و حقایق کم رنگ می شوند، تمام تبلیغات رسانه‌ای، انتشاراتی، آکادمیک صرف ترویج این تفکر افسانه‌ای می‌گردد و از اثرپذیری تفکر و تمدن یونان از دیگر افکار جهان سکوت اختیار می نمایند. و حقایق را وارونه می نمایند، از روشهای جدیدی که برای تحقیر شرقی‌ها بکار برده می شود آن است که تاریخ یونان باستان را به عقب تر برده و تاریخ تمدنهای شرقی را جلوتر می آورند و حتی سعی در اثبات این دارند که تمدنهای شرقی با تمدن یونان معاصر بوده و یا بعد از آن پدید آمده‌اند، بیان می‌دارند که تفکر و تمدن یونانی بدون آنکه از شرق یا از جایی دیگر اثرپذیری نماید. با نبوغ یونانیان یکباره جوانه زده و بر قله تاریخ بشر درخشیدن گرفت این تفکر و تمدن والاترین کامل ترین و مفیدترین تفکر و تمدن بشر بوده است و لذا به آن عصر طلائی تاریخ بشری می نامند و معتقدند بعد از رخنه تفکر شرقی مثل مسیحیت غیره این تفکر در صفحات تاریخ مفقود گردید و در زمان رنسانس گنج کتب و تاریخ آن تمدن دوباره به دست اروپائی‌ها افتاد و آنها توانستند از آنها استفاده نموده و دوباره به حیات علمی، فلسفی، هنری و تمدن عظیم کنونی برسند، لذا رنسانس به معنای حیات دوباره است.

اما آفتاب درخشان حقیقت را ابرهای ظلمانی و تاریک تا زمان زیاد طولانی‌ای نمی‌تواند مخفی و پنهان نگه دارد لذا است که در بین محققین یونان پرستی دیگر جایگاهی ندارد و آنها بالاتفاق اذعان دارند که تفکر و تمدن یونان باستان وامدار گهواره تمدن یعنی مشرق زمین است یکی از محققین هندی و استاد دانشگاه لندن راد کریشنا با اشاره به مطلب فوق می‌گوید: یونانیان معتقد بودند که سفر به شرق برای تحصیل دانش و حکمت لازم است در شرح فیلسوفان مختلف آمده است که در جستجوی دانش به شرق سفر کردند. درباره ذیمقراطیس می‌خوانیم که دوره‌ای طولانی در مصر و ایران گذارنده بود. درباره فیثاغورث گفته شده است که هنگامی که وطن خود ساموس را ترک گفت، به مصر سفر کرد. معروف است که سولون و افلاطون نیز، در شرق بسیار سفر کرده بودند به این جهت تعجبی ندارد اگر فیثاغورث یا بعضی از فیلسوفان دیگر یونان در این دوره ابتدائی به هند سفر کرده باشند.<sup>۱</sup>

سید جمال الدین افغانی نیز معتقد است که مرکز فلسفه شرق بوده است او می‌گوید: اول پیدایش اساس جمیع آن فنون، هندوستان و از آنجا به بابل و از بابل به مصر انتقال کرده و از مصر به بلاد اغریق (یونان) و

<sup>۱</sup> ص ۱۳ تاریخ فلسفه شرق و غرب جلد اول/سروپالی رادکریشنا/ت دکتر جواد یوسفیان

روما رفت و در هر انتقالی هیئت جدیدی اکتساب و در هر رحلتی پیرایه نوی استحصال نموده از حالتی به حالت دیگر منتقل گردید چنانچه جراثیم نباتات و حیوانات از حالت نقص به کمال متحول می‌شود و حکمای اغریق و روما را در آن فنون به غیر از چند آرا زهیده و اقوال محدوده چیز دیگری نبود و لکن چون آنها اسامی اساتذہ خود را مصرحاً ذکر نکردند حکمای اسلام را چنان گمان شد که این فنون را از کتم عدم بلا سابقه به عالم وجود آوردند.<sup>۱</sup>

ژان ژاک روسو از بزرگ‌ترین فلاسفه غرب نیز در نوشته‌ای به نام ((گفتار درباره‌ی علوم و هنرها)) مصر را مادر فلسفه می‌داند، ویل دورانت نیز در این مورد می‌گوید اکثر یونانیان گمان می‌بردند که بسیاری از تمدن ایشان از آن مصر است و موافق روایات یونانی بانیان بعضی از شهرهای یونان کسانی بودند که یا مانند کادموس و دانائوس از مصر می‌آمدند، یا فرهنگ مصری را از طریق فنیقیه یا کرت به یونان آوردند.<sup>۲</sup>

با توجه به این نکته که مرزهای تمدن سومر تا یونان نیز گسترده بود و زمان اوج تمدن سومر، یونانی‌ها در عمق توحش و بربریت قرار داشتند. طبیعی بود که متفکرانی از یونان در جستجوی افکاری بهتر از افکار هموعان خویش به تفحص بپردازند و تحت تأثیر افکار سومریان قرار گیرند. چنانکه فریدون آدمیت می‌گوید: تردیدی نیست که جهان‌شناسی سومری در فرهنگ‌های مدیترانه ( فنیقی، آسیای صغیر، ایونی) نفوذ کرد، هنری فرانکفورت در کتاب « پیش از عصر فلسفه می‌نویسد: نه فقط هومر از آبهای آغازین صحبت می‌دارد هزیود (از اهل آسیای صغیر) هم روایتش را در «سلاله ایزدان» با « هرج و مرج آغازین» شروع می‌کند و جدول او همان جدول سومری « آنن آنوم » است به علاوه روال طبیعی تولید و زایش که او بدست می‌دهد طرحی است که پدیده‌های طبیعی را به یکدیگر متصل می‌گرداند و جملگی در نظام قابل درک و معقولی قرار می‌گیرند از پس آن، دانایان ایونی مسأله اصل و ماده المواد را با همان مفروضات طبیعی سومری مطرح ساختند نخستین آن فیلسوفان طالس ملطی فنیقی بود.<sup>۳</sup>

این روحیه که غربی‌ها تمام افتخارات ملل دیگر را به پای یونان باستان می‌بندند و در این راه از هیچ اغراقی بلکه تناقض گوئی‌ای احتراز نمی‌نمایند، در خود یونانی‌ها نیز وجود داشته است بطوری که حتی بزرگترین مورخ یونان باستان هرودت نیز به این مطلب اذعان دارد و در نوشته‌های هرودت به این نکات برمی‌خوریم که یونانیان فکر و هنر دیگران را به خویشتن منسوب می‌نمایند و بزرگ نمائی می‌کنند.

(ر-ک - ص ۲۳۰ همان)

با توجه به مطالب مذکور بوده است که آدولف برودبک محقق اروپائی در کتاب زرتشت می‌نویسد: آری افلاطون پرشگرف شالوده گذار آموزه فروهر (مثلاً) نیست او یک تاراجگر است و این نه از آن روی که

<sup>۱</sup> ص ۱۱۲ جلد ۸-۹ آثار کامله

<sup>۲</sup> ص ۸۴ یونان باستان - ویل دورانت

<sup>۳</sup> ص ۴۵ / تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم / فریدون آدمیت

وی تعالیم زرتشت را بازنگاری می‌نموده بلکه از آنجاست که این مطلب را مکتوم و پنهان گذاشته است.<sup>۱</sup> دکتر مصطفی النشار استاد فلسفه دانشگاه قاهره مصر در کتاب المصادر الشرقيه للفلسفه اليونانيه چکیده یک مقاله‌ای را نقل می‌کند که نویسنده آن یک محقق غربی است بنام جورج جیمز عنوان مقاله عبارت است از «فلسفه یونان فلسفه دزدیده شده از مصر است» در این مقاله سرفصل‌هایی از فلسفه یونان که در مصر ریشه دارند نشان داده شده است، هر کس بدون عینک یونانی مآبی در آثار افلاطون بنگرد بطور حتم به این مسئله پی می‌برد که نظرات مختلف و حتی متضادی در مورد موضوعات مختلف در این آثار وجود دارد که حاکی از آن است که نظام فلسفی افلاطون و حتی ارسطو نظام فکری منسجم نبوده بلکه حکایت از نظرات مختلف دارد. بطوری که از طرفی پرستش بت‌های یونانی در آثار آنها دیده می‌شود که حاکی از دین یونان است و از طرف دیگر صنعتکار (دمیورژ) یا بقول ارسطو محرک بدون حرکت دیده می‌شود که به خدای یهود شبیه است اما او پرستش نمی‌شود. در کتب افلاطون تقدیس خورشید نیز دیده می‌شود که حکایت از نفوذ نظرات زرتشتیان در فلسفه او دارد و نیز کیهان‌شناسی سومری که در آن ستارگان آسمانی جاندار و صاحبان عقل و روح هستند و در خلقت جهان نقش دارند را به وضوح می‌توان مشاهده نمود (بعدها این نظریات توسط تاسوعات فلوطین به مسلمین نیز راه یافت) نظریه روحانی هندی و فلسفه هندی نیز در کتب افلاطون یافت می‌شود گرچه مادیگری یونانی غلبه دارد، باید توجه داشت که اساتید افلاطون هراکلیت، پروتاگوراس، سقراط تحت تأثیر افکار زرتشتی قرار داشته‌اند و صبغه شرقی در آنها وجود داشت. و حتی فیلسوف معروف یونان فیثاغورث یکی از استادان افلاطون از مردم جزیره ساموس در آسیای صغیر بوده است و طالس ملطی دیگر فیلسوف معروف یونان و بنیانگذار فلسفه در یونان از فنیقیه بوده که در حیطة فکری و فرهنگی مشرق زمین قرار داشت و سولون از بزرگ‌ترین فلاسفه یونان به اذعان افلاطون در کتاب تیمائوس افتخار شاگردی متفکران و کاهنان مصری را داشته است، در مورد اثرپذیری فلسفه یونان از فلسفه هند رادا کریشنان می‌گوید: اگر این حقیقت را بپذیریم که فلسفه در هند پیش از یونان آغاز شد آیا این فرض که فلسفه هندی ممکن است تأثیراتی بر فلسفه یونان داشته باشد ناموجه است؟

می‌دانیم که تمدن نیل و فرات بسیار زودتر از تمدن یونان شکوفا شد و نیز دلایلی برای اعتقاد به این مطلب داریم که نفوذ این تمدن‌ها در تکامل اولیه فلسفه یونانی مؤثر بوده است، آیا نمی‌توان وجود روابط مستقیم یا نامستقیم را بین هند و یونان به اثبات رساند؟....

از آنجا که فلسفه هندی پیشتر از پیشرفت فراوانی نایل آمده و در مقایسه با مکاتب اولیه فلسفه یونانی به درجه بالاتری از پختگی رسیده بود این تماسها احتمالاً به نفوذ فکر هندی در فکر یونانی انجامیده‌اند تمام

<sup>۱</sup> ص ۵ تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون / استفان پانوسی / ۱۳۵۶ش



این نکات مؤید این نظر هستند که فلسفه هندی احتمالاً سهمی در تکامل فلسفه اولیه یونان داشته است گرچه ما آگاهی قطعی از ماهیت و دامنه چنین سهمی نداریم.<sup>۱</sup>

پرواضح است که عقیده تناسخ را که افلاطون با آب و تاب بیان می نماید، از قدیم الایام در هندوها رایج بوده است و همچنین نظریه برتری روح بر جسم که در بعضی از آثار او دیده می شود در مشرق زمین رایج بوده و از مسلمات تفکر شرقی است، نیز نظریه معروف منسوب به پروتاگوراس که می گوید: انسان ملاک و معیار همه چیز است، در چین از جمله در آثار کنفوسیوس به وفور به چشم می خورد، دکتر مصطفی النشار، استاد فلسفه قاهره معتقد است که: از چیزهایی که تأیید می نماید که سقراط از حکماء مشرق زمین تأثیر پذیرفته است. داستانی است که ارستوکسینوس تارنتی در قرن دوم قبل از میلاد نقل نموده است که سقراط با یک فیلسوف هندی ملاقات نمود. فیلسوف هندی از سقراط پرسید که تو خودت را فیلسوف می نامی به چه چیزهایی اشتغال داری؟ سقراط گفت: به مسائل بشری می پردازم و در فکر آنهایم فیلسوف هندی خنده تمسخر آمیزی نمود و گفت: انسان تا زمانی که مسائل الهی را درک نکند نمی تواند مسائل بشری را حل نماید<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> ص ۱۳ و ۱۴ - تاریخ فلسفه شرق و غرب رادا کریشنان

ص ۱۲۵ تاریخ الفلسفه اليونانيه من منظور شرقی / البحر الثانی / دکتر مصطفی النشار

## اثرات ایران بر فلسفه یونان

با نظر به اینکه کوروش کبیر ششصد سال قبل از میلاد ایونیا را فتح نموده و از مستعمرات خویش درآورده بود و اینکه نام زرتشت در کتب افلاطون و ارسطو دیده می شود و حتی هرودت از نوعی از دموکراسی ایرانیان تمجید می کند و از عدم بت پرستی آنها سخن می گوید و نیز تماسهای بازرگانان و سیاحان و حتی جنگهای مرزی یونان و ایران (زیرا سلطه سیاسی ایران تا یونان گسترش یافته بود) به خوبی پیداست که افکار ایرانی در فلسفه یونان نقش بسزائی ایفا نمودند بطوری که راداکریشان نویسنده هندی می گوید: ارسطو و اودوکسوس و هرمی پوس می نویسند که زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ تروا می زیسته است ... از سوی دیگر دیودوروس اریتریائی و ایستوکنسوس می گویند که فیثاغورث یکی از شاگردان زرتشت بوده است.<sup>۱</sup>

با این همه در میان ایرانیان تفکراتی در زمینه حقایق جاودان هستی وجود دارد که فلسفه قدیم یونان از آن متأثر است هم چنان که آیین مهر و آیین مانی در ایران تحت تأثیر دین زرتشت برخاستند و بعداً وارد اروپا شدند و افکار فلسفی غرب را به شدت زیر نفوذ خود آوردند (ص ۳ همان / رادا کریشان از قول نومینوسس از مرد هم آبا نقل می کند که: فیثاغورث و افلاطون به ایران آمده و حکمت مغان را آموخته بودند.)<sup>۲</sup> نویسنده کتاب تأثیر فرهنگ جهان بینی ایرانی بر افلاطون می گوید: برخی از خاورشناسان و نیز نویسندگان ایرانی مثل حسین کاظم زاده ایرانشهر و هاشم رضی عقیده داشتند که مثل افلاطون همان فروهرهای زرتشت هستند.

او قول نیچه را نقل می کند که: چنین ادعائی هم که فلسفه به خودی خود فقط از یونان سر در آورده است ابلهانه است ( ۱۶ / همان ) او می گوید: بنا به گفته هرمیپوس اوستا به یونانی ترجمه شده بود و این همانا کافی است که یونانیان و از جمله افلاطون از جهان بینی ایرانیان آگاه شد باشند. (ص ۴۵ همان)

آلکیبیادس شاگرد سقراط معتقد بوده که کوروش و خشایار از حیث اعتبار از همه بالاتر هستند، اویدوکسوس از اعضا آکادمی افلاطون به بلندگوی آموزشهای ایران شهرت داشته و آن آموزشها در سقراط به اندازه ای زیاد رخنه کرده بود که او معتقد شده بود پادشاهان ایران از تخمه هخامنشیان هستند که نژاد آنها

<sup>۱</sup> ص ۱ تاریخ فلسفه شرق و غرب / رادا کریشان

<sup>۲</sup> ص ۳ همان

به پرسه نوس فرزند خدای خدایان یونان می‌رسد (آلکیبیادس / ۱۲۰) او ایرانیان را هم نژاد خویش می‌خواند و این در شرایطی بود که همان سقراط غیر یونانی‌ها را وحشی و بربر خطاب می‌کرده.

این مطلب در واقع نکته بزرگی را بیان می‌نماید که آن عبارت است از اعتراف تلویحی سقراط به برتری دانش، قدرت، ثروت ایرانیان بر یونانیان و گرنه او همه غیر یونانی‌ها را بربر نامیده است سقراط چنان تحت تأثیر زرق و برق ابهت و ثروت دربار ایران قرار گرفته بود که به شاگرد معشوق خویش می‌گوید: چنان می‌پندارم که اگر به ثروت و شکوه و جلال و قباهای سلطنتی و جامه‌های فاخر و بوهای خوش و خدمتکاران، ایرانیان نظری بیفکنی شرمسار خواهی شد زیرا خواهی دید که چه مایه از آنان کمتری (۱۲۲ همان) در همان کتاب سقراط اشاره می‌کند که ثروت یک فرد مرفه اسپارتی از تمام آتن بیشتر است، سقراط به دانش و پرورش روحی شاهان ایران اعتقاد دارد و خطاب به شاگرد خویش می‌گوید: باید خیلی علم و هنر کسب نمائی و به پرورش روح پردازی تا سخن از برابری با شاه ایران برانی (۱۲۳/ همان) سقراط از تولد فرزند شاه ایران نزد ایرانیان به بزرگی یاد می‌کند و می‌گوید تمام آسیا در آن روز جشن می‌گیرد به سقراط در برابر عظمت تولد فرزند شاه احساس حقارت دست می‌دهد او می‌گوید: در حالی که از تولد ما همسایگان ما هم خبردار نمی‌شوند سقراط شیوه آموزش و پرورش فرزندان شاه ایران را شرح می‌دهد و یادآور می‌شود وقتی کودک به هفت سالگی رسید او را برای آموزش به سوارکاران ماهری می‌سپارند بعد از آنکه به چهارده سال رسید چهار نفر دانشمند بروی گمارده می‌شوند که یکی از آنان در دانائی بر دیگران برتری دارد دانشمند مذکور اسرار حکمت زرتشت پسر هرمز و خدا پرستی و آئین کشورداری را به او می‌آموزد.<sup>۱</sup>

افلاطون شاگرد سقراط نیز تحت تأثیر افکار زرتشتی قرار داشته بطوری که گذشت محققین مثل او را همان فروهرها یا فرّوشی‌های زرتشت می‌دانند، و نیز تفکر تنویت و اینکه بر جهان دو روح حکومت دارند ۱- روح نیک اهورامزدا و روح بد اهریمن است. افلاطون در کتاب قوانین بدین صورت بیان می‌نماید «ولی به هر حال وجود کمتر از دو روح را نباید بپذیریم یکی روحی است که منشأ نیکی است و دیگری روحی است که می‌تواند منشأ بدی باشد قوانین / ۸۹۶) تحلیل و نتیجه‌گیری از اوضاع اجتماعی سیاسی ایران باستان توسط افلاطون به خوبی بیانگر این مطلب است که او نه تنها در مورد تاریخ و تفکر ایران به طور کلی آگاهی دارد بلکه او احاطه به جزئیات مطالب نیز دارد. بطوری که وقتی انواع حکومت‌ها را تقسیم و تبیین می‌نماید می‌گوید: دو نوع حکومت وجود دارد دموکراسی که در یونان است و پادشاهی که در ایران است او از کوروش کبیر تمجید می‌نماید و می‌گوید او راهی میان آزادی و استبداد را انتخاب نمود و ایرانیان در آن زمان خود آزاد بودند و ملل دیگر را توانسته بودند تحت سیطره خویش درآورند و اصل آزادی و برابری را حاکم نمودند پادشاه از آرا مردان روشن فکر و دانشمند استفاده می‌نمود و به آنها حسد نمی‌ورزید، پس از وی کامبوجیه

بر تخت حکومت جلوس نمود. تربیت او به دست زنان صورت گرفته بود لذا نتوانست آزادی و آبادانی را در ایران نگه دارد.

پس از کامبوجیه، داریوش به پادشاهی رسید او نازپرورده نبود لذا توانست آزادی و رفاه را به ایران بازگرداند پس از او خشایارشا به سلطنت رسید او نیز به سرنوشت کامبوجیه گرفتار آمد (قوانین / ۶۹۳) تمجید از برابری و آزادی کوروش و داریوش اختصاص به افلاطون ندارد بلکه در کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان عهد عتیق نیز از این دو به طور مفصل تمجید شده است.

ارسطو به عنوان شاگرد افلاطون طبیعی است که از تفکر مشرق زمین استفاده نموده باشد چنانچه در آثار او نیز تحلیل وقایع تاریخی ایران و مصر و بابل به چشم می خورد او در کتاب سیاست خویش از کوروش به عنوان رهاننده کشور خویش از بندگی نام می برد او داستان شورش خشایار علیه کوروش را ذکر می نماید و نیز اشاره می کند که شاهان ایران موسیقی نمی نوازند بلکه نوازندگان مخصوص دارند و از آنها لذت می برند. ارسطو در کتاب مذکور یادآور می شود که نزد ایرانیها پر افتخارترین شغل سپاهی گری است. او می گوید که خوان های عمومی از اوزونی (ایتالیا) رایج گردیده و رسم تقسیم مردم به طبقات از مصر شروع شد. مطالب مذکور گویای آن است که ارسطو از مکاتب فلسفی و سیاسی مشرق زمین آگاه بود و از آنها آموخته است بدون شک کرت مقام استادی را در تمدن و تفکر برای یونان باستان داشته است تمدن کرت از سال ۴۰۰ ق م تا ۱۴۰۰ ق م به اوج شکوفائی خود رسیده بود این جزیره محل تلاقی تمدنها و دروازه افکار شرقی به مغرب زمین باستان بوده است و به قول فریدون آدمیت: بارباریسم (وحشیگری) طوایف یونانی چنانکه گذشت با پرتو گرفتن از فرهنگ کرت جذب مدنیت گشت و آن طوایف به مدنیت روی آوردند تمدن و کل متعلقاتش از نی لبک چوپانی تا قانون کنستی توسیون از کرت و جاهای دیگر به یونان صادر شد اما بعدها که در مدارج فرهنگ و تمدن ترقی کردند همه را از آغاز به خود بستند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> ص ۸۷ تاریخ فکر از سومر تا یونان و رم

## فصل سوم

تأثیرپذیری تفکر غربی از یونان باستان

## یونانزدگی

فرهنگ یعنی فر یک هنگ و شکوه یک گروه و قوم که در اصطلاح عبارت است: از مظاهر زندگی خاص یک ملت که آن را از ملل دیگر قابل تشخیص می‌سازد“ فرهنگ موتور محرکه هر جامعه است که پویایی آن باعث حرکت جامعه و جمود آن موجب رکود و بی‌حرکتی یک اجتماع است. تمدن عبارت است از آثار مادی یک قوم که درعالم محسوس متبلور است مثل صنایع، معماری، شهرسازی، جاده سازی و غیره نقد قسمتهائی از فرهنگ یک ملت به معنای نقد تمدن آن ملت نیست فرهنگ یک ملت، تجلی گاه افکار و معتقدات آن ملت است. فرهنگ مجموعه‌ای از ارزشها و ضد ارزشها و روش زندگی مبتنی بر آن ارزشهاست که در زبان، لباس، سازمانهای سیاسی و اقتصادی و در ادبیات، هنر، نقاشی و دیگر امور زندگی اعم از فردی و اجتماعی انعکاس پیدا می‌کند ارزشهائی را که فرهنگ یک ملت منعکس کننده آن است ریشه در تفکر حاکم بر آن ملت دارد. آن تفکر حاکم می‌تواند الهی و گاهی مادی باشد. یعنی تفکر را نوع نگرش مردم به جهان تعیین می‌کند. جهان بینی مادی تفکر مادی را در پی دارد و جهان بینی الهی منجر به تفکر الهی می‌شود. برای تعیین نوع تفکر یک ملت علاوه بر معتقدات می‌توان به آثار بزرگان و رهبران آن ملت استناد کرد که از کوزه همان بیرون تراود که در اوست. تفکر حاکم بر غرب نیز از این قاعده مستثنا نیست. تفکر غرب (که شامل غرب زده های شرق نشین نیز می‌شود و نه غرب جغرافیائی فقط) چند اصل مسلم و پذیرفته شده دارد و آن اصول را می‌توان به عنوان اصول مکتب غرب مورد مطالعه قرار داد که عبارتند از:

### ۱- اصالت ماده و مادیگرایی

۲- اصالت لذت و لذت گرایی ۳- اصالت منفعت و سود گرایی ۴- اصالت فرد یا فرد گرایی، اصول مذکور چون زمینی و ناسوتی هستند و هیچ گونه سازگاری با ادیان و معنویت ندارند برای حل این مسئله اصل پنجم سکولاریسم وضع گردید که به معنای جدائی دین از تمام شئون اجتماعی اعم از سیاست، اقتصاد، فلسفه و اخلاق است. این فرقه لیبرالیسم، یعنی مکتب آزادی (به معنای بی‌بند و باری در همه چیز) نام گرفت. تمام ریشه‌های این تفکر مادی‌گرا را می‌توان به نوعی در یونان باستان جستجو کرد. تفکر جدید غرب مبتنی بر بنیادهای فکری یونان باستان است. یعنی این مرتجعان مدرن، بنیادگرایانه سعی می‌کنند تمام علوم و افکار خود را با بنیادهای یونانی منطبق کنند (گرچه بعضی از فلاسفه غرب یونان را نقد نموده‌اند) چون تفکر غرب به پیروی از یونان باستان و به تقلید از یونانی‌ها به نفی معنویت و اخلاق می‌پردازد لذا هیچ گونه وجه تشابهی با مکاتب و ادیان شرقی ندارد و به قول رنه گنون: ((می‌توان بین تمدنهای گوناگون با اشکال و ظواهر بسیار مختلف نوعی تعادل پیدا کرد اما این در صورتی ممکن است که جمیع آن تمدنها بر اصول اساسی واحدی مبتنی باشند این اشتراک را می‌توان در همه تمدنهای شرقی یافت چون جمیع آنها مبتنی بر سنن روحانی و معنوی‌اند. اما چنین تعادلی بین این تمدنها و تمدن غربی وجود ندارد چون تمدنی که فاقد هر نوع اصل و اساس عالی و آسمانی بوده و حتی بر نفی این اصول بنیان شده باشد عاری از هر نوع وسیله تفاهم و توافق

با دیگران است، زیرا این توافق و تفاهم برای اینکه برآستی ژرف و اثربخش باشد فقط بر مبنای اصول برتر و عالی می‌تواند برقرار گردد یعنی دقیقا بر مبنای آنچه در این نوع تمدن غیر طبیعی و توخالی اثری از آن نیست.)<sup>۱</sup>

ریشه‌های تفکر مذکور را می‌توان در یونان باستان آن مهد خرافات و شرکیات جستجو نمود. متفکران غربی تاریخ فرهنگ و تمدن غربی را به پنج بخش منحصر می‌نمایند که عبارتند از: ۱- عصر طلائی (یونان باستان) ۲- عصر تاریکی (قرون وسطای مسیحی) ۳- عصر بیداری (قرن سیزدهم میلادی به بعد) رنسانس بمعنای نشاط و حیات دوباره است که اشاره به پیروی از نشاط اول در یونان باستان است ۴- عصر تجدد یا مدرنیته ۵- عصر فراتجدد یا پست مدرنیته، به علت مخالفت کلیسا با عقلانیت و علم. رنسانس طغیان علیه ارباب کلیسا محسوب می‌گردد و لذاست که نویسندگان رنسانس بجای استناد به متون دینی به شدت تمایل به آثار یونان باستان دارند و این روش تاکنون بر تفکر غرب غلبه دارد به طوری که غربی‌ها تمام محتویات تمدن غرب اعم از مادی و معنوی را به ریشه‌های یونان باستان نسبت می‌دهند و در این روش افتخارات ملل دیگر را نیز به نفع یونان مصادره می‌نمایند و حتی آغاز تاریخ بشر را از یونان اعلام می‌دارند و تمدن‌های شرق باستان را بی‌شماره مربوط به پیش از تاریخ می‌دانند. متأسفانه این افکار را به زور سرنیزه ترویج می‌نمایند (نمونه اخیر، تدوین کتب درسی برای افغانستان و عراق با این روش و به آتش کشیدن کتابخانه‌های اینهاست) و به جهانی‌سازی افکار خویش می‌پردازند و مخالفین را تروریست می‌نامند و دردناک آنکه احدی جرأت اندیشیدن به این مسائل را به خود نمی‌دهد و نام این سلب اندیشه را آزاداندیشی می‌نامند، و اینکه بردگان فکری آنها به وسیله نظام‌های آموزشی و رسانه‌ها جانی برای اظهار حقیقت نگذاشته‌اند را آزادی بیان؛ می‌نامند به یقین بشر در طول تاریخ خود همچون امروز بردگی را تجربه نکرده است زیرا اکنون جهت اندیشه را نیز ارباب‌ها تعیین می‌نمایند. غربی‌ها به اندازه ای در بنیادگرائی افراطی هستند که نه تنها مظاهر فرهنگ را در یونان ریشه‌یابی می‌نمایند، بلکه مبدأ تمام علوم را یونان باستان معرفی می‌نماید، بطوری که علم سیاست، اقتصاد، فلسفه، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، زبان‌شناسی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، و حتی علوم تجربی مثل پزشکی، شیمی، فیزیک، را به نوعی به یونانیان نسبت می‌دهند و اصطلاحات علمی را از زبان یونانی اشتقاق می‌نمایند، ویل دورانت مورخ معروف درباره بریتانیا در تأیید مطلب فوق می‌گوید: (( اگر از ابزارهای ماشینی چشم بپوشیم تقریباً همه مظاهر تمدن دنیوی ما از یونان نشئت گرفته است. کلمات، ورزشگاه، حساب، هندسه، فن بلاغت، کالبدشکافی، شعر، موسیقی، فلسفه همه ریشه‌های یونانی

<sup>۱</sup> ص ۲۶ بحران دنیای متجدد رنه گنون -ت- دهشیری

دارند با آنکه یونانیان خود بندرت این مفاهیم را ابتکار کردند باز آنان بودند که با شور فراوان خود اکثر مفاهیم فرهنگی قدیم را موافق مقاصد نیک و بد خود به صورتی پخته و پیچیده در آوردند))<sup>۱</sup> ما در اینجا به ذکر چند نمونه از مظاهر تمدن غرب که ریشه‌ای یونانی دارند اکتفا می‌نمائیم زیرا تفصیل آن نوشته جداگانه ای می‌طلبد.

۱- بازیهای المپیک: بازیهای المپیک ریشه‌ای یونانی دارند. المپ نام کوهی مقدس است که مقر خدایان یونان بود، جشن‌های عبادی در دامنه آن کوه انجام می‌گرفت و حتی مشعل آن یادآور مشعل افسانه‌ای پیروزی یونانی‌ها بر ایرانی‌هاست و به قول آلبر ماله مورخ غربی: المپیک جشن‌هایی بود که بعد از چهار سال برگزار می‌شد و پنج روز ادامه داشت و جشن‌های میان این چهار سال را المپیاد می‌گفتند.<sup>۲</sup> و غرب امروزه بوسیله نظامهای آموزشی و رسانه‌ها و مؤسسات منظم، بازیهای محلی و شرقی را از بین برده و بازیهای غربی را بر دیگران مسلط نموده است و به منظور پاسداشت تاریخ یونان باستان سنت المپیک را جهانی ساخته است.

۲- مسابقه کشتی کج: این مسابقه در جهان غرب بازاری گرم دارد و از پربیننده ترین مسابقات است که در آن دو فرد زورمند و خشن به زد و خورد می‌پردازند و شکستن دست و پا و گردن و حتی کمر رقیب در آن از افتخارات است این مسابقه نیز ریشه‌ای یونانی دارد و افلاطون در جوانی به این ورزش اشتغال داشته است و حتی نام افلاطون بمعنای جوانی پهن است، ویل دورانت در وصف آن می‌گوید ((به مرور زمان وحشی-گری‌های این مسابقات زیاده‌تر شد بنابراین تدریجاً مشت زنی و کشتی با هم ترکیب شد و مسابقه جدیدی متداول شد. در این مسابقه هر عملی مجاز بود مگر گرفتن گاز و زدن به چشم، بنابراین حتی زدن به روی شکم هم مجاز بود. سه تن از قهرمانانی که نامشان به ما رسیده در اثر شکستن انگشت‌های طرف خود فاتح شدند و یکی دیگر با وضعی سبوعانه با انگشت‌های کشیده خود و ناخن‌های تیزش طوری به طرف حمله برد که گوشت بدن طرف را سوراخ کرد و روده هایش را بیرون کشید))<sup>۳</sup>

در صورتی که در فرهنگ‌های شرقی به هیچ وجه اثری از این نوع ورزش‌های خشن را نمی‌توان پیدا نمود، لذاست فیلم‌هایی که در غرب ساخته می‌شود بیشتر در خشونت و سکس خلاصه می‌گردد.

۳- مسابقه ملکه زیبایی: در این مسابقه زنان زیبا صورت و قد و سینه و أسافل‌اندام را به مسابقه می‌گذارند و هیأت داوران مرد ملکه زیبایی را که غالباً غربی است برمی‌گزینند که موجب افزایش نرخ ملکه می‌شود. این کار زشت نیز ریشه‌ای یونانی رومی دارد ویل دورانت می‌گوید: ((کوپسه لوس (یکی از حاکمان) در بین

<sup>۱</sup> مقدمه یونان باستان ویل دورانت

<sup>۲</sup> ص ۱۸۷ تاریخ ملل شرق و یونان

<sup>۳</sup> ص ۳۶۳ یونان باستان ویل دورانت



زنان مسابقه زیبایی ترتیب داد و بنا به گفته آته نائوس این گونه مسابقات تا پیدایش مسیحیت مرتباً در مواقع معین تشکیل می‌شدند<sup>۱</sup>

۴- روسپی‌گری قانونی: روسپیگری و فاحشگی بصورت رسمی نیز ریشه‌ای یونانی دارد به طوری که در تاریخ یونان باستان چنین می‌خوانیم: "آتن فاحشگی را به رسمیت می‌شناسد و از هر کس که بدان کار مشغول شود مالیات می‌گیرد و در آتن چون اغلب شهرهای یونان فاحشگی که تحریک کننده استعدادهاست بازاری گرم و اختصاصات بسیار دارد"<sup>۲</sup> و امروزه نیز غرب این کار را نه تنها به رسمیت می‌شناسد بلکه یارانه نیز می‌پردازد و از آنها حمایت کرده و به جهانی سازی آن می‌پردازد.

اما در تفکر شرق باستان این کار از منفورترین کارها بوده است و کتب مقدس تورات، انجیل، اوستا، گیتا، ریگ ودا، بودا به مذمت آن می‌پردازند در صورتی که این کار از عبادت‌های یونانی‌ها بوده است چنانچه: در مراسم جشنهای دیونیزی (ازخدایان) دخترانی به رسم باکانت‌ها به گرم کردن مجالس و محافل و رقص و

<sup>۱</sup> ص ۳۶۸ یونان باستان ویل دورانت

<sup>۲</sup> ص ۷۹ یونان باستان فتح الله محبتائی

<sup>۳</sup> ص ۲۰۴ - اصول حکومت آتن ارسطو

شوخی و شیطنت می‌پرداختند و این رسم چنان بالا گرفت که بعدها به فضیحت و کارهای نامناسب کشید و امروز در کشورهای اروپائی زنان بی‌بند و بار را باکانت می‌گویند.<sup>۱</sup>

۵ - سقط جنین: سقط جنین نیز مثل دیگر کارهای ناپسندیده ریشه‌ای یونانی دارد. چنانچه ارسطو به پیروی از افلاطون می‌گوید:

"راه و رسم درست آن است که برای هر خانواده‌ای حدی معین شود و اگر زن زاید بر این حد آبستن شود باید جنین پیش از آنکه به مرحله هوشیاری برسد سقط شود."<sup>۲</sup>

ویل دورانت در مورد سقط جنین در یونان باستان می‌گوید: در یونان جلوگیری از تولید نسل از راه پیش‌گیری... سقط جنین یا کشتن نوزادان آیین روز بود. ویل دورانت قول افلاطون را نقل می‌کند که گفت: همه کودکان ناتوان باید نابود شوند.<sup>۳</sup>

در صورتی که این مطلب مورد تأیید، تفکر باستانی شرقی نبوده به طوری که در اوستا کتاب مقدس زرتشتی‌ها در مورد کسی که سقط جنین کند چنین می‌خوانیم: ((آشی نیک بزرگوار در نخستین گله گذاری خویش از زنی که فرزند نزاید (سقط کند) گله می‌کند به خانه او پای منه و در بستر او می‌سای.))<sup>۴</sup>

۶- پارتی: پارتی به معنای مهمانی است اما در مهمانی پیشنهادی غرب شراب از لوازم آن شناخته می‌شود و بعد از تهیه شراب ده‌ها زن و مرد، پسر و دختر به آن مهمانی دعوت می‌شوند و بعد از نوشیدن شراب با صدای موسیقی به رقص می‌پردازند. این محفل گناه جمعی نیز ریشه در تفکر یونانی دارد افلاطون در کتاب قوانین برای چنین محفلی وجود سرپرست را الزامی می‌داند و می‌گوید: ((ولی چنین اجتماعی هم اگر شراب بسیار نوشیده باشد بی‌نزاع و آشوب نمی‌ماند پس در چنین اجتماعی هم مدیر و سرپرست ضروری است بنابراین کسی که برای اداره جمعی از باده‌گساران برگزیده می‌شود باید خردمند و هوشیار باشد.))<sup>۵</sup>

و لذاست که در محفل‌های امروزی پارتی بعد از آنکه زن و مرد بر اثر شراب مست شدند، مدیر پارتی برق را از کلید اصلی قطع می‌نماید تا ساعتی اهالی پارتی آرام شوند و متأسفانه این مراسم غربی نیز در حال جهانی شدن است و بوسیله نظام‌های آموزشی و رسانه‌ها و کتابها ترویج می‌شود.

### بنیادگرا کیست؟

بنیادگرایی عبارت است از تفکر و عمل طبق اصول مکتب خاص و ریشه‌یابی نظریات و اعمال در آن مکتب. جهان غرب افکار و اعمال خویش را در یونان باستان ریشه‌یابی می‌نماید بطوری که یونان باستان که عصر بت پرستی، شهوت پرستی، منفعت طلبی است را عصر طلائی می‌نامد و عصر مسیحیت (که دین تحریف

<sup>۲</sup> ص ۳۲۳ سیاست ارسطو

<sup>۳</sup> ص ۳۱۸ یونان باستان ویل دورانت

<sup>۴</sup> ۵۷- آشی یشث - اوستا

<sup>۵</sup> ش ۶۴۰ قوانین

شده بود) و ارزشهای مذهبی را عصر تاریکی می نامد غربی‌ها کوشش می کنند تمام محتویات تمدن غربی را به ریشه های یونان باستان نسبت دهند و آغاز تعقل و تفکر را به یونانیان نسبت می دهند و تلویحاً جوامع غیر غربی را بی عقل می نامند. و مبدأ جامعه شناسی، انسان شناسی و روان شناسی و تمام علوم انسانی را یونان می دانند و پی ریزی این علوم را به یونانی‌ها منسوب می نمایند و این روش را به علوم تجربی نیز تعمیم می دهند، بطوری که اصطلاحات پزشکی و شیمی و فیزیک را در یونان ریشه‌یابی می نمایند و افتخارات تمدنهای شرقی را به نفع غرب مصادره می نمایند و جالب آن که مترجمان تفکر مذکور، به آن مباهات می نمایند و فراموش می کنند که تمدنهای چین و هند و ایران و بین النهرین و مصر قدیمی تر، کامل تر و انسانی تر از یونان بوده اند. ما چند نمونه از واژگان یونانی تبار را ذکر می نماییم:

۱- پالیسی = سیاست ۲- اکانومی = اقتصاد ۳- فیلسوفی = تفکر ۴- پلیس = شهر ۵- دموکراسی = جمهوریت ۶- تراژدی = نمایش غمناک ۷- کمدی = نمایش خنده آور ۸- اقیانوس = خدای دریا ۹- اطلس = یکی از خدایان ۱۰- واژه جغرافیا ۱۱- المپیک = منسوب به بازی‌ها و عبادت‌های جمعی زیر کوه المپ مرکز خدایان ۱۲- الکتریک و الکترونیک = مأخوذ از الکترای خدای رعد و برق. ۱۳- نام قاره اروپا Europe منسوب به نام معشوقه زئوس است. ۱۴- هرمنوتیک = از اسم هرمس فرزند زئوس. (هرمس مذکور را بعضی از فلاسفه مسلمین به نام هرمس الهرامسه تقدیس نموده‌اند) ۱۵- و پاریس پایتخت فرانسه منسوب به عاشق هلن است. ۱۶- آتن پایتخت یونان منسوب به آتنه خدای هنر است. نام موشک کروزم منسوب به الهه مرگ یونان و رم است. و نیز ریشه پراگماتیسم (مکتب تجربه) مبتنی بر پراگما (کار) واژه یونانی است و ریشه اومانیسم (صالت انسان در مقابل اصالت خدا) از اومانیاس بمعنای بشردوستی واژه یونانی است و ایدئالیسم از ایده های افلاطون اشتقاق گردیده است. در روان شناسی عقده ادیپ بت یونان و عقده الکترای دیگر بت یونانی و آرس مظهر عشق و تانتاس علامت مخرب که یکی از بت‌های یونان بوده است و هلن مظهر زیبایی و نمایش زیبایی به مردان و علامت دلربایی از مردان کثیر و سافیس لسیبان (مساحقه) منسوب به زنی یونانی بنام سافو است که در نوشته‌های خویش این عمل را ستوده است و از جزیره لسیبان بوده است همچنین سائکالوژی = روان شناسی، تکنولوژی = صنعت مکانیک و ماشین و پسوندهای لوژی که از لوجوس (Logos) مشتق نمودند، واژه کراسی (حکومت) و صدها واژه دیگر که نوشته جداگانه ای می طلبند. از عجایب آنکه واژه اتم که به معنای غیر قابل تقسیم است را بعد از شکافتن و تقسیم نیز اتم می نامند. (جز لا یتجزی فلاسفه مسلمین) و دموکراسی را که به معنای حکومت اشراف و فئودال‌ها در یونان بوده به معنای جمهوریت عمومی بکار می‌برند و واژه یونانی لوگوس که در لاتین راسیون است بمعنای کلمه و واژه است. لوگوس را بمعنای عقل به کار می‌برند و عقلانیت مادی یونانی را بر عقلانیت مادی و معنوی تعمیم می‌دهند و تلویحاً عقلانیت غیر مادی را نفی می‌کنند و عقلانیت را با مادی مساوی قرار می‌دهند و نوع عبائی را که قضات و اساتید دانشگاهها

به تن می کنند ریشه در روم دارد. و حتی کلاهی که قضات بر سر می نهند یادآور شکل موهای یونانی و رومی است. آکادمی که در حقیقت یک انجمن اخوت مذهبی یونان بوده که در خدمت پرستش خدایان یونان قرار داشت. کلاه چهارگوش و عصای کوچک با ردای کوتاه که هنگام فارغ التحصیلی دانشجویان بر تن می نمایند یادآور لباس راهب‌های معابد خدایان یونان است. ماراتون دوندگی مخلوط زنان و مردان با لباس‌های نیم برهنه یادآور جشن پیروزی یونانیان بر ایرانیان در مکانی بنام ماراتون است. و همچنین واژگان سنا و سناتور یونانی رومی هستند. و تاج‌های برگ‌های درختان که بر سر ورزشکاران و ملکه زیبایی می نهند، نشان و آرم یونسکو عکس درب کاخ سفید امریکا است که از معماری معبد آپولون در دلفی یونان باستان نمونه برداری شده است. نشان عقاب پنتاگون از نشان عقاب ارتش روم عکس برداری شده است. نماد آزادی در آمریکا بت زنی است که مشعلی بدست دارد که مجسمه روسپی معشوقه اسکندر مقدونی است و تمام متفکران و نویسندگان و شعرا مغرب زمین به نوعی افکار خود را در یونان باستان ریشه‌یابی می کنند، به طوری که شکسپیر بزرگ‌ترین شاعر انگلیسی‌ها در نمایشنامه اتللو افرادی را ترسیم می نماید که به درگاه ژوپیتر (ژئوس یونان) دست دعا بلند می کنند و به (بت) جانوس رومی قسم یاد می نمایند در دیگر آثار او نیز اساطیر (در این نوشته بمعنای خدایان است) یونان دیده می شوند، فاوست گوته بزرگ‌ترین شاعر آلمانی عاشق هلن، روسپی افسانه‌ای یونان می شود، جان میلتون اساطیر یونانی را در بهشت گمشده می‌گنجد. هگل و نیچه از تراژدیهای یونان متأثر هستند. کتابهای شامگاه بتان و زایش تراژدی نیچه منعکس کننده همین مطلب هستند ژان پل سارتر کتابی بنام زنان تروا می نویسد و نیز بیشترین نامها در کمدی الهی دانته از اساطیر یونان و رم است، فرانسیس بیکن فیلسوف تجربی انگلیس با آن همه غوغائی که در اصالت تجربه دارد کتابی نوشته است بنام ((حکمت قدما) که شامل تفسیر سی و یک افسانه بت‌های یونان باستان است. او در تمام آثار خود اساطیر و شرح اعمال آنها را آمیخته است و اهتمام خاصی به ستایش خدایان یونان می ورزد. رمان‌ها و نمایشنامه‌ها با الهام از اساطیر یونان نوشته می شوند و لذاست که رنگی جز خشونت و ابتذال ندارند و بر فیلمنامه‌ها نیز الگوی هلن و فاوست و هرکول حاکم است مجسمه‌ها و بت‌های یونان باستان نه تنها جزو وسایل تزئین منازل غربی‌ها هستند بلکه ((دکوراسیون)) غرب‌زده‌های شرق نشین نیز محسوب می شوند و نقاشی‌های اساطیر یونان و رم از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند بطوری که رافائل نقاش معروف غرب (۱۵۱۱) مدرسه آتن یونان را بعنوان سوژه برمی‌گزیند. زیگموند فروید اساطیر یونانی را اساس روان‌شناسی قرار می‌دهد، یونگ نیز از اساطیر یونان متأثر است او معتقد به وجود غریزه زنانه در مردان است او اسم این غریزه را آنیما می‌گذارد و این واژه را از آنیموس یونانی به معنای باد و روح می‌گیرد. او هراکلیت را اولین روان‌شناس می‌داند. دورکیم جامعه‌شناس از اسپارت و آتن نمونه ذکر می‌کند. ماکس وبر فلاسفه یونان را هم‌طراز انبیا می‌داند، ژان ژاک روسو در کتاب ((گفتار درباره‌ی علوم و هنرها)) مسلمان را ابله و آفت همیشگی ادبیات می‌نامد و در وصف آتن می‌گوید: از آتن است که این آثار شگفت‌انگیز که در همه‌ی اعصار منحنط همچون

الگو به کار می‌روند نشأت گرفته است، تصویر لاکه دمون درخشش کمتری دارد. مردمان دیگر می‌گفتند: در آنجا انسان‌ها با فضیلت متولد می‌شوند، حتی هوای آن سرزمین گوئی فضیلت القا می‌کند

(ص ۴۷ / ترجمه عبدالکریم رشیدیان)

ماکیاولی در شهریار از آخیلس پهلوان افسانه یونان و خیرون قهرمان یونان و اپامینونداس سردار یونان ذکر می‌کند و از آنها الگو می‌سازد. باستان شناسان و مهندسان غربی به بازسازی شهر لیتو همسر آپولو می‌پردازند و پارلمان اروپا این نکته را که مبدأ فرهنگ و تمدن غرب یونان است، در قانون اساسی می‌گنجانند، مشعل یونانی نماد حزب محافظه کار انگلیس است، فیلم‌هایی چون الکترا، آشیل، تروا، ادیسه، هرکول، جنگ خدایان، اسپارت و چندین فیلم دیگر در غرب در مدح خدایان یونانی ساخته شده است، افسانه‌های بتان و چرندیات خرافی اساطیر با نام «بت شناسی» علم شده و به نام میتولوژی تقدیس می‌شود و تمام نویسندگان اعم از فلاسفه و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و سیاسیون و اقتصاددان‌ها و مردم شناس‌ها و زبان شناسان از یونان الگوبرداری می‌کنند و به آثار یونانیان حواله می‌دهند و به بت‌های یونانی استناد می‌جویند. این افراط در یونان زدگی اکثر متفکران غرب را به سوی شرک و بت پرستی خدایان یونان سوق داده است و موجب تمسخر دین مسیح توسط آنها گردیده است. آیا بنیاد گرایی از این افراطی تر و تهوع آورتر در جهان وجود دارد؟

اقبال صد و اندی سال قبل با اشاره به احیاء مجدد بت پرستی توسط غرب می‌گوید:

اندرین وادی خدایان کهن	آن خدای مصر و این رب الیمن
آن ز ارباب عرب این از عراق	این اله الوصل و آن رب الفراق
هر یکی ترسنده از ذکر جمیل	هر یکی آزرده از ضرب خلیل
گفت مردوخ آدم از یزدان گریخت	از کلیسا و حرم نالان گریخت
تا بیفزاید به ادراک و نظر	سوی عهد رفته باز آید نگر
می‌برد لذت ز آثار کهن	از تجلی‌های ما دارد سخن
بعل از فرط طرب خوش می‌سرود	بر خدایان رازها می‌گشود

اقبال از قول بعل بت‌اعراب می‌گوید:

آدم این نیلی تتق را بر درید	آن سوی گردون خدائی را ندید
جانش از محسوس می‌گیرد قرار	گو که عهد رفته باز آید پدید
زنده باد افرنگی مشرق شناس	آنکه مارا از لحد بیرون کشید
ای خدایان کهن وقت است وقت	
درنگر آن حلقه‌ی وحدت شکست	آل ابراهیم بی ذوق ألسنت

مرد حر افتاد در بند جهات به وطن پیوست و از یزدان گسست  
با توجه به یونان زدگی شدید تفکر غرب عمده ترین سوالی که به ذهن هر انسانی خطور می‌نماید این است که  
چگونه است که بنیادگرائی اسلامی محکوم است اما بنیادگرائی یهودی، مسیحی و حتی فلسفی (یونانزده) که بر  
بت‌های یونان استوار است قابل ستایش است؟

### تأثیرپذیری فلسفه سیاسی از فلسفه یونان

واژه سیاست از سوس است لسان العرب و قاموس اللغه آن را بمعنای پرورش دادن و پروراندن معنی نموده  
است.

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: السیاسة فعل السائس يقال هو یسوس الدواب اذا قام علیها و راضها.  
سیاست کار سیاست‌مدار است، گویند: او حیوانات را سیاست می‌کند وقتی که به امور آنها رسیدگی و آنها  
را رام و تربیت می‌نماید.

در حالی که معنای واژه **Politics** (پولیتکس) از ریشه پولیس بمعنای شرکت در اداره امور است با پذیرش  
وضع موجود.

بار معنایی واژه سیاست، اداره امور است با هدف تغییر وضع موجود به وضع مطلوب یعنی با تربیت و  
پرورش، همراه است و لذاست که یکی از شرایط امام در اصول کافی دارا بودن علم سیاست بیان شده است.

الامام مضطلع بالامه عالم بالسیاست (اصول کافی ج ۱ ص ۲۰۲)

امام صادق (ع) در معرفی اهل بیت (ع) می‌فرمایند: نحن ساست العباد و ساست البلاد.  
(بحارالانوار ص ۹۱-ج ۳۷)

و امام (ع) فرمودند: زیبایی سیاست عدل در حکومت و حاکمیت و بخشش با وجود قدرت است.  
(میزان الحکمه ج ۴ ص ۵۸۴)

در زیارت جامعه نیز از ائمه (ع) به عنوان ساسه العباد نام برده شده است. پس سیاست از نگاه اسلامی عبارت  
است از تربیت کردن و پرورش دادن جامعه به سوی رشد و تعالی در حالی که سیاست در قاموس مادی  
یونان و یونان زده‌ها عبارت است از شرکت در امور اجتماعی با پذیرش وضع موجود و با هدف بدست  
آوردن قدرت و نگه داشتن قدرت، لذا می‌گویند سیاست عبارت است از هنر به حکومت رسیدن و حفظ

حکومت. این همان چیزی است که سنت معاویه نامیده می شود. امام علی (ع) می فرماید: معاویه زرنگ تر از من نیست، اگر فریب کاری حرام نبود من از همه زرنگ تر بودم. (خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه) در انجیل از فلسفه بمعنای مکر یاد می شود، در نامه پولس می خوانیم: مواظب باشید شما را کسی با فلسفه و مکر نفریبد.

افلاطون دروغ و پیمان شکنی را به منظور فریب دادن هر جا که مصلحت و منفعت باشد جایز می داند (۳۸۹ جمهوری) ارسطو نیز شهروند خوب را آدم خوب نمی داند و شهروند خوب را ایده آل خود قرار می دهد (۱۰۸ سیاست) ارسطو در مورد حاکم ایده آل می گوید: اگر مردی خوب نیست خود را نیمه خوب بنماید و اگر بد است نیمی از بدیهایش را بپوشاند<sup>۱</sup> به پیروی از یونانیان نیکولوماکیاویلی از بزرگترین فیلسوفان سیاست غرب می گوید: فرمانروای زیرک نمی باید پای بند پیمان خویش باشد، هنگامی که به زیان اوست و دیگر دلیلی برای پای بندی به آن در میان نیست<sup>۲</sup> اما امام علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر که منعکس کننده نظریات سیاسی اسلام است می گوید: مبادا به عهدی که بسته ای و به وعده ای که داده ای پشت پا بزنی و دشمن را فریب دهی.

ماکیاویلی فریب دادن دوستان را توصیه می کند اما امام علی (ع) حتی فریب دادن دشمن را هم جایز نمی داند. در قرآن تأکید خاصی به وفای به عهد و پیمان شده است.

ماکیاویلی به شهریار خود توصیه می کند که شهر آزاد را اگر تصرف نمود آن را ویران نما. او می گوید: کسی که به سروری شهری دست یابد که به آزادی خو گرفته است و آن را ویران نکند اسباب سرنگونی خود را فراهم کرده است زیرا هنگامی که اسباب شورش فراهم شود این شهر به نام آزادی و نهادهای دیرینه خویش به پا خواهد خواست و براستی برای نگهداری (شهر) راهی بهتر از ویران کردن آن نیست" (شهریار فصل پنجم)

در صورتی که تفکر مزبور از نظر تمام شرایع آسمانی و غیر آسمانی مردود است.

نیچه می گوید: در مردان بزرگ خصلتهای بزرگ زندگی، بی عدالتی، کذب، بهره کشی، در بالاترین حد خود هستند (ص ۷۳۰ اراده قدرت / مجید شریف) اراسموس از دیگر فلاسفه غرب می گوید: بهترین خوشبختی آن است که مبتنی به فریب باشد زیرا فریب ارزانترین چیزهاست<sup>۳</sup> و فرانسیس بیکن در ۱۶۱۸ به مقام

<sup>۱</sup> ص ۲۵۳ سیاست

<sup>۲</sup> شهریار فصل هیجدهم

<sup>۳</sup> ص ۷۱۰ ج ۲ تاریخ فلسفه غرب راسل

<sup>۲</sup> ص ۷۴۸ ج ۲ تاریخ فلسفه غرب راسل

خزانه‌داری منصوب شد اما پس از آنکه فقط دو سالی در این منصب بزرگ باقی بود به اتهام قبول رشوه محاکمه شد. بیکن صحت اتهام را گردن نهاد"<sup>۱</sup>

و هابز می‌گوید: در حال طبیعی فقط جنگ وجود دارد و زور و نیرنگ در جنگ دو فضیلت عظمی هستند"<sup>۲</sup> و ماکیاولی روباهی و مکر، حیله، نفاق و دورویی را برای شه‌ریار مورد نظر خود لازم می‌داند و می‌گوید: آنان که روباهی پیشه کرده اند از همه کامیاب‌تر برآمده‌اند، اما باید دانست که چگونه ظاهرآرائی کرد و با زیرکی دست به نیرنگ و فریب زد"<sup>۳</sup> (شه‌ریار فصل هیجدهم)

تفکر مذکور از نظر اسلامی مردود است و مطرود است و نفاق خوانده می‌شود و شه‌ریار ماکیاولی در قاموس اسلامی منافق است. امام علی (ع) در مورد افراد مذکور می‌گوید: شما را از منافقان بر حذر می‌دارم که هم خود خطاکارند و هم دیگران را به خطا می‌برند. آنها به رنگهای مختلف درمی‌آیند و برای فریب کاری شیوه‌های بسیار دارند، به هر وسیله در پی شما هستند و در کمین گاه در انتظار شما نشسته‌اند. دل‌هایشان بیماری-زاست اما چهره‌هایی شسته و پاکیزه دارند... ایشان یاران ابلیس و زبانه‌آتش‌اند آنان حزب شیطان‌اند و حزب شیطان بی‌گمان زیان کار خواهد بود"<sup>۴</sup>

(نهج البلاغه خطبه ۱۹۴)

به طوری که می‌دانیم کتاب شه‌ریار ماکیاولی از کتابهای مرجع در علم سیاست است و در تمام دانشگاه‌های جهان، تفکر ماکیاولی تدریس می‌شود و در واقع دانشگاه‌های جهان اعم از مسیحی و اسلامی با تدریس افکار ماکیاولی به ساختن و پرورش دادن حزب شیطان مشغول هستند. لذاست که در جوامع غرب زده تزویر و خُدعه و فریب زیرکی شمرده می‌شود و روابط اجتماعی بر اثر فریب تنظیم می‌گردد و اعتماد به حداقل می‌رسد و دغل کاری زرنگی نامیده می‌شود.

و درد بشر از توطئه‌های حزب شیطان است. جنگ افروزی‌های هسته‌ای آمریکا، جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم و صدها جنگ دیگر در مناطق مختلف جهان با شعار هدف وسیله را توجیه می‌کند و ظلم و ستم

<sup>۳</sup> ص ۷۶ ج ۲ تاریخ فلسفه غرب راسل



بر کشورها و ملت‌ها و اقوام، امحا و ترور فرهنگها و زبانها و لباسها و مذاهب و افراد از این باب است که از افکار ماکیاوولی و شهریار منافق او و حزب شیطان او نشأت گرفته است.

### مدینه فاضله

افلاطون در آرمانشهر مورد نظر خود که در کتابهای او متجلی است به چند اصول بنیادین تاکید می‌ورزد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱- حکومت اشراف و برده داران بر بقیه چنان که در کتاب قوانین مهم‌ترین قواعد حکومت را بدین ترتیب ذکر می‌کند:

الف- اشراف باید بر توده مردم فرمان برانند.

ب- سالخوردگان بر جوانان.

ج- بردگان اطاعت کننده و خواجگان فرمان دهنده.

د- اقویا حکومت کنند و ضعفا فرمان ببرند (ص ۹۴ قوانین) افلاطون در مورد حاکمان و حق حکومت می‌گوید: اگر در جامعه‌ها فیلسوفان پادشاه نشوند یا کسانی که امروز شاه و زمامدار نامیده می‌شوند به راستی دل به فلسفه نسیارند بدبختی بشر به پایان نخواهد رسید"<sup>۱</sup>

فلاسفه باید حکومت کنند، لازم به ذکر است که فلاسفه نیز جزو طبقه مالک محسوب می‌شوند.

۲- افلاطون برده داری را مجاز می‌داند و می‌گوید: پس بهتر است اجازه دهیم هر کس غلامانی خوب و کاردان به تعدادی که برای کارهای گوناگون لازم دارد در تملک خود در آورد"<sup>۱</sup>

در نظر افلاطون نظام اجتماعی مدینه فاضله باید طبقاتی بسته و کاست باشد به طوری که هیچ کس حق رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر را نباید داشته باشد او می‌گوید آنکه برای کفشدوزی زاییده شده است باید کفش بدوزد و جز این به کاری دیگر نباید بیندیشد"<sup>۲</sup>

او تاجران، صنعتکاران، کشاورزان را برده می‌داند و اصلا حتی وضع قوانین برای آنان را درست نمی‌داند.

۳- حق رأی را به بردگان، تاجران، صنعتکاران، کشاورزان، زنان، نوجوانان و حتی به پیرمردان نمی‌دهد. افلاطون حق تجاوز به کشور دیگر و استعمار را برای اهالی مدینه فاضله خود محفوظ می‌داند و می‌گوید (در صورت کم آوردن زمین کشاورزی) پس ناچاریم مقداری از زمین کشور همسایه را تصرف کنیم تا کشتزار و مرتع به اندازه کافی داشته باشیم"<sup>۳</sup> افلاطون در کتاب قوانین مدینه فاضله خود را چنان ترسیم می‌کند.

همه زنان از آن همه مردان و همه کودکان از آن همه مردان.<sup>۴</sup> آزادی در شرابخواری و ایجاد پارتی"<sup>۵</sup>

آزادی در رقص و موسیقی و الزامی شدن رقص و موسیقی در مدارس"<sup>۶</sup>

آزادی در همجنس بازی که افلاطون از آن به نام عشق یاد می کند و می گوید در ایونیا و شهرهایی مانند آنکه تحت تاثیر فرهنگ شرقی قرار دارند تسلیم شدن در برابر عاشق ننگ است، زیرا که در آن شهرها که حکومت استبدادی دارند اصولاً عشق ورزی با پسران و همچنین دلبستگی به دانش (فلسفه) و ورزش زشت شمرده می شود<sup>۷</sup>

آزادی زناشویی برادر و خواهر چنانچه افلاطون می گوید قانون مانع زناشویی برادر و خواهر نخواهد بود<sup>۸</sup> سربازی زن بدین معنی که زنان نیز باید دوشادوش مردان بجنگند و حتی در ورزشها با بدنهای برهنه و عریان شرکت کنند<sup>۹</sup>

اصالت نژاد برتر: اهالی مدینه فاضله یعنی آنان (یونانیها) از بالاترین نژاد بشر هستند، چنانکه افلاطون معتقد بود قوم یونان چون اشرف اقوام و در هوش و استعداد فکری از همه نژادها برتر است لذا حق دارد که اقوام دیگر را به غلامی بگیرد تا کارهای بدنی را به آنها واگذار و خود با فراغ خاطر به کارهای علمی و فکری پردازد<sup>۱۰</sup>

افلاطون، حتی با آزادی بیان مخالفت می نماید و می گوید: «ما باید در اعتقادمان راسخ باشیم و تنها اشعاری را به مدینه فاضله خود راه دهیم که در مورد خدایان و در ستایش مردان نامور باشند.»<sup>۱۱</sup> ارسطو نیز در مورد نقش و نگارهای برهنه در معبدها می گوید: «(فرمانروایان باید هر نقش و نگاری را که نمودار کار زشتی باشد ممنوع کنند مگر از برای خدایانی که در جشن هایشان حتی دشنام گویی نیز مجاز است)»<sup>۱۲</sup>

افلاطون معتقد است که عدالت و سعادت عبارت است از رعایت قوانین فوق الذکر، افلاطون معتقد است که قانون عدالت است که طبق این نظر هر قانون گذاری عادل است، اگرچه زورگو باشد. انسان با کمی مطالعه در مورد کشورهای غربی به این حقیقت تلخ پی می برد که مدینه فاضله افلاطون دوباره (بعد از یونان) در جوامع غربی تحقق پیدا کرده است به طوری که هم فلسفه بافهای برده دار مدرن و سرمایه دار حاکم هستند

<sup>۱</sup> ش ۷۷۸ قوانین

<sup>۲</sup> جمهوری ش ۴۴۳

<sup>۳</sup> جمهوری ش ۳۷۳

<sup>۴</sup> ش ۷۳۹ قوانین

<sup>۵</sup> ش ۶۴۶ قوانین

<sup>۶</sup> ش ۶۵۴ قوانین

<sup>۷</sup> مهمانی شماره ۸۲

<sup>۸</sup> ش ۴۶۱ جمهوری

<sup>۹</sup> ش ۴۵۷ جمهوری

<sup>۱۰</sup> ص ۱۴۳ ج ۱ فلسفه از آغاز محمد رشاد

<sup>۱۱</sup> ش ۶۰۵/جمهوری

<sup>۱۲</sup> سیاست ص ۳۲۶

و هم نظام اجتماعی طبقاتی بسته به وجود آمده است و این جوامع حق استعمار و تجاوز را برای خود محفوظ می‌دانند و نیز همه زنان از آن همه مردان هستند و اکثر کودکان پدران خود را نمی‌شناسند. آزادی در شرابخواری و رقص و پارتی و موسیقی را که از تراوشات فکری افلاطون بود تقدیس می‌نمایند، بتهای مورد پرستش افلاطون و ارسطو را می‌ستایند و نژاد خود را پاکترین نژاد می‌دانند و همجنس بازان احزاب و اتحادیه تشکیل داده‌اند. جالب توجه آنکه معلم اول فلاسفه جناب ارسطاطالیس نیز با استاد خود هم عقیده هستند و عدالت را در کتاب مقدس نیکوماخوس چنین تصدیق می‌نمایند: عدالت عبارت است از احترام به قوانین و محترم شمردن برابری شهروندان (برده دار) ظلم به معنای بی‌اعتنایی به قوانین و نابرابری شهروندان است عدالت به این معنی جزیی از فضیلت اخلاقی نیست بلکه تمام فضیلت است. (ص ۱۶۵ نیکوماخوس ارسطو محمد حسن لطفی) لازم به ذکر است که قوانین مذکور افلاطون در یونان تا حدی وجود داشته و ارسطو نیز همان قوانین را مورد تاکید قرار می‌دهد و ارسطو کودکان، پیران، زنان و کشاورزان و صنعتکاران و تاجران و بردگان را شهروند نمی‌داند. چنانچه ارسطو می‌گوید: عدالت در ارتباط مرد با همسرش بیشتر مجال ظهور می‌یابد تا در ارتباط مرد با فرزندان و کالاهایش (بردگان) در قوانین ارسطو نیز بردگان کالا محسوب می‌گردند و سقط جنین جایز و صنعتکاران و کشاورزان و تاجران و کودکان و پیران و زنان شهروند به حساب نمی‌آیند. ارسطو می‌گوید: غیر یونانی‌ها طبیعتاً برده هستند (ص ۳ سیاست) و می‌گوید بوسیله فن و هنر جنگ باید آنها را شکار کنیم و به بردگی بگیریم (ص ۲۱ سیاست) چنانچه ارسطو در کتاب معروف سیاست می‌گوید: ((بهترین کشورها نمی‌تواند از صنعتگران یا بازرگانان فراهم آید زیرا شیوه زندگی اینان پست و مخالف فضیلت است همچنین شهروندان حکومتی نباید برزگر باشند)) (ص ۳۱ سیاست) این معنای عدالت و فضیلت و سعادت در نگاه ارسطو معلم اول فلاسفه است که صدها سال بر همین معانی مجادله نمودند و حتی بعضی از آنها از قرآن و اهل بیت (ع) فاصله گرفتند. تاسف آور آنکه در نگاه افلاطون و ارسطو نه تنها بردگان و بیگانگان و صنعتکاران و کشاورزان و تاجران از هیچ گونه حقی برخوردار نیستند بلکه زنان، کودکان و پیران نیز هیچ گونه اهمیتی ندارند و نیز شهروند یونانی‌ای که بدهکار است حکم برده را دارد ((در یونان بدهکار

به حالت بردگی کامل تنزل می یافت))<sup>۱</sup> ارسطو نیز مثل افلاطون حکومت فلاسفه را تنها راه حل می داند، او می گوید: حکیم (فیلسوف) نباید فرمان ببرد بلکه باید فرمان بدهد و نباید از دیگری اطاعت کند<sup>۲</sup>

فلسفه حقوق و وظایف: در تفکر فلسفی (یونانزده) به گرفتن حق از دیگران تاکید می شود، زیرا افراد ایده آل فلاسفه سیاسی همه منفعت گرا هستند و همه در پی تصاحب حقوق دیگرانند لذا به اصطکاک منافع و در نتیجه به نفع صاحبان قدرت می انجامد و لذا است که توماس هابز می گوید: انسان گری انسان است.

فلسفه سیاسی به گرفتن حقوق توصیه می نماید و بر مبنای گرفتن و ربودن استوار است در صورتی که ادیان به دادن حقوق دیگران توصیه می نمایند و بر مبنای دادن و بخشیدن استوار هستند، کما اینکه رساله حقوق امام سجاد (ع) به انسان توصیه می کند که حق پدر بر تو احترام است و حق همسایه بر تو احسان و نیکی است و حق برادر بر تو ... است و تو باید پیردازی. وظیفه تو پرداختن حق آنان است و این ایثار و وظیفه موجب روابط دوستانه می گردد. در صورتی که گرفتن و ربودن موجب روابط رقیبانه و حتی خصمانه می گردد و لذا است که جوامع دینی از هزاران سال قبل به حیات خود ادامه می دهند اما جامعه یونان در مدت یک قرن از هم می پاشد و منقرض می شود. (البته اگر حق غصب شد دین نیز به گرفتن حق توصیه می کند اما با توصیه اعطا حقوق دیگران زمینه غصب را از بین می برد و غاصب را فردی مجرم معرفی می نماید) جامعه غرب با تفکر منفعت گرای خویش در طی یک قرن دو جنگ جهانی و دهها جنگ منطقه ای را به وجود آورده است لذا است که اقبال می گوید: این تمدن با خنجر خویش خودکشی خواهد نمود. (در جنگ جهانی اول و دوم اقدام به خودکشی نمود که با دخالت آمریکا از قاره ی دیگر نجات یافت)

<sup>۱</sup> ص ۷۱ تاریخ فکر سومر تا یونان در روم فریدون آدمیت

<sup>۲</sup> ص ۲۴ | ۹۸۲ متافیزیک ارسطو لطفی

نژادپرستی: فلسفه (یونانزده) به دلیل مبتنی بودن بر عقلانیت مادی گرایانه خدمت زیادی به نژادپرستی انجام داده است. اساساً فکر نژادپرستی را فلسفه یونان اولین بار به صورت مدون به بشر ارائه نموده است چنانچه استاد فلسفه یونان افلاطون می گوید: ((آنان که از این نژادند (یونانی هستند) چون درگذرند در جرگه خدایان درمی آیند و روی زمین می گردند، آدمیان را یاری می کنند و بلاها را از آنان دور می سازند))<sup>۱</sup>

ویل دورانت مورخ مشهور انگلیسی در تاریخ فلسفه می نویسد: او (افلاطون) همواره می گفت: «من خدا را سپاس گذارم از این که یونانی هستم نه بربر (یونانی‌ها غیر یونانی‌ها را وحشی و بربر می نامند) آزاد هستم نه بنده مرد هستم نه زن»<sup>۲</sup>

تفکر نژادپرستانه مذکور، نیز همچون دیگر نظریات ناپسند و مضر برای قافله بشری و تمدن انسان مخصوص فکر یونانی است و چنین نظریات منفور را فقط در آثار افلاطون و ارسطو و فلاسفه می توان دید. نژاد پرستی افلاطون را کارل پوپر چنین شرح می دهد: ((نژاد نگهبانان باید پاک نگه داشته شود)) افلاطون این سخن را در دفاع از نوزادکشی و هنگام بسط این استدلال نژادپرستانه می گوید که ما جانوران را با دقت بسیار پرورش می دهیم در حالی که از نژاد خودمان غفلت می ورزیم<sup>۳</sup>

این تفکر، از فلاسفه به مردم نیز سرایت کرده بود چنانچه: "در نظر مردم یونان، نوع انسان دو شعبه بود از طرفی اهل یونان و از طرف دیگر سایر اقوام که همه آنها را حقیر شمرده و وحشی می دانند"<sup>۴</sup>

چون جهان غرب ریشه تفکر خود را یونان و فلسفه یونان قرار داده است لذاست که نژاد پرستی را جزو اصول مسلم پذیرفته است و این طرز تفکر را در تمام شئون فرهنگی می توان به وضوح مشاهده نمود چنان که مثلاً وقتی تاریخ سیاست را می نویسند با این جملات شروع می کنند که تفکر سیاسی بشر از یونان آغاز شد، یعنی تلویحاً تمام اقوام غیر یونانی را در زمره غیر، بشر قرار می دهند سپس متفکران سیاسی غرب را نام می برند این روش را در تمام علوم اعم از جامعه شناسی، فیزیک شیمی، روان شناسی، اقتصاد، فلسفه، مردم-شناسی، پزشکی و دیگر رشته‌ها تعمیم می دهند و روشنفکران ترجمه‌ای که بیشتر به طوطی شبیه هستند به تکرار آن چرندیات مدون می پردازند، غافل از آنکه قبل از افلاطون و ارسطو و دیگر نژادپرستان تنگ نظر و کوتاه بین، در هر یک از کشورهای مشرق زمین تمدنی والاتر از یونان و تفکری عظیم‌تر از یونانی‌ها وجود داشته است. اندک مقایسه‌ای میان آثار یونان با هند یا چین باستان این نکات را روشن می کند. ارسطو شاگرد افلاطون نظریات نژاد پرستانه را در کتاب معروف خود «نیکوماخوس» (اخلاق) چنین بیان می کند: ((اگر آدمی چنانکه می گویند چون به عالی‌ترین مرتبه فضیلت راه یابد به مقام خدایی می رسد چنین حالتی نقطه مقابل

<sup>۱</sup> جمهوری ش ۴۶۹

<sup>۲</sup> ص ۱۵ تاریخ فلسفه ویل دورانت ترجمه عباس زریاب

<sup>۳</sup> جامعه باز و دشمنان آن / عزت الله فولادوند ص ۹۴

<sup>۴</sup> ص ۱۸۳ تاریخ ملل شرق و یونان / آبر ماله ترجمه عبدالحسین خان هژیز

خشونت حیوانی است ولی چنین امری ممکن نیست زیرا همان گونه که حیوان نه فضیلت دارد و نه رذیلت خدا نیز دارای فضیلت و رذیلت نیست ... خصلت حیوانی نیز در زندگی واقعی نادر است و در میان بربرها (غیر یونانی‌ها) یافت می‌شود.<sup>۱</sup>

نظریات مذکور از افاضات معلم اول فلاسفه مسلمان است که اولاً خدا نه فضیلت دارد و نه رذیلت، ثانیاً خصلت حیوانی فقط در غیر یونانی‌ها یافت می‌شود. ارسطو در کتاب سیاست می‌گوید: «سزاست که یونانیان حاکم مردم بربر (غیر یونانی‌ها) باشند که مفهومش این است که مردم (بربر) و بردگان در طبیعت یکسانند» او می‌گوید: گروهی از آدمیان (غیر یونانی‌ها) همه جا بنا به طبیعت بنده اند و گروه دیگر (یونانیان) همه جا و بنا به طبیعت آزاده اند<sup>۲</sup>

قرآن کریم می‌گوید: مبدا گروهی از مردمان گروه دیگر را مسخره کنید شاید آن مسخره شدگان بهتر از آنها باشند و مبدا که گروهی از زنان گروه دیگر را به نیشخند بگیرند شاید آن به نیشخند گرفته شده بهتر از آنها باشد و از هم عیب جوئی نکنید و یکدیگر را به لقب‌های زشت نخوانید (حجرات/۱۱)

پیامبر (ص) فرمود: مردمان از زمان آدم تاکنون چون دندان‌های شانه برابرند و عرب بر غیرعرب و سرخ بر سیاه برتری ندارد مگر به تقوی. و امام علی (ع) می‌فرماید: بنده دیگری مباش زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است (نهج البلاغه نامه ۳۱/ و همه مردم (فطرتاً) آزاد هستند (روضه کافی)

برتراندراسل فیلسوف انگلیسی نژادپرستی ارسطو را چنین بیان می‌کند: یونانیان احساس برتری شدیدی نسبت به غیر یونانی‌ها داشتند. هنگامی که ارسطو می‌گوید: نژادهای شمالی با روحند و نژادهای جنوبی (شرقی‌ها) متمدن و بی روح ولی فقط یونانیان هم با روحند و هم متمدن. بی شک عقیده عموم را بیان می‌کند افلاطون و ارسطو برده ساختن یونانیان را خطا می‌دانستند حال آنکه درباره غیر یونانیان چنین اعتقادی نداشتند (ص ۳۳۲ ج ۱ تاریخ فلسفه یونان راسل) افلاطون معتقد بود قوم یونان چون اشرف اقوام و در هوش و استعداد فکری از همه نژادها برتر است لذا حق دارد که اقوام دیگر را به غلامی بگیرد تا کارهای بدنی را به آنها واگذارد و خود با فراغ خاطر به کارهای علمی و فکری بپردازد<sup>۳</sup>

ارسطو در سیاست می‌گوید: فن جنگ به نحوی فن به دست آوردن مال به شیوه طبیعی است (زیرا شکار طبیعی از آن است) آنچنان فنی که باید نه فقط بر ضد جانوران درنده بلکه بر ضد مردمی که به حکم طبیعت برای فرمان برداری زاده شده اند ولی از تسلیم به این حکم سر باز می‌زنند به کار رود این گونه جنگ طبعاً

<sup>۱</sup> نیکوماخوس ص ۲۴۲ محمد حسن لطفی

<sup>۲</sup> ص ۱۴-سیاست

<sup>۳</sup> ص ۱۴۳ ج ۱ فلسفه از آغاز تاریخ محمدرشاد

رواست (ص ۲۱ سیاست) یعنی ارسطو می گوید غیر یونانی‌ها که ذاتاً برده هستند را باید با فن جنگ و خونریزی به بردگی بگیریم.

تفکر و روحیه نژادپرستی و سلطه طلبی و برده شمردن دیگر نژادها چنان در اخلاف افلاطون و ارسطو مقبول افتاد که با زور تفنگ و سرنیزه میلیون‌ها انسان بی گناه را به بردگی کشیدند و به آمریکا بردند و تأسف آورتر آنکه به وسیله نظام آموزشی بردگان را برای بردگی توجیه نمودند و بدین وسیله اخلاف بردگان را به خدمت گرفتند و نظام برده داری را مدرنیته کردند چنانکه کولن پاول وزیر خارجه آمریکا و کوفی عنان رئیس سازمان ملل فاتح جنگ دوم از همین نوع بردگان توجیه شده به وسیله کتاب‌های برده پرور هستند که به جای اظهار همدردی با هم نژادهای خود در خدمت پیروان افلاطون و ارسطو قرار دارند و با ستمگران و چپاول‌گران همصدا هستند. جالب توجه آنکه کسانی که با بی اعتنائی به پیامبران غیر ابراهیمی هم نژاد خویش مثل زرتشت و غیره و انبیاء ابراهیمی مثل حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع) و خاتم النبیین (ص) و با بی توجهی به منزلت حضرت علی (ع) و اولاد پاک و مطهر او تنها ارسطو را معلم اول نامیدند. معلم اول آنها را بی روح می نامد و در کتاب سیاست از آنها به عنوان ترسو و برده یاد می کند. او می گوید: آسیائیان هوشمند و هنرمندترند اما از دلیری بی بهره‌اند و از این رو همیشه به حال بردگی و فرمان برداری به سر می‌برند.

«سیاست ارسطو حمید عنایت ص ۲۹۷»

و در مورد این بندگان می گوید: بنده ابزاری جاندار است «ص ۸ سیاست»

بنده به حکم طبیعت خود بنده است «ص ۳۸ سیاست»

بنده از توانائی اندیشه یکسره بی بهره است «ص ۳۶ سیاست»

معلم اول فلاسفه زنان، کودکان و سالمندان را شهروند نمی‌داند «۱۰۱ سیاست» او همچنین می گوید: حکومت

کمال مطلوب هرگز پیشه‌ور (کشاورز، صنعتکار، تاجر) را شهروند نمی‌داند «۱۱۳ سیاست»

به نظر جیره‌خوار دربار فیلیپ (پدر اسکندر) فقط استمارگران و برده داران و نوکران خصوصی آنها مثل

افلاطون و ارسطو شهروند هستند و بقیه برده‌ای بیش نیستند. چنانچه افلاطون می گوید: فرزند کفشدوز باید

کفش بدوزد و جز این به کاری دیگر نباید بیندیشد. افراد دیگر نیز باید کار خاص خود را بکنند «۴۴۳»

جمهوری» و در کتاب قوانین می گوید: پس بهتر است اجازه دهیم هر کس غلامانی خوب و کاردان به تعدادی که برای کارهای گوناگون لازم دارد در تملک خود درآورد» (۲۰۰ قوانین)

افلاطون در مورد کسانی که در مقابل ایرانی‌ها جنگیدند می گوید: آن مردان تنها پدران ما نیستند بلکه پدران آزادی نیز هستند» (۲۴۰ منکسنوس)

معلم اول فلاسفه (ارسطو) در مورد بردگان و غیر یونانی‌ها می گوید ((عدالت در ارتباط با همسرش بیشتر مجال ظهور می‌یابد تا در ارتباط مرد با فرزندان و کالاهایش)) «نیکوماخوس ارسطو محمدحسن لطفی ص ۱۸۷» ((بنده از توانایی اندیشیدن یکسره بی بهره است)) «ص ۳۶ سیاست»

((بنده به حکم طبیعت خود بنده است)) «سیاست ص ۳۸»

ابن سینا با تأثیر از ارسطو در کتاب الهیات شفا می گوید: باید مردمانی خدمتگزار مردمان دیگر باشند پس واجب است که آن خدمتگزاران را مجبور کنیم به خدمت اهالی مدینه عادلانه درآیند و همچنین مردمانی که دور هستند از فضیلت، آنها طبیعتاً برده هستند مثل ترک‌ها و زنگی‌ها و آنهایی که در سرزمین‌های غیر شریفه بزرگ شده اند. «فصل خامس مقاله عاشر الهیات شفا»

در صورتی که اسلام از برده ساختن دیگران به شدت منع می کند و قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: کسی را که خدا به او کتاب و حکومت و پیامبری بخشد نباید به مردمان بگوید به جای خدا بندگان من باشید بگو ای اهل کتاب به کلمه‌ای و باور درستی که ما و شما یکسان بدان معتقدیم و برخی از ما برخی دیگر را ارباب و خدایان قرار ندهد «آل عمران / ۶۹» اسلام توصیه به آزاد کردن بندگان می کند به طوری که کفاره روزه و کفاره قسم را آزاد کردن بندگان قرار داده است و ائمه (ع) صدها برده را خریده و پس از تربیت اسلامی آزاد می نمودند. کنفوسیوس دانشمند چین باستان می گوید ((همه آدمیان در آغاز آفرینش یک نژاد داشته و به قدرت یک نیروی بزرگ آفریده شده‌اند و از این رو با هم برادر و برابر می‌باشند و خانواده جامعه بشری



را تشکیل می‌دهند. این برابری و برادری را به وسیله احساسات پاک قلب یعنی روح می‌توان فهمید و ادراک نمود.<sup>۱</sup>

افکار کنفوسیوس و زرتشت قابل قیاس با افکار پست افلاطون و ارسطو نیستند این چه بیماری است که فقط چرندیات مدون یونانی و افکار یونانیان را فلسفه بنامیم و حکمت و تفکر را در چارچوب نظریات مذکور اینها محبوس و زندانی نمائیم. عمده ترین راههایی که برای برده گیری رایج بوده عبارت بودند از:

۱- فرزند بردگان حکم برده را داشت.

۲- در یونان بدهکار به حالت بردگی کامل تنزل می یافت.

۳- اسیران جنگی.

۴- بیگانه‌ها و غیر یونانی‌ها. زیرا در نگاه یونانیها، غیر یونانیها حکم برده را داشتند و اساسا به بیگانگان با دیدی نژادپرستانه و تحقیر آمیز نگاه می‌کردند. چنانکه افلاطون و ارسطو نیز معتقد بودند حتی ارسطو در کتاب سیاست شکار غیر یونانی‌ها را پیشنهاد می کند اما این تفکر مخصوص فلسفه یونان است و در تفکر شرقی از این قبیل افکار جایگاهی ندارد چنانچه در کتاب مقدس هندوها ریگ ودا که قدمت آن به بیش از هفت هزار سال برمی‌گردد می‌خوانیم: اگر ما در باره آنکه ما را دوست می‌دارد گناهی کرده و یا نسبت به برادر و یا دوست یا همسایه‌ای که با ماست یا بیگانگان خطایی مرتکب شده‌ایم ای وارونا (خدا) این تقصیر را از ما بردار"<sup>۲</sup>

چنانچه مشهود است چند نکته در مطلب فوق قابل توجه است :

۱- خضوع و بندگی در برابر خدا و دعا در بارگاه الهی.

۲- احترام به بیگانه و قرار دادن بیگانه در ردیف برادر و دوست .

این هر دو نکته به هیچ وجه در آثار افلاطون و ارسطو دیده نمی شود یعنی دعا و خضوع و بندگی خدا را نمی‌بینیم و نیز احترام به بیگانه جایی ندارد زیرا آنها بیگانه را پست، برده و ابزار می‌شمردند. کنفوسیوس

<sup>۱</sup> ص ۷۱ مکالمات کنفوسیوس ترجمه حسین کاظم زاده ایرا نشهر

<sup>۲</sup> سرود ۱۱۹ ریگ ودا

دانشمند چین باستان برای فرمانروای ایده آل خود شرط‌های نه گانه ذکر می نماید که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- پرورش کردار شخصی

۲- احترام به مردان با ارزش

۳- ابراز ملاطفت نسبت به بیگانگان که از کشورهای دور می آیند

« ص ۲۷۳ کنفوسیوس خردمند ترجمه رضا صدوقی »

تضاد فوق بین متون شرقی و متون غربی امروزه رنگ و لعاب عملی به خود گرفته است اساساً ریشه تفکر غربی، فلسفه یونان است که از بند نفس و هوای نفس آزاد نشده است، منفعت طلبی را آموزش می دهد و ایثار را حماقت می داند، شهوت پرستی را می آموزد و نژادپرستی را ترویج می نماید اما در متون شرقی (دینی) اصول انسان دوستی، ایثار، مؤاسات، برابری، برادری و مهار هوای نفس حاکم است و خیرخواهی برای تمام بشر آرزوست نه برای یک نژاد و یک گروه خاص چنانکه در کتاب مقدس زرتشت ((اوستا)) که قدمت آن به حدود ۳۷۴۲ سال قبل برمی گردد به زمانی که یونانی وجود نداشت می خوانیم: آنچه نیک است و آنچه را نیک تر است خواستاریم برای سراسر آفرینش که بوده است و هست و خواهد بود<sup>۱</sup>

در حالی که در فلسفه افلاطون و ارسطو نژاد برتر یونانی است و بقیه برده شمرده می شوند و غیر یونانی ها را بربر و وحشی می نامند پیامبر اسلام ص غریبه ایرانی را از خاندان خود معرفی می نماید و می گوید سلمان از ما اهل بیت است و یک برده را آزاد می سازد و او را منادی نماز قرار می دهد و او در مقامی بلندتر از همه قرار می گیرد و با صدائی بلند به همه رؤسای قبایل و دیگر افراد امر می کند که حی علی الصلوئه. بشتابید به سوی نماز و قرآن با صراحت تمام اعلام می کند: گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین است و پیامبر (ص) فرمود: مردم مثل دندانهای شانه مساوی هستند و فرقی بین عرب و عجم نیست و فرقی بین سیاه و سفید نیست. اما در قانون افلاطون مقرر شده بود که غلام نمی تواند از دفاع طبیعی استفاده نماید. مونتسکیو می گوید: افلاطون به موجب این قانون حق مدنی هم به او نداده بود یعنی نمی توانست به دادگاه مراجعه نماید و شکایت کند<sup>۲</sup>

اما خلیفه مسلمین علی (ع) در زمان خلافت ظاهری خود و در اوج قدرت بزرگترین کشور اسلامی که دارای والاترین مقام اجتماعی بعد از پیامبر (ص) بود در زمان حکومت خود از یک برده و غلام که زره او را دزدیده بود به دادگاهی که زیر فرمان خودش بود شکایت می کند و چون مدرک کافی ندارد حکم به نفع غلام صادر می شود این یک مسئله زره نیست این یک روش و متد است این یک نمونه ای از عدالت اسلامی است همان طور که یاد آور شدیم نژاد پرستی که روح فلسفه یونان را تشکیل می دهد بر تمام فلسفه غرب

<sup>۱</sup> اوستا- هات- ۵۲- ۱

<sup>۲</sup> ص ۴۲۶ روح القوانین

که پیرو فلسفه یونان و ادامه همان شجره خبیثه و شرح همان تفکر است حاکم است چنانکه مونتسکیو که از بزرگترین فلاسفه غرب است در کتاب روح القوانین که به تورات علوم سیاسی شهرت دارد می گوید مردمان کشورهای گرمسیر مثل پیرمردهای ترسو هستند ولی مردمان کشورهای سردسیر بر خلاف آنها مثل جوانان متهورند در کشورهای شمالی (غربی) ملتهایی خواهید یافت که کمتر معایب دارند و به اندازه ی کافی صداقت و صراحت لهجه و تقوی در آنها یافت می شود ولی به کشورهای گرمسیر وقتی نزدیک می شوید گمان خواهید کرد که از سرچشمه اخلاقی دور می شوید<sup>۱</sup>

او به تحقیر دیگر ملل می پردازد و می گوید: هندیها فاقد رشادت می باشند (ص ۳۹۵ روح القوانین) ملت ژاپن دارای اخلاق بسیار زشتی است (ص ۴۰۶ روح القوانین) این فیلسوف بزرگ صاحب تورات علم سیاست با پیروی از افلاطون و ارسطو به اظهار نژادپرستی می پردازد و در مورد سیاهپوستان می گوید: این انسانهای قابل بحث سر تا پا سیاهند و بینی آنها به قدری پهن است که تقریبا محال است که با چنین منظر دل آدم به حال این اشخاص بسوزد و نمی توان این فکر را در ذهن رسوخ داد که آفریدگار عاقل یک روح خوب در این تن به این سیاهی جاداده محال است ما بتوانیم فرض کنیم که این اشخاص از جنس بشرند زیرا اگر فرض کنیم که آنها بشراند باید گمان کنیم که خودمان مسیحی نیستیم<sup>۲</sup>

لازم به ذکر است که در تمام مغرب زمین فلسفه یونان به جای دین نشست بجای آن مورد پیروی قرار گرفت و همانطوریکه بعد از قرآن چهار کتاب حدیث در شیعه مقامی والا دارند و در نزد اهل سنت شش کتاب صحاح سته معتبرترین محسوب می شوند در فلسفه غرب نیز آثار افلاطون و ارسطو و کتاب روح القوانین مونتسکیو و قراردادهای اجتماعی ژان ژاک روسو مورد تقدیس قرار می گیرند. این افراد نیز در فلسفه به عنوان امام و پیامبر مطرح هستند کتاب قراردادهای اجتماعی روسو نیز به عنوان انجیل علم سیاست شهرت دارد او در این انجیل به پیروی از مونتسکیو، افلاطون، ارسطو نظرات نژاد پرستانه را چنین اظهار می نماید: روسها هرگز کاملا متمدن نخواهند شد<sup>۳</sup>

روسو معتقد است که: هر قسم حکومتی برای هر مملکتی متناسب نیست چون آزادی میوه ای نیست که در همه اقالیم بدست آید همه ملل بر آن دسترسی ندارند<sup>۴</sup>

هگل که از بزرگترین فیلسوفان غرب است سیر نژادی تکامل روح را بیان می کند که روح از شرقی به غربی و از غربی به آلمانی تبدیل می شود و همین نژاد آلمانی است که به صورت خدای خود آگاه در می آید او می گوید: روح رنجه از این زیانی که خود و دنیای او دیده و درد بی پایانی که از آن نتیجه می شود در

<sup>۱</sup> ص ۳۹۴ روح القوانین

<sup>۲</sup> ص ۴۱۳- روح القوانین

<sup>۳</sup> ص ۸۸ قراردادهای اجتماعی روسو ترجمه غلام حسین زیرک زاده

<sup>۴</sup> ص ۱۲۹ قراردادهای اجتماعی

حد نهایی منفعت مطلق خود به خود باز می گردد این همان برگشت گاهی است که در خود و برای خود وجود دارد روح اکنون قطعیت نامحدود و باطنیت خود اصل یگانگی ماهیت الهی و انسانی و آشتی حقیقت عینی و آزادی را که در درون خود آگاهی و ذهنیت نمود یافته باز می یابد وظیفه تحقق بخشیدن به این آشتی به اصل نوردیک اقوام ژرمنی (آلمانی) وا گذار می گردد<sup>۱</sup>

این نظریه نژادپرستی که از افلاطون به ارسطو و مونتسکیو و روسو و هگل منتقل شده از هگل به نیچه می رسد او می گوید: آلمانیان در مقام ملتی (هستند) که از عظیم ترین آمیزش و برخورد نژادها پدید آمده اند و چه بسا که عنصر آریایی در این آمیزه سرآمد دیگران باشد. (ص ۲۲۴ فراسوی نیک و بد ترجمه داریوش آشوری) هم او در اراده قدرت می گوید: تنها والایی تبار تنها اصالت خون در کار است<sup>۲</sup>

فیخته فیلسوف دیگر آلمانی می گوید: شخصیت داشتن و آلمانی بودن بی شبهه دارای معنای واحدی است<sup>۳</sup>

خلاصه افکار افلاطون، ارسطو، هگل، نیچه و فیخته در هیتلر تبلور پیدا می کند او در مورد حق تعلیم برای سیاه پوستان در کتاب نبرد من می گوید ((این کار جنون جنایت آمیزی است که یک فرد پست، فردی که از آغاز خلقت خود نیمه میمونی می باشد، چنان از تعلیم و تربیت بهره ببرد که او را وکیل دادگستری بشمارند ... این کار عصیان در برابر اراده خدا است

«ص ۴۷ نبرد من آدولف هیتلر ترجمه فرشاد»

او در همان کتاب در مورد ملت آلمان می گوید ((طبیعت حق سروری و آقایی را به نیرومندترین ملت ارزانی می دارد چنین ملتی باید فرمانروایی کند این ملت واجد حق پیروزی است. آنانکه نمی خواهند در این جهان، جهانی که میدان نبرد است بجنگند شایسته حیات نیستند گر چه این نبرد کاری سخت و جانکاه باشد واقعیت همین است تنها قدرت است که ایجاد حق می کند به عبارت دیگر حق با کسی است که قدرت دارد))

«ص ۸۰ نبرد من هیتلر ترجمه فرشاد» و بدین ترتیب زحمت افلاطون و ارسطو بار دیگر (قبلا اسکندر جنایتکار نماد فلسفه بود) ثمره داد و تربیت یافته مکتب فلسفه (یونانزده) به لهستان حمله کرد و به این صورت جنگ جهانی دوم رسماً آغاز شد جنگی که در آن ۵۰ میلیون انسان کشته شدند و ۳۵ میلیون انسان زخمی و ۲۰ میلیون ناقص الاعضا گردید و بار دیگر ۱۷ میلیون لیتر خون در راه فلسفه (یونانزده) ریخته شد. جنگ جهانی اول نیز مولود فلسفه یونان بعلاوه غرب بود که در آن ۹ میلیون نفر برای شادی فلسفه سیاسی و سیاست فلسفی (یونانزده) بی دین قربانی گردید ۲۹ میلیون انسان هم زخمی شدند البته این مکتب فلسفی که توسط افلاطون و ارسطو بنیاد نهاده شد فعالیت آن بیش از آن است که به چند صفحه اکتفا شود. شاگردان فلسفه سیاست و سیاست فلسفی فرانسوی فقط در الجزایر ۵ میلیون نفر را قربانی کردند، بعد از آن نیز شاگردان

<sup>۱</sup> ص ۴۰۴ عناصر فلسفه حق هگل ترجمه مهبد ایرانی

<sup>۲</sup> ص ۷۱۳ اراده قدرت مجید شریف

<sup>۳</sup> ص ۴۲۱ آزادی و سازمان - راسل ترجمه علی رامین

افلاطون به پیروی از او به تاسیس آکادمی‌ها پرداختند فارغ التحصیلان آکادمی‌ها امور را به دست گرفتند و نژادپرستی و خاک و خون پرستی به پیروی از یونانیان رسماً به جای دین نشست و گرنه دین مسیحی چنین دستوراتی نداده بود لازم به ذکر است که شکست آلمان به معنای شکست نژاد پرستی نبود چنانکه انگلیسیها وانمود کردند بلکه شکست نژادپرستان آلمانی از دست نژادپرستان دیگر (انگلو ساکسونها) بود.

زیرا در انگلیس فلاسفه‌ای چون کارل لایب و بایرون نماینده نژادپرستی انگلیسی بوده‌اند چنانچه آلمان پیروز می شد کودکان ما دیگر کتابهای آلمانی به دست می گرفتند چنانکه امروزه انگلیسی به عنوان زبانی واجب‌التعلیم و ارزشهای لیبرالیسم انگلیسی و آمریکایی در تمام جهان به عنوان تنها راه نجات مطرح است نمونه‌های مذکور نتیجه تعالیم افلاطون و ارسطوها و پیروان فلاسفه بوده است چنان که اکبر احمد استاد دانشگاه انگلیس می گوید ((توین بی، برتر اندراسل و کارل پوپر افلاطون را به سبب اشاره به شالوده فاشیسم صراحتاً مورد انتقاد و عتاب قرار دادند. در دوران هیتلر در آلمان معماری و سایر مدل‌های فرهنگی از یونانی‌ها اقتباس می شد. عقایدی همچون خلوص نژادی که به پیدایش باور نژاد برتر و ایذاء و شکنجه سامیان و سیاه پوستان به عنوان نژادهای پست منجر شد جملگی از تفکرات یونانیان الهام گرفته بود و تضادمند آنکه پس از مدتی ورق برگشت و اینکه در آمریکا بر نهاد آزادی و لیبرالیسم مبدل گشته است<sup>۱</sup>

از عجایب آنکه افلاطون و ارسطو وهگل به عنوان بانیان کمونیسم نیز مطرح بوده‌اند و امروزه اینها در خدمت لیبرالیسم در آمده‌اند روزه گارودی در وصیت نامه فلسفی خود در مورد نژاد پرستی غربی‌ها می گوید ((بی شبهه پدر فلسفه معاصر غرب ادموند هوسرل است. هوسرل در اثر مشهورش تحت عنوان بحران علوم اروپایی و پدیدار شناسی متعالی (۱۹۳۶) نشان می دهد که چگونه مغرب زمین مابین خود و سایر مردم عالم حصاری کشیده و با اندیشه‌های غیر اروپایی چنان بیگانه است. که آدم به یاد یونانیان می افتد آنها به هر غیر یونانی بربر (وحشی) خطاب میکردند عبارت هوسرل چنین است: تنه‌ابر مبنای (مثل) این تعمیم بود که اروپائیان در مورد خود به این نتیجه رسیدند که انسان اروپایی یک ((مثال)) مطلق است. تافته جدا بافته است و نه یک موجود انسانی ساده مانند یک چینی یا هندی و به دنبال آن مسئله اروپایی کردن همه انسانهای غیر اروپایی به عنوان یک رسالت حتمی پرارزش مطرح ساختند<sup>۲</sup> نژاد پرستی در تمام فلاسفه می توان به وضوح دید چنانچه هایدگ<sup>۳</sup> از فلاسفه بزرگ آلمانی عضو جنبش نازی بوده است و تنها هیتلر را معیار حقیقت و قانون می دانست و جان لاک اعلام کرد ((سرخ پوستان توانائی کارهای عقلانی را ندارند و دیوید هیوم گفت: سیاه پوستان به طور طبیعی در مرتبه‌ای نازل تر از سفیدپوستان قرار می گیرند و افزود که در آنها علم و هنر یافت نمی شود. ایمانوئل کانت در رساله‌ی ((تأمل در مورد احساس زیبایی و والائی اعلام کرد: بومیان

<sup>۱</sup> پست مدرنیسم و اسلام، اکبر احمد ترجمه فرهاد فرمند ص ۱۲۳ و ۱۲۴

<sup>۲</sup> وصیت نامه فلسفی روزه گارودی ترجمه افضل وثوقی ص ۵۶

<sup>۳</sup> ص ۴۴۰ هایدگر و تاریخ هستی بابک احمدی

آمریکائی (سرخ پوستان) و سیاهان در توانائی های فکری خود نسبت به کلیه ی نژادهای دیگر در مرتبه ی نازل تری قرار دارند سیاهان بسیار خودنما هستند ولی به شیوه ای سیاهانه چنین اند و چندان هرزه گویند که باید آنها را از یکدیگر جدا کرد و با ضربه های شلاق پراکنده شان ساخت. ولتر در رساله ای درباره ی متافیزیک چنین نوشت که: به تدریج به فرودستی سیاهان اعتقاد یافته است"<sup>۱</sup>

نویسنده معروف فرانسوی آلبر کامو الجزائری هائی را که در دوران استعمار توسط فرانسوی ها کشته شده اند وحشی می نامد.

این تفکر بر علوم اجتماعی (اولاد فلسفه) نیز بشدت حاکم است به طوری که مثلا جامعه شناس وظیفه ی خود را تدوین علم جامعه شناسی برای خدمت به اهداف قومی و نژادی جوامع غربی می داند و برای تحقیر جوامع دیگر از اصطلاحاتی چون جهان سوم ، عقب مانده ، توسعه نیافته ، بی فرهنگ ، جوامع ابتدائی و غیره استفاده می کند و لذاست که بزرگ ترین جامعه شناس های غربی از حامیان استعمار بوده اند و به قول محمد مزیان نویسنده عرب: جامعه شناس ایتالیا پارتو آشکارا به فاشیسم یاری می رساند و نظام فاشیستی را تنها نظامی می داند که قادر به حل مشکلات ایتالیاست .... ماکس وبر بر برتری نژاد آلمانی تأکید می کرد و جنون قوم گرایی و نژاد گرایی او به حدی رسید که جنگ جهانی اول را تشویق کرد و از حق آلمان در اشغال و استعمار برخی مناطق دفاع کرد و تلاش کرد نیروهای سیاسی را به وجود بیاورد که قادر به رهبری دولت آلمان در جهت اهداف جدید خود و تحقق بخشیدن به پیروزی های سیاسی و اقتصادی و نظامی باشند"<sup>۲</sup>

<sup>۲</sup> ص ۱۳۰ / روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات گرایی تا هنجار گرایی ترجمه عبدالقادر سواری

فلسفه و استعمار: افلاطون به زبان سقراط می گوید گفتم: جامعه‌ای که بدین روش (ایده آل و مطلوب) زندگی کند به پزشکان نیز به مراتب بیشتر از جامعه نخستین نیاز خواهد داشت گفت: آری به مراتب بیشتر گفتم: زمینی هم که به آسانی می‌توانست به جامعه نخستین خوراک بدهد برای جامعه‌ی نو کفایت نخواهد کرد یا عقیده تو جز این است؟ گفت: نه همین است که گفتم. (افلاطون): پس ناچاریم مقداری از زمین کشور همسایه را تصرف کنیم تا کشت‌زار و مرتع به اندازه کافی داشته باشیم همسایگان نیز اگر از حد زندگی ساده تجاوز کرده و در برابر شهوت مال اندوزی از پای در آمده باشند ناچارند به زمین ما هجوم آورند<sup>۱</sup>

این تفکر مذکور که زیربنای تفکر استعماری است در هیچ یک از آثار شرقی دیده نمی‌شود و در هیچ دینی از ادیان جهان اعم از ابراهیمی و غیر ابراهیمی چنین جمله‌ای را نمی‌توان یافت افلاطون با این جملات بنیانگذار تفکر تجاوزگری و استعمار و استثمار محسوب می‌شود قابل ذکر است که جناب افلاطون چپاولگری را برای مدینه فاضله خود تجویز می‌نماید او در کتاب جمهوری که از مقدس‌ترین کتابهای سیاست فلسفی و فلسفه سیاسی است حق رای در حکومت به تاجران و صنعتکاران و کشاورزان و بردگان نمی‌دهد و آن را مخصوص مالکان اینها می‌داند و از میان مالکان و سرمایه‌داران نیز حق حکومت را مخصوص امثال خود می‌داند و نتیجه می‌گیرد که باید، فلاسفه (یعنی خودش) حکومت کنند چنانکه فاگه به تقلید از روش دیالکتیک او در جمهوری می‌پردازد و می‌گوید آیا کل بزرگتر از جز هست یا نه؟ مسلماً و جز از کل کوچکتر هست یا نه؟ یقیناً، پس واضح شد که زعمای دولت باید فلاسفه (ما) باشند؟ یعنی چه؟

آن بدیهی است ولی استدلال را دوباره از سر بگیریم. جنایات فلسفه افلاطون و ارسطو در حق بشر بیشتر از آن است که در یک نوشته کوچک خلاصه شود فلسفه آنها فقط به سرمایه‌داران و استثمارگران و تجاوزکاران خدمت انجام داده است و بر جنایت آنها سرپوش گذاشته است ارسطو در کتاب سیاست می‌گوید: فن جنگ به نحوی فن بدست آوردن مال به شیوه طبیعی است (زیرا شکار طبیعی از آن است) آنچه‌ای فنی که باید نه فقط برضد جانوران درنده بلکه برضد مردمی که به حکم طبیعت برای فرمان برداری زاده شده اند ولی از تسلیم به این حکم سرباز می‌زنند به کار رود این گونه جنگ طبعاً رواست. (ص ۲۱ کتاب سیاست) ارسطو می‌گوید غیر یونانی‌ها که ذاتاً برده هستند را باید با فن جنگ و خونریزی به بردگی بگیریم.

بالاخره تأثیر آموزشها و تعلیمات فلسفی افلاطون و ارسطو در شاگرد اول این فیلسوفان اسکندر به منصفه ظهور پیوست و درخت فلسفه یونان ثمره داد اسکندر به عنوان نماینده فلسفه و تربیت شده دامان معلم دربار پادشاه ظالم یونان (فیلیپ پدر اسکندر) به جهان تاخت او به هر جا که می‌رسید آنجا را به ویرانه و گورستان تبدیل می‌کرد مردم بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشید شهرها را آتش می‌زد بقول برتراند راسل فیلسوف معاصر غرب: جای تاسف می‌بود اگر فلسفه نمی‌توانست از جانب خود گواهی بهتر از شخصیت اسکندر را

ارائه دهد اسکندر خود پسند و می خواره و سنگ دل و کینه جو و خرافات پرست رذایل سرکردگان کوه نشین اسکاتلند و دیوانگی های پادشاهان خود کامه مشرق زمین را در خود گرد آورد بود<sup>۱</sup> اقبال لاهوری اسکندر را یک دزد و راهزن دریایی می نامد.

در مورد جنایات این نماینده فلسفه و شاگرد اول معلم اول (ارسطو) در تاریخ چنین می خوانیم اسکندر کاخ های شاهان ایران را پس از غارت آتش زد پلوتارک در بند ۵۱ کتاب اسکندر می گوید: اسکندر در پرس پولیس کشتار زشت و ناپسندی از گرفتاران و مغلوبین کرد و دستور داد همه مردم را به احترام خدایان از دم شمشیر بگذرانند و پس از اینکه اسکندر از هندوستان مراجعت نمود در خوزستان سردار او هفس تیون که در نزد اسکندر بسیار محبوب بود در گذشت، اسکندر دستور داد چند هزار نفر از مردم عیلام که در مالیسر و اطراف آن سکونت داشتند برای راحت روح سردارش در مقابل چشم او قربانی نمودند اسکندر نه تنها باملل مغلوب این اعمال را روا می داشت بلکه با نزدیکان خود از ظلم و جور دریغ نداشت از جمله در هندوستان پارمینون و پرکلیتوس که اولی سپه سالار و فرمانده کل سواره نظام و دیگری دوست و یار نزدیکش بود به دست اسکندر کشته شدند و پس از مرگ بدنشان با نیزه اوسوراخ سوراخ شد<sup>۲</sup> تصرف هند توسط اسکندر افسانه ای بیش نیست زیرا جایی را که غربی ها محل جنگ اسکندر و هندیها اعلام می کنند منطقه مرزی پاکستان با افغانستان است بقول جواهر لعل نهرو: یک درگیری مرزی بوده است<sup>۳</sup> و در تمام تاریخ هند شاهی بنام پوروس که نامی یونانی است بمعنای چاره جو و نام پدر، اروس بوده، غربی ها از او افسانه شکست وی را از اسکندر ساخته اند وجود نداشته است. مورخین غربی و غرب زده های شرق نشین اسکندر را بگونه ای معرفی می نمایند که گوئی این ستمگر جنایت پیشه منجی ای برای بشریت بوده است و تمدن های شرقی را او بوجود آورده است. سؤال این است که یک متجاوز خون خوار و حشی کسی که به هر جا قدم می گذاشته آنجا را به خاک و خون و آتش می کشد و به گورستان و خاکستر تبدیل می نموده در مدت کمتر از ده سال تاخت و تاز خود چه خدمتی به تمدن بوسیله آتش و شمشیر می توانسته انجام بدهد؟ تمدنهای هند و ایران هزاران سال قبل از یونان وجود داشته اند و بعد از حمله اسکندر با آنکه اسکندر و یونان او به زباله دان تاریخ سپرده شدند این دو تمدن به شکوفائی و حیات خود ادامه دادند و بعد از اسلام این تمدنها شکوفاتر شدند. یک

<sup>۱</sup> تاریخ فلسفه غرب ص ۲۴۲ جلد ۱

<sup>۲</sup> ص ۱۲۷ ج ۱ هنگامه تاریخ جوادبهمنی



فاتح جنایتکار و خونخوار چه خدمتی به این تمدنهای عظیم انجام داده است آیا آتش زدن پرسپولیس و دیگر شهرهای متمدن و به خاک و خون کشیدن افراد بی گناه و آتش زدن کتابخانه ها خدمت است؟

مونتسکیو فیلسوف سیاسی در وصف این اسوه فلسفه (یونان) و شاگرد ارسطو می گوید: اسکندر دوکار زشت انجام داد یکی اینکه پرسپولیس را آتش زد و دیگر آنکه کلیتوس سردار خود را کشت<sup>۱</sup> جالب توجه آنکه جنایات فوق گوشه ای از شاهکارهای شاگرد اول معلم اول فلسفه است ویل دورانت مورخ دربار بریتانیا با آنکه کینه و تعصب خاصی نسبت به شرق دارد در وصف اسکندر می گوید: اعتیاد روز افزونش به مشروب که برای اعصاب متشنج خود مصرف می کرد به خصوص در سالهای آخر عمر به کارهای وحشیانه ای وادارش می کرد که بعداً از ارتکاب آنها افسرده و پشیمان می شد در لشکرکشی های بعدی دستور داد قبیله ای (هفتصد هزار نفر) به عنوان قربانی برای روح هفایستون دوست خود قربانی کنند<sup>۲</sup> لازم به ذکر است که اسکندر نیز مانند اکثر فلاسفه (یونان رده) همجنس باز بوده است و طبق نظر مورخ یونان باستان پلوتارک، هفایستون مذکور معشوق او بوده است .

ویل دورانت در آخر انگلیسی بودن خود را ثابت می کند و می گوید: علی رغم خرافات و ظلمها و بی رحمیهایش، ما نسبت به اسکندر احساس همدردی و محبت می کنیم در تمام جنگها و خونریزیها اندیشه تعمیم روشنائی آتن به دنیای وسیع تری را مقابل دیدگانش داشت (ص ۶۱۶ یونان باستان ویل دورانت) آتش زدن کتابخانه پارسها تعمیم روشنائی است و کشتن هزاران بی گناه و چپاول تعمیم روشنائی است؟

همان طوری که حمله به عراق و به آتش کشیدن کتابخانه بزرگ آنجا و کشتن هزاران بی گناه توسط انگلیس و آمریکا تعمیم دموکراسی نام گرفت و استعمار آفریقا و آسیا و استرالیا و آمریکا توسط اروپا تعمیم روشنائی تمدن بر توحش نام گرفت و آنهایی که این به اصطلاح روشنائی را پذیرفتند در منجلا ب فساد مالی و اخلاقی و بی بندوباری و خونریزی و سفاکی غوطه ور هستند غربی ها امروزه نیز بنام تعمیم دموکراسی به اسکندربازی - های سفاکانه و چپاولها ادامه می دهند، تمام این کارها تحت لفافه الفاظ زیبا، بازیهای زبانی انجام می گیرد، زبان قطعه ای از گوشت است که انسان به وسیله آن تکلم می کند و ما فی الضمیر خود را اظهار می نماید زبان بازگوکننده و مبین تفکر بشر است زبان تنها وسیله طبیعی اظهار فکر است زیرا نوشتن با تصنع همراه است هیچ زبانی طبیعی نیست بلکه هر زبانی نتیجه قرارداد بین یک اجتماع است ترکیب هر زبانی بیان کننده احتیاجات تکلم کنندگان به آن زبان است و به طور کلی هیچ زبانی بر زبان دیگر برتری ندارد زبان کامل تر آن زبانی است که احتیاجات را به طور کامل تر پاسخگو باشد با توجه به مقتضیات زمان دانشمندان و متولیان فرهنگی باید طبق احتیاجات به اصطلاح سازی بپردازند تا زبان ، به حیات خود ادامه دهد و گرنه در معرض

<sup>۱</sup> ص ۲۸۹ روح القوانین

<sup>۲</sup> ص ۶۰۴ الی ۶۱۵ یونان باستان ویل دورانت

انقراض خواهد بود چنانکه بیش از هزار زبان در شبه قاره هند به علت استعمار قدیم و جدید در معرض انقراض قرار گرفته اند زبان علاوه بر انعکاس افکار منعکس کننده طرز تفکر افراد نیز هست بطوریکه واژگانی مثل امت، شورا، امام، واجب، حرام، مسجد واذان... بیان کننده تفکر اسلامی هستند. یا کمون، بورژوازی، پرولتاریا بیان کننده تفکر کمونیستی هستند و واژگانی چون دموکراسی، آزادی، توسعه، تجارت آزاد بیان کننده تفکر لیبرال سرمایه داری هستند که از واژگانی مبهم و زیبایی مذکور دامهائی ساخته اند برای به زنجیر کشیدن بشر و لذاست که فلسفه جدید در فلسفه زبان و تحلیلی خلاصه می شود و فلاسفه جدید غرب کار فیلسوف را درک معنای صحیح واژه و تبیین آن می دانند یعنی حل مشکلی که خود فلسفه (یونانزده) بوجود آورده است. در تفکر اسلامی تأکید خاصی به زبان شده است بطوری که فراگیری علوم همچون صرف، نحو، معانی بیان، بدیع، عروض، تجوید و بحث الفاظ اصول فقه که در این راستا قرار دارند از مقدمات لازم و واجب فراگیری علوم اسلامی به حساب می آیند. و در مدارس دینی تا هنوز تدریس می شوند مهم ترین حربه فلسفه (یونانزده) اخراج معانی الفاظ از مجرای واقعی و استعمال لفظ در غیر ما وُضِعَ لَهُ بدون قرینه و اماره بوده است چنانکه افلاطون عدالت را در رعایت قوانین یونان می داند و ارسطو فضیلت را در سرمایه داری و ماکیاولی زرنگی را در مکر و فریب دانسته، غرب امروز توسعه را در وابستگی بیشتر به غرب می داند از نظر اسلام جاری کردن الفاظی بر زبان و در دل مفهوم دیگری گرفتن نفاق نامیده می شود چنانچه قرآن در مورد منافقین می گوید: آنها بر زبانها چیزی را جاری می کنند که در دلها ایشان نیست یقولون بأفواههم مالیس فی قلوبهم. امام علی (ع) در اهمیت زبان می گوید تکلم نمائید شناخته شوید زیرا انسان پشت زبان خود مخفی است، تکلم وسیله معرفی است. در فلسفه (یونانزده) الفاظ در غیر ما وُضِعَ لَهُ بدون قرینه و دلیل استعمال می شوند و معنای مورد دلخواه فیلسوف استفاده می شود و نمونه آن خود واژه فلسفه است که به معنای دوست داشتن دانش است و غربی ها از آن فلسفه یونان و فلسفه غرب را اراده می نمایند و نتیجه می گیرند که انسان تفکر را از یونان آغاز نمود و تلویحاً انسان غیر غربی را حیوان می نامند. در صورتی که تفکر مدون و مکتوب هند، ایران، چین و بین النهرین به هزاران سال قبل از یونان باستان برمی گردد و به همین صورت است اکثر اصطلاحات فلسفی (یونانزده) همچون علت با بیش از دوازده معنی امکان با حدود هشت معنی وجود با بیش از سه معنی فاعل با حدود ده معنا و دیگر اصطلاحات فلسفی (یونانزده) که معانی مختلف دارند و معنای مورد نظر در جایی که به نفع فیلسوف باشد را بازگو می کند و هر جا اشکال و سوال پیش بیاید و زیر سوال رود معنایی که زیر سوال رفته را نفی می کند سابقه حیلۀ فوق نیز به افلاطون بر می گردد او در کتاب گرگیاس وقتی واژگان را بجای هم استعمال می کند. کالیکس که دوست او و مخاطب اوست به

او می گوید: سقراط (افلاطون) یاوه می گوئی و شرم نداری از اینکه در این سال خوردگی با الفاظ بازی کنی<sup>۱</sup>

در جمله فوق در کتاب افلاطون از سقراط افلاطون مراد است که این خود حيله و مکر فلسفی چون واژه فلسفه و اصطلاحات آن است. زبان از ازمه قدیم مورد توجه دانشمندان مشرق زمین بوده است چنانکه وقتی تزی لو شاگرد کنفوسیوس دانشمند چین باستان به استاد می گوید: حکمران مملکت منتظر استاد می باشد تا مقام بلندی در اداره دستگاه حکومت به استاد واگذار کند، در این حال آیا استاد اصلاحات را از کجا آغاز خواهد کرد؟ استاد گفت: با اصلاح معنی الفاظ و اسامی و عبارات، تا مردم هر چیز را بنام حقیقی آن بنامند شاگرد گفت: آیا اصلاح مهم عبارت از همین است؟ و باید عبارات را از نو مستقر کرد؟ استاد گفت: چقدر نسنجیده ای مرد آزاده هر چه را که نمی فهمد به کنار می گذارد. اگر الفاظ و عبارات بمعنای حقیقی خود بکار برده نشوند سخنها معنی درست نمی دهند و اگر سخنها معنی درست ندهند کارها صورت فعلیت پیدا نمی کنند و اگر کارها فعلیت نیابند فضیلت اخلاقی و هنرها و فنون پرورش و ترقی نمی یابند و اگر اخلاق و هنرها ترقی نکنند مجازاتها قوت و معنای خود را از دست می دهند و اگر مجازاتها بی قوه و بی معنی شوند آنوقت ملت بی سر و پا می گردد. از این رو مرد آزاده پیوسته می کوشد تا افکار و مقاصد خود را با الفاظ درست ظاهر سازد. مرد آزاده تحمل نمی کند که در سخنانش بی نظمی روی دهد آنچه در همه جا همه کارها بسته بدان است همین است و بس<sup>۲</sup>

اگر کنفوسیوس اصلاح جوامع را در اصلاح زبان می داند غرب افساد جوامع را در افساد زبان می بیند چنانکه به افساد زبانهای دیگر و فرهنگ های شرقی می پردازد بطوری که حیا را بیماری غیرت را نوعی حسد معنی می کند. بردگی را آزادی و ابتذال را فرهنگ می نامد ، وسیله بی بند و باری را هنر نام می نهد پیامبر اسلام (ص) با توجه به اهمیت زبان هنگام هجرت به مدینه نام یثرب که معنایی کم اهمیت بود را به طیبه به معنای پاکی تغییر داد. و در مقابل قبیل و طایفه و قوم واژه امت را بکار برد که معنای وسیع تری دارد متأسفانه غرب استعمارگر واژه ملت ( نیشن ) را جایگزین امت نمود و امت را تجزیه نمود و خود غرب متحدتر گردید. اکنون جهان غرب با فلسفه زبان به جنگ نرم افزاری با فرهنگ ها و تمدنهای جهان برخاسته است به طوری که وقتی می گویند فلسفه جهان مراد فلسفه غرب است و از سیاست جهان سیاست غرب و از تفکر بشر تفکر مادی گرای غربی و از هنر بشر هنر مبتذل و جنسی و از حقوق بشر حقوق منافع غربی و بشر یعنی غربی و تاریخ خود را بر تمام جهان تعمیم می دهند، به عنوان تاریخ جهان مطرح می نمایند. و دموکراسی را تنها جایی دموکراسی می نامند که به منفعت غرب باشد و الا دموکراسی معنای تروریسم پیدا می کند چنانکه

<sup>۱</sup> شماره ۴۸۹ / گرگیاس

<sup>۲</sup> ص ۱۰۹ مکالمات کنفوسیوس / ترجمه حسین کاظم زاده / ایرانشهر

دموکراسی ایران و الجزائر چنین شد و اصلاحات یعنی به شیوه غربی و به همین صورت است اصطلاحات لیبرالیسم فلسفی از قبیل آزادی (یعنی اشغال افغانستان و عراق) توسعه (وابستگی به غرب) اطلاق تروریسم بر مخالفین لیبرال سرمایه داری، آزادی بیان و اندیشه (مورد قبول لیبرالها) و همچنین جهانی شدن که بمعنای جهانی سازی لیبرالیسم توسط غرب است و شرکت چند ملیت یعنی (اروپائی یا امریکائی فقط) سازمان ملل، که در واقع از آن ملل فاتح جنگ دوم است، این پروژه تغییر زبان جزئی از پروژه بزرگ تغییر فرهنگ هاست به طوری که انگلیس که حدود شصت میلیون جمعیت دارد و چهار ایالت دارد: ۱- انگلند ۲- ویلز ۳- ایرلند ۴- اسکاتلند.

تنها زبان یک ایالت انگلند انگلیسی است که به بیش از بیست میلیون نمی رسد، زبان این بیست میلیون انگلیسی بر حدود شش میلیارد انسان به عنوان زبان جهانی مسلط می شود و به همین صورت است لباس غربی که بر لباسهای جهان سلطه پیدا می کند و لباس غربی علامت ترقی و پیشرفت شناخته می شود و معماری غربی در حال سلطه بر روش معماری شرقی است که در معماری غربی آشپزخانه باز است و مهمانخانه جدا معنی ندارد و بر اختلاط زنان با مردان استوار است، غرب به ترور فرهنگها می پردازد، هر جا که مقاومت شود با موشک کروز (نام آلهه مرگ یونانی) و بمب اتمی و خوشه ای با شعار آزادی و جهاد صلیبی وارد می شوند، نمونه آن در زمان ما افغانستان و عراق است که کتب درسی آنها را قبل از حمله در آمریکا تدوین نموده بودند و با تغییر زبان و رسم الخط رابطه انسانها را از پشتوانه فرهنگی قطع می نمایند چنانکه با تغییر رسم الخط زبان اردو از عربی به سانسکریت در هند حدود صد و هفتاد میلیون مسلمان از منابع عظیم اسلامی که رسم الخط عربی بود محروم شدند و تغییر اجباری رسم الخط تاجیکستان و ازبکستان و قره باغ و آذربایجان از عربی به روسی مردم این خطه را از دسترسی به میراث اسلامی محروم نمودند.

بعد از تجزیه کشور بزرگ عثمانی رسم الخط آن را از عربی به لاتینی تغییر دادند و با این روش مردم ترکیه را از منابع عظیم اسلامی محروم نمودند و حتی به تغییر و تحول در زبان عربی نیز دست زدند تا تفکر اسلامی را منزوی نمایند. آیا تروریسم فرهنگی غیر از این است؟

لازم به ذکر است که بر فلسفه زبان که ویتگنشتاین یکی از بانیان است و در غرب رایج گردیده است نیز مادی گرائی حاکم است بطوری که آنها جمله ای را قابل قبول میدانند که مصداق آن جمله محسوس و تجربی باشد و لذا جمله ((خدا به فرشتگان گفت)) را باطل می دانند زیرا خدا به تجربه (باحواس خمسسه) نمی آید و فرشتگان محسوس نیستند، بزرگان این مکتب در مقابل این سوال که ((ویتگنشتاین چون به تجربه ما نیامده است ما چگونه معتقد شویم که وجود او خرافی نیست؟)) درمانده اند و بدین ترتیب فلسفه زبان نیز دچار تناقض گوئی شده است.

در ۳۶۰ هجری قمری در بغداد مناظره ای بین ابوسعید سیرافی نحوی معروف و متی استاد فارابی فیلسوف معروف صورت گرفت که موجب غلبه سیرافی گردید در آن مناظره سیرافی ثابت نمود که منطق و فلسفه

یونان جوابگوی مسلمین نیست و منطق اعراب در زبان فصیح عربی موجود است این فیلسوف زبان، یازده قرن قبل از ویتگنشتاین فلسفه زبان عربی را در جمله بندی، استعاره، کنایه، حروف، افعال، اسما و صرف ونحو ومعانی بیان و عروض به اثبات رساند.

ما حاصل بازیهای زبانی این است که وقتی افلاطون می گوید اگر زمین کم آوردید به کشور همسایه تجاوز کنید معنای این جمله آن است که اگر نیاز داشتید دزدی کنید و راهزنی کنید وقتی ارسطو به اسکندر می گوید با یونانیان مثل آزادگان و با غیر یونانی ها مثل بردگان و ابزارهای جاندار رفتار کن یعنی اگر هزاران نفر از آنان را قتل عام کردی هیچ اشکالی ندارد زیرا آنها روح ندارند و برده هستند و پست اند اسکندر نیز به دستور فلسفه و فیلسوفان جنایاتی را مرتکب می شود که ذکر آنها لرزه به اندام انسان می اندازد به پیروی از افلاطون و ارسطو و اسکندر فیلسوف بزرگ سیاسی مونتسکیو در کتاب معروف فلسفی روح القوانین یک فصل تمام را به حق تسخیر پرداخته است و در فصل بعد به ذکر مزایایی که تسخیر برای ملت مغلوب ایجاد می کند مختص نموده است و می گوید: به عقیده من حق تسخیر باید اینطور تفسیر شود یک حق لازم و مشروع و فلاکت بار که به گردن فاتح برای همیشه یک دین بزرگی را باقی می گذارد. و او باید برای ایفای دین نسبت به نوع بشر و ملت مغلوب اقداماتی بنماید<sup>۱</sup>

((حق تسخیر یک حق لازم و مشروع)) این نظریه فلسفه (یونانزده) در مورد تجاوز و تسخیر کشورهای دیگر است از این قبیل نظریات در هیچ مکتب و شاخه ادیان غیر توحیدی مانند دین هندوئی و چینی و بودائی و زرتشتی و میترائی نمی توان یافت چنین چرندیات و موهوماتی، فلسفه (یونانزده) را در عرض دین قرار داده است و فلسفه را در خدمت جنایت کاران و متجاوزان در آورده است.

با احساس چنین حقی بود که فرانسه به الجزائر حمله نمود و میلیونها الجزائری را قتل عام کرد با الهام از این تفکر افلاطون بود که اروپائی ها وارد آمریکا و استرالیا شدند و تمام ساکنان بومی آنجا را قتل عام کردند و با عمل به این فلسفه انگلیس وارد هند و دیگر نقاط جهان شد و میلیون ها انسان بی گناه را نیست و نابود کرد و آلمان به لهستان حمله کرد و جنگ جهانی دوم آغاز شد باعمل به اصل مذکور فلسفی افلاطون و مونتسکیو شوروی به افغانستان حمله کرد و با همین اصل امروز عراق مورد تجاوز آمریکا و انگلیس قرار می گیرد واقعیت تلخ آن است که فلسفه یونان و غرب مسئول تمام جنایت های ضد انسانی ای است که آنها را تجویز نموده است دست های فلسفه (یونانزده) به خون میلیون ها انسان بی گناه آلوده است. این تفکر افلاطونی اگر طرد نشود اگر تفکری انسانی جایگزین آن نشود همواره به جنایت های خود ادامه خواهد داد و توجیه گر خونریزی ها خواهد ماند. راسکین که از فلاسفه انگلیس و از خدمتگزاران تاج و تخت دارالمکر لندن بوده با الهام از افلاطون می گوید: انگلیس باید با سرعت هر چه بیشتر و تا هر جا که می تواند مستعمراتی را تأسیس

<sup>۱</sup> روح القوانین ص ۲۷۵

کند. که از پر نیروترین و با ارزش ترین آدمیان تشکیل یافته باشد هر قطعه زمین حاصلخیز بلا استفاده را که می تواند بر آن پای نهد به تصاحب خویش درآورد و به مستعمره نشینان خود بیاموزد که فضیلت اصلی آنها باید وفاداری نسبت به کشورشان باشد و هدف نخستین شان باید ترقی دادن قدرت انگلستان در خشکی و دریا باشد... اگر بتوانیم مردانی را به دست آوریم که حاضر باشند در برابر دریافتی ناچیزی بخاطر عشق به انگلستان خود را فدا کنند ممکن است همچین مردانی را هم پیدا کنیم که برای این کشور شخم بزنند و بذر بیفشانند و در برابر آن رفتار محبت آمیز و صادقانه ای داشته باشند و فرزندان خود را به نحوی بار آورند که عاشق انگلستان باشند و خود را در تلؤلؤ عظمت و شکوه این کشور بیش از نور آسمانهای منطقه حاره مشغوف و دلشاد احساس کنند"<sup>۱</sup>

امروزه شاهدیم که بوسیله آموزش و پرورش که بر اساس فلسفه استعماری تنظیم شده است و بوسیله تلویزیون رادیو و سینما و مطبوعات نسلی بوجود آمده که عاشق انگلستان و کار کردن برای شرکت های چند ملیتی و عاشق غلامی و بردگی در سازمان های غیر دولتی NGO که بوسیله انگلیس و آمریکا اداره می شوند هستند و افتخار می کنند که ارباب آنها باواسطه یا بلاواسطه انگلیس و آمریکاست. تمام دردهای بشر به نظام های آموزشی ای که فلسفی (مذکور) است برمی گردد نظام هائی کانالیزه شده اند و انسان هائی که در آنها تحصیل می کنند چه بخواهند و چه نخواهند جزو بردگان آنها قرار می گیرند و تنها راه حل دینی کردن نظام آموزشی است بدین معنی که سیاست (بادیدگاهی دینی شرقی) جایگزین سیاست فلسفی (یونانزده) شود اقتصاد دینی جایگزین اقتصاد فلسفی (یونانزده) شود و به همین صورت تمام رشته ها بر اساس تعالیم دینی تنظیم شود با مقتضیات زمان هماهنگ گردد و نظام درسی ای جدید با مبانی تاریخ و مذهب مدون شود. به پیروی از افلاطون و منتسکیو برتراند راسل حق تسخیر را حق لازم می شمارد او در کتاب جهانی که من می شناسم می گوید: این احمقانه و تا اندازه ای غیر معقول و بی معنی است که ملتی کوچک بدان دلیل که ذخایر نفتی بزرگی در سرزمین آن مدفون است بخواهد آنرا بر طبق میل خویش در اختیار داشته باشد ( اگر آن ملت در مقابل خواسته ما ایستادگی کرد) من معتقدم اگر راه حل دیگری وجود نداشته باشد و استعمال بمب هیدروژنی راه حل منحصر به فرد به نظر آید آنوقت باید گفت: آری "

راهنمای / راسل / وصلح جهانی سید قطب)

کارل پوپر می گوید: باید بر سر کشور های انقلابی بمب اتمی کوبید"<sup>۲</sup>

باید توجه داشت که برتراند راسل از با نفوذترین فیلسوفان معاصر غرب بوده که از تئوریسین ها و نظریه پردازان معروف مجلس موروثی لردها به شمار می آمده است مجلس خواص که متشکل از روحانیان و سرمایه داران (لردهای) انگلیسی است موروثی می باشد، که منادی دموکراسی در جهان است تا در غوغای هجوم

<sup>۱</sup> آزادی و سازمان / راسل - علی رامین / ص ۴۷۴

<sup>۲</sup> ص ۵ / پرسش از خدا در تفکر مارتین هایدگر ترجمه محمد رضا جوی

بتوانند حرف خود را به کرسی بنشانند این منادیان انتخابات خود انتصابی و موروثی هستند این مجالس دموکراسی انگلیس و فرانسه بودند که استعمار را تجویز نمودند و این مجلس دموکراسی آمریکا بود که بکار بردن بمب اتمی را بر ژاپن تجویز نمود و امروزه مظاهر دموکراسی آمریکا و انگلیس بر سر مردم عراق و سایر ملل بمب ده تنی و خوشه ای مشهود است، شرم آور آنکه قیمت بمبها را از مردم عراق طلبکار می شوند و همه این دردهای بشر از سیاست فلسفی و فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو و مونتسکیو و استوارت میل و دیگر جنود فلسفه (یونانزده) نشأت گرفته است که مبتنی بر منفعت و لذت و خود خواهی است. جان استوارت میل از فلاسفه معروف غرب، جزو بنیادگذاران لیبرالیسم، یکی از طراحان استعمار است که حتی پذیرش مستعمره نشینان را در حکومت استعمارگران ممنوع دانسته و در مورد مستعمرات انگلیس می گوید: در این سرزمینها آنچه مهم است هدفهای نیروی دریائی و زمینی است و پذیرش ساکنان آنها (مستعمرات) در دستگاه حکومت با پیگیری چنین هدفهایی سازگار نیست<sup>۱</sup> او در مورد مستعمرات هم نژاد خود ( آمریکا و استرالیا ) می گوید: بر آنهاست که هنگام جنگ در کنار انگلستان باشند بی آنکه پیش از در گیر شدن در آن طرف هرگونه شور و نظر قرار بگیرند<sup>۲</sup>

استوارت میل از استعمار حمایت نموده و مخالفین استعمار را بی منطق می نامد و استعمار را امانت اخلاقی توصیف می کند او در مورد مستعمرات هند می گوید: در کشوری که هیچ گونه محرکی برای بهبود خود انگیزته مردم وجود نداشته باشد تنها امید آنها به هر حرکتی در جهت پیشرفت به فرصتهایی موقوف است که استبداد گری خوب می تواند پدید آورد در یک استبداد بومی. وجود استبدادگری خوب پدیده ای نادر و گذراست ولی هنگامی که آنان زیر حاکمیت کشوری متمدن تر قرار داشته باشند کشور حاکم باید بتواند چنین حکمران مستبدی را به نحو پایدار برای آنها تأمین کند<sup>۳</sup>

جان استوارت میل مستعمره نشین ها را ملت های وحشی و نیمه وحشی می نامد و معتقد است که حاکم مستبد از طرف انگلیس برای مردم هند بهترین حکومت برای آن مردم است. جان استوارت میل هندیها را فاقد بینش و داوری می داند و در توجیه غارتگری های انگلیس می گوید: علل راستینی که تعیین کننده کامیابی یا سیه روزی، پیشرفت یا تباهی هندیان است از حد دانش و آگاهی آنان بسی فراتر است. آنها از آن دانستگی بی

<sup>۱</sup> ص ۲۷۵ تأملاتی در حکومت انتخابی

<sup>۲</sup> ص ۲۷۸ همان

<sup>۳</sup> ص ۲۸۲ همان

بهره اند که بتوانند حتی درباره وجود آن علتها گمانی در ذهن داشته باشند تا چه رسد به آنکه بتوانند درباره‌ی عملکرد آن علل داوری کنند" <sup>۱</sup>

جان استوارت میل در این کتاب راهکارهای تداوم استعمار را به انگلیس پیشنهاد می‌نماید. ادوارد سعید نویسنده شهیر مسیحی در مورد حمایت علنی فلاسفه غرب از استعمار ملل شرقی توسط غرب می‌گوید: فلاسفه به بحث خود درباره لاک، هیوم و مکتب اصالت تجربه ادامه می‌دهند، بدون آنکه هرگز عنایت کنند که ارتباط روشنی بین نظریات فلسفی این نویسندگان کلاسیک با نظریه نژادپرستی، توجیه بردگی یا دلایلی به له اسثمار مستعمراتی وجود دارد اینها راههای کاملاً رایجی هستند که تحقیق و تتبع معاصر از آن طرق خود را پاک نگه میدارد" <sup>۲</sup>

متفکران مغرب زمین به توجیه اعمال ناشایسته مذکور پرداخته و غارتگری‌ها را توسعه می‌نامند روزه گارودی نویسنده معروف با طرد اعمال مذکور می‌گوید ((آیا قتل عام مردمان ساکن قاره آمریکا به کمک سلاح‌های آتشین و سوار کاران مسلح و اشاعه امراض مسری سوغات اروپا به راستی پیروزی فرهنگ غرب و مسیحیت بر بدویت و بربریت بوده؟ آیا بد رفتاری و خشونت با سیاه پوستان آفریقا و انتقال آنها به آمریکا به عنوان برده و جنگ تریاک در چین برای حفظ بازار پر سود مواد مخدر، کشورگشائی غربیان و به زیر یوغ استعمار در آوردن سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکا آیا همه اینها پیروزی فرهنگ و مدنیت بر بدویت و بربریت بود؟" <sup>۳</sup> امروزه نیز آمریکا و انگلیس با اشغال افغانستان بازار پرسود مواد مخدر را به طور رسمی به دست گرفته‌اند بطوری که در تاریخ افغانستان به اندازه کنونی کشت خشخاش سابقه نداشته است و این کار به اسم مبارزه با تروریسم و مبارزه با مواد مخدر صورت می‌گیرد.

<sup>۱</sup> ص ۲۸۵/همان

<sup>۲</sup> ص ۳۳/شرق شناسی/ادوارد سعید/ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی

<sup>۳</sup> ص ۱۴۸ و صیئنامه فلسفی گارودی



اصل فلسفی افلاطون، تفرقه بینداز حکومت کن: افلاطون در کتاب معروف خویش، جمهوری می گوید: اگر نیک بانندیشی خواهی دید جز کشوری که ما بنیان نهاده ایم جوامع دیگر سزاوار آن نیستند که نام کشور به آنها داده شود.

گفت: پس آنها را به چه نامی باید خواند

گفتم: به نامی بزرگتر، و کلی تر اگر بخواهیم مزاحی بسخن بیامیزیم باید بگوئیم: هریک از آنها چندین کشور است نه یک کشور اقلا دو کشور متخاصم که یکی کشور توانگران است و دیگری کشور تهی دستان در هر یک از آن دو نیز چندین کشور نهفته است اگر بخواهی با همه آنها چنان رفتار کنی که گویی کشوری یگانه در برابر خود داری، زود پی خواهی برد که اشتباهی بزرگ مرتکب شده ای ولی اگر آنها را چندین کشور تلقی کنی و به یکی وعده دهی که دارایی و قدرت دیگری را تسلیم او خواهی کرد در این صورت دوستان فراوان خواهی یافت و دشمنان کم خواهند بود کشوری را که ما بنیان نهاده ایم اگر به روشی درست اداره شود و در سازمانها و قوانینی که به آن داده ایم خللی روی ننماید بزرگترین و نیرومندترین کشور جهان خواهد بود<sup>۱</sup>

بنیانگذار فلسفه غرب، بوسیله این اصل خود، خدمت بزرگی به ارباب و معبود خود عزازیل نموده است زیرا تا وقتی که شاگردان افلاطون به این اصل عمل نمایند دیگر زحمت ابلیس بر روی زمین کم می شود و شاگردان افلاطون با تفرقه انداختن کار فتنه گری را دنبال خواهند نمود همین اصل رامعلم اول به شاگرد اول خود اسکندر گجستک (ملعون) آموخت، او با اصل تفرقه بانداز حکومت کن، به پیش می رفت، بعدها شاگردان انگلیسی و فرانسوی فلاسفه یونانی نیز با عمل به این اصل، به تاراج جهان پرداختند به افساد روی زمین ادامه دادند و میلیونها انسان بی گناه را قتل عام نمودند و ثروتهای آنها را به تاراج بردند و حتی تاریخ آنها را مسخ نمودند چپاول را معقول جلوه داده و برای استعمار مجوز فلسفی صادر نمودند، بطوریکه اکثر فلاسفه استعمار را نجات بخش معرفی می نمایند چنانچه فرانسیس بیکن وزیر دارایی و رئیس مجلس اعیان در زمان دزدی های دریایی انگلیس استعمارگر بود، او بیشترین برنامه های چپاول و تجاوز را طراحی نمود و استوارت میل از هفده سالگی در کمپانی استعماری هند شرقی در دفتر لندن مشغول کار شد و تا آخر عمر در آن کمپانی ماند، جان استوارت میل با فلسفه وحیله های خود کمپانی هند شرقی را توسعه داد این فیلسوف بزرگ انگلیسی از طراحان اصلی استعمار در قرون جدید محسوب می شود چنانچه این کمپانی تجاری انگلیس، به عنوان یک شرکت چند ملیتی اجازه تجارت در هند را درخواست نمود پادشاه هند که یک مسلمان بود برای جلب و تشویق سرمایه گذاری خارجی به این کمپانی اجازه فعالیت داد شرکت تجاری هند شرقی در شهر کلکته هند شعبه دائر نمود این شرکت برای حفاظت از اموال خود یک شعبه دائر نمود که

<sup>۱</sup> جمهوری کتاب ۴ شماره ۴۲۲ ترجمه محمدحسن لطفی

متشکل از نظامیان انگلیسی بود در مرحله بعد چند جوان هندی را به عنوان محافظ و دربان به استخدام در آورد در واقع، به طور مخفیانه به منظم کردن یک ارتش با اسلحه های جدید در هسته های کوچک پرداخت بعد از مدتی به یکی از راجه های (استانداران) هند کمک نمود تا بتواند بر استاندار دیگر در جنگ پیروز شود در مراحل بعدی به ایجاد فتنه بین استانداران مورد نظر خود نمود این شیوه را بر تمام هند تعمیم نمود بطوریکه اکثر استانداران مخفیانه و یا بطور علنی جزو باجگذاران شرکت هند شرقی گردیدند، در نهایت با کمک این خود فروختگان یک ارتش بزرگ تشکیل داد که سران آن انگلیسی بودند و با کمک این ارتش پادشاه مسلمان راکه بهادر شاه ظفر نام داشت زندانی نموده به طوریکه انگلیسیها او را سه روز گرسنه نگه داشتند، بعد از سه روز سرهای بریده فرزندان او را به عنوان غذا به او دادند. استعمار هند، از نتایج فلسفه بزرگترین فیلسوف انگلیس و پرچمدار لیبرالیسم، استوارت میل بود که با الهام از اندیشه افلاطون و ارسطو آنرا اجرا نمود همزمان فیلسوف دیگر دربار بریتانیا هربرت اسپنسر نظریه آموزشی خود را مطرح نمود که برای تداوم استعمار باید نظام آموزشی انگلیس را با تغییراتی در هند پیاده نمائیم تا بتوانیم وفاداران به تاج بریتانیا را تربیت نمائیم و انگلیس طبق دستورات این فیلسوف، نظام آموزشی به سبک جدید را در هند عملی نمود نتیجه آن به صورت مسخ فرهنگ هند ظاهر گردید به طوریکه فرهنگ عظیم اسلامی که از حدود هشت صد سال در هند شکوفا بود را زیر سؤال بردند و مسلمانان (که هندی بودند) را به عنوان متجاوز معرفی نمودند و خودشان که متجاوز بودند چهره دایه مهربان تر از مادر گرفتند همه این کارها بوسیله نظام آموزشی میسر گردید. بدین ترتیب یکی از عظیم ترین حکومت های مسلمین در هند را منقرض نمودند و بعد از دو قرن چپاول، غارت، خونریزی، استعمار، استحمار و استثمار هنگام خروج از هند این کشور بزرگ را به چندین کشور کوچک تقسیم نمودند، در آن کشورها فارغ التحصیلان لندن مثل نهر و در هند و محمد علی جناح در پاکستان به حکومت رسیده و جانشینان آنها به توسعه کشورهایشان با آموزه های لندن پرداختند و نتیجه آن وابستگی بیشتر به غرب بود بطوری که بجای یک شرکت هند شرقی استعماری هزاران شرکت باصلاح چند ملیتی به چپاول این مردم ادامه میدهند و حکومتها به ترویج لباس و فرهنگ غربی و زبان انگلیسی میپردازند و این بار استعمار بنام سازمانهای بین المللی و ان جی او و شرکتهای چند ملیتی وارد عمل گردید و نظام آموزشی فلسفی (یونانزده) را به خدمت گرفت. بعد از تجزیه امپراطوری بزرگ اسلامی هند به سراغ امپراطوری عظیم عثمانی آمدند وقتی دیدند که نقشه های هند در عثمانی عملی نیست در ۱۹۱۴ میلادی علیه او وارد جنگ شدند و بالأخره امپراطوری بزرگ عثمانی را به ده ها کشور تقسیم نمودند و در آنها حکومت های دست نشانده بر سر کار آوردند، کشورهایی که از عثمانی تجزیه نمودند بطور نمونه عبارت اند از ترکیه که مرکز عثمانی بود عربستان سعودی، یمن، امارات، کویت، مصر، اردن، عراق، سوریه، فلسطین، لبنان، لیبی، تونس، نیجریه، کینیا، سودان و دیگر کشورهای آفریقائی و آسیایی. لارنس که به عنوان جاسوس در عثمانی فعالیت می کرد می گوید از افتخارات ما این است که با ایجاد تفرقه کشور عثمانی را به ده ها کشور تقسیم

نمودیم بدون آنکه خون یک انگلیسی بر زمین بریزد که خون یک انگلیسی بر تمام این کشورها می‌ارزد. سومین کشور بزرگ اسلامی که توسط انگلیس تجزیه شد ایران بود که بحرین و آذربایجان و دیگر مناطق آسیای مرکزی را از ایران تجزیه نمودند و هر یکی از این کشورها را با مرز بندی افلاطونی در مقابل همسایه قرار دادند چنانچه هند در مقابل پاکستان، عربستان و یمن، کویت و عراق، ایران و عراق، سوریه و ترکیه از این قبیل اند و تأسف آور تر آنکه مشروعیت کشورهای موجود را نیز زیر سوال می‌برند چنانکه افرادی را با تفکر تجزیه طلبی از همین کشورها رشد می‌دهند و از آنها حمایت و بعنوان اهرم فشار از آنها استفاده نموده، این کشورها را با بحران مشروعیت مواجه می‌سازند (گرچه نقش ستمهای حاکمان این کشورها بر اقلیت های مذهبی و قومی را نمی‌توان نادیده گرفت) این در حالی است که خود استعمارگران روز به روز متحد تر شده و اتحادیه اروپا را تشکیل داده و در پی افزایش قلمرو این اتحادیه هستند، کشورهای استعماری تمام مناطق حساس و استراتژیک جهان از قبیل تنگه ها و آبراههای بزرگ را در اختیار خود گرفته اند. بطوریکه در جهان هفت تنگه و آبراه بزرگ و استراتژیکی وجود دارد که بر تمام آن ها انگلیس و فرزند او آمریکا، پایگاه نظامی ایجاد نموده اند، این تنگه های مهم عبارتند از:

۱- تنگه هرمز ۲- مالاکا ۳- باب المندب ۴- کانال سوئز ۵- تنگه های بسفر ۶- داردانل ۷- جبل الطارق . در دیگر مناطق حساس جغرافیائی جهان نیز پایگاه نظامی ایجاد نموده اند اگر کشوری اجازه ایجاد پایگاه نظامی در خاک خود ندهد مورد حمله قرار میگیرد و حتی با بمب اتمی به آن حمله ور می شوند چنانکه با ژاپن چنین نمودند و تا کنون، پنجاه هزار نیروی نظامی امریکائی در پایگاههای ژاپن مستقر هستند. با تجزیه جهان اسلام دو پایگاه بزرگ برای کنترل مسلمانان ایجاد نمودند، حکومت هند را به هندوها دادند تا بوسیله این متعصبان و نژاد پرستان مسلمانان شبه قاره را کنترل کنند و آنها هر روز به کشتار بی رحمانه مسلمانان در هند و کشمیر می پردازند. در خاورمیانه هم فلسطین را به یهود دادند و آنها بی رحمانه به کشتار مسلمانان فلسطین و لبنان ادامه می دهند و سازمان حقوق بشر غربی و سازمان ملل غربی نظاره گر آن هستند هنوز نیز مثل یهودیان دارای تفکری نژادی هستند و نژاد پرستند و هنوز نیز مثل یهود قبل از آمدن انگلیس تحت حکومت مسلمانان قرار داشتند، کشورهای استعمارگر طبق دستور افلاطون، با ایجاد تفرقه کشور های دیگر را تجزیه نموده، و کشورهای خویش را متحد ترمی نمایند خود آنها بزرگتر و وسیع تر می گردند چنانچه اتحادیه اروپا و اتحادیه نظامی ناتو وسیع تر شدند از نظر اقتصادی نیز با ایجاد تفرقه و اختلال در اقتصاد کشورهای جهان سوم روز به روز تسلط بر این کشورها را با شرکتهای چند ملیتی افزایش می دهند و بر بازارهای این کشورها حاکم شده اند و نظام های آموزشی و رسانه ها را در اختیار گرفته اند بانک جهانی و سازمان بین المللی پول IMF همچون سازمان ملل از ابزارهای دست این قدرت هاست استعمارگران

در اقتصاد نیز اتحادیه های همچون گروه هفت و سازمان تجارت جهانی WTO را تشکیل و به توسعه آن می پردازند. این مطالب مقاله جداگانه ای می طلبد که از موضوع مورد بحث خارج است .

تفرقه فرهنگی: انگلیسی ها بعد از آمدن به هند به تاسیس دانشکده ای بنام هندو کالج پرداختند در هندو کالج هندو های متعصب را بعنوان استاد گماشتند بعد از مدتی با کمک سرسیداحمد خان که لقب سر را انگلیسیها به او دادند و به سر سید معروف است یک کالج اسلامی تاسیس نمودند جالب توجه آنکه هدف هر دو دانشکده یعنی هندو و اسلامی فراگیری زبان و فرهنگ انگلیسی بود اما در دانشکده هندو انزجار از مسلمانان و دوستی نسبت به انگلیسی ها تدریس و القا می شد در دانشکده اسلامی نیز تنفر و انزجار از هندوها و عشق به انگلستان القا می شد، نتیجه این سیاست ضد انسانی بعد از سالها ظاهر گردید که هم فرهنگ اسلامی از مسلمین و نیز فرهنگ هندی از هندوها در حالت رخت برستن است. و بر هر دو گروه فرهنگ لیبرال غرب حاکم شده است زبانهای هندی و اردو در حال محو شدن است و بجای آنها زبان انگلیسی غلبه دارد این شمه ای از نتایج اصل عزازیل بود، که از فکر افلاطون تراوش نموده بود. امروز با پیروی از این اصل ساموئل هانتینگتون نظریه برخورد تمدنها را مطرح کرده است. او که در طرح و برنامه سیاست های کلی آمریکا نقش عمده ای دارد به آمریکا و غرب در قالب تئوری پیشنهاد می نماید که به جهان اسلام حمله شود و ته مانده های فرهنگ و تمدن اسلامی از بین برده شود تا فرهنگ و تمدن غرب بر جهان حاکم شود و غرب نیز به جنگ تمدنها آمده است و نمونه آن در افغانستان و عراق و فلسطین و کشمیر مشهود است.

فلسفه ودموکراسی: روش مشورتی و رأی زنی در خصوص مشکلات و مسائل و پیدا کردن راه حل های مناسب بوسیله مشورت سابقه ای دیرینه تر از یونان دارد و بشر از وقتی که پای به این گیتی نهاده است و تشکیل خانواده داده است. مشورت با افراد مختلف در خصوص راه حل های مشکلات پرداخته است چنانچه پیش از یونانیان بنی اسرائیل مجمعی برای این منظور داشته اند که به آن مجمع شیوخ گفته می شد و چنانچه جی سی فیلد در کتاب تئوری سیاسی می نویسد دیرینه ترین منبعی که باقی مانده و در آن لفظ دموکراسی آمده نوشته هرودت (مورخ یونان باستان) است که گفت و شنود خیالی بزرگان پارس را روایت کرده و ضمن آن یکی از ایشان به دفاع از دموکراسی بر آمده است<sup>۱</sup> و جواهر لعل نهرو از رهبران بزرگ هند در این رابطه می گوید: در هند نیز در آن زمانهای باستانی جمهوری های کوچک یا سلطنت های کوچکی وجود داشت که تا اندازه ای به دولت های شهری یونان شبیه بود.<sup>۲</sup>

امروزه نیز در اکثر جوامع بشری بزرگترها و ریش سفیدان برای حل مسائل فردی و اجتماعی گرد هم می آیند این روش که در آفریقا پالابز نام گرفته است، در اعراب قبل از اسلام به جماعه معروف بوده است، هندی ها این مجمع حل و عقد را پنچایت می نامند، افغانها آنرا جرگه می گویند، در اسلام این کار شورا نام گرفته است که در قرآن و روایات به آن تاکید شده است در صورتیکه در غرب روش حل اختلاف ((دوئل)) نام داشت که ریشه در روم دارد و در آن کسی که زودتر حریف خود را به قتل برساند برحق است در اجتماعات مشورتی چیزی که اهمیت ویژه و اساسی دارد نوع افرادی است که به راه حل نهائی نظر می دهند اگر آن افراد از معتقدات متعالی برخوردار باشند راه حل نیز با ارزش خواهد بود چنانکه پس از استیلای سپاهیان اسلام بر کشور ایران، تعداد بسیاری به اسارت نیروهای اسلام در آمده و به سوی شهر مدینه گسیل داده شدند هنگامیکه آنها را در مجلس خلیفه وقت آوردند، خلیفه تصمیم بر بردگی و فروش آنان گرفت اما حضرت علی (ع) از این کار ممانعت کرده و فرمود که پیامبر اسلام (ص) فرموده: «عزیزان یک قومی را عزیز بشمارید و به آنان نیکی کنید و اینان در قوم خود عزیز بوده اند.» سپس آن حضرت در همان مجلس سهم خود را از اسیران فارس آزاد نمود، بنی هاشم به پیروی از آن حضرت سهم خود را آزاد کردند و طبق یکی از قوانین اسلامی که «در بردگان اگر قسمتی از آنان آزاد شد بقیه را نیز شامل می شود» بخش آزاد نشده آن بردگان و اسیران نیز آزاد شدند<sup>۳</sup> اگر شرکت کنندگان منفعت طلب باشند راه حل ها غم انگیز خواهد بود چنانکه تمام حمله های استعماری با تصویب مجلس انگلیس صورت می گرفت و حمله به افغانستان و عراق و حمله اتمی به هیروشیما و ناکازاکی با تجویزکنگره آمریکا صورت گرفت از همین نوع افراد پست در میدان یونان گرد هم می آمدند چنانکه کوروش پادشاه ایران باستان درباره این مردم می گوید: تا امروز من هرگز

<sup>۱</sup> فریدون آدمیت/ تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم /ص ۱۲۶

<sup>۲</sup> نگاهی به تاریخ جهان نهرو / ترجمه محمود تفضلی / ج ۱/ص ۴۹

<sup>۳</sup> ص ۲۲ امیر مؤمنان / سید محمد شیرازی

از مردمانی که در محلی معین در مرکز شهر خود جمع می شوند و به قید سوگند یکدیگر را فریب می دهند ترسی نداشته ام" <sup>۱</sup>

این مجمع که ایده آل ترین جنبه یونان باستان برای غربی هاست و به آن مباحثات نموده و بر جهانیان فخر فروشی می کنند که دموکراسی ریشه در تاریخ ما دارد این مجمع سودجوها جنایاتی را مرتکب شده است که در تاریخ بشر از این قبیل جنایات فقط زیننده مردم مغرب زمین است بطوریکه (( ملت یونان در سال ۴۱۶ قبل از میلاد مسیح پس از بحث و تبادل نظرهای دموکراتیک به قتل مردان و به اسارت بردن زنان جزیره مالوس رای داد چه آنها در یکی از نبردهای یونانیان سیاست بی طرفی و عدم مداخله اختیار کرده بودند))<sup>۲</sup> همین مجمع دموکرات های سودجو و مادیگرا که برای جهان غرب سمبل و نمونه است سقراط را به جرم انکار بعضی از صفات خدایان یونانی به اعدام محکوم نمود ، شاگرد او افلاطون را برای مدتی طولانی تبعید نمود بقول ویل دورانت مورخ مشهور غرب: سعی و کوششی که وی (افلاطون) در رهائی سقراط از بند به عمل آورده بود زعمای دموکراسی را به وی ظنین و بدبین ساخت دوستان به وی گوشزد کردند که او در آتن در امان نخواهد بود و زمان بی اندازه برای سفر و سیر جهان مساعد است به همین جهت وی در همان سال (۳۹۹ ق م) آتن را ترک کرد" <sup>۳</sup>

و ارسطو شاگرد افلاطون نیز از دست همین دموکرات ها فرار کرد به طوریکه برتراند راسل توضیح میدهد: با مرگ اسکندر آتنیان سر به طغیان برداشتند و به دشمنی دوستان اسکندر از جمله ارسطو برخاستند ارسطو به بی دینی متهم شد ولی بر خلاف سقراط فرار را بر قرار ترجیح داد"<sup>۴</sup>

در شرح این دموکراسی مطلوب غرب و غرب زده های شرق نشین ویل دورانت می گوید: (در یونان قدیم) به یک معنی اصلاً دموکراسی وجود نداشت زیرا از چهار صد هزار مردم آتن دویست و پنجاه هزار برده بودند و از حقوق سیاسی محروم بودند و از میان صد و پنجاه هزار مردم آزاد یا واجدین حقوق سیاسی و بلدی

<sup>۱</sup> ص ۲۴۳ بند ۱۵۳ تاریخ هرودت کلی یو ترجمه دکتر هادی هدایتی

<sup>۲</sup> ص ۱۲۱ پست مدرنیسم و اسلام/ اکبر احمد/ت فرهاد فرهمند

<sup>۳</sup> ص ۱۶ تاریخ فلسفه ویل دورانت ترجمه عباس زریاب

<sup>۴</sup> ج ۱ ص ۲۴۲ تاریخ فلسفه غرب-راسل / مترجم نجف دریا بندری

فقط عده قلیلی در مجمع عمومی حاضر می شدند و در این مجمع سیاست دولت بحث و تعیین می گردید مع ذلک این دموکراسی هرگز بر پایه مساوات نبود<sup>۱</sup>

افلاطون اعتقادی به دموکراسی نداشته است بلکه او حکومت سرمایه داران و به خصوص فلاسفه سرمایه دار را مطرح نموده است که آریستوکراسی نامیده می شود.

افلاطون در وصف حکومت یونان می گوید: نظام اجتماعی آن روزگاران همان بود که امروز در جامعه ما حکم فرماست و به نام آریستوکراسی خوانده می شود گر چه بعضی کسان آن را دموکراسی می نامند<sup>۲</sup>

ارسطو نیز آریستوکراسی را دموکراسی می نامد و حق حکومت را فقط از آن سرمایه داران بیکار می داند چنانکه او در کتاب معروف خود به نام سیاست می گوید: حکومت کمال مطلوب هرگز پیشه وران (کشاورزان، صنعتکاران، تاجران و بردگان) را شهروند نمی شناسد.

«ص ۱۱۳ سیاست»

در صفحه بعد می گوید: بهترین کشورها نمی تواند از صنعت گران یا بازرگانان فراهم آید زیرا شیوه زندگی اینان پست و مخالف فضیلت است و همچنین شهروندان حکومتی نباید برزگر باشند.

«ص ۳۰۱ سیاست ترجمه حمید عنایت»

ارسطو کار را به جایی می رساند که حتی پیران، زنان، کودکان را نیز شهروند نمی داند او در کتاب سیاست می گوید: به همین گونه کودکان چون به سن برخورداری از حقوق مدنی نرسیده اند و پیران از آنرو که به سبب سالخوردگی از خدمت معافند در شمار شهروندان نمی آیند<sup>۳</sup>

افلاطون در جمهوری تعداد شهروندان را ۱۰۰۰ نفر می داند ارسطو او را به علت پیشنهاد کثرت شهروندان به باد انتقاد میگیرد و شهروندان را افرادی تن پرور (مفتخور) میدانند<sup>۴</sup>

بطوریکه گذشت ارسطو زنان، پیر مردان کودکان، تاجران، صنعتگران، کشاورزان و بردگان را شهروند نمیداند معلم اول فلاسفه در صفحه هفتاد کتاب سیاست، سرمایه را فضیلت می نامد انسان سرمایه دار و برده دار را صاحب فضیلت می نامد در نظر او کسی که کاری کند شهروند نیست جالب آنکه مجموعه این تفکر خرافی و چرندیات مدون بنام فلسفه تقدیس می شود یکی از پیروان افلاطون و ارسطو فیلسوف معروف غرب ژان ژاک روسو در کتاب معروف خود قراردادهای اجتماعی در وصف دموکراسی می گوید: هیئت حاکمه می تواند حکومت را به تمام افراد ملت یا به اکثریت آنها واگذار نماید بقسمی که عده رؤسا بیش از عده مرئوسین باشد این قسم حکومت را دموکراسی می نامند هیچ وقت در دنیا حکومت دموکراسی بمفهوم واقعی آن وجود

<sup>۱</sup> ص ۷ تاریخ فلسفه ویل دورانت ترجمه عباس زریاب

<sup>۲</sup> ۲۳۸/منکسنوس/افلاطون/ترجمه لطفی

<sup>۳</sup> ص ۱۰۱ سیاست

<sup>۴</sup> ص ۵۹ سیاست

نداشته و وجود نخواهد داشت زیرا برخلاف نظم طبیعی است که اکثریت افراد ملت فرمان دهند و اقلیت فرمان برند دیگر آنکه ممکن نیست مردم مملکت هر روز برای مصلحت کشورگردهم آیند و اگر بخواهند برای این منظور کمیسیونهایی از طرف خود انتخاب نمایند طرز اداره امور عوض می شود (دیگرموکراسی نیست) (ص ۱۱۶ قراردادهای اجتماعی)

او در ادامه می گوید: اگر در دنیا ملتی از خدایان یا فرشتگان تشکیل می یافت حکومت دموکراسی را انتخاب می نمود زیرا حکومت به این خوبی و کمال برای آدمی زاد مناسب نیست<sup>۱</sup>

روسو دموکراسی را غیر ممکن و محال می داند معروفترین تعریف دموکراسی از ابرام لینکن است که می گوید: حکومت مردم بر مردم برای مردم و کارلایل انگیسی در رد تعریف مذکور می گوید بلکه چوب مردم به پشت مردم به اسم مردم اقبال لاهوری در تعریف دموکراسی می گوید: جمهورییت یک روش برده داری است که در آن برده داران برده ها را بجای وزن کردن می شمارند او می گوید دیو استبداد در لباس جمهورییت می رقصد و تو او را فرشته آزادی می پنداری! او می گوید: گریز از طرز جمهوری غلام پخته کاری (بنده خدا) شو که بر نیاید از دو صدخر فکر آدمی.

واقعیت دموکراسی جز استبداد و دیکتاتوری چیزی نیست چنانکه در جهان بزرگترین مدعی و منادی جمهورییت انگیس و امریکاست انگلیس حکومت سلطنتی دارد و نیز اعضای مجلس اعیان و لردها که بمنزله شورای نگهبان است موروثی هستند و انتخابی نیستند، انگلیس قانون اساسی مکتوب ندارد بلکه هر چه را بخواهند و مصلحت بدانند انجام می دهند در حالیکه تمام کشورها رابه پای بندی قانون اساسی و تدوین قوانین اساسی وا داشته اند تا بتوانند نکات قوت و ضعف همه را شناسایی و بر ضد آنها توطئه کنند دموکراسی آمریکایی نیز حکومت سرمایه داران و کالج های الکترا و صاحبان شرکتهاست، این مطالب بحث جداگانه می طلبد.

دموکراسی بین المللی: از دیگر نمونه های دموکراسی غربی، دموکراسی بین المللی است که کشورهای فاتح جنگ جهانی اول بنام جامعه ملل تاسیس نمودند و بعد از جنگ جهانی دوم این فاتحین جنگ نام آنرا سازمان

<sup>۱</sup> ص ۱۱۷ قراردادهای اجتماعی



ملل گذاشتند، که روزولت ریئس جمهور آمریکا آنرا تجدید بنا نمود زمین این مجمع را، راکفلر صهیو نیست سرمایه دار معروف وقف نمود و لذاست که از اولین کارهای این سازمان تصویب اسرائیل بود ( اقبال می گوید: اگر فلسطین بخاطر آنکه یهود زمانی در آنجا بودند از آن یهود است پس اسپانیا نیز با همین دلیل از آن مسلمین است)

در این سازمان حق و تو را فقط قدرتمندان نظامی بدست گرفتند اقبال لاهوری معتقد است که این سازمان مجموعه ای از قاتلان است که با کشتن افراد گردهم آمدند تا کفن آنها را بدزدند او می گوید:

تا بر افتد روش رزم در این بزم کهن دردمندان جهان طرح نو انداختند

من از این بیش ندانم که کفن دزدی چند بهر تقسیم قبور انجمنی ساختند

لیبرال دموکراسی: نوع دموکراسی ای که جهان غرب برای نوع بشر از تاریخ یونان به ارمان آورده است لیبرال دموکراسی نامیده می شود و مبتنی بر اصول لیبرالیسم ( لذت گرایی افراطی و سود طلبی ) است ریشه این نوع دموکراسی را می توان در یونان باستان ملاحظه نمود چنانکه ارسطو برای پررونق شدن دموکراسی بی بند و باری را تجویز می نماید و می گوید: چاره های دیگری نیز می تواند اینگونه دموکراسیها را به کار آید مانند تدابیری که ((کلیستن)) برای نیرومند تر کردن دموکراسی به کار برد یا اصولی که بنیاد گذاران دموکراسی آتن راهنمای خویش قرار دادند و آن عبارت بود از اینکه قبایل و انجمنهای کهن بیشتر شود و آیینهای خصوصی مذهبی رابه آیینهای همگانی مبدل کنند و از همه وسایل برای در آمیختن هر چه بیشتر افراد مردم با یکدیگر بهره گیرند و پیوندشان را از علایق کهن بگسلند

وانگهی برخی از تدابیر حکومت ستمگران نیز تا اندازه ای با دموکراسی افراطی سازگار است مانند جواز هرزگی بندگان و رهانیدن زنان و کودکان از قیود اجتماعی و آزاد گذاشتن هر کس برای زیستن به دلخواه خود چنین تدابیری پشتیبانان بیشمار برای حکومت فراهم می آورد بیشتر مردم زندگی بی قید و بند را بر پیروی از نظم و قوانین و زندگی اعتدال آمیز ترجیح می دهند ولی بزرگترین یا تنها وظیفه قانونگذاران یا بنیاد گذاران حکومتی از اینگونه فقط ایجاد آن نیست بلکه تامین وسایل پایداری آن است<sup>۱</sup>

روش معمول استعمار برای امحا زندگی قبیلگی و اسکان همه در یکجا و ترویج آموزشهای برده پرور و ایجاد مهاجرنشین مانند آمریکا و استرالیا از تجارب موفق استعمار بوده است زیرا مهاجران آمادگی بیشتری برای پذیرش فرهنگ بیگانه داشتند و نیز تمرکز جمعیت در یک جا مثل شهرهای بزرگ و زندگی های اختلاط آمیز مثل اختلاط میان زنان و مردان در ادارات و کارخانه ها و موسسات آموزشی و دانشگاهها و زندگی آپارتمانی که در آن امکان اختلاط بیشتر است زمینه ساز فساد اخلاقی میگردد و لذاست که برای برداشتن قیود و بی بند و بار (لیبرال) کردن مردم، هنرفلسفی (یونانزده) از لوازم سیاست فلسفی (یونانزده) و دموکراسی

قرار می گیرد و هنر در خدمت دو اصل بزرگ لیبرالیسم اصالت سود و اصالت لذت (شکم و زیر شکم) قرار می گیرد. بیان معایب دموکراسی بمعنای انکار محاسن آن یا حمایت از دیکتاتوری نیست، متأسفانه مسلمین نیز نتوانسته اند الگوی مناسبی از حکومت اسلامی را در زمان ما به جهانیان ارائه نمایند.

حقوق بشر: گنجاندن اعلامیه حقوق بشر در منشور سازمان ملل از آرزوهایی بود که رزولت رئیس جمهور آمریکا و موسس سازمان ملل (فاتحین جنگ دوم) داشت. همسر او که نماینده آمریکا در سازمان ملل بود، او با اینکه تحصیلات زیادی نداشت اما مسئول تنظیم حقوق بشر برای تمام انسانها از طرف آمریکا شد. گروهی متشکل از حقوقدانان آمریکایی را مسئول تنظیم حقوق بشر نمود این گروه که متشکل از ۹ نفر بود. در فوریه ۱۹۴۶ میلادی گروهی به نام کمیسیون هسته ای در باره حقوق بشر این کار را به عهده گرفت. ریاست این کمیسیون را خانم النورف. د. رزولت همسر رئیس جمهور آمریکا شخصا به عهده گرفت. او کارمند وزارت خارجه آمریکا بود و از آنجا دستور می گرفت. معاونت او را پ. س چانگ آمریکایی چینی الاصل که پرورش و تحصیلات آمریکایی داشت، دارا بود. سازمانهای غیر دولتی که نقش کلیدی را در آن بازی نموده اند عبارت بودند از ۱ - فدراسیون آمریکایی کار ۲ - کمیسیون برای صلح (آمریکا) ۳ - کمیته یهودی آمریکایی ۴ - شورای ائتلافی کلیساها ۵ - انجمن وکیلان آمریکایی ۶ - کنگره جهانی یهود و چون همسر رزولت آمریکایی بود و مامور وزیر خارجه بود طبیعی بود که منافع آمریکا را در نظر بگیرد.

مهمترین نکاتی که در این منشور مورد تضاد با آموزه های ادیان قرار دارند عبارتند از ۱ - مساله تساوی حقوق زن و مرد در همه چیز که با ادیان و به خصوص اسلام تضاد دارد ۲ - مالکیت که حتی مالک می تواند مال خود را از بین ببرد که این نیز با ادیان در تضاد است زیرا ادیان اجازه چنین کاری را نمی دهند. ۳ - حق داد خواهی در نظر گرفته نشده است ۴ - به حقوق اقلیتها توجه نشده است ۵ - حق مقاومت در برابر ستم را به رسمیت نمی شناسد.

خلاصه آنکه حقوق بشر حافظ حفظ نظم و وضع موجود که برای دولتهای فاتح جنگ دوم بوجود آمده بود، می باشد. لذا جنگ آزادیخواهانه مردم الجزایر و جنگ مستعمرات انگلیس در مقابل آن و مقاومت فلسطینیها در مقابل اسرائیل غیر قانونی اعلام می شود. و مقاومت اینها نقض حقوق بشر نامیده شد و از حدود دویست کشور که اکنون وجود دارند چهل و هشت کشور به هنگام تصویب این اعلامیه رای موافق دادند و حکومتهای این کشورها نیز غیر انتخابی بوده. و حتی کشورهایی مثل هند و استرالیا حاکمان منصوب انگلیسی داشتند. ماده ۲۹ صراحت دارد که ((این حقوق و آزادیها در هیچ موردی نباید بر خلاف هدفها و اصول ملل متحد اعمال شوند)) که این نکته رازهای نهفته دارد یعنی اصول ماملل فاتح جنگ دوم ملاک همه چیز است.

و در ماده ۱۶ می خوانیم: هر مرد و زن بالغی حق دارند بی هیچ محدودیتی از حیث نژاد ملیت یا دین با همدیگر زناشوئی کنند و تشکیل خانواده دهند در تمام مدت زناشوئی و هنگام انحلال آن زن و شوهر در امور مربوط به ازدواج حقوق برابر دارند. این ماده با قید بدون محدودیت نژاد، ملیت و دین ازدواج برادر با

خواهر را که دین منع می کند تجویز می نماید . اینها از مقدسات فرهنگ حاکم بر جهان هستند که غیر قابل انکار شده اند و به صورت تابو در آمده اند.

## تأثیرپذیری فلسفه اخلاق از فلسفه یونان

نظریه نسبیت اخلاق معتقد است که اخلاق نسبی است و کار خیر و کار شر نداریم بلکه کار خوب میتواند ، کار بد باشد و یا بالعکس . افلاطون که در محفل شراب و پارتی بوده می گوید: هیچ کاری به خودی خود نه زشت است و نه زیبا مثلاً کارهایی که امروز در اینجا می کنیم مانند شراب خوردن و سخن گفتن و سرود خواندن به خودی خود زشت و زیبا نیستند. زشتی و زیبایی هر کار بسته به این است که آن را چگونه انجام بدهیم اگر کاری را به نحو درست و زیبا انجام دهیم خود آن نیز زیبا خواهد بود و در غیر آن صورت زشت<sup>۱</sup> به پیروی از افلاطون ، کانت فلسفه اخلاق و اخلاق فلسفی (یونانزده) را در اراده نیک خلاصه می کند، می گوید: نیک و بد نداریم بلکه اراده نیک و بد داریم. افلاطون اخلاق فلسفی (یونانزده) را در سود گرایی می داند و می گوید: من نیز تصدیق میکنم که عمل عادلانه عملی است سودمند (جمهوری/۳۳۹) افلاطون در جای دیگر می گوید از کسانی که مبتلا به بیماری های جسمی هستند دست بر خواهیم داشت تا در کام مرگ روند<sup>۲</sup>

فلاسفه مسلمان در مورد مسئله خیر و شر نیز صراحت علما اسلام را ندارند و نظرات عجیبی ارائه نموده اند که آنها را از سایر مردم جدا می سازد چنانچه وجود را مساوی و برابر با خیر و نیکی می دانند و معتقد شده اند هر چیزی که وجود دارد نیک است و بد و شر اصلاً وجود ندارد. و امری عدمی است این نظریه نیز همچون سایر نظریات شرح نظریه افلاطون ، ارسطو و فلوطین است فلوطین اسکندرانی در بیان اینکه شر امری عدمی است می گوید: آیا می توان بدی را که « غیبت و فقدان نیکی » است هم چون ایده تصور کرد؟ بهتر صورت است بدتر صورت نیست بلکه « بی بهرگی از صورت » است ... بدی اگر اصلاً هست ، یا باید از نوع لاوجود (عدم) باشد ، هم چون نوعی از صورت نیستی در لاوجود و یا از چیزهایی باشد که با لاوجود آمیخته یا با آن همراهند<sup>۳</sup>

به پیروی از فلوطین ابن سینا می گوید: شر ذاتی ندارد بلکه آن عدم جوهر است یا عدم صلاحیت برای جوهر شدن است<sup>۴</sup> صاحب اسفار می گوید: وجود در نفس خویش خیر است و عدم به نفس خویش شر است<sup>۵</sup> عدم دانستن شر با آنکه به وجود آن معترف شده اند بخاطر آنست که به پیروی از فلوطین اسکندرانی معتقد شده اند که وجود خیر محض است و هر وجودی نیک است و شر نیک نیست پس وجود ندارد بلکه

<sup>۱</sup> مهمانی ۱۸۱

<sup>۲</sup> جمهوری/۴۱۰

<sup>۳</sup> دوره آثار فلوطین جلد ۱- ص - ۱۳۴

<sup>۴</sup> الهیات شفا ص ۳۵۵

<sup>۵</sup> اسفار ج ۴ ص ۱۲۱

عدم است و امری عدمی است این تناقض گوئی حتی با عنوان کردن نظریه سوفسطائیان که جهان سایه و شبح است و حقیقت ندارد و ظهور است نیز حل نشده است.

فلسفه و شراب: برتراند راسل در وصف سقراط می گوید: وی (سقراط) نمی گوید که فیلسوف باید یکسره از همه لذات چشم بپوشد بلکه می گوید که فیلسوف نباید اسیر لذات شود. فیلسوف نباید در بند خوردن و نوشیدن باشد ولی البته باید به مقدار لازم غذا بخورد سقراط روزه گرفتن را پیشنهاد نمی کند با آنکه به شراب علاقه ای نداشته هر گاه پایش می افتاده می توانسته بیش از دیگران شراب بنوشد بی آنکه مست شود<sup>۱</sup> افلاطون به پیروی از سقراط در کتاب قوانین می گوید: باده نوشی اقلاً در آغاز کار بهتر از ورزش است زیرا مانند ورزش بارنج و مشقت همراه نیست. (قوانین ۶۴۶) افلاطون در خصوص محفل می گساری (پارتی) می گوید: ولی چنین اجتماعی هم اگر شراب بسیار نوشیده باشد بی نزاع و آشوب نمی ماند پس در چنین اجتماعی هم مدیر و سرپرست ضروری است<sup>۲</sup>

مناسب ترین لذت را در شراب خواری و شرکت در محفل آن می داند او به صورت سؤال انکاری می گوید: لذتی مناسب تر از لذت بزم می گساری و خوشی ها و شوخی های آن می شناسید؟ ولذاست که پیروان غربی افلاطون هیچ محفلی را بدون می و می گساری کامل نمی دانند و شراب را علاج غم و موجب لذت می دانند درحالیکه بر اثر مستی و شرابخواری آمارهای قتل و تصادف روز به روز در حال بالا رفتن است. محمد مددپور در مورد صاحب شفاء می گوید: از طرفی فلسفه در زمره هیچ یک از فرق و مذاهب فقهی و کلامی نمی گنجد و فیلسوف رسمی التزامی به یکی از این فرق ندارد و حتی در برابر متکلمین و فقهای رسمی که به ظاهر دین بیش از باطن آن می اندیشند قرار میگیرد و آنان را رد و انکار و به اجتهاد و حکمت عقلی خود عمل می کند چنانکه ابن سینا با این توجیه عقلی چنانکه بعضی گفته اند شرب خمر و امثال آن را برای تشحید ذهن مفید و روا میدانست<sup>۳</sup>

(ص ۳۸۲ - حکمت دینی و یونان زدگی در عالم اسلامی)

پیروان مسلمان افلاطون چون عرفان را از او گرفتند لذا شراب را علامت عرفان می دانند و می گویند: شراب معرفت منظور است البته گروهی از آن عرفاء به بنگ و حشیش رو آورده اند و معتقد شدند که این جامها ما را به هیروت می رساند جائی که افلاطون می رسید.

فلسفه ورقص: ویل دورانت مورخ شهیر مغرب زمین در تاریخ تمدن می گوید: سقراط خود می رقصید و از این هنر تمجید می کرد و معتقد بود که رقص میل باطنی و طبیعی انسان به اظهار و بیان به وسیله حرکات بدن می باشد<sup>۳</sup> کتابهای افلاطون مملو است از اینکه شراب و رقص و موسیقی علامت تربیت و علامت انسانهای کامل است افلاطون در کتاب مشهور قوانین خود می گوید: بنابراین کسی از تربیت بهره کافی گرفته

<sup>۱</sup> ص ۴۰۹- ج ۱ تاریخ فلسفه غرب راسل نجف دریا بندری

<sup>۲</sup> قوانین ش ۶۴۰/

<sup>۳</sup> تاریخ تمدن یونان باستان ص ۳۸۵

است باید بتواند خوب برقصد و خوب بخواند. (قوانین محمد حسن لطفی ۶۵۴/۶) جالب آنکه از قرن‌ها قبل در بین فلاسفه اسلامی بحث اینکه در نگاه حضرت افلاطون انسان کامل کیست شروع شده است و گاهی کارها به مقاتله نزدیک شده که منظور او چنین و چنان است، او بدون پرده می گوید: کسی که خوب برقصد خوب بخواند انسان تربیت یافته و انسان کامل است او می گوید: پس هر یک از ما که بتواند در رقص و آواز زیبایی را از زشتی باز شناسد خواهد توانست تشخیص دهد که آیا کسی از تربیت بهره مند است یا نه کسی که از آن شناسائی بی بهره است از این تشخیص ناتوان خواهد بود. (قوانین ترجمه محمد حسن لطفی ۶۵۴/۶) او معیار تربیت و انسان کامل را در رقص خوب و آواز خوب می داند و لذاست که در جهان غرب و غربزده هنر را در رقص و موسیقی خلاصه می نمایند و این ملاک هنر را ترویج می نمایند، بطوریکه حکومتها به نام هنر عهده دار مدارس و آکادمی های رقص، آواز و موسیقی شده اند. افلاطون در آخر می گوید: پس بیاید هدیه ای را که دیونیزوس (از بت های یونان و خدای شراب و مستی) به ما داده است. نکوهش نکنیم و آنرا برای جامعه زیان آور نشماریم خداوند (دیونیزوس) با این هدیه سعادت بزرگ به ما بخشیده است<sup>۱</sup> افلاطون نظریه خود را در مورد سعادت بیان می کند که بت شراب و مستی با اعطا رقص و شراب به ما سعادت بزرگ بخشیده است پس سعادت در نگاه افلاطون عبارت است از شراب و مستی لازم به ذکر است که در فلسفه (یونانزده) بحث سعادت و شقاوت ماه ها بطول می انجامد و بر هر حرفی که از افلاطون رسیده است تفسیرها و بحث و جدل ها رونق می گیرد. افلاطون در کتاب جمهوری می گوید: روحی سازگار که با موسیقی بیگانه باشد به افراط و تفریط می گراید<sup>۲</sup>

ارسطو شاگرد افلاطون که در فلسفه (یونانزده) مسلمانان به عنوان معلم اول معروف است می گوید: در این باره که موسیقی نهاد آدمی می پرورد و از این رو باید جزئی از تربیت جوانان باشد به اندازه کافی گفتگو شده است<sup>۳</sup> ارسطومی گوید: همگان متفقند که موسیقی ((دوری)) خشن ترین و مردانه ترین موسیقی هاست... پس روشن است که باید به جوانان موسیقی ((دوری)) آموخت<sup>۴</sup>

او می گوید: پس چنین استنتاج میکنیم که جوانان باید موسیقی فرا گیرند بدانگونه که نه همان داور کار دیگران شوند بلکه خود نیز ساز بزنند<sup>۵</sup> لذاست که فلاسفه مسلمان به پیروی از افلاطون و ارسطو به نگاشتن کتابهایی پیرامون موسیقی دست زدند با آنکه موسیقی در اسلام جایگاهی نداشت، این افراد موسیقی

<sup>۱</sup> قوانین ش/ ۶۷۲

<sup>۲</sup> جمهوری دوره آثار افلاطون ص ۱۰۹۵

<sup>۳</sup> سیاست ارسطو ص ۳۳۹

<sup>۴</sup> ص ۳۴۴ سیاست

<sup>۵</sup> ص ۳۴۰ سیاست

را بنام اسلام ترویج نمودند (اکثر فقها موسیقی که مُطرب و وجد آور باشد را حرام میدانند بحث فقهی نوشته جداگانه ای می طلبد) همانطوریکه با پیروی از افلاطون ها رقص اسلامی (سماع) را بنیاد نهادند و موسیقی را غذای روح نامیدند، فارابی و ابن سینا کتابهایی به نام الموسیقی الکبیر و الموسیقی نوشتند. در جهان غرب پیروان افلاطون موسیقی و رقص و مستی را از لوازم تمدن شمردند و هنر را در این موضوعات خلاصه نمودند و دارون و هم فکانش هنر را بر مبنای جنسیت و گزینه تناسلی توجیه می نمودند و کار به جایی رسید که نیچه فیلسوف بزرگ آلمان فریاد زد من تنها به خدائی باور دارم که رقصیدن بتواند. (ص ۷۶۹ / اراده قدرت فریدریش نیچه ترجمه دکتر مجید شریف) نیچه کار را به جایی رسانده است که می گوید خدائی که رقص نمی داند و نمی تواند بر قصد من اورا باور ندارم و خدا نمی دانم. ما برای حفظ امانت متن ترجمه ابو منصور بن عبدالمؤمن اصفهانی از کتاب عوارف المعارف شیخ شهاب الدین سهروردی چاپ ۱۳۷۴ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی به اهتمام قاسم انصاری را نقل می کنیم او می گوید: انس بن مالک (رض) روایت می کند که نزد رسول (ص) نشسته بودیم جبرئیل فرود آمد و بشارت داد رسول (ص) را و گفت یا رسول الله (ص) درویشان امت تو پیش از توانگران در بهشت خواهند رفت، به نیم روز و آن نیمه روز پانصد سال باشد رسول (ص) شاد شد و از غایت اهتزاز و ابتهاج گفت در میان شما کسی هست که قولی (آوازی بخواند) گوید و شعری بخواند؟ بدوی گفت نعم یا رسول الله (بلی من هستم) (پیامبر (ص)) گفت بیا وی (بدوی) این شعر را بر خواند.

فلا طیب لها ولا راقی

قد لسع حیه الهوی کبدی

فعدنه رقیتی و تریاقی

الا الحیب الذی شغفت به

چون از آواز باز ساز بدوی این اسرار به سمع نیاز رسول (ص) رسید در وجد آمد حاضران جمله با رسول (ص) در وجد آمدند و در حالت وجد ردا (عبا) از دوش مبارک رسول (ص) در افتاد چون بنشستند معاویه گفت ما احسن لعبکم یا رسول الله (چه بازی خوبی بود) (پیامبر این سخن از وی نپسندید و گفت: مه یا معاویه ساکت شو ای معاویه) که صاحب کرم و مروت و فتوت نباشد هر که در سماع ذکر دوست در حرکت نیاید پس ردای رسول (ص) به چهارصد پاره کردند و بر حاضران قسمت کردند بنای تخریق خرقة بر این حدیث است. (باب بیست و پنجم ص ۹۷ و ۹۸)

در متن عربی عوارف المعارف چاپ دار الکتب العربی بیروت ۱۹۸۳ میلادی سند هایی برای این روایت دروغین ذکر گردیده است، روایت بالا اذعان دارد که عبای پیامبر (ص) به چهار صد قسمت تقسیم شد و به حاضران داده شد یعنی چهار صد نفر حاضر بودند اما یک نفر هم این روایت را نقل ننموده است البته در



روایات اهل سنت قسمت اول یعنی فقیران امت تو زودتر به بهشت می روند دیده می شود اما قسمتهای بعدی در هیچ کتابی از کتابهای معتبر شیعه و سنی و حتی غیر معتبر دیده نمی شود .

سهروردی خواسته است نهایت اخلاص خود را به افلاطون در رقص و پیروی از رقص اثبات نماید و از این نوع دروغ های ناروا و تهمت های زشت به پیامبر اسلام (ص) نسبت می دهد او قبل از نقل روایت آداب رقص را نقل می کند و می گوید: ببايد دانست که بر تخریق خرقه (پاره کردن پیراهن هنگام رقص و عریان شدن) در وقت غلبه وجد و حال از عاشق صادق انکار نیست از بهر آنکه آن وجد کاروانی است از مصر حضرت احدیت بار در بسته با قمیص جذب که بوی پیراهن یوسف که وصل جانان از او می دهد از غایت شعله آن وجد صاحب سماع خواهد که قفس بپردازد تا شهباز جان به مرکز اعلاي خود طیران کند چون از آن عاجز آید خرقه پاره کند چون صاحب وجد خرقه پاره کند حاضران آن را پاره پاره کنند و هر یکی نصیبی بر گیرد که آن خرقه قریب العهد است به حضرت عزت و همچنین قول روقی مصری را در همین باب نقل می کند. مولوی می گوید :

جبریل همی رقصد در عشق جمال حق

عفریت همی رقصد در عشق یکی دیو

دیوان شمس غزل ۲۳۲۷

نیچه به پیروی از افلاطون به خدانسبت رقص میدهد سهروردی به رسول خدا با جعل حدیث تهمت رقص میزند و مولوی این نسبت را به جبرائیل میدهد. اینها اثرات طبیعی پیروی از افلاطون و ارسطو و فلسفه آنهاست. زیرا مولوی و سهروردی اشراقی و پیروان افلاطون هستند، مولوی در جای دیگر می گوید :

پس حکیمان (فلاسفه) گفته اند این نی ها

ازدوار چرخ (خدا) به گرفتیم ما

او می گوید :

سرو ما چون سازد آغاز سماع	قدسیان بر عرش دست افشانی کنند
در هوای عشق رقصان شوند	همچو قرص بدر بی نقصان شوند
هرکه او راسماع مست نکرد	منکرش دان گر چه کرد اقرار

کلیات شمس

مولوی حتی معتقد به سماع و رقص مردگان شده و می گوید:

شمس دین و شمس دین می گو و بس تا ببینی مردگان رقصان شده اندر کفن

مولوی یک گروه نوازنده داشت که آنها می نواختند و مولوی می رقصید و حتی درجایی با زنان می رقصید (پیروان مولوی در ترکیه پس از دیدن آموزش های یکساله رقص به محفل های رقص ادامه می دهند و این کار را عبادت می دانند. احمد ابن محمد طوسی از عارفان قرن هفتم و پیروان افلاطون (اشراقیون) می گوید: پریدن شخص به بالا در هنگام رقص اشاره است به جذب و کشیده شدن او از مرتبه انسانی به مقام احدیت.

(بوارق اللوامع ص ۱۵۹)

او کار را به جایی می رساند که می گوید: هر که به تحریم سماع قایل باشد کافر شود. (ص ۱ سماع وفتوت احمد طوسی)

**یکی از عارفان هند بنام عیسی جندالله در قرن یازدهم سماع و رقص را معادل نماز اعلام کرد**

یکی از عارفان معاصر می گوید: (الهی) اگر سر موئی باورم شود که پیشه ام در پیشگاه تو پذیرفته است چون سروی که از وزش صبا بیچپ و راست میچمد چنان پای کوبی و دست افشانی کنم که سنگ و گل را از شورم بشورانم و کوه دماوند را از سازم برقصانم<sup>۱</sup>

در مورد اوحدالدین کرمانی از دیگر عارفان بزرگ قرن هفتم می خوانیم که چون وی در سماع گرم شدی پیراهن مردان چاک کردی و سینه به سینه ایشان باز نهادی

(نفحات جامی/۵۹)

امروزه نیز در کشورهای اسلامی درویش ها و عارفان پیرو افلاطون به یاد شرابخواری افلاطون بنگ می خورند و حشیش می کشند و به یاد موسیقی او محفل های موسیقی ایجاد می نمایند و به یاد رقص او بر سر مزار های عارفان و خانقاه ها محفل های رقص بر پا می نمایند و نام آنرا سماع می گذارند و این کارها را عبادت می نامند و این عبادت فلسفی که ریشه در یونان و فلسفه آن دارد را موجب ثواب میدانند.

فلسفه یونان و مسائل جنسی: افلاطون در کتاب قوانین می گوید ((بهترین سازمان اجتماعی و کاملترین حکومتها و شایسته ترین قوانین را در جامعه ای می توان یافت که آن مثل مشهور در مورد آن صادق باشد که می گوید دوستان به راستی در همه چیز شریکند اگر چنین وضعی اکنون در کشوری برقرار است یا در آینده در کشوری برقرار شود بدین معنی که نه تنها همه اموال بلکه زنان و کودکان نیز میان هممردم مشترک باشند و مالکیت شخصی از هر نوع و به هر کیفیتی از بین برده شود))<sup>۲</sup>

آرمانشهر جناب افلاطون باکوشش های فراوان در غرب تا حدودی به وقوع پیوست و همه زنان و کودکان متعلق به همه مردان شدند لازم به ذکر است که افلاطون وقتی می گوید که همه اموال بلکه همه زنان و کودکان نیز میان همه مردان مشترک باشند منظور از مردم سرمایه داران است نه پیشه وران و خارجی ها و

<sup>۱</sup> ص ۳۶ الهی نامه/حسن زاده (چاپ سوم)

<sup>۲</sup> قوانین محمد حسن لطفی ۷۳۹/

برندگان زیرا او آنها را جزو مردم به حساب نمی آورد این روش، امروزه در پیروان غربی افلاطون نیز دیده می شود آنها وقتی می گویند حقوق بشر منظور آنها از بشر خودشان و پیروان آنهایند وبقیه را بشر نمی دانند لذاست که انجمن های حقوق بشر در قبال ستم های آنها به فلسطینیان و دیگر مظلومان جهان سکوت اختیار می نمایند در کتاب جمهوری، افلاطون در مورد اشتراک در زنان و کودکان می گوید ((زنان پاسدار باید متعلق به همه مردان پاسدار باشند و هیچ یک از آنان نباید با مردی تنها زندگی کند کودکان نیز باید در میان آنان مشترک باشند پدران نباید کودکان خود را از میان آنان تمیز دهند و کودکان نیز نباید پدران خود را بشناسند<sup>۱</sup>) جهان غرب امروز به پیروی از افلاطون پرداخته به طوری که روز به روز پرورش گاههای کودکان نا مشروح افزایش می یابد و خانواده ها از هم پاشیده می شوند بطوریکه یکی از اساتید دانشگاه سوربون فرانسه می گوید: اگر یک نفر آمریکایی شاگرد من باشد من به او موضوع «معرفی پدر واقعی خود» به عنوان پایان نامه ارائه خواهم داد و اگر او بتواند از عهده این موضوع مشکل برآید و بتواند پس از تحقیق پدر واقعی خود را معرفی کند من به او مدرک دکترا اعطا می نمایم " یعنی بر اثر فساد اخلاقی و بی بند و باری معرفی پدر واقعی در غرب مشکل شده است البته این نتیجه طبیعی عمل به فلسفه افلاطون و امثال اوست افلاطون کار را به جایی می رساند که می گوید: ولی قانون مانع زنا شوئی برادر و خواهر نخواهد بود<sup>۲</sup>

افلاطون نوعی ورزش که مردان با بدن های کاملاً برهنه انجام می دادند را به زنان نیز پیشنهاد می کند و می گوید: پس بگذار زنان پاسدار برهنه شوند و خود را به جامه قابلیت بیاریند و دوشادوش مردان به میدان کارزار بروند و در دیگر خدمات پاسداری نیز با مردان همکاری کنند با این فرق که چون ناتوان تر از مردان اند تکالیف سبکتر را به عهده آنان خواهیم گذاشت مردی که با دیدن زنان برهنه در ورزشگاه خنده استهزا بر لب می آورد خامی و نادانی خود را آشکار می کند<sup>۳</sup>

غرب به پیروی از افلاطون ورزش های زنان را با بدن های نیمه برهنه رایج نموده و لباس های نیمه برهنه نشانه فرهنگ و تمدن می شمارد باید توجه داشت این فرهنگ، فرهنگ فلسفی یونانی است نه دینی .

به پیروی از افلاطون در آتن زندگی خانوادگی مصداقی نداشت بلکه زن و مرد جداگانه زندگی میکردند و روابط نا مشروع امری عادی تلقی میگردد .

این نظریات لذت گرایانه در اکثر فلاسفه و پیروان افلاطون دیده می شود چنانکه اپیکور از فلاسفه معروف غرب باستان می گوید: ما یکبار به دنیا آمده ایم و بار دیگر به دنیا نخواهیم آمد و این جریان هرگز تکرار

<sup>۱</sup> جمهوری / ۴۵۷

<sup>۲</sup> جمهوری / ۴۶۱

<sup>۳</sup> جمهوری / ۴۵۷

نخواهد شد و تو که بر فردا تسلط نداری شادی های خود را به عهده تعویق میفکن چه زندگی به تردید و تسامح به هدر می رود و همه می میریم بدون آنکه خویشتن را فارغ داشته باشیم"<sup>۱</sup>

اسپینوزا از دیگر پیروان افلاطون و فیلسوف بزرگ غرب می گوید: شناخت خیر و شر چیزی نیست مگر عاطفه لذت و الم از این حیث که از آنها آگاهیم

ما چیزی را خیر یا شر می نامیم که برای حفظ وجود ما مفید یا مضر باشد بنابراین وقتی که در می یابیم که چیزی لذت یا المی در ما ایجاد می کند آن را خیر یا شر می نامیم. لذا شناخت خیر و شر چیزی نیست مگر تصور لذت یا الم که از خود عاطفه لذت یا الم ناشی می شود"<sup>۲</sup>

نیچه دیگر فیلسوف غرب می گوید: تمنای هیچ ستایشی نداشتن آدمی می کند آنچه را به سودش هست یا آنچه را به او لذت می بخشد"<sup>۳</sup>

اقبال لاهوری در مورد نیچه می گوید:

نیستتر اندر دل مغرب فشرد دستش ازخون چلیپا احمر است

آنکو بر طرح حرم بتخانه ساخت قلب او مومن عقلش کافراست

جان لاک از دیگر فلاسفه انگلیس اصول اخلاقی را از ریشه نفی می کند او فصل سوم کتاب خود را مختص نموده است. به اثبات اینکه اصول فطری اخلاقی وجود ندارد او می گوید: عدل و ایمان بالاصاله در مردم وجود ندارد"<sup>۴</sup>

این اخلاق فلسفی و بر خواسته از فلسفه (یونانزده) است که همه کارها را در لذت و منفعت جایز می داند. جان استوارت میل از دیگر فلاسفه غرب و طراح استعمار به پیروی از افلاطون می گوید: مثلاً در این نکته بحثی نیست که جامعه (فلسفی) باید روابط جنسی آزاد میان مردها و زن ها و هم چنین عمل قمار بازی را تحمل کند و به دیده اغماض بنگرد"<sup>۵</sup>

او در ادامه می گوید: آیا عادلانه است که ما دلال (زنا) را که رابطه وصلت بین دو فرد اجنبی، یک مرد و یک زن شده است حبس یا جریمه نقدی کنیم. در حالی که از نظر اصولی قبول کرده ایم که خود عمل دخالت نا کردنی است"<sup>۶</sup>

نیچه از بزرگترین فلاسفه غرب یک روسپی باز بود او در کتاب ((واپسین شطحیات)) می گوید: با این خانمها به عشق ورزیهای زیادی کشیده شده ام آنها هم احساس می کردند که از این طریق شکوفا شده اند و این خود اعتبار و آبروی مرا مضاعف کرد"<sup>۷</sup>

نیچه در جای دیگری می گوید: اگر نگذارید پیانو بنوازم در کلیساجلق (استمننا) خواهم زد و همسایگان روسپی بدون شک شادتر خواهند شد"<sup>۸</sup>

آیا این تراوشات فکر بشر در بند شهوات رامی شود به عنوان فلسفه قابل احترام دانست؟ و آیا عاقلانه است افلاطون، ارسطو و استوارت میل و نیچه ها را به عنوان امام بپذیریم و اخلاق فلسفی (یونانزده) آنها را بجای

اخلاق دینی و سیاست فلسفی (یونانزده) آنها را بجای سیاست دینی تقدیس نمائیم؟ واقعیت این است که فلسفه (یونانزده) نتوانسته است و نمی تواند به انسان با دید کرامت بنگرد و اگر فلسفه (یونانزده) به جای دین بنشیند جامعه ای بی بند و بار وستمگر تحویل خواهد داد و امروز جهان غرب شاهد این کرشمه های فلسفه (یونانزده) است یکی دیگر از پیروان افلاطون و فیلسوف بزرگ برتراندراسل در خصوص این مسئله می گوید ((بالاخره لازم است که مسئله اخلاق جنسی را هم مانند سایر مسائل مورد بررسی قرار دهیم اگر از انجام عملی زانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که ارتکاب آن را محکوم کنیم))<sup>۹</sup>

در جای دیگر می گوید (بقیه هم باید) مثل من این دو نتیجه را بگیرند اولاً عشق بدون بچه آزاد است وثانیا ایجاد اطفال باید تحت مقرراتی شدید قرار گیرد))<sup>۱۰</sup>

هم او در کتاب برگزیده افکار راسل می گوید ((مردم از ازمه بسیار قدیم دست به روابط جنسی نامشروع میزدند و این حرف اگر هم در تئوری غلط باشد عملاً صحیح می باشد هرگز توقع نمی رود که یک مرد به هنگام زن گرفتن قبلاً با کسی تماس نگرفته باشد و حتی پس از ازدواج هم))<sup>۱۱</sup> لازم به ذکر است که برتراندراسل نه تنها یک فیلسوف بلکه همچون افلاطون و ارسطو از سرمایه داران و وابستگان دربار سلطنت ظلم است و او و فلاسفه مذکور همفکر او را باید جزو طراحان و برنامه ریزان جوامع غربی شمرد و آنها در جوامع خویش حتی بیشتر از یک مرجع دینی در جامعه ما تاثیر گذار هستند. متأسفانه افکار افلاطون گاهی حتی فلاسفه متدین مسلمان را نیز تحت تاثیر قرار می داده چنانکه صاحب شفا در مجموعه رسایل خود رساله ای دارد بنام رساله العشق ایشان در فصل پنجم آن می گوید: وقتی انسان صورت زیبا و نمکی ای را دوست داشته باشد آن عشق موجب رفعت درجه می شود و لذاست که فلاسفه سالک در این عشق هستند و لذاست که پیامبر فرمود ((اطلبوا الحوائج عند حسان الوجوه)) حاجت هایتان را پیش مهرویان ببرید.... عشق به صورت زیبا سه پیامد دارد ۱- معانقه و در آغوش گرفتن ۲- بوسه ۳- نزدیکی کردن. نوع سوم فقط در

<sup>۱</sup> اصول نظریات اپیکور صفحه ۱۵۲ شماره ۱۴ ترجمه رضاصدوقی تهران ۱۳۴۵

<sup>۲</sup> اخلاق باروخ اسپینوزا ترجمه دکتر محسن جهانگیری صفحه ۲۲۷

<sup>۳</sup> اراده قدرت / دکتر مجید شریف صفحه ۷۱۸

<sup>۴</sup> جستاری در فهم بشر- جان لاک ترجمه شفق رضا زاده صفحه ۴۵

<sup>۵</sup> صفحه ۲۵۱ / رساله ای درباره آزادی / میل

<sup>۶</sup> رساله ای درباره آزادی جان استوارت میل ترجمه جواد شیخ الاسلامی صفحه ۲۵۴

<sup>۷</sup> ش ۴۵ / واپسین شطحیات / ت / حامد فولادوند

<sup>۸</sup> ش ۱۲۴ / همان

<sup>۹</sup> جهانی که من می شناسم ص ۶۸

<sup>۱۰</sup> زناشویی و اخلاق ص ۱۲۲

<sup>۱۱</sup> ص ۱۳۱ برگزیده افکار راسل ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی

مورد کنیز و همسر جایز است اما بوسه و در آغوش گرفتن (معانقه) اگر منجر به مسائل شهوانی نشود اشکال ندارد.

از نظریه پردازان شهوترانی زیگموند فروید، از بنیاد گذاران روانشناسی فلسفی است که آن را از فلسفه افلاطون استخراج نموده، به پیروی از افلاطون معتقد است که همه زنان و کودکان از آن همه مردان باشند و افسردگی های روانی را ناشی از عدم ارضا جنسی می داند او مسئله جنسی را یک تشنگی می داند که هر زمان و در هر مکان انسان تشنه شود حق دارد سیراب شود و آب بنوشد او در مسائل جنسی کاملاً پیرو افلاطون است، افلاطون در مورد این مسئله می گوید ((منظور را روشن بیان کنم و بگویم وقتی خواهش غریزی که از خرد بیگانه است به اعتقادی که راجع به نیکی داریم فائق آید و این خواهش مربوط به درک و تملک زیبایی جسمی و لذت بردن از آن باشد و از شهوت نیرو گیرد عشق نامیده می شود))<sup>۱</sup>

چنانچه فروید نیز به پیروی از افلاطون عشق را به معنای شهوت می داند و او معتقد است هر وقت این امیال شهوی پیدا شد باید ارضا شود و گرنه تبدیل به بیماری می گردد در صورتی که شرقی ها مجنون پاکدامن را سمبل عشق مجازی می دانند غربی ها و غرب زده ها قرص جلوگیری از حاملگی را به معشوقه های خود هدیه می دهند فروید حیا را نوعی بیماری تلقی می نماید و معتقد است غیرت عبارت است از حسد مردان به رقیبان خود او بی شرمانه مهر مقدس مادری را جزو روابط جنسی تلقی می نماید و می گوید ((اولین جلوه غریزه شهوی هر فرد به خاطر مادرش بر انگیخته می شود در واقع می توان چنین گفت که غریزه عشق در نخستین مرتبه مادر و غریزه کینه پدر را هدف قرار می دهد در رابطه کودک با مادر اولین وهله یعنی دوران خود دوستی در آغوش مادر پرورش می یابد و همانگاه لیلی بیدو متوجه لبهای اوست او به وسیله مکیدن پستان متلذذ می گردد))<sup>۲</sup>

بدون شک این بدترین تعبیری است که تاکنون از مهر مقدس مادر شده است اینکه کودک مادر خود را هدف شهوی قرار می دهد جمله مذکور نمی تواند از یک انسان باشد بلکه به یقین این جمله از شیطان است که به فرزند و جنود خود امثال فروید القاء کرده است بدون شک فلسفه افلاطون با ارائه نظرات اشتراکیت جنسی و چنان تعریفی از عشق و فروید با الهام از اینها و ارائه نظریات زشت خود مرتکب بدترین جنایات اخلاقی در تاریخ بشر شده اند و این نظریات به قدری زشت است که در هیچ مکتبی از مکاتب فکری شرق حتی در هندو ها نیز نمی توان یافت جهان غرب با الهام از این افراد لباس راکه به معنای پوشاننده بدن است **dress** به معنای نمایانگر بدن می داند و لباسهایی که نیمه عریانند ترویج می کنند و میلیون ها عکس و فیلم مستهجن از طریق مجلات، سینماها، تلویزیون و اینترنت و صدها ابزار دیگر مخابره می نمایند تا بلکه

<sup>۱</sup> چهار رساله افلاطون ترجمه دکتر محمود صنایعی ص ۱۲۲

<sup>۲</sup> آینده یک پندار / فروید/ ت هاشم رضی ص ۲۵۰ اسفند ۱۳۴۰

بتوانند فرهنگ مستهجن و مبتذل خود را در مردم دیگر نقاط جهان ترویج نمایند و اسافل اندام مادران و خواهران خویش را به عنوان تمدن به رخ جوانان شرقی بکشند.

**یونان و همجنس‌گرایی:** عشق مردان به پسران و همجنس‌بازی در یونان امری رایج بوده و خصوصیات شاعرانه را در برداشته به طوریکه تمام احساسات در عشق همجنس از قبیل حسد بی‌خوابی درد و اشک افشانی در فراق یار شامل می‌شد، منظور افلاطون از عشق در کتاب فدروس او و کتاب مهمانی عشق به همجنس است بطوریکه نتیجه کتاب مهمانی این است که عشق به همجنس برتر از عشق مرد به زن است این نظر افلاطون است و همجنس‌بازی از رسوم یونانیها بوده مورد تأیید افلاطون و امثال او بوده و این کار زشت در ملل دیگر به هیچ وجه دیده نمی‌شود. چنانکه جواهر لعل نهرو نویسنده ونخست وزیر اسبق هند می‌گوید: از ادبیات یونانی به خوبی پیداست که روابط جنسی با همجنسان و لواط بد شمرده نمی‌شده است در واقع این روابط صورت عاشقانه هم پیدا می‌کرده است ظاهراً صورت ادبی این شده بود که معبود و معشوق به صورت جنس نر نمایانده شود و مرد باشد در ادبیات سانسکریت چنین چیزی مطلقاً دیده نمی‌شود و ارتباط جنسی با همجنسان و لواط مسلماً در هند نه مورد تأیید بوده و نه رواج داشت<sup>۱</sup> هرودت مورخ یونان باستان با افتخار تمام می‌گوید: (پارس‌ها) روابط جنسی با پسران را از یونانیان آموخته‌اند<sup>۲</sup>

این مطلب گویای آنست که در ایران باستان چنین رسوم زشتی وجود نداشت افلاطون در کتاب مهمانی از خدای عشق نام میبرد و می‌گوید: اروس که با آفرودیت پیوند دارد از مردی تنها پدید آمده است و در ایجاد او زنی سهمیم نبوده از این رو روی با پسران دارد و کسانی که از او الهام می‌یابند تنها به پسران دل می‌بازند که طبعاً هم خردمند تر از زنانند و هم نیرومند تر از آنان<sup>۳</sup>

افلاطون همجنس‌بازی را از ارزشها و افتخارات غربی (یونانی) می‌پندارد و در مدح آن می‌گوید: در ایونیا و شهرهائی مانند آن که تحت تاثیر فرهنگ شرقی قرار دارند تسلیم شدن معشوق در برابر عاشق مایه ننگ است زیرا در آن شهرها که حکومت استبدادی دارند اصولاً عشق ورزی با پسران و دلبستگی به دانش (فلسفه) و ورزش زشت شمرده می‌شود<sup>۴</sup>

افلاطون در مطلب بالا عشق ورزی با پسران و همجنس‌بازی را ملازم فلسفه ذکر می‌کند و به نظر او فلسفه و همجنس‌بازی از خصوصیات شهر اوست او می‌گوید در جاهائی که استبداد حاکم است همجنس‌بازی و فلسفه زشت شمرده می‌شود در واقع او می‌گوید: فرهنگ شرقی همجنس‌بازی و چرندیات (فلسفه) را زشت می‌شمارد و این علامت استبداد است و ترویج چرندیات و همجنس‌بازی علامت دموکراسی

<sup>۱</sup> ص ۲۶۱ جلد ۱ کشف هند جواهر لعل نهرو محمود تفضلی

<sup>۲</sup> ص ۱۳۵ تاریخ هرودت ت هادی هدایتی

<sup>۳</sup> ش ۱۸۱ مهمانی

<sup>۴</sup> ش ۱۸۲ مهمانی

و حکومت برده داران است این تفکر را امروزه نیز جوامع غربی همچنان ترویج می نمایند افلاطون در دفاع از همجنس بازی می گوید ((کار زیبا آنست که آدمی تقاضای مرد بدی را به وجهی بد بر آورد و کار زیبا آنست که انسان نیکمردی را به وجهی نیکو به آرزویش برساند))<sup>۱</sup>

افلاطون در وصف قانون شهر ایده آل و مدینه فاضله خود (که عدالت را در پایبندی به قانون میدانند) می گوید (( پس به حکم آئین شهر ما تسلیم شدن معشوق (پسر) به تقاضای عاشق تنها در صورتی پسندیده و زیباست که دو اصل در آن واحد رعایت شوند بدین معنی که عاشق پیوسته در این اندیشه باشد که به دانش و خرد و قابلیت معشوق بیفزاید و در این راه از هیچ خدمتی دریغ نرزد و معشوق نیز همواره بر آن باشد که دست رد به سینه کسی که او را بهتر و خردمند می سازد نگذارد فقط آنجا که این دو اصل با یکدیگر توأم گردند تسلیم شدن معشوق به تقاضای عاشق پسندیده و زیباست و گرنه زشت است و هم در این صورت اگر عاشق یا معشوق به اشتباه بافتد و فریب بخورد اشتباه برای او مایه ننگ نیست و حال آنکه در غیر آن صورت خواه اشتباهی در میان باشد و خواه نه جز ننگ نتیجه ای بار نمی آید<sup>۲</sup>

انسان از خجالت سرخ می شود وقتی میخواند که فلاسفه ما قرن‌ها بر سر عدالت افلاطون بحث کردند عدالتی که او در رعایت قانون می داند و قانون او می گوید مرد عاشق و همجنس باز اگر به معشوق پسر فلسفه بیاموزد معشوق باید به وجهی خوب خواسته عاشق خود را بر آورد کند و این کار مایه ننگ نیست یعنی با او... افلاطون در ادامه می گوید ((مردانی که نیمی از جنس مردانند در پی مردان می روند بدین معنی که در جوانی مردان را دوست دارند و همواره می خواهند در کنار آنان بسر ببرند و با آنان هم آغوش گردند گر چه بعضی از کسان آن گونه جوانان را به دیده حقارت می نگرند و تهمت بی شرمی بر آنان می نهند ولی این تهمت نارواست "

«مهمانی دوره آثار افلاطون محمد حسن لطفی صفحه ۴۴۰ جلد ۱ شماره ۱۹۲/»

سقراط نیز همجنس باز بوده بطوریکه آلیادس معشوق سقراط است افلاطون در کتاب مهمانی نقل می کند که معشوق سقراط وارد اتاق شد و بعد آلیادس گفت: بسیار بجاست ولی هم پیاله سوم کیست؟ در این هنگام برگشت و همین که چشمش به سقراط افتاد از جای جست و فریاد بر آورد خدایا این چیست؟ سقراط اینجا هم حاضری؟ اینجا هم مثل همه جا که انتظار دیدنت را ندارم در کمین من نشسته ای به اینجا چرا آمدی؟ و چرا درست در همین جا لمیده ای و چرا در کنار آریستوفانس یا مردان دیگری که در مجلس

<sup>۱</sup> ش ۱۸۳ مهمانی

<sup>۲</sup> ش ۱۸۴ مهمانی



حاضرند ننشسته ای؟ چرا باز نقشه خود را چنان کشیده ای که در کنار آنکه از همه زیبا تر است جای بگیری؟

سقراط گفت: آگاتون بدادم برس عشق این جوان مایه دردسر من شده است از روزی که به او دل باخته ام حق ندارم به نوجوانی زیبا بنگرم تا چه رسد که گفت و گوئی کنم<sup>۱</sup>  
مطلب بالا زیبایی شناسی افلاطون و هنر و نظر کذائی افلاطون و عشق او به زیبایی و (همجنس بازی) را منعکس می کند اینست فلسفه یونانزده؟! زیبا شناسی و عشق!!!؟

یکی دیگر از کتاب های معروف افلاطون فدروس است مترجم کتاب دکتر محمود صناعی می گوید: در اینجا باید گفت در آثار افلاطون بیشتر عشق به همجنس است<sup>۲</sup>

در این کتاب افلاطون از عشق (به همجنس) تمجید می نموده و می گوید: منظور را روشن بیان کنم و بگویم وقتی خواهش غریزی که که از خرد بیگانه است به اعتقادی که راجع به نیکی داریم فائق آید و این خواهش مربوط به درک و تملک زیبایی جسمی و لذت بردن از آن باشد و از شهوت نیرو گیرد عشق نامیده می شود<sup>۳</sup>

او به وضع قوانینی در هم جنس بازی می پردازد و می گوید: معشوق نباید زنا شوئی کند و خانواده و فرزند داشته باشد آری این است آنچه عاشق از معشوق می خواهد چه منظور او تنها بهره مندی از معشوق است<sup>۴</sup>  
او می گوید: ستایش و نکوهش اگر عاشق مست نباشد برای معشوق طاقت فرساست و اگر مست باشد معشوق را عذابی دردناک است<sup>۵</sup>

قسمتهای عمده کتاب فدروس افلاطون، قانون و فلسفه همجنس بازی است افلاطون چهارنوع جنون را ذکر می نماید و جنون چهارم که جنون عشق و همجنس بازی است را ترجیح می دهد کتاب دیگر افلاطون ((عاشقان)) است او در این کتاب می گوید ((در این میان پسران هم متوجه گفت و شنید ما گردیده و دست

<sup>۱</sup> مهمانی دورها آثار افلاطون جلد ۱ صفحه ۴۶۷ محمد حسن لطفی شماره ۲۱۳/

<sup>۲</sup> چهار رساله افلاطون ترجمه دکتر محمود صناعی صفحه ۹۸

<sup>۳</sup> ص/ ۱۲۲ همان

<sup>۴</sup> صفحه ۱۲۵ همان

<sup>۵</sup> صفحه ۱۲۶ همان

از نزاع برداشته و خاموش شده بودند تا سخنان ما را بشنوند نمی دانم عاشقانشان چه حالی داشتند ولی من خود مبهوت زیبایی آنان شده بودم همچنانکه همیشه در برابر پسران زیبا اختیار از دست می دهم))<sup>۱</sup>

در زمان رنسانس به علت اقتداء اروپا به یونان باستان فسق و فجور یونان احیاء گردید به طوری که ویل دورانت در این مورد می گوید: اما در مورد همجنس گرایی باید بگوییم که تقریباً یک قسمت اجباری از احیای رسوم یونان باستان بود، اومانیزست ها با نوعی محبت ادیبانه درباره آن چیز می نوشتند و آریوستو همه آنان را به آن کار معتاد می دانست<sup>۲</sup>

امروزه نیز پیروان غربی افلاطون همجنس بازی را ترویج می نمایند و لذاست که در اکثر کشورهای غربی انجمنها و احزابی منظم به عنوان مدافعان حقوق همجنس بازی فعالیت می نمایند چنانچه یکی از شعارهای انتخاباتی بیل کلنتون رئیس جمهور سابق امریکا و جان کری ((دفاع از حقوق همجنس بازان بود)) حتی بعضی از کشورهای غربی ازدواج همجنس بازاها را به رسمیت می شناسند این مفهوم عشقی است که افلاطون مجوز آنرا صادر نموده و در غرب رایج گردیده است!

در پیروان شرقی افلاطون شاهد بازی با، باده و می، گویای همین تفکر بوده است با این فرق که بعضیها اینها را بمعنای رمز و راز و اسرار می گرفته اند.

اما افلاطون (مرشد فلاسفه ما) در تشریح رمز عشق و آرزوی عاشق می گوید ((اکنون باید دید عاشق در برابر تن معشوق که تصاحب کرده و در این اندیشه است که آن را چیزی لذت بخش سازد نه خوب. چه رفتاری در پیش می گیرد و برای پرورش آن چه گامهایی بر می دارد؟ پیداست که چنان عاشقی تنی نرم می خواهد که در سایه پرورش یافته و به زندگی خوش و آرام زنانه خو گرفته است))<sup>۳</sup>

افلاطون بعد از یک اظهار نظر طولانی در مورد هم جنس بازی می گوید ((به قول شاعر عشق عاشقان به پسران خوب و چون عشق گرگان به گوسفندان است))<sup>۴</sup>

ارسطو می گوید که استاد او افلاطون لواط پدر با فرزند و برادر بابرادر را تجویز می نماید ارسطو در کتاب سیاست می گوید ((نیز شگفت آور است که صاحب نظری (افلاطون) که کودکان را در میان همه مشترک کرده است فقط به این بس کند که عاشقان را از هم خوابگی با یکدیگر باز دارد ولی عشق یا نزدیکی های نوع دیگر را که میان پدر و پسر یا برادر با برادر سخت ناپسند است منع نکند.))<sup>۵</sup>

گوته شاعر بزرگ مغرب زمین به پیروی از افلاطون در کتاب (گفتگوهای گوته با مولر) می گوید منشأ، آن (همجنس بازی) این واقعیت است که از نظر گاه زیبایی شناسی محض، مرد زیباتر، والاتر و کاملتر از زن است

<sup>۱</sup> عاشقان ص ۲۵۴۲ مجموعه آثار افلاطون ت لطفی

<sup>۲</sup> ص ۶۰۸ تاریخ تمدن (رنسانس)

<sup>۳</sup> فایدروس شماره ۲۳۹

<sup>۴</sup> فایدروس شماره ۲۴۱

<sup>۵</sup> سیاست ص ۴۷

این احساس وقتی که در کسی پیدا شد به آسانی می تواند خاصیت حیوانی و مادی بیابد عشق ورزی با پسران از آغاز بشریت وجود داشته است و از این رو با اینکه خلاف طبیعت است می توان گفت جزء طبیعت حیوانی است"<sup>۱</sup>

محمد بقائی (ماکان) نویسنده ایرانی در مقدمه کتاب خدایان و آدمیان می گوید: آیا به واقع آن گونه که معروف افتاده ، وجود افلاطون برای بشریت سودمند بوده ؟ آیا قبح همجنس گرائی که در غرب از میان رفته و عشق که در این پهنه به بیراهه می رود حاصل اندیشه او نیست؟

آقای کریستوفر اسید در مورد مسیحی ها می گوید: بطور کلی ، افلاطون را به مراتب بیشتر از فیلسوفان دیگر پذیرفتند و با گرمی بیشتری از او استقبال کردند البته اندیشه هایی هم بود که دشمنی و نفرت را بر می انگیزتند رد ازدواج در کتاب جمهوری و این پیشنهاد که کودکان به صورت اشتراکی پرورش یابند ، مجاز دانستن عشق به هم جنس ، و مرز بندی شدید جامعه را بر اساس قدرت عقلی ، به ندرت به طور کلی محکوم کرده اند"<sup>۲</sup> آقای ورنر یگر می نویسد: جوانان یونانی بارها درباره این سؤال بحث می کردند که آیا تسلیم شدن به خواهش عاشق اصلاً مجاز است یا نه ، و اگر مجاز است تحت کدام شرایط و اوضاع و احوال یک جوان حق دارد تن خود را در اختیار عاشق بنهد؟ ما نمونه این بحث را در مکالمه مهمانی افلاطون در گفتار پاسانیاس دیدیم . لیزیاس از عقیده کسانی هم که تسلیم شدن را مجاز می دانند فراتر می رود و این پیشنهاد سخیف را به میان می آورد که بهتر آنست که جوانان تن خود را تسلیم دوستی کنند که دچار جنون عشق نیست بلکه کاملاً عاقل و هوشیار است زیرا چنین دوستی گرفتار طوفان هیجان نیست و از سر خودخواهی و غیرت معشوق را منزوی نمی سازد و از معاشرت با مردان دیگر برکنار نگاه می دارد و از این طریق به او زیان نمی رساند.

سقراط در گفتار نخستین خود انواع میلها را به طور دقیق و منطقی تعریف می کند و برای تأیید ادعای لیزیاس دلایلی دیگر می آورد ولی هنگام سخن گفتن روی خود را می پوشاند زیرا آگاه است که با سخنان خود به موضوع بی حرمتی روا می دارد در این گفتار او نیز مانند لیزیاس عشق را یکی از انواع میلهای شهوی تلقی می کند و استدلالهای خود را بر این تلقی مبتنی می سازد بنابراین تلقی، عاشق کسی است که لذتهای جسمانی را بر نیکی برتری می نهد خودخواه و حسود و مستبد است و اعتنائی به نیکی و کمال جسمی و روحی معشوق ندارد و همان گونه که خیر و صلاح جسمانی او را فدای شهوت خود می سازد روحش را نیز تا آنجا که بتواند از فلسفه دور نگاه می دارد"<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> ص ۹۱۹ ج ۲ متفکران یونانی تئودر گمپر تس ترجمه محمد حسن لطفی

<sup>۲</sup> ص ۵۸ فلسفه در مسیحیت باستان کریستوفر استید/عبد الرحیم سلیمانی اردستانی)

<sup>۳</sup> ص ۱۲۱۴ ج ۳ پایدیا / ورنر یگر / محمد حسن لطفی

پالرسل کتابی دارد بنام صدهمجنس بازمشهور او در آن کتاب بعد از ذکرسقراط و افلاطون و ارائه مدارک، فصلی را نیز به آگوستینوس و فرانسیس بیکن اختصاص داده است. صاحب اسفار در شرح این نظریات کذائی افلاطون درجلدهفتم کتاب اسفار/ موقف هشتم فصلی دارد بنام((فی ذکرعشق ظرفاء والفتیان للاوجه الحسان)) ایشان در آنجا می گوید:بدان در این عشق(پسران زیبا) بین حکماء و فلاسفه اختلاف است بعضی مخالف آن هستند وعده ای موافق اند.و از آن حکماء هستند کسانیکه می گویند: آن ((جنون الهی)) است ونظر درست اینستکه این عشق یعنی لذت شدید بردن ازدیدن صورت زیبا ی(پسران) و محبت به زیبارویان وکسانی که اندام مناسب دارند چون در اکثر اقوام بوده پس از((اوضاع الهیه)) است وحکمت(فلسفه) است پس این عشق (به پسران زیبا) پسندیده و درست است " (ص ۱۷۲ / جلد ۷ / اسفار / ملا صدرا)

اوکردها، اعراب، ترکها و سیاه پوستان را بخاطر نداشتن رسم این عشق (به پسران زیبا) موردسرزنش قرار می دهد و می گوید:این اقوام بخاطر قسی القلب بودن و طبایع تند داشتن عشق به زنان را ترجیح میدهند .

(ص ۱۷۲ / ج ۷ / اسفار)

البته او هدف از این عشق را شهوانی نمیداند بلکه آموزش علوم به آنها قرار می دهد و در ادامه می گوید: در این عشق وجد و حزن و بکاء، گریه و زاری و رقت قلب مطرح است که انسان را از مشغولیات دنیا می برد<sup>۱</sup> صدرا در ادامه عبارتی دارد که بیانگر عمق اثر پذیری او از افلاطون است ما این عبارت را به ترجمه خواجهی نقل مینمائیم:

اگر آنچه را که نهایت آرزوی عاشق است برایش اتفاق بیافتد یعنی نزدیک شدن به معشوقش و حضور با او در مجلس صحبتش، و این آرزویش حاصل شود، بالا تر از آنرا در خواست می کند و آن آرزوی خلوت کردن و نشستن با او، بدون حضور هیچ کسی می باشد و چون آرزوی این آرزو بر آورده شد و مجلس از اغیار خالی گشت آرزوی در آغوش کشیدن و بوسیدن دارد چون این هم بر آورده شد در خواست خوابیدن در یک بستر و التزام به تمام جوارح و اعضاء را، بیشتر از آنچه در خور است، دارد<sup>۲</sup>

در مورد عبارت فوق صدرا، بین دو دیدگاه موافق و مخالف اختلاف شدیدی وجود دارد مخالفین صدرا مثل آل آقا در فصایح الصوفیه و صاحب خیراتیه و عده ای از مکتب خراسان معتقد شده اند که صدرا لواط راتجویز نموده است موافقین صدرا می گویند در عبارت فوق صدرا، مسئله عشق به شاهد را با دیدگاهی عرفانی و غیر شهوانی مطرح نموده است و نسبت لواط به فیلسوف بزرگی چون صدرا تهمتی بیش نیست و بر افرادی که به عشق ملا صدرا توهین می نمایند باید حد جاری نمود و شلاق زد.

صرف نظر از برداشت های موافقین و مخالفین ملا صدرا که هر دو به افراط و تفریط گرائیده اند، دو نکته در مطلب فوق قابل انکار نیست.

۱- ملا صدرا مطلب فوق را از افلاطون گرفته و شرح نموده است، چنانچه واژه ((جنون الهی)) مذکور در اسفار، را افلاطون در کتاب مهمانی خویش ذکر نموده است و صدرا نیز همچو افلاطون مخالفین عشق مذکور را تحقیر نموده و مثل او عشق مذکور را در ردیف حکمت و فلسفه قرار داده است.

۲- صدرا به زعم آنکه افلاطون حکیمی الهی است و اشتباه در نوشته های او رخ نمی دهد نه تنها به توجیه نظرات افلاطون پرداخته بلکه خود او نیز تحت تأثیر افلاطون قرار گرفته است.

منفعت گرایی: منفعت گرایی و سود پرستی که یکی از اصول فلسفه غرب است نیز ریشه در افکار افلاطون دارد افلاطون در رساله هیپارخوس سود مادی را مساوی با ((نیک)) قرار می دهد و نیک را همان سود می داند و در بحث با دوست خود او را نیز با دلائل فلسفی معتقد می سازد که سود همان نیک است و سود گرایی نیکی است. افلاطون می گوید ((اگر بیاد نداری بگذار من به یادت بیاورم تو آماده نبودی بپذیری که

<sup>۱</sup> ص ۱۷۴ / ج ۷ / الجزء الثاني من السفر الثالث / أسفار / ملأ صدرا

<sup>۲</sup> ص ۱۹۹ اسفار سفر از حق به خلق / ترجمه محمد خواجهی چاپ اول ۱۳۷۹

مردمان نیک و درستکار در این آرزو هستند که از هر گونه سودی بهره مند شوند و ادعا می‌کردی که آنان فقط در طلب سودی هستند که از راه راست بدست می‌آید در حالی که از سود نادرست و بد گریزانند دوست: راست است

سقراط (افلاطون): ولی بحث ما مجبورمان کرد که هر گونه سودی را خواه بزرگ باشد و خواه کوچک نیک بدانیم دوست: حق باتوست...

سقراط (افلاطون): شاید در آینده قانعت کند روی اجبار و خواه به هر علت دیگر در این نکته با من همداستانی که هر نوع سود اعم از کوچک و بزرگ نیک است دوست: آری چنین است.

سقراط (افلاطون): پس تو خود می‌گوئی و تصدیق میکنی که همه آدمیان سود پرستند چه آدمیان شریف و درستکار و چه مردمان بد و نادرستکار<sup>۱</sup> افلاطون به خاطر منفعت‌گرایی و سودجویی فقراء و گدایان را افراد بی ارزش می‌شمارد و می‌گوید ((در جامعه ما جایی برای گدایان نیست هر کس بخواهد زندگی را به گدایی بگذراند پاسبانان بازار از بازار بیرونش خواهند کرد و پاسبانان شهر از شهر و دشتبانان او را به سوی مرز کشور خواهند راند تا کشور ما از آنگونه عناصر پاک بماند))<sup>۲</sup>

افلاطون سود طلبی و منفعت‌گرایی را به حدی می‌رساند که می‌گوید ((افراد بیمار وضعیف باید به حال خود رها شوند تا بمیرند او می‌گوید قانونی که در این باره وضع خواهیم کرد چنین است پزشک و قاضی

<sup>۱</sup> ش ۲۳۲ هیپارخوس

<sup>۲</sup> قوانین ۹۳۶

باید در اندیشه مردمانی باشند که از حیث تن و روح سالمند کسانی را که تنی علیل و ناتوان دارند باید به حال خود بگذارند تا بمیرند و آنان را که روحی پلید و علاج ناپذیر دارند باید بکشند<sup>۱</sup>)

ارسطو نیز به پیروی از استاد خودخواه کشتن ناقص العضوها را تجویز می نماید و در کتاب سیاست می گوید (( اما در این باره که کودکان را در چه مواردی باید حتماً پرورش داد و در چه مواردی به حال خود وا گذاشت تا بمیرند شک نیست که باید قانونی برای منع پرورش کودکان ناقص العضو وضع کرد ))<sup>۲</sup>

اپیکور از بزرگترین فلاسفه بعد از ارسطو می گوید نیک همان است که متضمن نفع ماست<sup>۳</sup> جرمی بتنام، تامس هابز، جان لاک، فرانسیس بیکن و استوارت میل از بزرگترین فلاسفه غرب، منفعت گرایی را اصل فلسفه های خویش قرار داده اند به طوری که تامس هابز می گفت: «انسان گرگ انسان است.»<sup>۴</sup> محصول آن استعمار ملل ضعیف بود و به پیروی از این فلاسفه برتراند راسل فیلسوف انگلیسی بکارگیری بمب هیدروژنی را برای حصول منفعت تجویز می نماید و آمریکا برای حصول منفعت بمب اتمی را بر هیروشیما و ناکاساکی بکار برد و این منفعت گرایی و تضاد در منافع تاکنون موجب جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم و صدها جنگ منطقه ای گردیده است و همه چیز در منفعت و منافع ملی دیده می شود و این منفعت گرایی افراطی است که نظام سرمایه داری افراطی و بی رحم را بر بشر مسلط نموده است به طوریکه اقلیت ۳۰٪ غربی بخاطر در اختیار داشتن تسلیحات اتمی و نظام آموزشی، منابع و ثروت اکثریت ۷۰٪ بشر را با حيله توسعه و بانک جهانی و تطمیع سرمایه گذاری و شرکت های چند ملیتی در سلطه خویش دارند و روزانه هزاران انسان بی گناه زیر یوغ اقتصاد ربوی و بی رحم غرب و فرهنگ غرب جان می سپارند. این نتیجه تفکر زشت است که در غلاف فلسفه پنهان است افلاطون معتقد به نظام طبقاتی بسته است و می گوید فرزند کفش دوز باید کفش دوز بماند او برده گیری را تجویز می نماید و معتقد است غیر یونانی ها ذاتاً برده هستند ارسطو در کتاب سیاست با صراحت اعلام می دارد که فن جنگ عبارتست از به بردگی گرفتن غیر یونانی ها و آن ها اساساً برای بردگی یونانیان به دنیا آمده اند ارسطو برای برده گیری جنگ را جایز می داند پیروان افلاطون و ارسطو طبق دستورات آنها رسماً و به طور منظم به آفریقا حمله کردند و آفریقائی ها را به عنوان برده به آمریکا بردند و به خرید و فروش آنها مشغول شدند امروزه بجای بردن برده ها به کارخانه ها، غربی ها کارخانه ها را نزد برده ها می آورند و آنرا سرمایه گذاری خارجی و شرکت در توسعه می نامند و با ایجاد صنایع در این کشورها نیروی انسانی را بی کار می نمایند و وقتی این کارگران بیکار خواستار ورود به کشور

<sup>۱</sup> جمهوری ۴۱۰

<sup>۲</sup> سیاست ارسطو ترجمه حمید عنایت ص ۳۲۳

<sup>۳</sup> اصول نظریات اپیکور ترجمه رضا صادقی ص ۲۴۳

های صاحب صنایع مذکور شوند به آنها اجازه ورود داده نمی شود چگونه است که جهانی شدن شامل کارگران نمی شود؟

در صورتی که اگر سرمایه گذاری مرز ندارد کارگران را نیز نباید در مرزها محبوس نمایند. در زمان معاصر بهترین روش برده گیری و برده سازی علاوه بر جنگ، نظام آموزشی و رسانه هاست که نه تنها به بردگی بدنی بلکه به بردگی فکری می انجامد. و افکار را در اختیار می گیرند و نتیجه آن می شود « پسندم آنچه را جانان (ارباب) پسندد » ارسطو عبادت گاه های طبقاتی پیشنهاد می کند و معتقد است که در عبادت گاه های سرمایه داران طبقات پائین مثل کشاورزان و پیشه وران را نباید راه داد او می گوید:

((بهترین جا برای اینگونه پرستشگاههای جداگانه زمینهای بسیار بلند و نمایان است که استحکام کافی نیز برای دفاع از نقاط پیرامون خود داشته باشد بهتر آن است که پایین چنین جایگاههایی گردشگاهی ساخته شود مانند آنچه در (ستسالی) میدان آزاد نام دارد که در آن مردم حق داد و ستد داشته باشند و نه بردگان و نه پیشه وران به آن راه یابند))<sup>۱</sup>

او همچنین معتقد است ((هیچ صنعتگر یا برزگری را نباید به پیشوایی دین گماشت زیرا بزرگداشت خدایان فقط کار شهروندان است.))<sup>۲</sup>

و دانستیم که ارسطو کودکان پیران، زنان، برزگران، صنعت گران و تاجران را شهروند نمی داند در یونان باستان برعکس جوامع شرقی متدین. ربا خواری امری پسندیده بود به طوری که برتر اندراسل فیلسوف غرب می گوید ((در دنیای یونانی معابد کار بانکها را انجام می دهند خزانه طلا متعلق به آنها بود و اعتبارات به وسیله آنها تعیین می شد در اوایل قرن سوم معبد آپولو واقع در دلوس با سود صدی ده پول قرار می داد پیش از آن نرخ مباحه بالاتر از این بود))<sup>۳</sup>

از وقتی که دنیای غرب به یونان باستان اقتداء نمود بانکها تبدیل به معبد شدند سرمایه را به عنوان هدف به جای خدا بندگی می نمایند و مورد تقدیس قرار گرفت و انسان به عنوان وسیله به پرستش سرمایه مشغول گردید بانک معبد شد و طبیعی است که مجلل ترین ساختمانها از آن معبدهاست فعالیت سود پرستانه عبادت گردید و سرمایه دار بزرگ به عنوان سمبل و امام مورد تقلید قرار گرفت میزان اعتبار بانکی میزان اعتبار و ارزش انسان قرار گرفت به طوری که اصطلاحاتی چون میلیونر و میلیاردی یاد آور اصطلاحاتی چون موءمن و ایثارگر گردید روابط انسانها بر اساس منفعت و سود قرار گرفت و هرکس به جذب منافع بیشتر پردازد صرف نظر از حلال و حرام آن به عنوان فعال اقتصادی مورد ستایش قرار گرفت و ((توانا بود هر که دارا بود ((شعار گردید و فقیر که روزی به عنوان مستحق زکات و صدقه و انفال بود به عنوان فردی تنبل که پست و رذل است مورد تنفر و انزجار قرار گرفت، روانشناسی و جامعه شناسی به عنوان فقه نظام سرمایه داری

<sup>۱</sup> سیاست ص ۳۰۹

<sup>۲</sup> ص ۳۰۳ همان

<sup>۳</sup> تاریخ فلسفه غرب / ج ۱ ص ۳۲۹



فتوی دادند که کمک به فقیر و مستحق، ظلم به اوست و لذا نباید به آنها ظلم کرد فتوهای زکات و خمس و انفاق و صدقه بوسیله شریعت لیبرالیسم نسخ گردید برتراند راسل یکی از فقهای بزرگ لیبرالیسم می گوید ((این لیبرالیسم می خواست جدال سیاست و دین پایان یابد نیروهایی که در این راه مصرف می شدند آزاد شوند و در راه امور مهیج تجارت و علم مانند شرکت هندشرقی و بانک انگلستان و نظریه جاذبه و کشف گردش خون به کار بیفتند))<sup>۱</sup>

برتراند راسل استعمار و استثمار و خونریزیهای شرکت هند شرقی را تجارت می نامد زیرا اگر صدها هزار هندی بر اثر جنگها و بر اثر گرسنگی ای که شرکت مذکور استعماری موجب آن بود جان سپردند در نتیجه برای انگلیس سود آور بود لذا راسل آن اعمال زشت و شرمگین شرکت هند شرقی را بی شرمانه تجارت می نامد آیا استعمار تجارت است؟ لازم به ذکر است که راسل یک فیلسوف بزرگ انگلیس است توجیه استعمار و خونریزی و چپاول و غارتگری های انگلیس فلسفه نامیده می شود. اسلام به شدت مترفین و مسرفین را مذمت می کند به طوریکه در سوره شعرا مسرفین را مفسدین فی الارض می نامد و در سوره سباء مترفین و شاد خواره ها را و سرمایه داران زالو صفت را مانع حرکت انبیاء می داند و به مذمت آنها می پردازد به کمک ایتمام و فقراء و در راه ماندگان توصیه می نماید و از خوردن مال دیگران به شدت منع می نماید ربا را ممنوع می سازد اسوه پاکان علی(ع) نه تنها به کمک ایتمام، فقراء و مساکین می شتابد بلکه وجهی از بیت المال را برای حمایت و تغذیه حیوانات پیر و از کار افتاده و باز نشسته اختصاص می دهد و در نهج البلاغه می گوید شما در مورد حیوانات مسؤول هستید و روز قیامت حساب حیوانات نیز از شما گرفته می شود، اسلام علاوه بر خدمت به خلق به حفاظت از طبیعت و محیط زیست توصیه می کند و در دستورهای پیامبر (ص) تاکید زیادی شده است بر اینکه درختی را نبرید و نسوزانید و حتی فرمود به نزد من شکستن شاخه ای از درخت مانند شکستن بال فرشتگان است اما جهان طماع غرب به تخریب محیط زیست می پردازد و شعار حفاظت از آن را سر می دهد، به ساختن بمبهای هسته ای می پردازد و شعار حفاظت از لایه اوزون سر می دهد همانطوریکه به کشتار بی رحمانه بشر می پردازد و شعار دفاع از حقوق بشر سر می دهد.

<sup>۱</sup> صفحه ۸۲۴ جلد ۲ تاریخ فلسفه غرب

## تأثیرپذیری فلسفه هنر از فلسفه یونان

در هنر فلسفی (یونانزده)، هنر منعکس کننده افکار مادی و احساسات شهوی انسان است چنانکه هنر یونان باستان و به تبع آن هنر غرب چنین است، در حالیکه هنر شرقی که هنری دینی است رنگی اخلاقی و معنوی دارد و تبلور این هنر را می توان در هند و ایران و چین باستان به وضوح مشاهده نمود، اولین آثار هنری یونان باستان را می توان در مجسمه های عریان خدایان یونانی مشاهده نمود اولین اثر هنر فلسفی (یونانزده) مکتوب را می توان در آثار هومر نویسنده و شاعر مقدس یونان باستان مشاهده نمود هومر در کتاب معروف ((ایلیاد)) داستان خدایان یونان را به شعر می کشد او در شعر سوم می گوید ((درگیر و دار کارزار هکتور شاهزاده تروا که برادر پاریس بود به میان هردو لشکر آمد و پیشنهاد کرد که هر دو سپاه دست از جنگ بدارند و بگذارند تا مناس و پاریس جنگ تن بتن کنند و از آندو هرکس چیره شود، هلن از آن او باشد... در جنگ تن به تن نیز پاریس شکست می خورد اما ونوس پروردگار عشق و زیبایی او را از چنگ مناس می رباید و از میدان جنگ بدر می رود)) هومر مهر و محبت را چون شاعران شرقی در احساس عالی نمی داند بلکه همچون غرب امروز بمعنای میل جنسی می داند و می گوید ((پاریس این بگفت و به سوی بستر گام برداشت همسرش (هلن) در پی او رفت و شورانگیز ترین مهر خود را به یک دیگر آشکار کردند)) هلن زنی شوهر دار است که با پاریس فرار کرده است هومر در سرود چهاردهم ایلیاد داستان هرا که خواهر زئوس است را به شعر می کشد هرا برای برانگیختن شهوت زئوس آرایش می کند و آماده می شود هومر می گوید ((در همان هنگام هرا به گارگار فرازگاه بلند ایدا، پرید رام کننده ابرها (زئوس) او را دید و همان دم دلش پر از مهر شد مهری مانند آنچه در دل وی جای گرفت آنگاه به یک بستر اندر شدند و بی آنکه پدر و مادرشان از آن آگاه شوند آن مهر ایشان را بهم پیوست)) سپس زئوس از زنان دیگر برای خواهر خویش حکایت می کند که از رابطه او با زنی شوهر دار دیونیزوس بوجود آمده است و از رابطه با زن شوهر دار دیگری هرکول به دنیا آورده است به طوری که مشاهده نمودیم موضوع اولین اثر هنری مغرب زمین شهوت و خشونت و جنگ خدایان یونان است که بخاطر یک روسپی بنام هلن که همراه عاشق خود به تروا فرار نموده است خدایان به جان هم می افتند و این جنگ ده سال بطول می انجامد اگر در موضوع آخرین اثر هنری مغرب زمین که فیلم هالیوود است دقت نمائیم خواهیم دید موضوع آن نیز شهوت و خشونت است دیگر نویسنده معروف و شاعر پراوازه یونان باستان سوفوکلس (۴۹۵ ق م) است او در معروفترین کتاب خود بنام الکترا از قول او می گوید ((پدرم در طی جنگهای بی حسابی که در سرزمین های بی گانه کرد چه بسا اوقات که در خانه مرگ را کوفت ولی سخنی نشنید لیکن همینجا در خانه و آشیانه خویش مادرم با دستیاری معشوقش ابجستوس مغز او را با تبر شکافت)) در پایان داستان دیگری به نام ((زنان تراخیس)) سوفوکل یونانی هراکلیس پهلوان معروف و ایده آل غرب و نماد جوانمردی به همسر خود خیانت می کند و با دختر دیگری رابطه نامشروعی برقرار می سازد و پدر او را به خاطر ممانعت ازدواج با او به قتل می رساند و شهر او را ویران می سازد

دیانیزا همسر قبلی هرکول خود کشی می کند و پیرهن کشنده جادویی برای شوهر خود بجا می گذارد هرکول به خاطر تن کردن آن پیرهن جادویی جان می سپارد هرکول فرزند نا مشروع زئوس است از زنی بنام الکتنا که همسر مردی بنام امفی تریون بوده و با زئوس رابطه نامشروع داشته و هرکول از اینها به وجود آمده است (الکترا- سوفوکل ترجمه محمد سعیدی ۱۳۶۶) بعد از هومر و سوفوکل معتبرترین آثار مغرب زمین آثار افلاطون است افلاطون عشق و علاقه خود را نسبت به هنر شعر با آوردن شاهد مثال اشعار در آثار خود بیان می نماید او در رساله فایدروس به شعر استناد می کند وی می گوید ((به قول شاعر: عشق عاشقان به پسران خوبرو چون عشق گرگان به گوسفندان است))<sup>۱</sup> باید مورد توجه قرار داد که مراد از عشق در آثار افلاطون همجنس بازی است چنانکه او در رساله عاشقان می گوید ((ولی من خود مبهوت زیبایی آنان شده بودم همچنان که همیشه در برابر پسران زیبا اختیار از دست میدهم (عاشقان ص ۲۵۴۲ ج ۴ دوره آثار افلاطون) او زیبا شناسی را در از دست دادن اختیار در مقابل پسران زیبا می داند در هنر فلسفی (یونانزده) رقص و موسیقی جایگاه ویژه و مرتبه والایی دارند سقراط افلاطون و ارسطو اهمیت خاصی برای رقص و موسیقی قائل هستند چنانکه ویل دورانت مورخ مشهور غرب می گوید ((سقراط خود می رقصید و از این هنر تمجید می کرد و معتقد بود که رقص به تمام قسمتهای بدن صحت می بخشد افلاطون رقص را میل باطنی و طبیعی انسان به اظهار و بیان به وسیله حرکات بدن می داند<sup>۲</sup>

افلاطون ملاک تربیت خوب را رقص و موسیقی می داند و در کتاب مشهور قوانین خود می گوید: ((بنابراین کسی از تربیت بهره کافی گرفته است که باید بتواند خوب برقصد و خوب بخواند<sup>۳</sup> افلاطون در ادامه می گوید ((پس هر یک از ماکه بتواند در رقص و آواز زیبایی را از زشتی باز شناسد خواهد توانست تشخیص دهد که آیا کسی از تربیت بهره مند است یا نه<sup>۴</sup> ارسطو معلم اول فلاسفه نیز موسیقی را پرورش دهنده نهاد

<sup>۱</sup> فایدروس شماره ۲۴۱

<sup>۲</sup> تاریخ تمدن یونان باستان ص ۳۸۵

<sup>۳</sup> قوانین ش ۶۵۴

<sup>۴</sup> قوانین لطفی ش ۶۵۴ قوانین لطفی ش ۶۵۴

آدمی می داند و می گوید: از این رو که موسیقی باید جزیی از تربیت جوانان باشد به اندازه کافی گفتگو شده است<sup>۱</sup> نیچه از معروف ترین فلاسفه غرب می گوید ((من تنها به خدایی باور دارم که رقصیدن بتواند))

(ص ۷۶۹ اراده قدرت-ت-مجید شریف)

لذاست که در جهان غرب و غرب زده امروز موسیقی و رقص از جایگاه ویژه ای برخوردار است و از آداب تربیت محسوب می شود و در مدارس آموزش داده می شود افلاطون در کتاب جمهوری خود ورزش و رقص برهنه را به زنان پیشنهاد می کند و می گوید ((پس بگذار زنان پاسدار برهنه شوند و خود را به جامه قابلیت-بیاریند مردی که با دیدن زنان برهنه در ورزشگاه خنده استهزا بر لب می آورد خامی و نادانی خود را آشکار می کند))<sup>۲</sup>

ارسطو نقش و نگارهای برهنه را در معبد جایز می داند و می گوید ((فرمانروایان باید هر نقش و نگاری را که نمودار کار زشتی باشد ممنوع کنند مگر از برای خدایانی که در جشن هایشان حتی دشنام گویی نیز مجاز است))<sup>۳</sup> لذاست که مجسمه های خدایان یونان به صورت عریان نمایش داده می شوند اما بعد از آنکه یونان و روم هلنی دین مسیح(ع) را پذیرفتند افکار بی بند و بار و ماده گرایی از جهان غرب رخت بریست لذا در قرون وسطی (عصر دینی) نقاشیهای مسیح(ع) و مریم(س) با حجاب دینی و لباس دینی نمایانده می شود اما بر اثر تنگ نظریهای اصحاب کلیسا در مقابل علم از سویی و اعراض از دنیا و رهبانیت و نداشتن اصول و مبانی برای اداره نظام اجتماعی از سوی دیگر و جنون قدرت طلبی و شهوت پرستی پادشاهان مستبدار و پائی منجر به سکولاریزاسیون و جدائی دین از تمام شئون اجتماعی اعم از سیاست، اقتصاد، هنر و اخلاق گردید و سیاست فلسفی(یونانزده) به جای دین نشست این بار به نام رنسانس، غرب به شدت به سیر قهقرایی به طرف یونان باستان پرداخت و با تقلید از یونان باستان به احیاء دوران جاهلیت اقدام نمود و این ارتجاع را، مدرنیته نامید لذاست که تمام نویسندگان غرب از رنسانس به بعد یونان باستان را ملجاء و مأوای خود قرار می دهند و به جای مسیح(ع) افلاطون و ارسطو تقدیس می شوند و هلن روسپی به جای مریم عذرا(س) تقدیس می شود و الگوی مادران و زنان غربی قرار می گیرد و حتی در نقاشیها مریم(س) را بی حجاب به تصویر می کشند و مسیحیت رنگ و لعاب هلنی می گیرد و فیلسوف بزرگی به نام نیچه در ((زایش تراژدی)) داستانهای آپولون و هلن و دیونیزوس یونانی را نقل می نماید نیچه در اراده قدرت در مورد هنر می گوید

<sup>۱</sup> سیاست ارسطو ص ۳۳۹

<sup>۲</sup> جمهوری/ ۴۵۷

<sup>۳</sup> سیاست ص ۳۲۶

((نیروی که انسان در باروری هنری مصرف می کند همانی است که در عمل جنسی مصرف می شود)) (شماره/ ۸۰۵)

نیچه در مورد موسیقی می گوید ((تصنیف موسیقی روشی دیگر برای بچه درست کردن است)) (شماره/ ۸۰۰) این طرز تفکر نه تنها بر فلاسفه بلکه بر تمام غرب حاکم است در صورتی که موسیقی های باستانی شرق زمین رنگ و لعاب معنوی و عبادی دارند چنانکه موسیقی سنتی چین و ایران وسیله نوعی دعوت به سیر به عالم بالا است موسیقی سنتی هندی عبادت هنود است که باخواندن ((دپیک راگ)) یا آواز آتشین، خواننده آواز، اشیاء پیش روی خود را می تواند به آتش بکشد و خواندن ((ملهار راگ)) یا آواز باران به عقیده آنها امکان باران را تقویت می کند و این آواها با ریاضتها توأم است موسیقی در شرق وسیله ای برای رهائی از عالم ماده بوده اما موسیقی پاپ و جاز غربی تفسیر و تبیین نظریات یونانی ها و فلاسفه ای مثل نیچه است و وسیله ای است برای بالا بردن درجه حرارت شهوت انسان ها و به قول نیچه روشی دیگر برای بچه درست کردن است. نیچه در کتاب ((شامگاه بتان)) نیز به اساطیر یونان می پردازد همانطوریکه ژان پل سارتر در ((زنان تروا)) به آنها پرداخته از دیگر نویسندگان معروف غرب گوته است که غرب زده ها او را مساوی با حافظ شیرازی قرار می دهند معروف ترین کتاب او فاوست نام دارد فاوست گوته نیز در بخش دوم کتاب عاشق هلن روسپی یونانی می شود در تراژدی فاوست گوته اولین نشانه عشق همچون یونانی های باستان بارداری و حاملگی است. در این کتاب دخترانی را می بینیم که از عاشقهای خود باردار شده اند، دختری به نام مارگارت که می گوید ((مادرم روسپی بود)) مارگارت خطاب به معشوق خود می گوید ((من مادر خود را کشتم و فرزند نا مشروع خود را به داخل آب انداختم و تو که معشوق منی بر دستانت لکه های خون برادرم را می بینم و در آخر این داستان گناهان مارگارت بخشیده می شود یعنی کشتن مادر، ارتکاب زنا، کشتن فرزند قابل اغماض و گذشت هستند و بخشش شامل اینها می گردد علاوه بر نیچه و گوته و سارتر و هگل و کریستوفر مارلو و جان میلتون و رومن رولان و شکسپیر اکثر نویسندگان و فلاسفه معروف غرب از تراژدی های یونان متأثر هستند این بازگشت به عقب و سیر قهقراپی به قدری شدید است که علاوه بر تئاتر و مجسمه سازی و نقاشی و شعر و رمان و نمایش نامه ها حتی بر صنعت فیلم سازی نیز تفکر هلنی حاکم است و فرهنگ در فرهنگ فاوستی خلاصه می شود و دیگر فرهنگها و هنرها نفی می شوند همانطوریکه سیاست در سیاست فلسفی ماکیاولی منحصر می گردد از دیگر شعراء معروف غرب جان میلتون انگلیسی است اونیز تفکر را در یونان باستان ریشه یابی می کند و خدایان یونان باستان را در ((بهشت گمشده)) خود می آیزد جان میلتون در بهشت گمشده دفتر نهم می گوید ((مگر خدایان چیستند که بشر نتواند مانند آنان شود)) در نقل قصه آدم می گوید ((بستر آنها (آدم و حوا) از گلهای بنفشه و یاس و سمبل پوشیده شده و نرم ترین و خنک ترین بستر روی زمین بود آنجا عشق خود و نیز بازیهای عاشقانه خود را تا حدکمال

تسکین بخشیدند. عملی که همچون مهر اثبات جرمی می نمود که هر دو به یک اندازه آنرا مرتکب شده بودند و تسکین خاطری برای گناهشان محسوب می شد تا سرانجام ژاله خواب آنان را در بر گرفت و خسته از بازیهای عاشقانه به خواب رفتند)) این توهین به انبیاء یکی از شیوه های معمول فلسفه غرب است به طوری که ولتر حتی به ابراهیم (ع) تهمت می زند و افتراء می بندد و می گوید: ابراهیم زن خود (ساره) را هم که بسیار جوان بود همراه خود به ممفیس برد این زن خیلی خوشگل بود ابراهیم مصمم شد که از زیبایی وی استفاده کند. به او گفت: ((به همه بگو که خواهر منی تا بخاطر تو با من خوب و مهربان باشند)) پس از آن نیز مجبور شد به او بگوید: ((خود را دختر من معرفی کن بعد فرعون مصر عاشق ساره جوان شد و به برادر دروغی او مقدار زیادی بره و گاو و خرما و خر و شتر و خادم و خادمه داد.)) از اینجا معلوم می شود که مصر از همان روزگار کشور بسیار نیرومند و صاحب تمدن و فرهنگ کهن بوده است به طوری که اگر برادرانی خواهران خود را به فراعنه ممفیس تقدیم می کردند پادشاهای گرانی می گرفتند..... ابراهیم که شیفته سفر بود با زن باردار جوان و زیبای خود به صحرای هراس انگیز (قادش) رفت یکی از امیران این صحرانیزم مثل فرعون مصریه دام عشق ساره اسیر افتاد و پدر مومنان همان دروغی را که در مصر بکار برده بود تکرار کرد یعنی زن خویش را بجای خواهر به آن پادشاه داد و با این معامله مقداری بره و گاو خادم و خادمه بر دارائی خود افزود می توان گفت که جناب ابراهیم از دولت جمال جفت خود ثروتمند شد"<sup>۱</sup>

یونان زدگی در تفکر شکسپیر شاعر معروف انگلیسی نیز به وضوح مشاهده می شود به طور مثال در نمایشنامه ((اتللو)) افراد به جانوس قسم میخورند و در بارگاه ژوپیتتر خدای یونان و روم دست دعا بلند می کنند در این نمایشنامه مردی رامی بینیم که عاشق زن شوهردار شده است و دوست او وی را در این عشق تشویق می نماید به طوری که دوست او یاگو می گوید ((بیا تا در انتقام از او یار همدیگر باشیم تو اگر بر زنش دست بیایی خود لذت میبری و من شاد می شوم)) بر بازیگران درام های شکسپیر لذت و سود حاکم است به طوری که یکی از آنها می گوید ((راستی اگر بگذارم که بی هیچ لذت و سودی و قتم در راه همچو احمقی تلف شود ثمرات تجارب خود را به بد وجهی بکار برده ام)) یاگو می گوید (( خود من نیز دسد مونا زن مغربی را دوست دارم و این تنها برای کام جستن نیست هر چند که اگر دست دهد حاضرم چنین گناه بزرگی بر گردنم باشد)) در نمایشنامه هملت نیز خانم افیلیا بعد از ارتکاب اعمال نامشروع خودکشی می کند هملت پدر معشوقه خود افیلیا را به قتل میرساند و مادر خود را بدکاره میدانند زیرا او با قاتل پدر هملت ازدواج نموده است. البته نژاد پرستی شکسپیر و تحقیر ایتالیائیها و دانمارکیها را نباید از یاد برد. در نمایشنامه رومیو ژولیوت نیز رومیو عاشق دختری بنام روزالین است او برای دیدن آن دختر به یک پارتنی رقص می رود در آنجا او عاشق ژولیوت می شود در آخر داستان هر دو خودکشی می کنند. از نظر فرهنگی رنسانس غرب در واقع طغیان علیه رهبانیت و تجرد مسیحی بود که از گرفتن زن جلوگیری می نمود و زندگی با لذات مشروع را پست می

<sup>۱</sup> ص ۳۸ / منتخب فرهنگ فلسفی / ولتر / ترجمه نصرالله فلسفی

شمرد و لذا غرب علیه مسیحیت شورید و به یونان باستان اقتدا نمود و تمام ارزشهای یونان باستان را احیاء نمود تمام مفاسد اخلاقی و اجتماعی یونان باستان مورد تقدیس قرار گرفت و تمام محاسن اخلاقی و اجتماعی مسیحی منفور گردید. به طوری که ویل دورانت از مورخین معروف غرب در وصف رنسانس می گوید: اما اقلیتی بزرگ از مردانی که ادبیات یونانی و رومی را زنده کرده بودند چنان مانند مشرکان رفتار می کردند که گویی هرگز سخنی از مسیحیت نشنیده بودند<sup>۱</sup> رافائل ساباتینی نویسنده عصر رنسانس در وصف دوران رنسانس چنین گفته است ((آن عصر عصری بود که مردم نمی توانستند پرهیزکاران و قدیسینی که در کلیساها بودند را از روسپیان شهر تشخیص دهند و از هر دو دسته به یک اندازه و به یک نوع تجلیل و تکریم می کردند و با همان عباراتی روسپیان را مورد تمجید قرار میدادند که فضائل معنوی قدیسین را با آن می ستودند چنانکه نعش یکی از روسپیان رم که در سال ۱۵۱۱ م در گذشت با ابهت و جلال و احترام بی نظیری بلند کردند و در گورستان مجلل مجاور کلیسای سانتا گریگوریا به خاک سپردند و روی گورش عبارت زیر را نوشتند: اینجاست جسد روسپی عظیم الشان و معروف رم که دارای شهرتی بود که حقا استحقاقش را داشت زیرا نمونه زیبایی و فتنه انگیزی فوق العاده بود))<sup>۲</sup>

ویل دورانت در مورد رایج شدن زنا در آن زمان می گوید: مرد معمولاً هنگام ازدواج زن خود را ترغیب می کرد که طفل حرامزاده خویش را به خانه بیاورد تا با سایر فرزندان آن مرد پرورش یابد<sup>۳</sup>

نمایشنامه های گوته و شکسپیر و امثال اینها هر روز بر روی صحنه می روند و به ترویج تفکر فاسد هلنی می پردازند غرب می خواهد تفکر مذکور را جهانی کند و به جهانی سازی آن بپردازد. در غرب تفکر مذکور علاوه بر تئاتر و نقاشی و رمان و شعر و نمایشنامه در صنعت فیلم سازی بیشتر متبلور است به طوری که هزاران شرکت فیلم سازی غربی از خواهران و مادران خویش فیلم مبتدل می سازند و به نام تمدن به رخ مشرق زمین میکشند و به فرهنگ ایدز آور می بالند نتایج تفکر هلنی که در قالب فیلم ها و عکس های مبتدل، مستهجن و نظام آموزشی در حال جهانی شدن است به صورت ازهم پاشیدگی نهاد مقدس خانواده و کودکان بی سرپرست و تجارت زنان و سوء استفاده جنسی از کودکان ظاهر گردیده است. طرز تفکر هلنی که در شاعران و نویسندگان مغرب زمین امثال هومر و سوفوکل و گوته و شکسپیر و میلتن دیده می شود هرگز در ادبیات مشرق زمین امثال اوستا و آثار فردوسی، سعدی، عطار، نظامی، سنائی، شهریار و دیگر شعراء ایران در وداها و مهابهارت و اوپانیشاد، رامائن، بودا، تلسی داس، تاراچند، تاگور و تلوک چند در اشعار هندی و میر تقی، غالب، انیس، دبیر، امیر خسرو، اکبر، فیض، اقبال و فراز در زبان اردو و از بابا فرید (۱۱۷۰ میلادی) که کتاب او صدها سال قبل از اولین کتابهای انگلیسی و فرانسوی و آلمانی نوشته شده است (و کبیر داس،

<sup>۱</sup> ص ۶۰۲ تاریخ تمدن (رنسانس)

<sup>۲</sup> تاریخ رنسانس ص ۴۲ سدنی دارک ت احمد فرامرزی

<sup>۳</sup> ص ۶۰۷/ تاریخ تمدن (رنسانس)

گورونانک، بل شاه، وارث شاه، غلام فرید و شاه حسین در زبان پنجابی و نیز در دیگر زبانهای شرقی هرگز طرز تفکر جنسی (مذکور در آثار غربی) دیده نمی شود و اشعار رنگی اخلاقی معنوی ودینی دارند و مادی و شهوانی نیستند ادبیات شرقی در خدمت دل و عقل است. ادبیات شرقی نماد هنر دینی است که در شرق رواج داشته است ادبیات غربی نماد هنر فلسفی (یونانزده) که در غرب به وجود آمده است متاسفانه غرب در پی امحاء و ترور هنر و فرهنگ های شرقی و مسلط کردن هنر و فرهنگ فاوستی هلنی و روسپی گری بر مشرق زمین است و لذاست که به جوانان در مدارس و کتب و جرائد و رسانه ها شکسپیرو گوته به عنوان تنها شاعران و نویسندگان بلند مرتبه جهان نمایانده می شوند و رمان های شهوت انگیز ترویج میگردد و برنامه های تلویزیونی و ماهواره ها و شبکه های کابلی و اینترنت در خدمت هلن گرایی و فرهنگ ایدز آور غرب قرار گرفته است و روز به روز فروش و مصرف لوازم آرایشی و لوازم جلوگیری از بارداری افزایش می یابد لازم به ذکر است نوع لباس غربی نیز ریشه در تفکر هلنی غرب دارد که بر اصالت لذت و سود مبتنی است لذا لباسهای عریان تر که لذت آفرین ترند ترویج و جهانی می گردد و نیز زن وسیله ای برای کسب لذت و سود تجاری است لذاست که عکسهای عریان و نیمه عریان زنان برای فروش کالاهای تجاری نقش تبلیغاتی را ایفاء می کند طرز تفکر مزبور را می توان در اشعار هومر شاعر باستانی مغرب زمین ریشه یابی نمود به طوری که در سرود چهار دهم ایلیاد هرا که خواهر زئوس است برای بر انگیختن شهوت زئوس آرایش می کند و زیورآلات و کمر بند را از خدای خنده با مکر و حيله می گیرد و به قول هومر ((چون آن را (کمر بند را) در زیر پستان زیبای خود بست لبخند دیگری زد)) پس هرا پیش خدای خواب می رود و می گوید ((چون زئوس در آغوش من جای گیرد دلربایی خویش را در چشمان وی جای ده)) و هلن روسپی که با چندین افراد رابطه جنسی دارد سمبل زنان غرب و غرب زده ها قرار می گیرد افلاطون نیز در مورد جشن اختلاط پسران و دختران می گوید ((به دختران اجازه می دهیم تا جایی که شرم اجازه می دهد عریان شوند))<sup>۱</sup>

و می دانیم که در تفکر افلاطون شرم تاجایی اجازه می دهد که در شرق اجازه نمی دهد لذاست که فروید به صراحت شرم را نوعی بیماری روانی میدانند و غیرت را مساوی با حسد می داند وقتی که غرب به یونان باستان اقتداء نمود و آن دوران جاهلیت را احیاء نمود غرب با حیاء مسیحی تبدیل به غرب بی حیاء هلنی گردید لباس نه به معنای پوشاننده بلکه موجب زیبایی بدن و نشان دهنده اندام بدن گردید غرب با ایجاد موسسات مدساز در شرق، به غربی سازی (جهانی سازی) لباسهای غربی پرداخت تا بتواند بازارها را کاملاً به دست گیرد به راستی جای تعجب است موسسه ای بامدل غربی لباس تولید کند و نوع لباس غربی را ترویج نماید و مدلهای پیشنهادی خود را واجب الاتباع نماید و به نشر مجله و کتاب و فیلم پردازد بدون آنکه احدی از آن حق سوال داشته باشد که کدام مردم به شما اجازه داده اند که برای آنها نوع لباس را تعیین نمائید

<sup>۱</sup> قوانین شماره ۷۷۱



و هر روز به غربی سازی لباس آنان پردازی؟ و غرب به این صورت به امحاء و ترور و نابود سازی زبانها و لباسها و فرهنگهای اقوام جهان می پردازد آیا این تروریسم فرهنگی محکوم و منفور نیست؟  
مهمترین علل و اسبابی که در نوع لباس موثر است عبارت اند از:

۱- جغرافیا به طوری که هوای گرم لباسهای نازک و گشاد می طلبد و هوای سرد لباسهای ضخیم و تنگ میطلبد  
۲- معتقدات مردم: جوامع دینی (شرقی) با حجاب و جوامع مادی (غربی) بی حجاب هستند و تمایل به عریانی دارند

۳- اقتصاد و به خصوص صنعت لباس و پارچه بافی .

۴- فرهنگ تهاجمی .

ابن خلدون در فصل بیست و سوم مقدمه خود می گوید ((قوم مغلوب همیشه شیفته تقلید از شعایر و آداب و طرز لباس و مذهب و دیگر عادات ملت غالب است زیرا در نهاد انسان همواره اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروزی که ملت شکست خورده را مسخر خویش می سازد حاصل می شود و منشاء این اعتقاد یا رسوخ بزرگداشت و احترام قوم غالب در نهاد ملت مغلوب است و یا بدان سبب است که ملت مغلوب در فرمانبری خود از قوم پیروز دچار اشتباه می شود و به جای آنکه این اطاعت را معلول غلبه طبیعی آن قوم بداند آنرا به کمال و برتری آنان نسبت می دهد و هر گاه چنین پندار غلطی به قوم مغلوب دست دهد و مدتی بر آن ادامه می دهد سر انجام به اعتقادی مبدل می گردد . پس در اکتساب کلیه آداب و شئون قوم غالب می کوشد و به آنان تشبه می جوید و معنی اقتدا و پیروی همین است هم چنین به هر کشوری و شهری درنگریم خواهیم دید چگونه بیشتر مردم آنها از طرز لباس و رفتار نگهبانان و سپاهیان پادشاه (از طبقه حاکم) تقلید می کنند چه آنها را بر خویش چیره می دانند حتی اگر ملتی در جوار ملت دیگر باشد و آنرا بر آن همسایه غلبه و تسلط باشد ملت همسایه ضعیف از این تشابه و اقتداء بهره بزرگی خواهد داشت چنانکه این وضع هم اکنون در (میان مسلمین) اندلس صدق می کند و می بینیم اهالی آن کشور در طرز لباس و وسایل آرایش و زینت و بسیاری از عادات و احوال به ایشان تشبه می جویند و حتی در ترسیم تصاویر روی دیوارها و کارخانه ها و منازل از آنان (مسلمین) تقلید می کنند" <sup>۱</sup>

ابن خلدون می گوید اقوام غربی از مسلمانان اسپانیا تقلید می کنند و امروزه این وضع بر عکس شده است و مسلمانان از لباس، زبان و حتی تفکر غربی پیروی می کنند غرب زده ها خود را روشنفکر می نامند و به این احساس حقارت و تفاخر می نمایند .

## تأثیرپذیری نظام آموزشی از فلسفه یونان

از نظر فلاسفه یونان انسانها بر دو گروه تقسیم می‌شوند گروه اول ابزارهای انسان نما که باید کارکنند تا گروه دوم زندگی کند گروه اول ابزارهای انسان نما، بردگان، تاجران، کشاورزان و صنعتگران را شامل می‌شود این گروه به تعبیر ارسطو در کتاب سیاست از اندیشه بی بهره است و از نوع ابزار کار هستند فرزندان این گروه هم به تعبیر افلاطون در جمهوری آنکه برای کفشدوزی بدنیا آمده است باید کفش بدوزد یعنی فرزندان کار- پدران را دنبال خواهند نمود گروه دوم و کاست دوم طبقه برده دار مرفه و مالک است فلاسفه یونان در واقع خدمتگزاران فرزندان این طبقه بوده اند و از این راه امرار معاش می‌کرده اند چنانکه سقراط در دادگاه آتن به آنها می‌گوید: من به تربیت جوانان می‌پردازم و از این راه پول بدست می‌آورم<sup>۱</sup> و پدر ارسطو طبیب دربار فیلیپ پادشاه بوده است ارسطو نیز به خدمت دربار پذیرفته شده بود و معلم خصوصی اسکندر گجستک (ملعون) بود. ارسطو طوری اسکندر را تربیت کرد که به هر جا می‌رفت آنجا را به گورستان تبدیل می‌نمود و در آخر بر اثر شدت شرابخوری و مستی و شهوت رانی، جان سپرد از نظر فلاسفه یونان طبقه برده دار فقط حق دارند فرزندان خود را از تعلیم و تربیت بهره مند سازند مهم ترین بخش فلسفه نیز به نظر افلاطون و ارسطو که در تربیت کردن مؤثر بود رقص و موسیقی بود چنانچه افلاطون در کتاب قوانین می‌گوید: بنابراین کسی از تربیت بهره کافی گرفته است باید بتواند خوب برقصد و خوب بخواند. (قوانین / محمد حسن لطفی / ۶۵۴) او ادامه می‌دهد: پس هر یک از ما که بتواند رقص و آواز زیبایی را از زشتی باز شناسد خواهد توانست تشخیص دهد که آیا کسی از تربیت بهره مند است یا نه. (۶۵۴ قوانین) در امور اجتماعی افراد آزاد (برده دار) در صورتی موفق تر خواهند بود که تربیت شده باشند از نظر فلاسفه پس از رقص و آواز کسی که فریبکار باشد به آن شهروند می‌گویند چنانچه ارسطو در کتاب سیاست می‌گوید: پس فضیلت شهروند خوب نمی‌تواند همان فضیلت آدم خوب باشد. (سیاست / حمید عنایت / ص ۱۰۸) نیچه می‌گوید: در مردان بزرگ خصلتهای بزرگ زندگی بی عدالتی، کذب، بهره کشی در بالاترین حد خود هستند (اراده قدرت / ترجمه دکتر مجید شریف / ص ۷۳۰) امروزه نیز به پیروی از فلاسفه یونان و امثال ارسطو و نیچه و ماکیاوولی فرد خوب دموکرات است. همانطوریکه ما فرد متدین و عامل به اصول و قواعد دینی را متقی می‌نامیم. متقی کسی است که اصول دین را پذیرفته خمس و زکات خود را به موقع می‌پردازد در نمازهای جماعت و جمعه شرکت می‌کند و به دیگر فروع عمل می‌کند. تفکر غربی می‌گوید دموکرات و شهروند خوب، کسی است که مالیات خود را به موقع می‌پردازد و در انتخابات و جلسات سیاسی شرکت می‌کند و اصول فلسفه سیاسی را پذیرفته است. البته اصول فلسفه سیاسی حاکم که فعلاً لیبرالیسم است.

<sup>۱</sup> آپولوژی / ص ۲۱ / دوره آثار محمد حسن لطفی / ج ۱

قالب های تفکر: بطوری که ذکر نمودیم متفکران غربی کوشش می کنند تا برای تمام علوم و نظریات (ایدئولوژیها) و حتی صنایع (تکنولوژیها) ریشه ای یونانی بیابند و آنها را بر بنیاد های یونانی استوار گردانند و فرهنگ خود را بر بنیاد های موهوم و سست یونانی بنا نهند اقبال لاهوری با اشاره به چنین بنیاد های بی اساس و سست می گوید:

"پیر میخانه می گوید ایوان (تمدن) غرب مزین به آئینه کاری است اما بنیاد های آن بسیار سست است." بدون شک هیچ ملتی در جهان به اندازه غربی ها بنیاد گرا نیست که برای هر علم و اصطلاح و حرکت اجتماعی و فکری به دنبال بنیاد و ریشه ای یونانی اند و خود خواهانه به دنبال مسلط کردن فرضیه های خود بر جهانیان به عنوان تنها حقایق علمی هستند مثلاً در علوم سیاسی سیاست را از مصدر یونانی پولیس مشتق می نمایند و می گویند اولین نظریه پرداز سیاسی افلاطون است و با این روش خود تفکر سیاسی چین، هند و ایران باستان را نفی می کنند. غربی ها تاریخ علم سیاست را که برای خود و دیگران منظم نموده اند، در آن بعد از افلاطون، ارسطو را دانشمند سیاسی معرفی می نمایند سپس به ژان ژاک روسو و مونتسکیو و جان لاک و ماکیاولی و جرمی بنتام و هابز و استوارت میل و غیره می پردازند و کتابهای این افراد را در علوم سیاسی به عنوان تنها مراجع و مآخذ قرار می دهند و با جمع آوری اقتباساتی از این کتب و با اضافه کردن نظریه هائی که در نهایت به نفع غربی هاست نظام درسی علوم سیاسی دانشگاه ها تدوین می گردد نظام درسی مدون با روش فوق را {علم سیاسی استاندارد} می نامند و اگر دانشگاهی از پذیرش نظام فوق سر باز زند منزوی می شود زیرا مخالفت با استاندارد های بین المللی (غربی) کاری غیر انسانی و مخالفت با حقوق بشر (منافع غربی) است و برای متمدن (غربی) ساختن جهان هر کاری را جایز میدانند و اگر هیروشیما یا ناکاساکی سر، باز زند مجازات می شود و اگر مسلمان ای نپذیرد چون تروریست (مخالف اعمال زشت غرب) است پاکسازی (کشته) می شود و بقول آنها باید همه با تروریسم (اسلام) مبارزه کنند و آزادی (بردگی) را انتخاب کنند و جهانی شوند (غربی شوند) و توسعه (وابستگی) یابند.

به طور کلی اغلب دانشگاهها با آموزه های مدون غرب اداره می شوند و نظامهای درسی آنها با روشهای فوق مرتب و منظم گردیده است. دانشجوی فارغ التحصیل مثلاً علوم سیاسی (دکتر) طبق آموخته های خویش اظهار می دارد دموکراسی به روایت ابرام لینکن عبارت است از: حکومت مردم بر مردم برای مردم" و عالم دینی (اسلامی) طبق آموخته های خود می گوید لاحکم الا لله. تقنین و حق قانونگزاری مخصوص خداوند است و بندگان حق تشریح را دارند و حق تشریح ندارند چنانچه خداوند میفرماید: کسانی که به آنچه خدا نازل

کرده است حکم نکنند نافرمانند. (سوره مایده/۴۷)

درمطلب فوق چهار نکته متضاد وجود دارد :

۱- زبان به کار گرفته شده در علوم سیاسی انگلیسی است زیرا مبانی آن به زبان انگلیسی است و زبان مقدس علوم دینی عربی است .

۲- مبنای مقدس و ماخذ در علوم سیاسی فلسفه سیاسی مثل کتب افلاطون و ارسطو و روسو و غیره است اما مآخذ دینی مثل اسلام ، قرآن و سنت است. و ادیان دیگر مآخذ دینی خویش را دارند که با فلسفه (یونانزده) در تضاداند

۳- در دین اسلام ، ابرام لینکن و امثال او (جان لاک ، روسو ، مونتسکیو ، ارسطو ، افلاطون و غیره حجیت ندارند و کافر هستند در صورتی که در مکتب غرب اینها انسان هایی والا و دموکرات (متقی غرب) هستند.

۴- در اولی اصالت مردم و اساساً مرکزیت انسان (اومانیزم) مطرح است و در دومی اصالت خدا دیده می شود اولی منبع قدرت را مردم و دومی منبع قدرت را خدا معرفی می نماید .

از این قبیل تضادها در اصطلاحات دیگر نیز به وضوح می توان مشاهده نمود مثل تضاد میان ملت و امت ، حزب و هیئت مذهبی. روحانی مسلمان و روحانی راهب مسیحی و اساساً تضاد میان مفهوم دین مسیحی تارک دنیا و منزوی. دین اسلام، دینی اجتماعی و در صحنه و مفهوم آزادی در چارچوب دین. و آزادی نوع غربی بی بندوباری تا جایی که به کسی صدمه ای نرساند، آزادی به مفهوم غربی عبارت است از اینکه انسان در همه چیز آزاد است و انسان هر کاری را می تواند انجام دهد تا جایی که به شخص دیگر لطمه ای نزند یعنی نباید کاری با معتقدات و اعمال دیگرانسانها داشته باشد

در تعریف آزادی که غربیها عنوان می نمایند پیامبران الهی (ع) و ائمه طاهرین (ع) نقض کنندگان آزادی هستند زیرا به معتقدات دیگران تو هین می کنند و آنان را از اعمال مورد دلخواهشان (شرک) منع می کنند بتهای آنها را می شکنند و با مدافعان بتهای آنها می جنگند بنابر تعریف غربی ابراهیم (ع) بت شکن یک تروریست است زیرا به اعتقادات دیگران تو هین می نماید و بت های آنها را می شکنند در تعریف مذکور حضرت امیر(علیه السلام) بعنوان قاتل کفار و مشرکین و بعنوان قاتل مرحب ناقض آزادیهای شخصی است و این همان خواسته یهود و نصارا و آرزوی بت پرستان ژئوسگرا و هلن گراست. مفهوم غربی کودک که تا هیجده ساله را شامل می شود و مفهوم اسلامی کودک کسی که به سن تکلیف که در دختران نه سال و پسران پانزده سال قمری است . و صدها اصطلاح و واژه دیگر که تضاد میان آنها نشأت گرفته از مبنای اسلامی و در مقابل فلسفه مادی است به نظر فارغ التحصیل علوم سیاسی که در قالب های فکری فوق به مطالعه پرداخته . مبنای کتب مقدس در علم سیاست عبارتند از: قوانین و جمهوری افلاطون سیاست ارسطو ، قراردادهای اجتماعی روسو ، روح القوانين مونتسکیو ، شهاریار ماکیاولی و اعلامیه حقوق بشر و از این قبیل مراجع و

مآخذ که به انسان دیدگاهی مادی می بخشند در صورتی که مقدسات مکتوب فارغ التحصیل علوم دینی و عموم مردم قرآن، کتب اربعه و نهج البلاغه و تفاسیر قرآن هستند که انسانی الهی به بارمی آورند و به انسان، جهان بینی الهی اعطا می نمایند. تضاد در مبناها که نوع اول مادی و نوع دوم الهی هستند موجب تضاد در تفکر می گردد که این تضاد فکری موجب اختلاف و کشمکش میان متدین ها و فارغ التحصیلان دانشگاهی می گردد متدین او را بی دین می خوانند و او متدین را جاهل و بی علم و بی فرهنگ و مرتجع می نامد. گاهی مشاجرات پیروان این دو فکر به درگیری ها و زد و خوردها می انجامد که بعضی آن را جنگ میان سنت گراها و متجددین می نامند در صورتی که تفکر متجدد نیز بر سنت غربی و یونانی استوار است، امروزه اکثر جوامع شرقی به نوعی شاهد این درگیری ها هستند که ریشه آن ها تضاد در مبانی فکری آن دو گروه است و (مثلاً) علوم سیاسی در چارچوب دینی مورد نقد و بررسی قرار نگرفته و اساساً اصالت ماده و اصالت انسان در اولی و اصالت خدا و معنویت در دومی موجب تضاد است، سیاست فلسفی (یونانزده) با سیاست دینی در تضاد است همانطوری که اخلاق فلسفی (یونانزده) یا فلسفه اخلاق با اخلاق دینی تضاد دارد و این روش یعنی اصالت نظریات غربی و تعمیم آنها بر تمام جهان، به عنوان استاندارد بین المللی در تمام رشته های علوم بکار گرفته می شود مثلاً در روانشناسی به دانشجوی روانشناسی زیگموند فروید به عنوان امام روانشناسی و بزرگترین روانشناس معرفی می گردد و با اقتباساتی از کتب فروید با ذکر حواله و ارجاع به آنها به عنوان کتاب درسی تدوین و به دانشجویان تدریس می گردد. دانشجوی فارغ التحصیل روانشناسی وقتی وارد جامعه می شود طبق آموزه های روانشناسی فروید معتقد به آزادی جنسی و بی بندوباری میگردد حیا را یک بیماری روانی می نامد غیرت را ناشی از حسد تلقی می نماید و اینها، با معتقدات قومی و دینی در تضاد اند و این موجب رویارویی پیروان این تفکر با پیروان دین و معتقدین به ارزشهای مذهبی می گردد و به همین صورت است تضاد نظریات بنیادگزاران جامعه شناسی مثل دورکیم با معتقدات دینی و قومی اهالی مشرق زمین زیرا دورکیم دین را توتّم پرستی و خرافات میداند و این تضادها در تمام علوم و نظریاتی که مبنای آنها عقلانیت مادی بوده است وجود دارد در روشهای فوق دیدیم که چگونه قالب و چارچوب تفکر را بر مبنای عقلانیت مادی پی ریزی کردند و هر کس بیرون از آن قالب فکری قرار گرفت مرتجع جاهل و بی فرهنگ خوانده می شود و آن قالب فکری به عنوان تنها حقیقت جهان تلقی میگردد و استاندارد علمی نامیده می شود و طبیعی است که فارغ التحصیلان این علوم در پی اصلاح جوامع خود با آموزه های غیردینی و فلسفی (یونانزده) هستند که طبق آموزه های دینی افساد جامعه نامیده می شود و اصلاح نیست.

تحصیل کرده در قالب های فوق به همه چیز با عینک غربی نگاه می کند و با ملاک ها و معیار های غربی می سنجند جهان بینی با گفتمان (دیسکورس) غربی مورد مطالعه قرار میگیرد و دین در سطح ایدئولوژی تنزل می یابد. و در این باور، دین باید خود را با فلسفه رایج انطباق دهد. بقول اقبال او (تحصیل کرده در قالب های

فوق) می گوید ((قرآن ناقص است زیرا به ما بردگان آداب بردگی (غرب) رانمی آموزد.)) امروزه مدیریت جوامع بدست این افراد قرار دارد و لذاست که در کشورهای اسلامی دین و عالمان دینی از صحنه های حکومتی روز بروز به عقب تر رانده می شوند گر چه در میان مردم جایگاهی والا داشته باشند و لذاست که حاکمان کشورهای اسلامی (که غالباً فارغ التحصیلان دانشگاهی هستند) کمتر با مردمان خود تفاهم دارند و بیشتر به غرب رغبت دارند. در قالب های فکری فوق مشاهده نمودیم که متفکران غرب ریشه همه علوم را به یونان منسوب نمودند و فرهنگ، تمدن، سیاست، اقتصاد، فلسفه، دین، موسیقی، هنر و دیگر علوم را از بنیادهای یونانی اخذ نمودند و اظهار می نمایند که اینها در یونان ریشه دارد و این تفکر را مدون نمودند و به صورت نظام مند به اشاعه آن میپردازند

مهم ترین مواد آموزشی: بعد از دوران یونان، نوبت به وارث آن رم میرسد رومی ها با کمی تغییرات از یونانیها پیروی می کردند حتی خدایان رومی با تغییر نام همان خدایان یونانی بودند در دوران امپراطوری روم است که پیامبر عظیم خدا عیسی (ع) ظهور می کند روم و یونان خسته از فلسفه غیرانسانی، دین مسیح را میپذیرند و لذاست که در جاهای مختلف انجیل از فلسفه به عنوان مکر یاد می شود دین داران از فلسفه نهی می شوند اما بعد از گذشت مدتی این مکر (فلسفه) به لباس مسیحیت در می آید و شاگردان مکتب فلوطین اسکندرانی چون پولس پرچم دار دین مسیح می شوند، دین مسیح را فلسفه رنگی راهبانه و مرتاضانه میدهد که نه تنها موجب تحریف دین مسیح بلکه باعث جمود آن میگردد و در نتیجه فلسفه (عرفان مانند) بجای دین مینشیند و دیگر دین تحریف شده مسیح کاری با زندگی اجتماعی نداشت و شرکت در معاملات اقتصادی، کشاورزی، صنعت و حکومت و دیگر امور اجتماعی را معصیت و زندگی مجردی و راهبانه را تنها راه نجات میدانست. و طبیعی است کسانی که به کارهای اجتماعی میپرداختند دستورالعمل ها را از مرکز دینی (کلیسا) میگرفتند حاکمیت کلیسا به علت نبود دستورات صریح اجتماعی در متون دینی تحریف شده روز بروز فاسد تر میشد و بالاخره فلسفه افلاطون و ارسطو بجای فلسفه فلوطین نشست و مسیحی ها از عرفان و سیروسلوک به سوی دریای بیکران معرفت به سوی سیر و سلوک قهقرائی به یونان باستان پرداختند و زئوس و هلن را جانشین عیسی (ع) و مریم (ع) نمودند.

بدین ترتیب فلسفه دوباره رونق می گیرد و تدریس کتب فلسفی (یونانزده) در کلیسا ها رایج می گردد چنانکه فلسفه قدیس آگوستینوس (۴۳۰ م) معجونی از تفکر کلیسا و فلوطین اسکندرانی با فلسفه یونان را بوجود می آورد در این دوره فلسفه و منطق ارسطویی به خدمت و دفاع از مسیحیت می پردازد و در مدارس دینی تدریس می شود و رنگ علم کلام به خود می گیرد لذا فلسفه این دوران را فلسفه اسکولاستیک یا فلسفه مدرسه ای می نامند بعد از دوران این معجون فلسفی، فلسفه چهره تعقلی به خود میگیرد و به علت جمود اهل کلیسا فلسفه بر آنها غالب می شود لذاست که بازگشت به یونان باستان و عقل مادی آغاز گردید چنانچه رنه دکارت شک گرایی را شعار خود قرار داد و به جان مسیحیت افتاد جان لاک و استوارت میل و فرانسیس

بیکن و هابز رسماً قواعد اجتماعی موعظه نمودند که با تعالیم انجیل در تضاد بود، انجیل متروک گردید و به جای آن در سیاست روح القوانین مونتسکیو و قرارداد های اجتماعی ژان ژاک روسو و جستاری در فهم بشر جان لاک و شهریار ماکیاولی و لویاتان هابز نشستند در جامعه شناسی آثار دورکیم و ماکس وبر و در روانشناسی آثار فروید و یونگ و در اقتصاد آثار آدام اسمیت و کینز و ریکاردو جایگزین انجیل گردیدند و مواعظ اخلاقی کانت و اسپینوزا به جای مواعظ انجیل نشست و همه این کتابها به نوعی تداوم آثار افلاطون و ارسطو بود و نوع نگرش اینها نگرشی مادی بوده است و ریشه در خرافات یونانی ها داشت بدین ترتیب اخلاق فلسفی (یونانزده) اسپینوزا و کانت به جای اخلاق مسیحی نشست و سیاست فلسفی (یونانزده) ماکیاولی و روسو و مونتسکیو و دیگران به جای سیاست دینی که لا اقل ظاهر دینی داشت نشست و روانشناسی فلسفی (یونانزده) فروید و امثال او به جای علم النفس دینی نشست و جامعه شناسی فلسفی (یونانزده) دورکیم به جای جامعه شناسی دینی نشست و به طور کلی علوم اجتماعی دینی که رنگ دینی داشتند جای خود را به علوم انسانی فلسفی (یونانزده) دادند و رشته های جداگانه تشکیل دادند، در صورتی که این رشته ها در دین یکجا بودند.

فلسفی (یونانی) شدن علوم انسانی بزرگترین ضربه به بشریت بوده است زیرا وقتی اخلاق فلسفی (یونانزده) شد هر کاری که در آن لذت و منفعت باشد را جایز می داند و در این هنگام تضاد منافع افراد موجب جنگ و خونریزی می گردد و خونریزی برای رسیدن به هدف هیچ اشکالی ندارد زیرا هدف وسیله را توجیه می کند و طبق این نظر اساساً بهشت و جهنمی در کار نیست تا سوال و جواب باشد وقتی سیاست فلسفی (یونانزده) شد نتیجه آن استعمار، استثمار و استحمار بشر است زیرا دیگر همه چیز جایز است و از عجایب آنکه در علم سیاست (فلسفی) در حدود صد سال گذشته ناسیونالیسم و وطن پرستی را تنها راه پیشرفت می دانستند و ترویج مینمودند و در این راستا میلیون ها کتاب نوشته شد. امروزه انتر ناسیونالیسم و جهانی سازی را ترویج می نمایند و علیه وطن پرستی کتاب می نویسند و به خورد انسانها به خصوص به خورد زندانیان آموزشی (دانش آموزان، دانشجویان و طلاب) میدهند. یا در علم اقتصاد، اقتصاد ملی را ترویج می نمودند و در وصف آن میلیونها کتاب نوشتند که شامل فواید گمرکات بود و امروزه هزاران کتاب علیه آن می نویسند و گمرک را از گناهان کبیره می شمارند و شعار تجارت آزاد را زمزمه می نمایند چیزی که مسلم است اینست که این افراد نه دیروز حرفی از خود داشتند و نه امروز دارند بلکه ضرورتهای غرب را بازگو می نمایند و نام آنها علم میگذارند که در حقیقت تئوری های تزریقی برای حیوانات دست آموز اند.

از وقتی که علوم اجتماعی فلسفی (یونانزده) شده اند چپاول، تجاوز و استعمار را به وجود آورده اند و سبب کشته شدن میلیونها انسان بی گناه گردیده اند نتایج علوم تجربی نیز به خدمت علوم اجتماعی فلسفی (یونانزده) در آمد و بدین ترتیب بر جنایتهای بشر فلسفی (یونانزده) و بی دین افزوده شد. (جنگ اول و دوم و دیگر

جنگها) آیا نباید فلسفه (مذکور) بابت این جنایات در دادگاه وجدان عمومی محاکمه شود. به نفع بشریت و فلسفه (یونانزده) است که فلسفه (مذکور) جای خود را به دین، بدهد البته دینی که بتواند مقتضیات زمان و مکان را درک کند و جوابگوی مشکلات باشد و یقیناً دین مبین اسلام می تواند برای تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی مسلمین حکم متعالی بدهد که موجب آسایش و رستگاری انسانها گردد. به طوری که گذشت در غرب فلسفه (یونانزده) جایگزین دین گردید و علوم انسانی از فلسفه استخراج گردید و روح فلسفه یونانی که مادیگرایی افراطی است بر علوم انسانی حاکم گردید و سیاست فلسفی (یونانزده) یا فلسفه سیاسی رشته ای جداگانه را تشکیل داد که رهبران آن عبارت بودند از مونتسکیو، روسو، ماکیاوولی، استوارت و جان لاک و پیروان اینها دیگر نیازی بر انجیل نمی دیدند لذا انجیل را در کلیسا محبوس بلکه مصلوب نمودند و آثار افلاطون و ارسطو را بنیاد فلسفه سیاسی نامیدند در اخلاق نیز اخلاق فلسفی (یونانزده) بجای اخلاق مسیحی نشست و رشته ای جداگانه بنام فلسفه اخلاق یا اخلاق فلسفی (یونانزده) بوجود آمد که کانت و اسپینوزا و نیچه و امثال اینها از رهبران آن محسوب می شوند و آن نیز در آثار افلاطون و ارسطو ریشه داشت. در جامعه شناسی نیز دورکیم و ماکس وبر و غیره در روانشناسی فروید و ژونگ و ... بالاخره علوم انسانی فلسفی (یونانزده) با الهام از آثار افلاطون و ارسطو بوجود آمد و به علت جمود کلیسا و کوتاه بینی های ارباب کلیسا به حیات خود ادامه داد و هسته های اولیه این علوم در مدارس دینی وابسته به کلیسا پی ریزی گردید و تدریس آنها در این مدارس مرسوم گردید مدارس دینی وابسته به کلیسا امثال آکسفورد (تاسیس ۱۲۰۹م زیر نظر پاپ) و کمبریج در انگلیس و سوربون (تاسیس ۱۲۱۰م زیر نظر پاپ) فرانسه و دیگر مدارس دینی به این روشها روی آوردند البته باید توجه داشت که ظهور مارتین لوتر و اعتراض به مسیحیت رهبانی نقش بسزائی در تسریع این روند ایفا نموده است. و مصادره زمین های کلان کلیسا که منابع در آمد بزرگی بوده، توسط حاکمان اروپا و جدا کردن اداره مدارس دینی از کلیسا و گرفتن مسئولیت بدست خود توسط حاکمان کشورهای اروپائی که اصطلاحاً به آن سکولاریزاسیون یا جدائی اموال و مسائل کلیسا از بقیه مسائل اجتماعی می گویند. این مسائل موجب گردید تا علوم اجتماعی از خدمت به کلیسا به خدمت حاکمان در آیند زیرا فلسفی (یونانزده) شدن این علوم خدمت بیشتری به ارباب قدرت می نمود چنانکه نیکولوماکیاولی کتاب معروف خود شهریار را هدیه به یک پادشاه نوشته است و در آن انواع مختلف فریب، نیرنگ، خدعه به حاکم برای ماندن در قدرت و کشور گشائی پیشنهاد می کند بدین ترتیب تکامل فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق و فلسفه هنر و فلسفه علم و فلسفه دین آغاز گردید.

فلسفه غرب، دین را نیز زیر سؤال برد، انتقام هزار و پانصد ساله، را از دین مسیحی گرفت، علوم اجتماعی در رشته های مختلف به صورت فعلی محصول فلسفه یونان و غرب است که در مدارس و دانشگاه های غیر دینی (که قبلاً دینی بودند) امثال سوربون آکسفورد و کمبریج به شکوفائی رسیدند که نتایج آن برای بشر به صورت، صدها میلیون نفر کشته و زخمی در جنگهای مختلف یعنی فقط در یک قرن این علوم اجتماعی



فلسفی (یونانزده) حدود دویست میلیون کشته و زخمی و صدها میلیون آواره در دوران های مختلف یک قرن (جنگ جهانی اول و دوم و دیگر جنگها) و از هم پاشیدگی خانواده ها و از بین رفتن ساختار جوامع و سرگردان ماندن جوامع از نظر بافت های اجتماعی و از بین رفتن عواطف انسانی از قبیل محبت ، ایثار ، وفای به عهد ، صداقت و انسانیت بوده است . به طوریکه در فصلهای گذشته ذکر نمودیم این فلاسفه بودند که استعمار را تجویز نمودند و اولین کسی که تجاوز به کشور همسایه را جایز دانستند افلاطون، ارسطو بودند سپس مونتهسکیو و راسل و فلاسفه دیگر، این تفکر را ترویج نمودند.

بعد از تجاوز و تسلط بر کشورهای مختلف، فلسفه اجتماعی غرب ، برای تداوم استعمار نسخه ای پیچید ، در آن دستور العمل نظام آموزشی غرب را برای کشورهای دیگر پیشنهاد نمود به طوریکه هربرت اسپنسر ، یکی از فیلسوفان انگلیسی معتقد بود: زبان و آداب و فرهنگ خودتان را به مستعمرات خود بیاموزید و آنها را رها نمائید همیشه از آن شما خواهند شد. طبق دستور و پیشنهاد این فیلسوفان زبان و لباس و فرهنگ و دین مردم مختلف جهان بوسیله نظام آموزشی مورد تحقیر و حمله قرار گرفت ، مظاهر فرهنگی غرب مثل زبان و لباس به عنوان تنها ملاک فرهنگ قرار گرفت و کسانی که عناصری از فرهنگ شرق را حفظ نمودند مجبور به تحمل انگ بی فرهنگی گردیدند ، در این راستا شاگردان شرقی ، معلم اول نیز خدمات زیادی به همکلاسی های غربی نمودند.

ماهیت نظام آموزشی: اساس نظام آموزشی رایج در غرب بر اصالت ماده بنا شده است و آموزش چند خصوصیت عمده دارد که عبارتند از:

۱- پرورش لیبرال - بطوری که از هر نوع عقیده الهی خالی باشند و تنها به منفعت و لذت خویش بیندیشند و یونان زدگی بر آنها غلبه دارد

۲- فلسفی (یونانزده) بودن و غیر دینی بودن تعلیمات اجتماعی مثل سیاست فلسفی (یونانزده) و اخلاق فلسفی (یونانزده) و غیره.

۳- توجیه فعالیت‌های دولتهای غربی در لفافه الفاظی زیبا از قبیل منافع ملی، مصلحت کشور، توسعه، طرح‌های زیر بنائی، جهانی سازی.

۴- پرورش نیروی کار برای دستگاه‌های دولتی یا شهروندخوب چنانچه ژان ژاک روسو فیلسوف بزرگ سیاسی می گوید: (فرد باید طوری تربیت شود که) وقتی هیئت حاکمه می گوید برای دولت لازم است که تو بمیری باید فوراً بمیرد یعنی باید اراده و اختیار خود را به دست دولت بسپارد و دولت هر کاری بگوید او باید اطاعت کند<sup>۱</sup>

دیگر فیلسوف معروف غرب گوتلیب فیخته می گوید: نظام تربیتی جدید باید اساساً شامل این باشد که آزادی اراده را کلاً در خاکی که پرورش می دهد نابود سازد و متقابلاً چنان ضرورت شدیدی را در تصمیمات اراده به وجود آورد که خلاف آن محال باشد آنگاه بر چنین اراده ای می توان با اطمینان تکیه کرد. انسان ایده آل در نظام آموزشی غرب انسانی است ابزار دست قدرتمندان که به آن بوروکرات می گویند یعنی کسی که با ارباب رجوع متکبر و با مقام بالاتر خاضع و چاپلوس است و سیاستمدار خوب در نظر آنان کسی است که بی ایمان تر به اعتقادات مذهب و ملت خود باشد و مطیع اوامر آنان باشد. و با این اهداف موسساتی در غرب بخصوص انگلیس و امریکا از طرف دولت‌های آنان برپا شده اند تا آموزش‌های سیاسی و رهبری به خود فروخته‌های جهان سوم چهارم بدهند از این غرب زده‌های شرق نشین بتوانند به عنوان ابزار استفاده نمایند که ارسطو گفته بود: برده ابزار دستی بیش نیست لذا در قاموس شیطانی خویش از این بردگان و خود باختگان به عنوان دستمال کاغذی نام میبرند یعنی چیزی که پس از پاک کردن دست آن را باید به زباله دان انداخت و پس از انقضاء تاریخ مصرف آنها را باید از بین برد فلاسفه غرب که تئوریسینهای این نظریات هستند با غرور تمام این فلسفه‌ها را از افتخارات خود می دانند و هر گونه دروغ، فریب، خدعه و نیرنگ را تجویز می نمایند و قدرت دولت را تنها حق و حقیقت جهان می دانند چنانکه برتراند راسل از فلاسفه بزرگ معاصر غرب می گوید: من متقاعد شده‌ام که مطلقاً هیچ حدی بر مهملاتی که به وسیله نیروی دولت می توانند جزو اعتقادات عمومی در آیند نیست به من نیرویی کافی با بودجه مورد لزوم جهت تهیه حقوق بیشتر و خوراک بهتر از بقیه مردم برای آن نیرو بدهید و من قول می‌دهم در عرض سی سال کاری کنم که اکثریت

<sup>۱</sup> ص ۷۳-قراردادهای اجتماعی - ت-غلامحسین زیرک زاده

مردم معتقد باشند که دو بعلاوه دو سه می شود. آب وقتی که گرم شد یخ می بندد و وقتی سرد شد به جوش می آید و یا هر مزخرف دیگری که مورد علاقه حکومتهاست البته حتی وقتی که این اعتقادات ریشه دوانیده باشد مردم قوری آب را برای جوش آوردن به داخل یخچال نخواهند گذارد چیزی که اتفاق خواهد افتاد این است که هرگونه انکار عملی دکتترین ما غیر قانونی اعلام خواهد شد و بدعت گذاران سر سخت معدوم خواهند شد هر کسی هم که دکتترین رسمی ما را مشتاقانه قبول نمود اجازه تدریس و یا دست یافتن به مسندهای بالای قدرت را نخواهد داشت<sup>۱</sup>

این همان چیزی است که شعار معاویه بود بطوری که او برای اظهار قدرت خود نماز جمعه را در روز چهارشنبه برپا نمود.

برتراندراسل با این جملات در واقع وضعیت جهانی را که غرب و در رأس آن انگلیس برای بشر بوجود آورده است به تصویر می کشد دو بعلاوه دو سه می شود این همان چیزی است که بوسیله نظام های آموزشی و رسانه های جمعی و حاکمان دست نشانده، عملی می شود می گویند ما برای حقوق بشر به کشورهای جهان حمله می کنیم یعنی بشر را می کشیم تا حقش را کف دستش بگذاریم ما برای دموکراسی (چیزیکه در خود انگلیس وجود ندارد هم نظام سلطنتی است و هم مجلس اعیان مهم ترین مجلس موروثی است و هم قانون اساسی مکتوب ندارند) حمله می کنیم در واقع برای نفت و ذخایر دیگر حمله می کنند این مطالب دیگر چیزی نیست که از کسی مخفی باشد (نمونه شرقی تأثیر قدرت بر مشروعیت دهی صدرائیسم است) بطور کلی علم را می توان به علوم طبیعی (تجربی) و علوم انسانی تقسیم نمود در علوم طبیعی انسان به دنبال شناخت موضوع شناسائی است اما در علوم انسانی در پی شناخت فاعل شناسائی است در علوم انسانی این انسان است که در مورد علوم (سیاست و اقتصاد و جامعه شناسی و روانشناسی و ادبیات) با دیدگاههای مادی و یا معنوی تحلیل یا نظریه پردازی می کند بنابر این بر علوم انسانی دیدگاه و تفکر انسان (فاعل) حاکم است و علوم انسانی عبارتست از تبیین حالات درونی انسان که شامل ابراز احساسات (شعر) و تحلیل احساسات (روانشناسی) و تشریح روابط بیرونی او (سیاست و جامعه شناسی و اخلاق و اقتصاد و مردمشناسی) بررسی روابط گذشته که بنام تاریخ شهرت دارد و پرواضح است که بر همه اینها نوع تفکر برتری و حکومت دارد. تفکر مادی تفسیر و تحلیل مادی را به دنبال دارد و تحلیل معنوی زائیده ی تفکر معنوی است بطوریکه انسان مادیگرا درون انسان را با اصول مادی تحلیل و تبیین می نماید و انسان دینی با نگاه دینی حالات نفس را بیان میکند. انسان مادیگرا روابط اجتماعی انسان را در جامعه شناسی و اقتصاد و سیاست و اخلاق سودانگاران و سوداگران تفسیر می نماید و تعمیم نظریات مادیگرای غربی بر تمام جوامع انسانی و تغییر ساختارهای

۱. ص ۲۱۸- برگزیده افکارراسل-ت-عبدالرحیم گواهی

جوامع دینی با دیدگاههای مادی ستمی بزرگ و غیرقابل گذشت بر فرهنگ و تمدن و بشریت بوده است و در واقع استعمار پشت این علوم مخفی شده است. علوم اجتماعی مذکور تجربی نیستند که در آزمایشگاهها به دست آمده باشند و نه وحیانی هستند، اخباری هم نیستند که فقط تحلیل و تفسیر باشند بلکه انشائی و حامل بار ارزشی (غربی) هستند که انسان را بسوی ارزشهای غربی میکشانند و ارزشهای دینی را به چالش می طلبند و انسانهای لیبرال بیار می آورند و راههای تأمین منافع قدرتمندان را به ما نشان می دهند و برای خدمت به ارباب قدرت غربی تدوین شده اند و لذاست که اکبر اله آبادی می گفت فرزندان خود را به این مدارس نفرستید که اینها تبدیل به قاتلین شما خواهند شد. و ابوالاعلی مودودی در یک جشن فارغ التحصیلی ۱۹۴۴ خطاب به دانشجویان می گوید: من نمی توانم به شما تبریک بگویم من تسلیت می گویم زیرا شما را در این دانشگاه کشتند شما را قتل عام کردند خودی و عزت نفس شما را به خون آغشتند مودودی به کسانی که نام مدارس و دانشگاهها را اسلامی میگذارند و نظام درسی آنها به سبک غربی است، حمله میکند و می گوید: این نفاق فقط بخاطر ترس از مردم است"

مدارس جدید زندانهائی هستند که به شستشوی مغزی به صورت اجباری می پردازند و هرگونه استقلال فکری به عنوان تخطی از نظم اجباری جرم محسوب می شود و موجب اخراج از مدرسه و محرومیت از شغل و متهم شدن به نادانی می گردد هدف از این نظام آموزشی ساختن افراد مطیع برای سیستم و نظام حاکم بر جهان است و یک نوع قدرت فرعون وار پشت صحنه بوسیله قراردادهای، معاهدات بین المللی و یونسکو و جوایز (نوبل و اسکار و المپیادها) و تبلیغات و رسانه ها، وحشت قطع کمک ها و حذف از جوامع علمی (غربی) و حتی حمله مسلحانه نظامهای آموزشی را هدایت می کند و مخالفت با آن اتهام جنون و بی عقلی را در پی دارد و لذاست که کار مدارس، دانشگاهها بر روی انسانها شبیه پرورش حیوان دست آموز بوده است. که ضرورتهای سرمایه داران و قدرتمندان را برآورده سازد برای مثال جامعه شناس بر روی مردم خود تحقیق می کند آنها را همچون موش آزمایشگاهی فرض می کند تا نتایج تحقیقات خویش را در اختیار شرکت چند ملیتی قرار دهد که کالاهای آنها در چه صورتی بیشتر به فروش برسند یا کدام منطقه برای ایجاد نمایندگی آن شرکت مناسبتر است او از این راه (فروش مردم خویش) سرمایه ای ناچیز بدست می آورد یا تحقیقات را در اختیار دانشگاهی مثل آکسفورد یا کمبریج یا سوربون یا کالیفرنیا قرار می دهد، تا مدرک آنها را بدست آورد، همانطوریکه بعضی از فیزیکدانان با ساختن بمب هسته ای و سایر سلاحهای کشنده امرار معاش می کنند. این مزدوران سرمایه داری غربی به جای حل مسایل جوامع خویش همواره به تحقیر جوامع خویش به علت غربی نبودن می پردازند و راههای شبیه غرب شدن را پیشنهاد می نمایند که بازار جوامع شرقی را بر روی کالاهای غربی می گشاید و اینها به عنوان تامین کنندگان منافع غربی برای آنها ارزشمند هستند.

عملاً مراکز آموزشی به ندامت گاههایی تبدیل شده اند که در آنها به جوانان از شرقی بودن و مسلمان بودن ندامت می آموزند زیرا مبنای آموزش تفکر یونان است که با ادیان و تفکر شرقی تصادد دارد روش مادیگرانه

یونانی ها را آگوست کنت نظمی جدید بخشید که بنام مکتب تحصیلی یا پوزیتوسیم شهرت دارد. در این روش اثبات گرایانه به انسان همچون شیء نگریسته می شود و قوانین طبیعی بر انسانها اطلاق می شوند در واقع انسان به خویشتن خویش به عنوان شیء مادی می نگرد.

در روش پوزیتوسیم حواس پنجگانه تنها منبع و مرجع شناخت اجتماعی و فردی قرار میگیرند و علوم انسانی پیرو قوانین علوم طبیعی قرار می گیرند در این روش جنبه معنوی انسان در نظر گرفته نمی شود و فقط به جنبه مادی توجه می شود لذا حقایق فردی و اجتماعی جوامع بشری فقط در جنبه های مادی خلاصه می شوند و نقش ادیان و معنویت به صورت ابزاری در می آید در صورتی که موضوع علوم انسانی همچون طبیعت نیست که همیشه تابع قوانین خاص باشد همچون نقش گردش وضعی و انتقالی زمین در پیدایش روز و شب یا سرما و گرما و دیگر قوانین فیزیک و شیمی و غیره بلکه مثلا موضوع علوم اجتماعی قراردادی است و انسانها آن قوانین را بوجود می آورند همچون قراردادهای سیاسی یا اقتصادی یا حقوقی. عمده آنها پیرو قرارداد هستند و اگر وضع کنندگان نباشند حقوق و سیاست و اقتصادی بوجود نمیآید و نیز اگر اراده آنها تغییر کند آن علوم نیز تغییر می نمایند چنانکه هزاران نوع حکومت با روشهای خاص خود در جوامع بشری تا کنون وجود داشته اند که بعضی پیرو ادیان و بعضی دیگر پیرو عقلانیت های مادیکرا بودند عده ای مقدس مآب و عده دیگر متفکر مآب حکومت کردند و بعضی ها ظالم و بعضی دیگر عادل ، عده ای پیرو هوای نفس و عده ای دیگر پیرو فرامین الهی بودند.

در واقع نوع تفکر انسانها نوع حکومت را تعیین می نماید جامعه دینی در پی حکومت دینی بوده و جامعه مادیکرا بدنبال حکومت مادیکرا که منافع جامعه مذکور را تأمین نماید و به همین صورت است. حقوق و اقتصاد و غیره اما جهان غرب می خواهد با استفاده از قدرت نظامی و قدرت اقتصادی و تبلیغاتی و نظامهای آموزشی تفکر خویش را به دیگران دیکته کند به طوری که مثلا در سیاست فقط دو نوع دموکراسی انگلیسی و آمریکایی برای تمام انسانهای روی زمین توصیه می شود و بقیه حکومتها و حتی نظامهای اجتماعی در زمره دیکتاتوری قرار می گیرند و یا در اقتصاد کشوری که به شرکتهای چند ملیتی غربی اجازه فعالیت ندهد یا وام ربوی از آنها دریافت نکند در زمره کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته قرار میگیرد و نیز مخالفت با نظریات آنها مخالفت با حقوق بشر تلقی میگردد. در نتیجه حتی طرح و برنامه های ملی فارغ التحصیل اقتصاد مذکور در خدمت تدوین کنندگان آموزش (غرب) قرار میگیرد و عملاً در خدمت چپاولگران وطن خویش در میآید و طبیعی است فرد مذکور هیچ گونه اطلاعی از مسائل اقتصادی اسلام نداشته باشد زیرا او در قالب دیگری و برای اهداف دیگری توجیه شده است.

در قالب مذکور انسان به عنوان اینکه فردی دارای معتقدات و تاریخ غربی است بار می آید و با این دیدگاه و عینک به دین و ملت و قوم و فرهنگ خویش می نگرد و حل مشکلات خویش را از غرب میجوید و به

تاریخ خویش به عنوان گذشته ای زشت می نگرد و خویش را در تاریخ و جغرافیای غربی می پندارد چنانچه از قرون وسطی همچون غربی‌ها به عنوان عصر تاریکی نام می برد در صورتی که در قرون وسطی جوامع مسیحی دچار انحطاط بودند و جوامع مسلمان در اوج شکوفائی قرار داشتند و گاهی زمان معاصر را قرون وسطای جوامع مسلمان می نامد و همچون جوامع مسیحی، دین زدائی را تنها راه پیشرفت علمی می نامد در صورتی که دین اسلام که بزرگترین مشوق علم است قابل قیاس با دین مسیحی نیست و این اثرات طبیعی نظام های آموزشی مقلد وار است زیرا در این نظام های آموزشی و تبلیغاتی نفی شخصیت غیر غربی نهفته است و تحقیر خویشتن شرقی متبلور است که ریشه در نظام های آموزشی استعماری دارد مثلا در یکی از کتاب های درسی قبل از آزادی هند که توسط انگلیسی ها تدوین شده است می خوانیم:

((حاکمان ما در لندن زندگی می کنند که پیشرفته ترین مکان دنیا است و ما اگر درست درس بخوانیم و کوشش کنیم می توانیم هند را مانند انگلیس پیشرفته سازیم.)) و قریب به همین عبارت به جوانان امروزی القاء می شود چنانچه شعار رایج اینست که ((کشورهای توسعه یافته از امتیازات قدرت و ثروت بیشتری برخوردار هستند و کشورهای جهان سوم باید کوشش نمایند تا به سطح توسعه یافتگی برسند.)) و در این راه می بینیم با آنکه کشورهائی همچون ترکیه دین و فرهنگ خویش را نفی نمودند، با گذشت زمان به غرب وابسته تر و بدهکار تر شدند این الگوها را در تمام زمینه های فرهنگی، تاریخی، اقتصادی، سیاسی و فلسفی (یونانزده) می توان ریشه یابی نمود در سطح فردی نیز بر علوم انسانی فردی، همچون ادبیات و روانشناسی مادیگرایی غلبه دارد به طوری که ادبیات غرب بیشتر در تبیین مشکلات اقتصادی و لذت گرایی یا شهوت پرستی خلاصه می شود ادبیات شرق معاصر نیز از این ادبیات الگو برداری می کند و در قالب اشعار آزاد و معاصر افکار مذکور را بیان می نماید در روانشناسی نیز روش مذکور غلبه دارد زیرا وقتی انسان حیوان پنداشته شد و کرامت انسانی و معنوی او انکار گردید روانشناسی به برداشتن موانع غرایز شهوانی انسان توصیه می کند و لذاست که فروید توصیه می کند همه موانع در راه شهوت رانی برداشته شود و روح

آموزشی فروید بر نظام های روانشناسی غلبه دارد در مقابل این مدارس زندان گونه، مدارس سنتی (حوزه های علمیه قبل از تسلط شاگردان معلم اول) خصوصیات داشتند که با اینها متمایز بود  
۱- شاگرد در انتخاب استاد آزاد بود

۲- آزادی در انتخاب موضوع - شاگرد می توانست فلسفه (یونانزده) بخواند و یا معتقد باشد که آن حرام است و یا اصول فقه و منطق و یا تفسیر بخواند و یا نخواند بلکه موضوع دیگری مثل کلام را انتخاب نماید  
۳- آزادی در انتخاب متن، بطوریکه مثلاً در اصول فقه بین معالم و اصول مظفر و قوانین و حلقات مخیر بود

۴- آزادی در انتخاب وقت، شاگرد می توانست صبح زود و احياناً بعد از نماز مغرب به درس مورد نظر برود  
۵- درس وسیله ای ادای حق الله و حق الناس بود و لذا علامت عالم تواضع و اخلاص بود  
۶- موانست بین شاگرد و استاد، و لذا شاگرد در طرح سوال و حتی انتقاد در هنگام درس آزاد بود

#### نقایص نمایان تر در نظام آموزشی حوزه های علمیه عبارت اند از:

۱- عدم کارائی متون درسی حوزه زیرا تاریخ نگارش این کتب به صدها سال قبل بر می گردد، در حالیکه کتب درسی کلاسیک هر سال ارتقاء می یابند و مطالب آنها طبق نیازها کم و زیاد می شود. یکی دیگر از علل عدم کارائی، بکارگیری زبان بسیار پیچیده در آنهاست در حالیکه با زبان ساده تبیین آنها امکان پذیر است بطور مثال طلبه باصرف سالها در ادبیات عرب قادر به نوشتن یک مقاله و حتی تکلم به زبان عربی نیست یا باخواندن منطق معلم اول بی منطق تر می شود، با خواندن فلسفه اسلامی از تفکر ائمه (ع) فاصله میگیرد بر قسمتهائی از اصول فقه نیز بعلمت مبتنی بودن بر منطق ارسطویی، ذهن گرائی غلبه دارد

۲- طولانی بودن مدت تحصیل در حوزه ها به طوری که اتمام سطح ده سال است و دوره فقه و اصول نیز در بعضی موارد بیست سال بطول می انجامد. لذاست که جشن فارغ التحصیلی با حضور ملک الموت توأم است، ابن خلدون در مقدمه علت عقب ماندگی مسیحیان اروپا را از مسلمین در زمان خویش طولانی بودن مدت تحصیل آنها ذکر می نماید

۳- شخصیت زدگی در حوزه ها موجب سلب استقلال فکری گردیده است، که حاصل آن نوعی انحطاط و رکود و ترک پژوهش است البته پیوند دانش و قدرت نیز در این راستا، جرأت نقد افکار غالب را سلب نموده است

در گذشته درحوزه های علمیه ما ملاک شناخت دانشمند تقوی بوده و علم باعمل همراه بود و جنبه ی نظری با جنبه ی عملی مساوی بود در صورتیکه در آموزش های جدید تئوری بیشتر است و حتی در دانشگاهها گاهی آموزش شهوانی است و بی بند وباری را تجویز می نماید و ناظر به آخرت نیست به طوری که نظرات امثال فروید تدریس می شود. او دیدگاهی صرفاً مادی دارد به طوری که در مورد بهشت و جهنم می گوید:

مسئله بهشت و دوزخ به طور کلی خاص جوامع متمدن است و از لحاظ روانشناسی و روانکاوی چون تمدن محدودیت غرایز و عدم آزادی فردی را ایجاب می نماید و این موضوع نیز موجب رنج و اندوه مردم می گردد مردم می کوشند تا با خیال پروری و ایده آل سازی رنجهای خود را توجیه و قابل تحمل سازند اینکه بر خلاف این زندگی مادی و آلوده به تمدن معتقد به زندگی ای روحانی پس از مرگ می شوند که رنجهای این دنیا در آنجا جبران می شود<sup>۱</sup>

تأسف آور آنکه نظریات افلاطون و ارسطو و راسل و فروید و ماکیاولی و مونتسکیو به جوانان مسلمان در کتابهای درسی تدریس و این مخربان روح به عنوان منجیان بشریت معرفی می گردند و لذاست که جوانان وقتی فارغ التحصیل می گردند دین را یک وهم و خیال می پندارند و به آن حمله ور می شوند آیا این نظریات زشت در مورد مسائل اخلاقی و سیاسی تنها راه حل و تنها راه نجات است؟ آیا انبیاء و ائمه معصومین (ع) و علماء متفکر و متدین در طول چهارده قرن نظریات سیاسی و اخلاقی و روانی و اجتماعی ندارند؟

نمونه های حاکی از غلبه شهوت گرائی افراطی بر فلسفه یونانزده بقدری زیاد است که در این نوشته نمی گنجد بطور نمونه، ارسطو در کتاب معروف سیاست خود از فیلسوفی و قانونگذاری بنام فیلولائوس کرنتی نام می برد و می گوید: فیلولائوس کرنتی نیز قوانینی برای ((تب)) نوشت وی که از خاندان باکشیدی بود دلباخته دیوکلس برنده بازیهای المپیک شد و دیوکلس که از عشق نامشروع مادر خود هلیسون در حق خویش بیزار بود با فیلولائوس به تب رفت و در آنجا هر دو به زندگی خود پایان دادند (خودکشی کردند) و فیلسوف دیگر اراسموس (۱۵۳۶-۱۴۶۶) در روتردام متولد شد او فرزند نامشروع بود و دروغ رمانتیکی در بیان کیفیت تولد خود اختراع کرده بود<sup>۲</sup>

معروفترین فیلسوف عصر روشنگری و بانی فلسفه جدید غرب دکارت هرگز ازدواج نکرد اما یک دختر نامشروع داشت که در پنج سالگی مرد<sup>۳</sup>

راسل در مورد مادر بایرون فیلسوف انگلیسی می گوید: مادرش زنی بود که بایرون به سبب سنگدلی از او می ترسید و به واسطه ابتذال او را تحقیر می کرد امروزه آموزشهای فلاسفه ای چون افلاطون و راسل و اپیکور و استوارت میل و فروید، نتیجه داده است و در غرب علاوه بر فساد جنسی عمومی مناطق آزاد جنسی بوجود آورده اند که در آن منطقه آزادجنسی (سکس فری زون) هرکاری با هر کسی و به هر شکلی آزاد است و به توسعه این مناطق به جهان و جهانی کردن آنها می پردازند. یکی دیگر از فلاسفه معاصر غرب ژان پل سارتر است او در مقدمه دوزخیان زمین می گوید ((نخبگان اروپا به ساختن و پرداختن بومیان نخبه دست زدند جوانهایی را برگزیدند و داغ اصول فرهنگ و تمدن غربی را بر پیشانی آنها زدند و دهانشان را از حرف هائی گنده خمیر مانند و دندان چسب پرکردند و پس از یک اقامت کوتاه در متروپل (کشور استعماری) قلب

<sup>۱</sup> ص ۲۰۸-آینده یک پندار-فروید

<sup>۲</sup> ص ۷۰۸-ج ۲-تاریخ فلسفه غرب-راسل

<sup>۳</sup> ص ۷۷۳-ج ۲-همان



شده روانه و وطنشان نمودند)) لرد مک ولای انگلیسی در دوران استعمار به عنوان حاکم نظامی وارد هند گردید او در سال ۱۸۳۵ تدریس به زبان سانسکریت، عربی، فارسی، بنگالی و اردو ممنوع اعلام کرد و تدریس فقط باید به زبان انگلیسی انجام می گردید او اعلام کرد ما باید طبقه ای بوجود بیاوریم که بین ما و میلیونها افرادی که بر آنها ما حکومت می کنیم مترجم باشند و بعد از گذشت مدتی این طبقه بوجود آمد سرسید احمد خان از این طبقه بود که می گفت ما نیازی به تکنولوژی غرب نداریم فعلاً باید فرهنگ غرب را بیاموزیم بدین منظور دانشگاهی تأسیس نمود و در آن به تربیت نوکر(کارمند) برای انگلیسی ها پرداخت لازم به ذکر است که سر سید احمدخان یک فیلسوف بود او کتابی نوشت بنام((قول متین در رد گردش زمین)) تقی زاده در ایران نیز نماینده این گروه بود که می گفت از ناخن پا تا موی سر باید فرنگی شویم(از عجایب آنکه انقلابیونی که از سر تا پا فرنگی شده اند او را نقد می نمایند) در هندوستان پس از آنکه طبقه مذکور یعنی هندی های فارغ التحصیل انگلیس بوجود آمد آنها را در کارهای سیاسی و نظامی گماردند و عده ای را که مخالف فرهنگ و تمدن غرب نبودند بلکه فقط مخالف سلطه بودند و می خواستند کارهای انگلیسی ها به این افراد واگذار شود در حزب کنگره هند که توسط یک افسر انگلیسی بنام ایلان آکتون هیوم در سال ۱۸۸۵ میلادی تأسیس گردیده بود و سران کنگره همه فارغ التحصیلان انگلیس بودند و اصل نظام انگلیسی را قبول داشتند فقط مخالف سلطه ظاهری بودند عمده ترین رهبران کنگره مهاتما گاندی و جواهر نهر و بود. در کنار اینها ارتش آزادیخواه هند به رهبری سوباش چندر فعالیت می کرد که مرکز آن ژاپن بود جالب توجه است که اکثر اعضاء کنگره فقط زندانی شدند آنهم در زندان های نسبتاً خوب و سیاسی . مردم هند آزادی می خواستند و برای آزادی می جنگیدند گاندی در جنگ جهانی دوم صدها هزار جوان هندی را به ارتش انگلیس هدیه داد تا برای انگلیس بجنگند در عوض می گفت با انگلیسیها نباید جنگید ، آزادی بوسیله روزه گرفتن بدست می آید ارتش آزادیخواه هند می گفت کنگره خائن است زیرا گاندی به جوانان دستور می دهد برای انگلیس بجنگند اما با خود انگلیسی ها نجنگند. اما گاندی و جواهر لعل نهر و می گفتند: مادر چارچوب قانون (انگلیسی ) آزادی می خواهیم لذا انگلیسی ها وقت رفتن لرد مانت بتن را در سال ۱۹۴۷ میلادی به عنوان استاندار هند از طرف دربار انگلیس گماشتند و او از طرف انگلیس به عنوان استاندار هندوستان برگزیده شد و آزادی خواهان واقعی همه سر به نیست و اعدام شدند و در تاریخ فراموش شدند و امروز کسی نمی داند ارتش آزادیخواه با صدها هزار جوان هندی کجا رفت و باگت سنگ و سوباش چه میگفت آنها را با کمک کنگره می گرفتند و بر درخت های محل زندگی شان اعدام می نمودند. اما فارغ التحصیلان انگلیس که آزادی را در چارچوب قانون می خواستند مثل گاندی و نهر و دیگران رهبر شدند و به عنوان آزادی خواه مطرح

گردیدند و عکس های آنها زینت درب و دیوارهای هند گردید. انقلاب هند با صدها هزار کشته چه مقاصدی را دنبال می کرد؟ مردم معتقد بودند که

۱- ما خودمان زبان هندی و دیگر زبانهای محلی داریم نیازی به انگلیسی نداریم ۲- ما مطابق آب و هوای هند فرهنگ و سنن لباس داریم پس لباس انگلیسی نمی خواهیم و لذا لباسهای انگلیسی رابه آتش کشیدند ۳- ما خودمان اقتصاد داریم و نیازی به شرکت چند ملیتی و انگلیسی (هندشرقی) نداریم . ۴- ما خودمان فرهنگ داریم نیازی به فرهنگ انگلیسی و غربی نداریم امروز بعد از گذشت پنجاه و پنج سال از به اصطلاح آزادی هند با کرشمه های آموزش و پرورش ، رسانه ها و سینما و سازمان های غیر دولتی در تمام هند.

۱-زبان انگلیسی در تمام هند رایج است و در مدارس و ادارات زبان انگلیسی حاکم است و بیشتر کتاب ها و مجلات و روزنامه ها و تلویزیون به زبان انگلیسی است .

۲-در تمام هند مردم لباس انگلیسی به تن می کنند لاقول مرد ها بطور کلی لباس انگلیسی به تن دارند .

۳-در تمام هند هزاران شرکت چند ملیتی و هند شرقی با بیشترین تسهیلات دولتی هند فعالیت می کنند و دولت به اسم سرمایه گذاری خارجی به آنها افتخار می کند

۴-فرهنگ انگلیسی و فرهنگ غربی بر فرهنگ هندی غالب شده است و این وضعیت در پاکستان ، بنگلادش و دیگر کشور ها نیز چنین است .

آیا مردم علیه اهدافی که قیام کرده بودند و خون داده بودند همانها را پذیرفتند؟؟

چنین نیست، بلکه نتیجه نظام آموزشی و تبلیغاتی نمی توانست غیر از این باشد زیرا وقتی شخصی سوار ماشین جنوب شود با نیت ، اینکه به سوی شمال برود ماشین او را به شمال نخواهد برد بلکه او را به جنوب خواهد رساند و این بوروکراتهای تحصیلکرده لندن بودند که مردم را سوار ماشینی نمودند که نتیجه آن رسیدن به چنین جایی بود و مردم را در نظام آموزشی انگلیس انداختند و نتیجه هم شبه انگلیسی شدن مردم بود زیرا توسعه به روش غربی به غربی شدن و وابستگی به غرب انجامید . اکبر اله آبادی یکی از شاعران معروف هند دهها سال قبل از گاندی با اشاره به برده سازی و شستشوی مغزی در نظام آموزشی انگلیس گفته بود : فرعون خیلی احمق بود به ذهن او ایده تأسیس دانشگاه و نظام درسی خطور نکرد ، کودکان را کشت و

بدنام گردید ، اگر مدرسه و نظام آموزشی فرعونى مدون می نمود ( مثل انگلیسى ها ) موفق تر بود و بدنام هم نمی شد او با روش سعدى به طنز می گوید :

يکى ذى علم در کالج (دانشکده) روزى

فتاد از جانب مردم بدستم

بدو گفتم که کفرى يا بلایى

که پیش اعتقادات تو پستم

بگفتا من مسلم مقبول بودم

ولى یک عمر با ملحد نشستم

جمال نیچرى (مادیگرى) در من اثر کرد

وگر نه من همان شیخم که هستم

اقبال با اشاره به همین مطلب می گوید :

می کند بند غلامان سخت تر

آزادى می خواند اورا بى بصر

ای مسلمان اندر این دیر کهن

تا کجا باشى به بند اهریمن

اقبال می گوید: این نظام آموزشی اهل کلیسا توطئه ای علیه دین و امت اسلامى است. غرب علاوه بر تدوین و تعمیم نظام آموزشی بر جهان حيله های دیگری نیز بکار برد تا طرفداران خود را رشد دهد چنانچه جایزه نوبل در ادبیات از بدو تأسیس ، تا کنون فقط به دو مسلمان اعطاء شده است

۱- نجیب محفوظ (احیاگر فرهنگ فرعونها و نویسنده موهن به صورت طنز ) ۲- سلمان رشدی ملعون (نویسنده آیات شیطانى ) بدین ترتیب علناً به حمایت از دشمنان اسلام و به دشمنى با اسلام می پردازند . از دیگر حيله هائى که موجب سلطه فرهنگى غرب شده است یونسکو شعبه فرهنگى سازمان ملل (فاتح) است و آرم یونسکو و تصویر یونسکو گویای این مطلب است که فرهنگ مورد نظر غربى است چنانچه عکس درب کاخ سفید که معماری یونانى و درب معبد آپولون و آتنه را برگزیده است و رسم الخط آن انگلیسى است و عمده فعالیتهاى آن نیز در خدمت انگلوساکسون هاست ، لازم به ذکر است که وقتى از کلاس اول به کودک کتاب دینى جداگانه ای از کتاب تاریخ و یا ادبیات تدریس می شود .این بمعنای جدائى کتاب دینى و دین از ادبیات و دیگر شئون زندگى است يعنى در نظام آموزشی ایکه کتاب دینى و الهیات جداگانه از سیاست و اقتصاد و هنر فلسفى (یونانزده) تدریس می شود چنین نظام آموزشی سکولار است و نظام اجتماعى سکولار مولود طبیعى نظام آموزشی سکولار است و حکومت سکولار نتیجه طبیعى چنین نظامى خواهد بود ، طبیعى

است که با گذشت زمان مردم به چیزهائی معتقد شوند که علیه آن چیزها شوریده بودند و خون داده بودند و این ((توسعه به سبک غربی)) بوسیله نظام آموزشی ترویج می گردد به همان صورتی که در هند، پاکستان، بنگلادش نتیجه داد و تنهاراه حل آن، تدوین نظام آموزشی به سبک اسلامی و نقد علوم انسانی فلسفی غربی است، مثل سیاست فلسفی (فلسفه سیاسی) و هنر فلسفی (فلسفه هنر) و اخلاق فلسفی (فلسفه اخلاق) و به تربیت افراد با موازین اسلامی و ارتقاء و توسعه مدارس دینی با معیارهای جدید و درک مقتضیات زمان و مکان در علوم انسانی و چه اشکالی دارد اگر در فیضیه کرسی طب سنتی و پزشکی بجای فلسفه (صدرائیسلم) ایجاد شود کما اینکه سابقه تدریس طب در حوزه ها به پیدایش حوزه های علمیه بر می گردد. باید علوم با روش دینی تدوین و کلاسیک شوند و طبیعی است که علمی که با تعالیم محمد(ص) و آل محمد(ع) سازگاری داشته باشند اسلامی اند، نه علمی که مطابق تعالیم افلاطون و ارسطو و فرزندانش فکری آنها باشند.

## فلسفه و یهود

فلسفی (یونانزده) شدن یهود در دو مرحله صورت گرفته است: ۱- نفوذ افکار فلسفی در کتاب دینی یهود تورات و فلسفی شدن تورات. ۲- فلسفی (یونانزده) شدن علماء و مردم یهود که موجب پیدایش جنبه فلسفی (یونانزده) سیاسی و اقتصادی یهود صهیونیسم گردید نفوذ افکار فلسفی (یونانزده) در کتاب مقدس عهد عتیق یا تورات آن رابه صورت کتابی تحریف شده در آورده است البته از قالب تفکر و چارچوب فکری آیات، فلسفی یونانی، بودن آن قابل تشخیص و شناخت است مثلاً در یکی از آیات می خوانیم هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده اند و از شراب بلعیده گردیده اند از مسکرات سر گشته اند و در رؤیا گمراه گردیده اند و در داوری مبهوت گشته اند<sup>۱</sup>

طرز تفکر فوق یونانی تبار است و در ادیان الهی چنین تصویری غیر ممکن است و در جای دیگری می خوانیم البته مردمان گیاه هستند گیاه خشک شد و گل پژمرد (اشعیاء ۴۰ آیه ۶ تا ۱۰) اینکه بشر حیوان بوده یا گیاه تفکری فلسفی است نه دینی در آیه ۹ می گوید ((زیرا که تو ای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی بر جمیع خدایان بسیار اعلی هستی))<sup>۲</sup>

برتری بر جمیع خدایان یعنی قبول خدایان و اینکه خداوند بر آنها اعلی است تفکری یونانی است زیرا در یونان خدایان متعدد رامی پرستیدند و افلاطون و ارسطو نیز چنین بودند. و در جای دیگر چنین آمده است ((و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند نام او را با رقص و تسبیح بخوانند))<sup>۳</sup>

رقص در فلسفه (یونانزده) جنبه عبادی دارد و فلاسفه بانی این طرز تفکر هستند در ادیان الهی و از پیامبران الهی چنین کارهایی محال است و یا در آیه ای می گوید: زیرا در دست خداوند کاسه ای است و باده آن پرجوش از شراب ممزوج است که از آن می ریزد (مزامیر ۷۵ شماره ۸) در مورد غیر یهود می گوید ((اما از شهرهای این امتهای یهود خدایت ترا به ملکیت می دهد هیچ ذی نفسی را زنده نگذار)) (سفر تثنیه باب ۲۰ شماره ۱۰ تا ۱۷) یادر جای دیگر آمده است ((آن شب نیز پدر خود (لوط) را شراب نوشانیدند و دختر کوچک هم خواب وی شد پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند و آن بزرگ پسر خود می زائید و آن را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است))<sup>۴</sup>

و دیگر صدها آیه ای که باصراحت تمام دلالت دارد بر آنکه افکاری فلسفی یونانی هستند نه دینی بخصوص در دین و حیانی چنین افکاری قابل تصور نیستند

<sup>۱</sup> کتاب اشعیاء ۲۸ آیه ۷

<sup>۲</sup> مزمور ۹۷ آیه ۹

<sup>۳</sup> مزمور ۱۴۹ آیه ۳

<sup>۴</sup> سفر پیدایش ۱۹ شماره ۲۰ تا ۳۸

مری جوویور در کتاب درآمدی بر مسیحیت ترجمه حسن قنبری می گوید: یک حزب مخالف قوی، یعنی فریسیان در مقابل جریان یونانی مآبی و در مقابل یهودیانی که آن را خوشایند می دانستند به وجود آمد آنان استدلال می کردند که آداب و رسوم یونانی، بیگانه و بت پرستانه و هیچ یهودی ای شرعاً حق شرکت در آنها را ندارد زمانی که مخالفت با جریان یونانی مآبی شکل حزب سیاسی گرفت، مشاجره ها بر ضد طریقه های یونانی بیشتر ویژگی سیاسی داشت مخالفت با یونانی مآبی قوی تر و آشکارتر شد. دست کم به ذهن حاکمان یونانی خطور کرد که بدون رویارویی نهایی و یا آزمایش قدرت مسائل حل نمی شود بنابراین در سال ۱۶۸ ق م آنتیوخس چهارم که دامنه حکومت او به سراسر اورشلیم، از فلسطین تا سوریه و شرق فرات می رسید و پیش تر با نقض آشکار سنت و شریعت یهودی در فروش منصب کاهن بزرگ، یهودیان را رنجانده بود عملیات نابودی دین یهودیان را آغاز کرد. او دستوری صادر کرد که یهودیان را از ختنه و برگزاری هر نوع جشن یا رعایت روز شنبه باز می داشت همه نسخه های تورات نابود و معبد یهود تبدیل به معبد یونانی شد. مجسمه زئوس خدای یونانی، در معبد اورشلیم نصب شد و یهودیان مجبور شدند که بت ها را پرستش کنند. (ص ۶۲)

از مهمترین فیلسوفانی که در یونان زده کردن یهود نقش بسزائی داشته است فیلون اسکندرانی است که تأویل های مقدس گونه از اختراعات اوست او حوزه فلسفی بزرگی را در اسکندریه بنا نمود. بعد از نفوذ افکار فلسفی در کتابهای یهود، دین یهود به طرف فلسفی (یونان زده) شدن و از دین تنزل کردن پیش می رود تا در سال ۱۸۹۷ میلادی در سوئیس تئودور هرتزل وجود جنبش یهودی صهیونیسم را اعلام می کند و در ۱۹۱۷ اعلامیه وزیر خارجه انگلیس بالفور مبنی بر اعطاء فلسطین به یهودیان در ازاء هم پیمان شدن صهیونیسم جهانی با انگلیس صادر می گردد.

بدین ترتیب مثلث شیطانی زر صهیونیسم، زور آمریکا، تزویر انگلیس صورت می گیرد و در سال ۱۹۴۸ اسرائیل با پشتیبانی آمریکا و انگلیس و با کمک سازمان آنها (سازمان ملل) اعلام موجودیت می کند و این مثلث شیطانی به چپاول بشر ادامه می دهد منشور فلسفی صهیونیسم به صورت پروتکلها اعلام می گردد چنانچه در پروتکل دوازدهم می خوانیم: ما می توانیم هر وقت که لازم باشد افکار عمومی را درباره یک موضوع سیاسی تهییج یا آرام کنیم و یا آنرا به او بقبولانیم یا ذهن او را درباره آن موضوع دچار شک و تشویش سازیم امروز مطالب درست و حق را منتشر می کنیم و فردا مطالب کذب و باطل و بهتان آمیز را گاه واقعیتها را و زمانی مطالب ضد و نقیض آنها را و در این همواره مواظبیم که پایمان نلغزد و به سر در نیاییم (پرو تکلهای دانشوران صهیون ترجمه حمید رضا شیخی) و بدین ترتیب اکثر خبر گذاریهای جهان از قبیل رویتر، آسوشیو تید پرس، سی ان ان، نیویورک تایمز از آن صهیونیست ها هستند و بیشترین تاثیر گذاری را در جهان دارند و به تبلیغات سیاه و خاکستری (دروغ و نیمه دروغ) می پردازند و کنترل شبکه جهانی اینترنت را یهودیان آمریکا بدست دارند و به وسیله سوپر کامپیوترها تمام فعالیت ها را زیر نظر دارند و بزرگترین موتور جوینده در اینترنت

یاهو (yahoo) اسم خدا به زبان یهود است و همچنین کانالهای اقتصاد جهانی به دست صهیونیسم بین المللی کنترل می شوند چنانچه در پروتکل هشتم می خوانیم: ما حکومت خود را در انبوهی از بانکداران، صنعتگران و سرمایه داران محاط خواهیم کرد این ارقامند که در همه جا حرف آخر را می زنند. (ص ۲۰ پروتکل هشتم پرو تکل های دانشوران صهیون) و امروز اکثر شرکتهای چند ملیتی از آن صهیونیست هاست چنانچه از نوشابه های کوکا کولا گرفته تا جنرال موتور و بزرگترین شرکتهای نفتی مثل شل و دارو سازی گرفته تا بانک جهانی و سازمان بین المللی پول. در این راه کشور های جهان روز به روز وابسته تر می شوند چنانچه کشاورزان با بذره های ژنتیکی مؤسسات صهیونیستی در پی محصولات بیشتر رفتند و در نتیجه، زمین محتاج کودهای شیمیایی شد بر اثر کودهای شیمیایی حشراتی به وجود آمد که سمهای مخصوص را لازم داشت و با آنها قدرت باروری زمین روز به روز کمتر می شد چنانچه منطقه پنجاب در هند قبل از تقسیم تمام هندوستان را از نظر گندم تامین می کرد اما امروزه همان، پنجاب قادر به تولید گندم برای خود نیست و از آمریکا وارد می کند این نمونه ای از سیستم اقتصاد فلسفی (یونانزده) بود. تفصیل آن نوشته جداگانه ای میطلبد.

## فلسفه و مسیحیت

مسیحیت نیز مثل یهود در دو مرحله فلسفی (یونانزده) شده است چنانچه در مرحله اول انجیل رنگ فلسفی (یونانزده) گرفت و تحریف شد و در مرحله دوم مکاتب فلسفی (یونانزده) در مسیحیان بوجود آمد چنانچه در انجیل می خوانیم (( به من یعنی مسیح که می خورم و می نوشم ایراد می گیرید که پرخور و میگسار و هم نشین بد کاران و گناهکاران است ))<sup>۱</sup>

به طوری که میدانیم این تهمتها ی ناروا از جانب تفکر فلسفی (یونانی) وارد انجیل گردیده است و چنین کار هائی از پیامبران الهی بعید و بلکه محال است در آیه دیگر در مورد روز قیامت می خوانیم ((اما در باره روز قیامت مگر در کتاب آسمانی نخوانده اید که خدا میفرماید من هستم خدای ابراهیم واسحاق و یعقوب پس خدا خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان می باشد ))<sup>۲</sup> طرز تفکر فوق از انبیاء بعید است و این نوع تفکر ریشه در یونان و روم و فلسفه آنها دارد که مادیکرا بودند در جای دیگر انجیل حتی داستان نژاد پرستی را به حضرت عیسی ع نسبت می دهد و می گوید ((باری عیسی از آنجا بسوی صور و صیدون براه افتاد در آنجا یک زن کنعانی نزد او آمد و التماس کنان گفت : ای سرور من ای پسر داود پادشاه به من رحم کنید دختر من سخت گرفتار روحی پلید شده است روح یک لحظه او را راحت نمی گذارد اما عیسی هیچ جوابی به او نداد تا اینکه شاگردان از او خواهش کرده گفتند جوابی به او بدهید تا از ما دست کشیده برود چون با ناله هایش سرما را بدرد آورده است عیسی فرمود خدا مرا فرستاده تا یهودیان را کمک کنم نه غیر یهودیان را زیرا یهودیان گوسفندان گم شده خدا هستند آنگاه آن زن جلو آمده پیش پای عیسی بخاک افتاد و التماس کرده گفت : آقا خواهش می کنم به من کمک کنید عیسی فرمود : درست نیست که نان را از دست فرزندان بگیریم و جلوی سگها بیندازیم ))<sup>۳</sup>

طرز تفکر فوق که طرزی نژاد پرستانه است از یک پیامبر خدا بلکه از یک فرد عامی شرقی بعید است و این محصول تفکر فلسفی (یونانزده) است، نه دینی و شرقی زیرا افلاطون و ارسطو و یونانیها چنین نظریاتی را دارا بودند

توماس میشل می گوید: مسیحیان نخستین با فلسفه برخوردی احتیاط آمیز داشتند و در برخی اوقات آن را کاملاً مردود می شمردند علت این امر آن بود که از دیدگاه ایشان فلسفه با دیانت بت پرستی یونانیان برابر بود.

<sup>۱</sup> متا ۱۱-۱۶

<sup>۲</sup> ۲۹ تا ۳۲ متا ۲۲

<sup>۳</sup> انجیل ۲۱ تا ۲۶ متا ۱۵



و فلسفه را فقط نوع بیان فکری از جهان بینی بت پرستی می دانستند. بر این اساس آنان احساس می کردند که آموختن علوم فلسفی یونان که در جهت مخالف ایمان به خدای واحد قرار گرفته است برای آنان روا نیست. (ص ۱۳۰ کلام مسیحی ترجمه حسین توفیقی)

بعد از انجیل نفوذ فلسفه در مسیحیت به مؤسس مسیحیت به شکل فعلی بر می گردد نام او شاول طرسوسی است و به پولس شهرت دارد او از شاگردان مکتب فلوطین اسکندرانی بوده و نظریه اقنوم های سه گانه را به تثلیث مسیحی تبدیل نمود و مسیحیت را طبق تعلیمات فلوطین رنگ راهبانه داد با آنکه با فلسفه افلاطون و ارسطو مخالف بود اما او یک فلوطینی بود و همین خط فکری بعد از ورود به اسلام به عرفان شهرت یافت بعد از او آگوستینوس به مسیحی کردن فلسفه یونان پرداخت عصر او را قرون وسطی می نامند بعد از او فلسفه مدرسی یا اسکولاستیک بافته شد که در پی مسیحی کردن فلسفه (یونانزده) بود اما در عصر رنسانس ۱۴۰۰ میلادی به بعد فلسفه (یونانزده) به حقیقت خود (ضد دین) باز گشت و مسیحیت را در کلیساها محبوس نمود و فلسفه (یونانزده) قلمروی خود را به تمام شئون زندگی اعم از فردی و جمعی توسعه داد، این بدان معنی نیست که مسیحیت قبل از آن تحریف نشده بود اما این روند موجب تغییرات زیادی گردید، چنانچه ظهور مارتین لوتر بنیانگذار پروتستان، که مسیحیت صهیونی مانند را تبلیغ نمود، نباید از نظر دور داشت.

## فصل چهارم

اثرات فلسفه یونانی بر مشرق زمین

## اسکندر فیلسوف، شاگرد ارسطو در متون ایران باستان

افلاطون در مورد حاکم ایده آل خویش می گوید: اگر در جامعه ها فیلسوفان پادشاه نشوند یا کسانی که امروز شاه و زمام دار نامیده می شوند به راستی دل به فلسفه نبندند بدبختی جامعه ها و به طور کلی بد بختی نوع بشر به پایان نخواهد رسید<sup>۱</sup> ارسطو نیز حق حکومت را از آن فیلسوف می داند او در این مورد می گوید: فیلسوف نباید فرمان ببرد بلکه باید فرمان بدهد و نباید از دیگری اطاعت کند<sup>۲</sup> به طور کلی حق حکومت در نظر افلاطون و ارسطو فقط از آن فیلسوف است پدر ارسطو طبیب دربار فیلیپ پدر اسکندر بود و ارسطو معلم خانگی اسکندر بوده و به او فلسفه آموخته است اسکندر فیلسوف پس از مرگ پدر خویش به حکومت رسید و بدین صورت آرزوی افلاطون و ارسطو به تحقق پیوست، اسکندر به عنوان یک فیلسوف وقتی به حکومت رسید طبق آموزه های فلسفی (یونانزده) و استعماری تجاوز به سرزمین های دیگر را آغاز نمود چنانچه: بنابر سنت زرتشتیان و نوشته کتاب های پهلوی مانند دینکرت و بندهش و آراویراف نامه اسکندر در حمله به ایران اوستا را بسوخت و از این رو به وی لقب گجستک (ملعون) دادند<sup>۳</sup> در کتاب بندهش زرتشتیان می خوانیم که: چنین گویند که چون زرتشت پرهیزگار دین پذیرفت و اندر جهان پیراکند تا بسر رسیدن سیصد سال دین در پاکی و مردم در بی گمانی بودند سپس گجسته اهریمن دروند برای شک کردن مردمان به این دین آن گجسته اسکندر رومی مسکن را گمراه کرد که با ستم و زیان گران به ایران شهر آمد. آن شاه ایران را بکشت و دربار و شاهی را بیاشفت و ویران کرد و این دین از جمله همه اوستا و زند را که بر پوستهای پیراسته گاو به آب زر نبشته. اندر استخر پاپکان که دژ نبشت نهاده بود آن پتیاره بدبخت اهل موغ دروند بد کردار اسکندر مسکن برآورد و بسوخت و بسیار دستوران و داوران و هیربدان و موبدان و دین برداران و نیرومندان و دانایان ایران شهر را بکشت و در میان مهان و کدخدایان ایران شهر با یکدیگر کین و نا آشتی افکند و خود به دوزخ تاخت<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> جمهوری / ص ۲۷۳

<sup>۲</sup> ش ۹۸۲ متا فیزیک

<sup>۳</sup> ص ۱۵ اوستا ج ۱ گزارش جلیل دوستخواه

<sup>۴</sup> بندهش / ص ۵۲ / س ۲

در مطلب بالا دو نکته قابل توجه دیده می شود. ۱- اسکندر فیلسوف کتابها را آتش زد. ۲- اسکندر به پیروی از افلاطون و ارسطو بزرگان ایرانی را به جان هم انداخت و تفرقه ایجاد نمود. در همین کتاب بندهش در بخش (( آوار)) نیز می خوانیم پس اندر شاهی دارای دارایان اسکندر قیصر از روم بتاخت به ایرانشهر آمد و دارا شاه را بکشت. همه دوده شاهان و مغ مردان ( دانشمندان) و پیدایان (اشراف) ایرانشهر را نابود کرد. بی مر آتشکده ها را بیفکرد. گزارشهای دین مزدیسنان را بستند و به روم فرستاد اوستا را سوخت ایرانشهر را به نود کرده خدائی بخش کرد<sup>۱</sup> به طوری که ملاحظه می شود اسکندر ملعون و فیلسوف، ایرانشهر را به نود قسمت تقسیم نمود و این از آموزشهای افلاطون است. (در جمهوری /ص ۴۲۳) و پیروان فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو به تجزیه کشورهای جهان می پردازند و خودشان متحدتر می گردند. اسکندر ادعای خدائی کرد و خود را همچون فرعون خدا می دانست و این بخاطر آن بود که خود را فرزند زئوس (بت) می دانست متأسفانه بعضی از مفسران فلسفه باف او را همان ذوالقرنین عادل میدانستند تا آنکه ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ آسبق هند کتابی نوشت بنام ((کوروش کبیربازی القرین)) و در آن این نظریه را ابطال نمود.

گزارش فوق ذکر یک فیلسوف حاکم در کتاب مقدس زرتشتیان (شرقی) بود حال می پردازیم به گزارش دوم که از حاکم غیر فیلسوف در کتاب مقدس و یهودیها و مسیحیها است (غربی) در عهد عتیق در مورد کوروش حاکم غیر فیلسوف ایران باستان می خوانیم: رهاننده تو خداوندی که تو را در رحم متصور ساخت چنین می فرماید: من خداوند و آفریننده کل اشیائ آسمانها را بتنهائی مبسوط ساختم و زمین را از جانب خود گستردم.. آنکه در خصوص کوروش می فرماید که نماینده من اوست و تمامی مشیتم را باتمام رسانیده باورشلیم خواهد گفت: که بنا کرده خواهی شد (کتاب اشعیاء / فصل ۴۴) خداوند در حق مسح کرده خود کوروش چنین می فرماید: چونکه من او را به قصد اینکه طوائف از حضورش مغلوب شوند بدست راستش گرفتم پس کمرگاه ملوک را حل کرده درهای دو مصرعی را پیش رویش مفتوح خواهم کرد که دروازه ها بسته نگردند. (اشعیاء / فصل ۴۵) کوروش ملک فارسی چنین می فرماید: که خداوند، خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا مأمور ساخته که به جهت او خانه را به اورشلیم که در یهوداه است بنا نمایم. (فصل اول کتاب عزرا) و در جاهای مختلف کتاب مقدس یهود و مسیحیها از کوروش به عنوان حاکمی عادل و خیرخواه و نماینده خداوند ذکر به میان آمده است.

<sup>۱</sup> بندهش آوار/ص ۱۹۵

## تأثیرپذیری ایران باستان از فلسفه یونان

اثرگذاری فلسفه یونانی بر مشرق زمین بطور گسترده بعد از حمله اسکندر شاگرد ارسطو صورت گرفت زیرا اسکندر، ایران، مصر و بیشتر سرزمینهای خاورمیانه و قسمتی از آفریقا را تحت سیطره خویش در آورده بود، این سرزمینها باج گذار یونان بودند، حتی یونانی ها یک کلنی نزدیک یزد فعلی بنا نمودند. مرکز فلسفی مشرق زمین که بیشتر تحت تأثیر فلسفه یونان قرار گرفت اسکندریه مصر بود چنانچه بزرگترین فیلسوف یهودی فیلون به اسکندرانی شهرت داشت پس از وی فلوطین در آنجا حوزه نو افلاطونی بنا نمود او نیز اسکندرانی بود بزرگترین فیلسوف و متکلم اگوستینوس (۳۵۴-۴۳۰ م) در الجزائر متولد شد او نیز کاملاً یک فلوطینی بود به علت نفوذ زیاد او در تفکر مسیحی، علاوه بر اروپا و قسمتی از آفریقا، خاورمیانه نیز کاملاً تحت تأثیر فکری او قرار داشت چنانکه روم شرقی (ترکیه فعلی) نیز فلوطینی شده بود.

نو افلاطونی گری علاوه بر آنکه بر ارتدکس های مسیحی و کاتولیک ها اثر فکری گذاشت حتی پروتستان های اصلاح گر نیز از تأثیر پذیری نو افلاطونی گری در امان نماندند.

زمان ظهور اسلام روم شرقی به اوج قدرت خود رسیده بود که پایتخت آن قسطنطنیه (که توسط قسطنطین بنا شد) استامبول فعلی بود رومی ها در تفکر دینی فلوطینی بودند اما در تفکر سیاسی یونانی مآب بودند سوریه به پایتختی دمشق، یکی از ایالات روم شرقی بود. لذا معاویه وقتی توسط عمر به امارت دمشق منسوب شد کاملاً تحت تأثیر تفکر سیاسی رومی قرار گرفت و شیوه ای انتخاب نمود که کاملاً با روش رایج در اعراب متفاوت بود، معاویه را باید اولین یونانزده مسلمین دانست او برای نخستین بار در مسلمین روش پولتیک (سیاست مکر و حيله) بطور رسمی بکار برد او حتی لباس شاهان رومی بر تن می کرد. او در تاریخ اسلام اولین کسی است که مرکز حکومت را از مسجد به دربار مجلل انتقال داد. در اشاعه افکار یونانی در ایران علاوه بر حمله اسکندر نوافلاطونیان نیز نقش بسزائی ایفاء نمودند. به طوری که وزیر اردشیر پاپکان یک یونانی بود که فرهنگ معین نام او را نیز یونان نقل نموده است.

وقتی خسرو اول نوشیروان در قرن ششم بر تخت شاهی تکیه زد، گفته شد یکی از مریدان افلاطون حاکم گردیده است.

او دانشگاه بزرگی در جندی شاپور تأسیس نمود. او فلاسفه ای را که یوستی نیانوس حاکم روم اخراج نموده بود، پذیرفت و از آنان استقبال نمود در زمان او چندین کتاب از یونانی به پهلوی ترجمه گردید.

مکتب اسکندریه: بعد از حمله اسکندر به مصر این شهر نوپا به یکی از مراکز فلسفی یونانی تبدیل گردید، به طوری که بزرگترین فیلسوف یهودی فیلون از بنیانگزاران مکتب فلسفی اسکندرانی محسوب می گردد، اما فلوطین از شهرتی بیشتر برخوردار است، فلوطین اسکندرانی (پلوتینوس) « در سال ۲۰۴ میلادی در مصر متولد شد و پیش اساتید مختلف مصری به تحصیل فلسفه پرداخت، افکار او توسط یکی از شاگردان معروف او بنام فروریوس به رشته تحریر در آمد فلسفه او که حاصل نظریات اساتید مختلف اوست از تنوع و گاهی تشتت و سرگردانی حکایت دارد، مصر در آن روزگار محل تلاقی اندیشه های مختلف بود زیرا از طرفی جریان فکری یهود به یکتا پرستی دعوت می نمود چنانکه فیلون اسکندرانی (۲۵ ق م - ۴۰ م). حوزه فلسفی رایج آن زمان را تشکیل داده بود. او یک یهودی یونانی مآب بود و با عینک یونانی به جهان می نگرست از دیگر مسائل رایج در مصر آن زمان رواج یافتن فلسفه یونانی و مادی گرایی افراطی بود، نظریه حلول و وحدت وجود هندوها نیز در مصر از جایگاه خاصی برخوردار شده بود به طوری که بعضی ها معتقد هستند فلوطین نه تنها از اساتید هندو استفاده کرده بلکه به هند نیز سفر نموده است صرف نظر از مسائل فوق ، این مطلب از مسلمات است که فلوطین اسکندرانی از نظر هویت شرقی بوده و از نظر فکری نیز افکار شرقی بر افکار یونانی او غلبه دارند و او بود که به فلسفه یونان رنگی عارفانه بخشید.

فلوطین به نو افلاطون نیز شهرت دارد لذا فلسفه او نو افلاطونی خوانده می شود، در میان فلاسفه مسلمین او اسمی ندارد اما کتاب تاسوعات او که بنام ارسطو منسوب بوده است از جمله کتابهایی است که در بوجود آمدن فلسفه مسلمین نقش بسزائی ایفاء نموده است.

تأثیر پذیری فلوطین از نظریه وحدت وجود هندوها در انثادهای (تاسوعات) انعکاس واضحی دارد به طوری که در او پانیشاد کتاب مقدس هندوها می خوانیم: خدائی که در آتش و آب است و داخل همه عالم است در نباتات و درخشان است به آن خدا ستایش باد. (ص ۲۲۴ اوپه نیشاد / ترجمه شفق)

در کتاب انثادهای فلوطین نظریه فوق را بصورت ذیل می بینیم روح من و تو و روح کیهان یکی است، روح همه موجودات یکی است (ص ۲۵۳ انثاد چهارم دوره آثار فلوطین ترجمه محمد حسن لطفی) و تأثیر پذیری فلوطین از کیهان شناسی سومری نیز به وضوح مشهور است به طوری که او ستاره پرست بوده (به دین مسیح (ع) درنیامد)، در این مورد می گوید ((با اینهمه خورشید یا ستاره دیگر که مخاطب دعا واقع می شود دعا را می فهمد بنابر این ستارگان برای اجابت دعاها نه نیازی به یاد آوری دارند و این همان مطلبی است که تمام بحث را برای آن به میان آوردیم و نه به ادراک حسی دعاها را برخلاف آنچه بعضی کسان می پندارند با آگاهی و از روی اراده اجابت نمی کنند بلکه باید پذیرفت که از ستارگان چه با دعا و چه بی دعا آثاری صادر میگردد زیرا آنها اجزای موجودی زنده اند<sup>۱</sup>

از مهم ترین نظریات او که در فلاسفه مسلمین رایج گردیده و آنها را به پای خویش بستند، عبارتند از:

<sup>۱</sup> ش ۴۲- رساله چهارم - انثاد چهار

- ۱- نظریه صدور - وقتی احد لبریز گردید عقل از او صادر گردید ( ۴-۸-۶ / مجموعه آثار فلوطین ترجمه محمد حسن لطفی ) در صورتی که در قرآن مسئله خلقت کائنات مطرح است.
- ۲- نفی خلقت جهان توسط خدا، بدون واسطه ( ۶-۸-۱۵ همان ) .
- ۳- نفی علم خدا ( ۵-۵-۱۰ و ۵-۳-۳-۱۳ همان )
- ۴- قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء ( ۵-۲-۱ و ۵-۵-۹ همان )
- ۵- تفاوت درجات وجود و ترتب آنها یعنی وجود سنگ درجه پائین تر است و حیوان بالاتر و شکل رشد یافته آن و انسان شکل رشد یافته حیوان و .... الی آخر. ( ۶-۹-۱ و ۶-۵-۸ و ۶-۴-۲ و ۶-۴-۱۱ همان ) .
- ۶- اعتقاد به قوس نزولی و قوس صعودی یعنی اشیاء در حرکت هستند و سوی تکامل پیش می روند و هر موجودی می خواهد به مافوق خود تبدیل شود و در نتیجه همه چیز در تلاش رسیدن به خدا هستند ( ۵-۳-۱۵ و ۵-۴-۲ همان ) .
- ۷- اینکه جهان ابدی است ( ۲-۱-۱ همان )
- ۸- قاعده وساطت عقل در بوجود آمدن اشیاء ( ۵-۲-۱ همان )
- ۹- تحلیل عقل و عاقل و معقول ( ۵-۱-۴ همان )
- ۱۰- اتحاد عقل و عاقل و معقول ( ۵-۱-۴ همان )
- ۱۱- نام گذاری احد به عنوان الف - علت العلل ( ۳-۸-۱۰ همان ) .
- ب - مبدأ کائنات ( ۳-۸-۱۰ همان ) ج - قدرت مبدعه همه اشیاء ( ۵-۱-۷ همان ) .
- د - مبدأ بسیط اول ( ۵-۶-۳ همان )
- ۱۲ - اینکه وجود خیر محض است و شر عدم است ( دوره آثار فلوطین ج ۱ ص ۱۳۴ )

## فصل پنجم

چالش های فکری مسلمین با فلسفه یونان



## چالش های فکری مسلمین با فلسفه یونان

در سال ۲۱۵ هجری قمری (۸۳۰ میلادی) بیت الحکمت بغداد بمنظور ترجمه کتب فلسفی طبی در زمان حکومت مامون عباسی بنیاد نهاده شد که ریاست آنرا ابوزکریا یوحنا بن ماسویه النسطوری به عهده داشت او خود نیز به نگارش کتابهایی در طب و فلسفه اقدام نمود بیت الحکمت حدود چهار قرن به فعالیت خویش ادامه داد این مرکز علمی فقط یک دانشگاه فلسفی نبود بلکه شامل علومى چون طب، نجوم، فهرست نویسی و شیمی نیز می گردید اما فلسفه یونان بر آن غلبه داشت زیرا افرادی که در این دانشگاه فعالیت داشتند از مکتب جنیدشاپور بودند چنانچه رئیس این مرکز یوحنا نیز از جنیدشاپور بود و عده ای نیز از شاگردان مکتب اسکندریه که در مدارس صور، انطاکیه، حران بودند، در آن زمان مکتب اسکندریه به لباس مسیحیت در آمده و در رم شرقی (ترکیه، سوریه و قسمتی از آفریقا) به حیات خویش ادامه میداد، در ایران نیز افرادی از مکتب جنیدشاپور واقع در خوزستان هنوز آموزشهای افلاطون و ارسطو را ملاک حق می دانستند، امثال ابن مقفع و ابن ابی العوجاء که با ائمه اطهار (ع) به مناظره می پرداختند، نماینده این مکتب بوده اند، در چنین فضائی ترجمه کتب فلسفه یونان صورت گرفت مترجمین فلسفه بیشتر، مسیحی بودند مثل ۱-حنین بن اسحاق ۲-ابو بشر متی ۳-یحیی بن عدی، که از زبان سریانی ترجمه نمودند، نحوه ورود فلسفه یونان را به جهان اسلام علامه بزرگوار مجلسی (ره) نویسنده دایره المعارف بزرگ حدیث، بحارالانوار در این کتاب بدین صورت توضیح می دهد: (( تشهیر کتابهای فلاسفه جنایتی بر دین بوده و از بدعت های حاکمان ستم پیشه و دشمنان ائمه اطهار (ع) است تا مردم را از ائمه (ع) دور نمایند و از شریعت ببرند )) و این مطلب را صفدی تأیید می نماید او در شرح لامیه العجم می گوید: (( وقتی مأمون با پادشاهان مسیحی جزیره قبرس روبرو شد از آنان خزانه کتابهای یونان را طلبید و آن کتابها در خانه ای بود (که درب آن قفل بود) و هیچ کس دسترسی نداشت پادشاه قبرس نزدیکان خود را جمع نمود و رأی آنها را طلبید همه رأی دادند که آن کتابهای فلسفه به مسلمین داده نشود اما یکی از آنها گفت این کتب را به مسلمین بدهید زیرا این کتب فلسفه بر هر دولت دینی ای که وارد شده اند آن دولت دینی را فاسد نمودند و بین علمای آن دین اختلاف ایجاد نمودند )) (صفحه ۱۹۷ جلد ۵۷ بحارالانوار)

## ۱-طبیعیات

طبق تقسیم فلاسفه مهم ترین بخش های فلسفه در چهار قسم خلاصه می شود ۱- طبیعیات ۲- ما بعدالطبیعه ۳- اخلاق و تدبیر منزل ۴- سیاست مُدُن . طبیعیات نیز به نوبه خود به دو قسمت الف- انسان ب- جهان، تقسیم می شود، ما بطورگذرا اشاره ای به برخی از چالش های پیشروی فلاسفه در دو موضوع اول می پردازیم.

### الف- انسان

در فلسفه یونان انسان یکی از حیوانات است مثل اسب، گاو و الاغ لذا افلاطون انسان را حیوان گویا میدانند و ارسطو انسان را حیوان سیاسی می داند فلاسفه مسلمان انسان را حیوان اندیشمند می دانند، لذا نوع نگاه افلاطون و ارسطو به انسان نوع نگرش به حیوان است چنانکه آنها در آثار خود بارها ذکر می کنند که ما در مورد حیوانات دیگر چنین می کنیم باید در مورد انسان نیز چنین عمل کنیم .

به نظر افلاطون خلقت انسان به دست خدایان و بتها صورت گرفته است چنانکه او می گوید: (صنعتکار پس از خلقت روح) کارهایی را که هنوز باقی مانده بود به عهده خدایان جوان گذاشت و آنان را مأمور ساخت که تن فانی برای روح انسانی بسازند"<sup>۱</sup>

افلاطون معتقد است که انسانها نه تنها روی زمین بلکه روی کره ماه و خورشید نیز سکونت دارند او می گوید: (صنعتکار) جمعی از آنها (انسانها) رادر روی زمین جای داد جمعی دیگر را در کره ماه و بقیه را در روی سایر اسباب تحقق بخشنده زمان مستقر ساخت"<sup>۲</sup>

در ادیان اعم از ابراهیمی و غیر ابراهیمی انسان جایگاهی ویژه دارد چنانکه در اسلام از انسان به عنوان اشرف مخلوقات و خلیفه الله یاد می شود اما در مورد انسان، ارسطو در کتاب نیکوماخوس یا اخلاق کبیر می گوید: این ادعا که آدمی عالیتترین موجودات زنده است سخنی بی معنی است زیرا ذوات دیگری هستند که بسیار برتر و الهی تر از آدمیانند مثلا در میان موجودات مرئی ستارگانی که آسمان از آنها تشکیل می یابد"<sup>۳</sup>

افلاطون در کتاب تیمائوس به تشریح بدن انسان می پردازد و به صورت عجیب و غریبی فلسفه می بافد او در مورد نحوه ساختن چشم های انسان بدست خدایان می گوید: ((از جمله آن اسباب و آلات نخست دریچه های روشنائی یعنی چشمها را ساختند و در چهره ما قرار دادند اکنون می خواهم منظوری را که از این کار داشتند بیان کنم: آن نوع از آتش را که فاقد خاصیت سوزاندن است و روشنائی ملایمی دارد و این همان روشنائی است که خاص روز است. وادار کردند که بصورت جسمی در آید و در خدمت ما قرار گیرد آتش

<sup>۱</sup> ۴۲- تیمائوس

<sup>۲</sup> تیمائوس - شماره ۴۳

<sup>۳</sup> ارسطو - نیکوماخوس ص ۲۲۰ محمد حسن لطفی

ناب را که به صورتی صاف و ناب از دیدگان ما به سوی بیرون بتابد و به این منظور نسجهای چشمان ما را چنان استوار و فشرده ساختند که از نفوذ هر آتش غلیظ تری مانع شود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> تیمائوس/۴۵

## تناسخ و افلاطون

افلاطون پیدایش زنان را بدین صورت بیان می‌کند: ((بعد از آنکه مردان پای به مرحله وجود نهادند آن عده از ایشان که بزدل و ترسو بودند و زندگی را با بیدادگری بسربردند هنگام تولد دوم بصورت زنان در آمدند.)) (تیمائوس / ۹۰) او ادامه می‌دهد که: اگر طی زندگی دوم نیز روی از بدی بر نتابد هر بار در کالبدی حیوانی که از حیث خلق و خوی شبیه او باشد در خواهد آمد و پیوسته از کالبدی به کالبدی دیگر خواهد رفت.)) (تیمائوس / ۴۲) افلاطون می‌گوید:

(( پرندگان از مسخ شدن مردانی بوجود آمده اند شریر نبودند ولی سبکسر بودند به امور آسمانی علاقه داشتند ولی بر اثر ساده لوحی گمان می‌کردند که مطمئن ترین راه شناختن این امور آن است که آنها را به چشم ببینند (پس ستاره شناسها پرنده می‌شوند) کیفیت مسخ ایشان چنین بود که موهایشان به بال و پر تبدیل گردید.))<sup>۱</sup> افلاطون جزای کسانی را که فیلسوف نیستند چنین بیان می‌کند: (( حیوانات بری در نتیجه تغییر صورت مردانی به وجود آمدند که هیچ گونه عشقی به دانش نداشتند (فیلسوف نبودند) و هرگز در صدد تحقیق در کل جهان بر نیامدند زیرا از حرکات دورانی سر خود کوچکترین استفاده ای نکردند بلکه آن قسمت از روح را که در سینه جای دارد پیشوای خود ساختند و چون به این ترتیب با زمین خویشی یافتند، سر و اعضای عالیه آنها به سوی زمین کشانده شد تا بتوانند تکیه بر زمین کنند ... بعضی دارای چهارپا شدند و خداوند به بعضی دیگر که بی خردتر و پست تر از دیگران بودند پاهای بیشتری بخشید تا هر چه بیشتر به سوی زمین کشانده شوند اما جاندارانی که بی خردتر از همه انواع دیگر بودند خود را بکلی به زمین چسبانند و چون در این حال دیگر احتیاجی به پا نداشتند بی پا به دنیا آمدند و بر روی زمین خزیدن گرفتند ۰۰۰ نوع چهارم جانداران یعنی حیوانات آبی بر اثر مسخ شدن بی خردترین و نادانترین مردان بوجود آمدند و خدائی که مسخشان کرد بر این عقیده بود که آنها حتی لیاقت نفس کشیدن را نیز ندارند زیرا روحشان از هیچ بی نظمی و عیب و لکه ای عاری نبود از این رو خداوند آنها را به اعماق آبها انداخت تا بجای هوای صاف آب گل آلود تنفس کنند... امروز نیز مثل آن زمان همه انواع جانداران به یکدیگر تبدیل می‌شوند و بر حسب این که به خرد یا به بی خردی گرایند بر صورتی که مناسب با وضع درونی شان است در می‌آیند.))<sup>۲</sup> او عقیده خویش را در مورد تناسخ، در کتاب جمهوری / ۱۰ / نیز توضیح می‌دهد:

به نظر افلاطون و ارسطو انسان خوب به سوی تکامل پیش می‌رود و در نهایت به خدایان می‌پیوندد و تبدیل به خدایان می‌شود (تکامل را فلاسفه ما سیر و سلوک الی الله نامیدند) و لذا در این عقیده جایی برای حساب

<sup>۱</sup> تیمائوس / ۹۱<sup>۲</sup> تیمائوس / ۹۲

و کتاب و روز معاد وجود ندارد زیرا انسانهای خوب به خدایان می پیوندند و انسانهای بد به حیوانات تبدیل می شوند چنانکه افلاطون بیان نمود. تبدیل شدن به خدایان یا سیر تکامل بحث جداگانه ای می طلبد، که در این نوشته نمی گنجد.

### ب- جهان

در جهان شناسی نیز فلسفه (یونانزده) نظریات عجیب و غریبی ارائه می دهد که در مکاتب باستانی مشرق زمین کمتر دیده می شود. از جمله اینکه، افلاطون معتقد است که جهان از روی الگوئی ساخته شده است که آن الگو ازلی است یعنی همیشه وجود داشته است او می گوید: ((بنابراین باید بگوئیم که در ساختن جهان چیزی سرمشق بوده که همیشه همان است.))<sup>۱</sup>

افلاطون بوجود آمدن جهان را تصادف و سرگردانی می داند که علت سرگردان در آن دخیل بوده است و به این که جهان از روی تدبیر ساخته شده باشد اعتقادی ندارد و علت بی هدف را موجب بوجود آمدن جهان می داند او می گوید ((کسی که بخواهد کیفیت پیدایش جهان را چنان که واقعاً صورت گرفته است بیان کند در ضمن بیان خود این نکته را نیز باید بگنجانند که علت سرگردان و بی هدف و بی منظور تا چه حد در ایجاد جهان تاثیر داشته است))<sup>۲</sup>

افلاطون جهان را متشکل از عناصر چهار گانه خاک، آب، آتش و هوا میداند و معتقد است صنعتکار آن عناصر را که قدیم و ازلی هستند تکان داد آنچه سنگین تر بود پائین و آنچه سبک تر بود بالا تر قرار گرفت او می گوید: ((برای این تکان و جنبش آنها از یکدیگر جدا می گردیدند و هر کدام به سوئی می افتاد عیناً همانطور که چون غله را در الک یا ظرفی شبیه به الک برای پاک کردن تکان دهند قسمتهای سنگین تر از قسمتهای پوک و سبک جدا می شوند و هر جزئی در سوئی گرد می آید))<sup>۳</sup>

چنانکه عنصر سنگین تر پائین تر قرار گرفت یعنی خاک پائین تر قرار گرفت و آتش و آفتاب از همه بالا تر قرار گرفت این مطلب را ملا صدرا بدین صورت شرح می دهد ((وجود اجسام واقعه در تحت فلک قمر به مشاهده معلوم است و قابل ترکیب است چنان که آب و خاک را باهم ترکیب کنیم از آن گل حاصل می شود پس باری تعالی به لطف وجود خودش چهار عنصر آفرید که در اوصاف و کیفیات متضادند و آنها را در اماکن مختلفه بعضی فوق بعضی به حسب لیاقت طبیعت هر یک به ترتیبی بدیع و عجیب ساکن گردانید چنانکه هر دو مشارک در کیفیت فعلیه یا انفعالیه را در پهلوی هم قرار داد و آتش را که اخف (سبکترین) از کل بود مجاور آسمان گردانید به اعتبار منسبت در لطافت و ضیاء و چون زمین از همه ثقیل تر و به منزله درد و ثقل عناصر بود در غایت پستی و در جایی که از حرکت افلاک دور تر بود قرار داد تا آنکه مسکن

<sup>۱</sup> تیمائوس شماره ۲۹

<sup>۲</sup> تیمائوس شماره ۴۸

<sup>۳</sup> تیمائوس ۵۳ و ۵۲

مرکبات حیوانیه باشد و آب را با زمین مجاور ساخت به علت مناسبت دربرودت و کثافت (توپری) هوا را مجاور با نار گردانید به جهت مشابهت در حرکت و خفت))<sup>۱</sup>

در جهان شناسی، افلاطون نظریات خاصی دارد که این نظریات در ادیان باستانی مشرق زمین یافت نمی شود از جمله مهمترین نظریات او عبارت است از اینکه جهان روح و عقل دارد (که ریشه در کیهان شناسی سومری دارد) او می گوید: (که دمیورژ صنعتکار و سازنده جهان است اما معبود نیست) روح را در مرکز جهان قرار داد به گستردن آن در سراسر وجود جهان قناعت نورزید بلکه تن جهان را از بیرون نیز با آن پوشانید این صفات و خصوصیات را به کل جهان بخشید تا کل جهان به صورت خدایی نیک بخت در آمد))<sup>۲</sup>

دمیورژ سازنده ای است که گاهی از آن به عنوان اصل خیر یاد می شود اما در هیچ کتابی از کتابهای افلاطون و ارسطو از دمیورژ به عنوان خدا یاد نمی شود و او مورد ستایش و عبادت قرار نمی گیرد بلکه او چیزی نا معلوم است چنانچه افلاطون می گوید :

((پیدا کردن صانع و سازنده این جهان البته دشوار است و اگر هم پیدا کنیم امکان ندارد که بتوانیم او را چنان وصف کنیم که برای همه قابل فهم باشد))<sup>۳</sup>

به نظر افلاطون دمیورژ چیزی است که اولاً پیدا کردن آن مشکل است و ثانیاً اگر پیدا شود وصف او غیر ممکن است افلاطون می گوید ((دمیورژ پس از خلقت روح کارهایی را که هنوز باقی مانده بود به عهده خدایان جوان گذاشت و آنان را مامور ساخت که تن فانی برای روح انسانی بسازند)) (شماره ۴۲ همان) یعنی دمیورژ کسی است که کارهای اساسی را انجام داده و کارهای دیگری مثل ساختن اجسام و دیگر اشیا به عهده خدایان کوچکتر گذاشته است لازم به ذکر است که این دمیورژ همان چیزی است که در فلسفه مسلمین به واجب الوجود شهرت دارد. ارسطو نیز خالق جهان را یکتا نمی داند او می گوید چون مخلوقات از سنخ های مختلف هستند طبق قاعده سنخیت در علت و معلول خالق ها نیز متعددند.<sup>۴</sup> ارسطو نیز جهان را صاحب عقل می داند او می گوید: علت زیبایی و نظم چه در کل طبیعت و چه در موجودات زنده، عقل است " <sup>۵</sup>

افلاطون معتقد است پس از آنکه در جهان روح دمیده شد جهان صاحب علم و خرد گردید چنانکه او می گوید ((آنچه دارای خرد نیست هرگز زیباتر از چیزی که دارای خرد است نخواهد بود ولی از سوی دیگر آنچه روح ندارد از خرد بهره ورنه تواند بود بدین جهت خرد را در روح قرار داد و روح را در جسم جایگزین

<sup>۱</sup> المبدأ و معاد ص ۱۹۲

<sup>۲</sup> تیمائوس شماره ۳۴

<sup>۳</sup> تیمائوس شماره ۲۸

<sup>۴</sup> ص ۴۱۹ متافیزیک

<sup>۵</sup> ص ۳۳ متافیزیک ترجمه محمد حسن لطفی

ساخت و از مجموع آنها کاخ جهان را بناء کرد و بر فراشت پس حق داریم معتقد باشیم و بگوییم که به احتمال قوی این جهان دارای روح و خرد است<sup>۱</sup>

دمیورژ صنعتکار جهانی را به وجود آورد که هم روح داشت و هم عاقل بود ملا صدرا در شرح تفکر افلاطون در قرن هفدهم میلادی پس از گذشت حدود نوزده قرن از افلاطون و یک قرن از کپرنیک و سالها پس از گالیله می گوید فصل چهارم ما در ذکر آنست که آسمان حیوان به معنای متحرک بالاراده است اگرچه شهوت و غضب برای او نیست مثل آنکه سر و دم ندارد اما متحرک بودن آن مشاهد است... همچنین محال است که بالطبع خالی از اراده بوده باشد... پس حرکت آسمانی نفسانی آسمان حیوان خواهد بود (ص ۲۰۵ المبدأ و المعاد) به نظر جناب ملا صدرا آسمان متحرک بالاراده است به هر طرف اراده کند می تواند برود و بیاید و صاحب اختیار است به طوری که آفتاب می تواند از مغرب طلوع کند زیرا اختیارش بدست خودش است و به کسی هیچ ربطی ندارد، هر کاری بخواهد انجام میدهد ملا صدرا آسمان را نه تنها حیوان بلکه نوع اعلا حیوانات اهلی و وحشی یعنی انسان می داند (به نظر فلاسفه انسان حیوان ناطقی بیش نیست) و می گوید فصل پنجم در بیان آنکه آسمان انسان کبیر است به این معنی که مبدء حرکت او قوه حیوانیه منطبعه نیست بلکه نفس مجرد از ماده است که صاحب قوه عقلیه و اراده کلیه است و تعلقش به فلک تعلق تدبیر و تصرف است مثل تعلق نفوس ناطقه به ابدان انسانی... پس مراد او (جهان) عقلی و ادراک کلی خواهد بود<sup>۲</sup>

پس جهان به نظر ملا صدرا:

۱- حیوان است

۲- زنده است و حیات و روح دارد

۳- نوع اعلا حیوانات (انسان) است و همچون انسان که حیوانکی ناطق است جهان حیوان ناطق است صاحب قوه عقلیه است

۴- اختیارش بدست خودش است هر طرف بخواهد می رود و هر کاری بخواهد انجام می دهد

افلاطون در توصیف جهان می گوید: زمین کهن ترین همه خدایانی است که در کل جهان به وجود آمده اند<sup>۳</sup>

افلاطون زمین را اولاً کهن ترین و قدیمی ترین میدانند و ثانیاً آن را یکی از خدایان می داند ارسطو شاگرد افلاطون و معلم اول فلسفه زمین را مرکز می داند و می گوید غیر ممکن است که اگر زمین ساکن باشد ستاره و آسمان هر دو ساکن باشند زیرا اگر ممکن بود حرکتی که مشاهده می کنیم روی نمی داد و اما فرض ما در

<sup>۱</sup> تیمائوس شماره ۳۰

<sup>۲</sup> صفحه ۲۷۰ المبدأ والمعاد

<sup>۳</sup> تیمائوس شماره ۴۰

این اصل است که زمین ساکن است پس می ماند که یا آسمان و ستاره هر دو متحرک باشند یا یکی متحرک و دیگری ساکن<sup>۱</sup>

ارسطو پس از استدلال فلسفی و چینش صغری و کبری به وسیله منطق خویش که به قول فلاسفه (یونانزده) حتماً به حقیقت می رساند او به حقیقت می رسد و می گوید ((بنابراین چون آسمان باید در جا حرکت کند و ستارگان به شکل کره باشند بدین گونه است که می توان به بهترین نحو حرکت یکی (آسمان) و سکون دیگران را (ستارگان) تبیین کرد<sup>۲</sup>

ملا صدرا در شرح فلسفه افلاطون و ارسطو در کتاب المبدأ والمعاد مقاله سوم در افعال باری تعالی فصل ششم می فرماید ((سکون ارض که ثابت و بر یک حالت است از علت ثابت حاصل می تواند شد

(المبدأ و المعاد / محمد الحسین اردکانی ص ۲۰۹)

قابل ذکر است که ملا صدرا در حدود ۱۶۲۰ میلادی به بعد کتاب مذکور را نوشته است در حالیکه در سال ۱۵۴۳ میلادی کپرنیک در اروپا حرکت انتقالی زمین را ثابت نمود و در اروپا این تفکر ریشه دوانید بعد از گذشت حدود یک قرن ملا صدرا به تقلید از ارسطو سکون زمین را اعلام می نماید و موجب افتخار و مایه سربلندی ما می گردد نظریات او در قرن بیست و یکم تدریس می شوند و مخالفت با آن نظریات کذائی (به علت پیوند با قدرت) موجب تحقیر و متهم شدن به جمود و مخالفت با عقل و گاهی حذف فیزیکی گردیده است .

<sup>۱</sup> ص ۹۵ در آسمان ارسطو اسماعیل سعادت

<sup>۲</sup> در آسمان - ارسطو - اسماعیل سعادت ص ۹۹



ستارگان و سیارگان (اجرام سماویه )

افلاطون ستارگان را موجوداتی زنده و جزو خدایان می داند و از آنها به عنوان خدایان آسمانی یاد می کند او می گوید ((وجود هر یک (ستارگان) با بند روح به هم پیوسته شد و به این ترتیب همه به درجه ذوات زنده ارتقا یافتند و به وظیفه ای که به عهده شان گذاشته شده بود آگاه گردیدند<sup>۱</sup>)

افلاطون جهان (زمین و آسمان و ستارگان) را ابدی می داند از قول دمیورژ می گوید ((اثری که به دست من ساخته شده مصون از فنا و انحلال است))<sup>۲</sup> افلاطون ستارگان را به درجه خدایی می رساند و می گوید ((هر روح که زمان مقدر برای زندگی اش را به نیکی بسر ببرد به ستاره ای که با او خویشی دارد باز خواهد گشت))<sup>۳</sup>

فلاسفه مسلمان نیز معتقد اند که ارواح پس از مفارقت از اجسام به اجرام سماوی ملحق می شوند<sup>۴</sup> ارسطو نیز به پیروی از افلاطون جهان و آسمان را ابدی میدانند و معتقد است که ستارگان به هیچ وجه از بین نخواهند رفت او می گوید ((اکنون باید بگوییم که نه تنها فقط یک آسمان وجود دارد بلکه همچنین باید بگوییم که غیر ممکن است که چندین آسمان وجود داشته باشد و انگهی باید بگوییم که آسمان چون قبول فساد نمی کند ابدی است)) (در آسمان ترجمه اسماعیل سعادت ص ۴۳)

برتراند راسل از فلاسفه غرب می گوید ((نظریه جاودانگی و فساد نا پذیر اجرام آسمانی نیز ناچار متروک شد عمر خورشید و ستارگان دراز است ولی ابدی نیست اینها از ابری پدید آمده اند و سر انجام یا منفجر خواهند شد یا از سرما خواهند فسرد چیزی در جهان پیدا از کون و فساد برکنار نیست عقیده ارسطو که خلاف آن را می گوید هر چند در قرون وسطی مورد قبول مسیحیان بود از کفر پرستش خورشید و ماه سرچشمه گرفته است))<sup>۵</sup>

فلوطين اسکندرانی نیز ستاره پرست بوده او می گوید ((با اینهمه خورشید یا ستاره دیگر که مخاطب دعا واقع می شود دعا را می فهمد بنابراین این ستارگان برای اجابت دعاها نه نیازی به یاد آوری دارند و این همان مطلبی است که تمام بحث را برای آن به میان آوردیم و نه به ادراک حسی دعاها را برخلاف آنچه بعضی کسان می

<sup>۱</sup> تیمائوس شماره ۳۹-

<sup>۲</sup> تیمائوس -۴۲

<sup>۳</sup> تیمائوس-۴۲

<sup>۴</sup> شرح منظومه / قسمت معاد ص ۳۴۲

<sup>۵</sup> تاریخ فلسفه غرب راسل-نجف دریا بندری ص ۳۰۳

پندارند با آگاهی و از روی اراده اجابت نمی کنند بلکه باید پذیرفت که ازستارگان چه با دعا و چه بی دعا آثاری صادر میگردد زیرا آنها اجزای موجودی زنده اند"<sup>۱</sup>

تأسف آور آنکه سالها پس از ابطال نظریات خرافی افلاطون و ارسطو توسط کپرنیک، ملاصدرا می گوید (( اما جرم سماوی (ستاره) هرگز بالقوه نبوده است نه در جوهر و نه در اوصاف و اغراض ذاتیه و نه در شکل بلکه در جمیع آنچه برای او ممکن و سزاوار است بالفعل است چنانکه افضل جواهر جسمانی برای او است زیرا که از کون و فساد و استحاله و انخراق دور است"<sup>۲</sup>

لازم به ذکر است که ارسطو جهان را در صفحه ۴۱۹ متافیزیک قدیم می داند و ملاصدرا نیز جهان را در جزء سوم فصل ربط حادث و قدیم، قدیم بودن عالم را با روش فلسفی (یونانزده) اثبات می نماید.

از معاصرین استاد اسفار، حسن زاده آملی نیز در کتاب هزار و یک نکته، در نکته صد و دهم جهان را قدیم می داند.

<sup>۱</sup> ش ۴۲- رساله چهارم - اثناد چهار

<sup>۲</sup> ص ۲۲۰ المبدأ والمعاد ترجمه محمد الحسینی

جهان ابدی است

افلاطون معتقد است که جهان از عناصر چهارگانه که قدیم هستند بوجود آمده است و صنعتکاری که او را آفریده است ابدی ساخته است افلاطون از قول دمیورژ می گوید ((اثری که که به دست من ساخته شده مصون از فناوانحلال است زیرا که من چنین خواسته ام))<sup>۱</sup> به نظر افلاطون عناصر چهارگانه خاک، آب، هوا، آتش قدیم و ازلی هستند و از ترکیب این چهار تا جهان بوجود آمده است و جهان ابدی است و فنا ناپذیر است پیامدهای فنا ناپذیری جهان و ابدی بودن جهان انکار روز حساب است که روز پایان جهان است زیرا وقتی جهان ابدی شد دیگر پایانی نخواهد بود و لذاست که یونانی ها اعتقادی به بهشت و جهنم نداشتند چنانکه افلاطون و ارسطو و پیروان آنها بجای اعتقاد به روز حساب و سزا و جزا معتقد بودند که انسان خوب به طرف خدا می رود و در نهایت خدا می شود و به خدا می پیوندد (فنا فی الله و نیروانا) که بهشت نیز همین است و انسان بد بسوی حیوان شدن پیش می رود و حیوان می شود که معنای جهنم نیز همین است لازم به ذکر است این تفکر مورد قبول اسلام نیست چنانچه در نفی ابدی بودن جهان در قرآن میخوانیم: هنگامیکه آفتاب تابان خاموش شود و ستارگان تیره شوند و کوهها به حرکت در آیند.

اس/ تکویر/ ۱ و ۲

بلکه مورد قبول مسیحیت، یهود، زرتشت و هندو نیز نیست چنانچه در اوستای زرتشتیان می خوانیم ((مзда اهوره با شهریاری مینوی خویش آنچه را از به بهتر است بدان کس بخشد که خواست وی را بر آورد و در پایان گردش گیتی آنچه را از بد بدتر است به کسی دهد که به آبادانی جهان نکوشیده باشد))<sup>۲</sup> درمطلب بالا چند نکته قابل توجه است

۱- گیتی گردش دارد

۲- گردش آن پایان دارد و ابدی نیست و به عکس نظریات فلاسفه است

۳- روز پایان گردش گیتی روز حساب و کتاب است

۴- نیکوکاران پاداش میگیرند که بهشت است و بدکاران مجازات می شوند که جهنم است و از بهشت در اوستا ۱۸ مرتبه و جهنم نیز ۱۸ مرتبه تکرار شده است

آبادانی جهان باعث پاداش نیک می شود و در این نکته آبادانی جهان مطرح است.

و آرزوی نیکی جهانی مطرح است و تفکر جهانی است و مثل افلاطون و ارسطو تنها به فکر روستای (آتن) خود نیستند روش فکری فوق از متعالی ترین روش های فکری بشر است که از خواص جوامع شرقی است

<sup>۱</sup> ۴۱ تیمائوس

<sup>۲</sup> اوستا یسنه هات- ۵۱

<sup>۲</sup> اسفار ج ۵ - ص ۲۲۰

و در یونان باستان تفکر فوق هر گز یافت نمی شود بدون اغراق فقط جمله فوق از اوستای زرتشتیان بر تمام آثار افلاطون و ارسطو برتری دارد زیرا در آثار آنها به هیچ وجه تفکر نیک و اخلاقی و انسانی به عنوان اساس سعادت مطرح نیست.

ملا صدرا نظریه افلاطون را در اسفار چنین بیان می کند. افلاطون در کتاب اسولوطیقوس که به معنای تدبیر بدن است می گوید جهان ابدی است و بوجود نیامده و همیشه خواهد بود<sup>۱</sup> شاگرد او ارسطو می گوید: ((بنابر این آسمان نه کائن شده و نه ممکن است فاسد شود آن گونه که بعضی می گویند بلکه واحد و ابدی است و دهر آن را آغاز و انجامی نیست))<sup>۲</sup> لازم به ذکر است که قدیم و ازلی بودن جهان یکی از معروفترین نظریاتی است که در فلسفه مسلمانان دیده می شود. چنانچه به پیروی از ارسطو و یونانیان قدیم دانستن جهان یکی از اصول دین فلاسفه محسوب می شد به طوری که شمس تبریزی که صوفی است، خطاب به فیلسوف می گوید: ترا از قدم عالم چه ؟

تو قدم خویشت را معلوم کن که تو قدیمی یا حادث این قدر عمر که ترا هست در تفحص قدم عالم چه خرج می کنی؟ شناخت خدا عمیق است! ای احمق عمیق توئی<sup>۳</sup>

افلاطون در تعریف یک ماه می گوید:

((یک ماه آن مدتی است که طی آن قمر مدار خود را می پیماید و به خورشید می رسد.))  
(تیمائوس/۳۹)

افلاطون سال را چنین تعریف می کند:

((یک سال مدت زمانی است که در ظرف آن خورشید یک بار در مدار می گردد)) (تیمائوس/۳۹) ارسطو چنانکه گذشت جهان را ازلی یعنی بی آغاز و ابدی یعنی بی پایان می داند او می گوید: ((آسمان نه کائن شده است نه ممکن است فاسد شود.)) (در آسمان/۷/ارسطو/اسماعیل سعادت) باتوجه به چنین نظریاتی بوده که برتراند راسل می گوید: (( کوپرنیک و گالیله برای اثبات این که زمین مرکز جهان نیست بلکه شبانه روزی یک بار گرد خود و سالی یک بار گرد خورشید می گردد ناچار بودند با آثار ارسطو نیز علاوه بر کتاب مقدس نبرد کنند.)) اما یک نکته کلی تر اینکه طبیعت ارسطو با ((قانون اول حرکت)) نیوتن که ابتدا به وسیله گالیله مطرح شد سازگار نیست<sup>۴</sup>

لذا بود که انگیزسیون یا تفتیش عقاید در قرون وسطای اروپا به وسیله فلاسفه روحانی مسیحی بوجود آمد و هزاران بی گناه را زنده در آتش سوزاندند و مخالفت با نظریات ارسطو و افلاطون را (مثل فلاسفه ما) مخالفت با دین اعلام نمودند و در غرب جنایات هولناکی را مرتکب شدند. به یقین می توان گفت که فلسفه

<sup>۲</sup> در آسمان /ص ۷۱/ارسطو/اسماعیل سعادت

<sup>۳</sup> مقالات شمس /ج ۱/ص ۴۸

<sup>۴</sup> تاریخ فلسفه غرب/ج ۱/ص ۳۰۳/برتراند راسل/نصف دریابندی

یونانی بزرگترین ضربه را به تفکر مسلمانان نیز وارد نموده است به طوری که برای هر قاعده خرافی که ریشه در بت پرستی افلاطون و ارسطو داشت سالها وقت صرف گردید تا توجیه شود، به اصول اسلامی نزدیک شود و امروزه نیز کسانی که گرفتار قواعد یونانی تبار هستند به تعلیم و تعلم فلسفه (یونانی) می پردازند و به اینکه صدها سال از ابطال این نظریات می گذرد هیچ گونه اعتنائی ندارند و حتی قرآن را با روش فوق تفسیر به رأی می نمایند، آیا این است معنای تفکر و تعقل؟

یکی دیگر از مسائلی که بعضی از فلاسفه هنوز هم روی آن پافشاری می کنند جزء لایتجزی (اتم) است یعنی کوچکترین ذره ای که قابل تجزیه نیست. حکیم سبزواری آنرا در شرح شعر منظومه: تَفکک الریحی و نفی الدائرہ و حجج اخری ... توضیح می دهد. در صورتی که کوچک ترین جزء جهان تجزیه شده است و اتم عبارت است از انرژی فشرده که حامل بار الکتریسیته مثبت آن پروتون و منفی آن الکترون و خنثای آن نوترون نام دارد. فلاسفه نور، طعم و بو را اعراض نامیده و جسم نمی دانند زیرا جسم از انواع جوهر محسوب می گردد و روی این نظریه تا کنون پافشاری می کنند. در صورتی که ثابت گردیده است که بو، طعم و نور عبارت از ذرات کوچک اندبه طوری که نور متشکل از اجسام کوچک (الکترونها) است. اما ملاصدرا می گوید: ((نور از اجسام مادی نیست))<sup>۱</sup> ملاصدرا منکر حرکت نور بوده زیرا معتقد بوده نور اگر حرکت داشته باشد از عمر خورشید کم می شود و این با ابدیت خورشید در تضاد است و حرکت جوهری ملا صدرا (که در واقع از آن هراکلیتوس است) نیز با علم (سیانس) سازگاری ندارد همانطوریکه مثل او (که در واقع شرح مثل افلاطون است) علاوه بر دین با علم نیز سازگاری ننمود

از دیگر مسائلی که در فلسفه (یونانزده) مطرح است آنست که انسان دارای نفس حیوانی است و وقتی انسان به چهل سالگی می رسد کامل می شود و انسانی می گردد و اینکه قلب آدمی با دمیدن به روشن نمودن رنگ خون می پردازد و از سیاهی آنرا به نفس ناطقه انسانی تبدیل می نماید و اینکه نفس جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است و روح انسان با جسم او بوجود می آید به قول سبزواری:

فالقلب و الشریان کالمستوقد و قودها دم کفحم موقد  
النفس فی الحدوث جسمانیه و فی البقاء روحانیه

در صورتی که در روایات معصومین (ع) در بحار الانوار و اصول کافی صراحت شده است که ارواح پیش از ابدان خلق شده اند.

از دیگر مسائل مورد اعتقاد فلاسفه عدم تداخل اجسام در هم دیگر است در صورتی که آهن سرخ شده بوسیله آتش از نظر وزن بیشتر از آهن سرد است و در آهن گرم حرارت و انرژی داخل شده است که خود

<sup>۱</sup> أسفار ج ۴/ص ۸۹

نوعی جسم است، افلاطون هر یک از ستارگان را خدا می دانست و ارسطو نیز آسمان را زنده و ستارگان را صاحب روح و عقل می دانست ملا صدرا نیز آسمان را حیوان و متحرک بالاراده می دانست و همه اینها زمین را مرکز کائنات و ثابت و آفتاب را متحرک در فلک و ابدی و ازلی می دانستند. «برتراندراسل» با اشاره به این مطالب می گوید: این عقاید از کفر پرستش ستاره و ماه نشات گرفته بود (که افلاطون و ارسطو به آن معتقد بودند و بعضی از مسلمانان نیز به شرح آن و تقدیس آن می پرداختند).

شارح نهایی الحکمه محسن دهقانی می گوید: در گذشته های دور بشر به چیزهائی معتقد بوده است که امروز آنها را اوهام می داند و هیچ واقعیتی برای آنها قائل نیست مانند اعتقاد به ثبات کره زمین... برای اینکه باور های انسان از سلامت برخوردار باشند و اوهام و باطیل در آن راه پیدا نکنند و ما موجود واقعی را با احکام و خواصی که دارند از موجود وهمی باز شناسیم به علمی که از احوال و خصوصیات موجود بما هو موجود سخن بگوید نیازمندیم این نیاز مندی را فلسفه بر آورده است<sup>۱</sup>

جالب آنکه فلسفه (یونانزده) ای که خود به امور وهمی معتقد است و گرفتار آن است مثل ثبات زمین در مثال نویسندگانی که نظر افلاطون و ارسطو و ملا صدرا و شیخ اشراق و شیخ مشاء است و حتی آسمان و ستارگان را موجودات زنده و خدائی می دانند که صاحب روح و عقل هستند و متحرک بالاراده اند مدعی کشف حقایق شده است!

نظریه افلاک نه گانه برخاسته از هیئت بطلمیوسی است که معتقد بود زمین مرکز جهان است و آسمانها ی نه گانه به صورت پوست پیازی روی هم قرار دارند یونانی ها معتقد بودند که جهان روح و عقل دارد و از واحد فقط واحد صادر می شود صدور کثیر از واحد محال است لذا صنعتکار (دمیوژ) تعقل نمود و از او عقل اول صادر شد عقول را افلاطون و ارسطو بیشتر از ده تامی دانند و آنها معتقد بودند که هر ستاره ای عقل و روح دارد و لذا پیروان مسلمان افلاطون یعنی اشراقیون نیز به تبع افلاطون عقول را بیشتر از ده تا می دانند اما بعد از فلوطین اسکندرانی فلاسفه با توجه به افلاک نه گانه (هیئت بطلمیوسی) عقول را به ده تا محدود می کنند یعنی عقول نه گانه خالق افلاک نه گانه هستند و عقل دهم عقل فعال زمین و مافیها (کون و فساد) را خلق نموده است. فلوطین اسکندرانی در اثناهای خود (اثولوجیا) که فلاسفه مسلمان آنرا از آن ارسطو می دانستند

<sup>۱</sup> صفحه ۳۸ - جلد ۱ محسن دهقانی فروغ حکمت.

می گوید: وجود چیزی جز ایستادن در برابر احد نیست و نگاه وجود به احد عقل نامیده می شود آفرینش همان تعقل است. احد تعقل می کند و عقل اول آفریده می شود عقل اول سه گونه معرفت دارد:

۱- معرفت به واجب

۲- معرفت به وجوب خود که ناشی از واجب است

۳- معرفت به نفس ماهیت امکانیه خویش

از این معرفتهای سه گانه به ترتیب: ۱- از معرفت به واجب و تعقل عقل اول در آن واجب عقل دوم بوجود می آید ۲- از معرفت عقل اول وجوب خود که ناشی از واجب است نفس بوجود می آید.

از معرفت عقل اول به نفس ماهیت امکانیه خویش جسم فلک اول بوجود می آید و به همین ترتیب فلاسفه بعدی گفتند افلاک نه گانه از عقول نه گانه بوجود می آیند از عقل نهم عقل دهم بوجود می آید که از لحاظ درجه و رتبه پائین تر از بقیه عقول است رنگی نسبتاً ناسوتی دارد او مسؤول خلق جهان زیر فلک قمر است یعنی عقل دهم خالق کون و فساد و زمین و مافیهاست فلاسفه مسلمان جبرئیل (ع) را عقل دهم می نامند و همه مراحل بالا تحت قاعده (( از واحد صادر نمی شود مگر واحد)) انجام گرفت، فقط یک فلک از یک عقل و بیشتر نمی شود، ملاصدرا مطلب فوق را در مبدا و معاد ترجمه دکتر محمد ذبیحی به صورت ذیل توضیح می دهد: (( عقول کثرت نوعی دارند اثبات این مدعا به مقدمه ای که از دو اصل شکل گرفته نیازمند است )) اصل اول با مشاهده و رصد کردن عقول تعداد افلاک آشکار شده است پس عقول که معشوقات آنها هستند نیز باید کثیر باشند به بیان دیگر کثرت افلاک بر کثرت طبایع آنها دلالت دارد. ملاصدرا می گوید: عقول مجرد اجرام و نفوس فلکی را بر اساس امداد و تشویق حرکت می دهند یعنی با ایجاد تشویق فلک را برای رسیدن به کمالات تحریک می کنند. نفوس فلکی از ملاحظه جمال و جلال حق همواره در وجد و حرکتند و به واسطه الهامات اشراقی که به آنها می رسد بی قرار و از لذت نوری سرشارند. حرکات افلاک ارادی است"

ملاصدرا با چینش دو مطلب بالا به عنوان دلایل می گوید: نتیجه می گیریم امر کثیر از او صادر نمی شود پس صادر اول از واجب تعالی موجودی واحد و بسیط است... نتیجه می گیریم صادر اول جوهری در ذات و

فصل مفارق از ماده است بعضی از اوائل این موجود را عقل کل و عنصر اول نامیده اند... در ابتدای بحث مصدر بودن جسم و امثال آن را نفی کرد تا در نتیجه صدور افلاک از عقول و عقول عشره تبیین گردد<sup>۱</sup>

متاخرین گفته اند بعد از پیدایش اجرام عالی عقل دهم موجودات کائن و فاسد را پیدا می آورد<sup>۲</sup>

آیا بعد از ابطال نظریه افلاک نه گانه پافشاری بر عقول عشره درست است؟ امروز نیز در غرب به پیروی از افلاطون و ارسطو تقدیر را به دست ستارگان می دانند و ستاره ها را در امور انسانی مؤثر می دانند و بازار پیش گوئی به قدری رونق دارد که حتی سیاستمداران بزرگ قبل از شرکت در انتخابات نظر پیش گوها و ستاره شناسان را جویا می شوند و متأسفانه این خرافات محرمه را غرب زده ها دوباره احیاء نموده اند و مجلات و کتاب چاپ می نمایند و تاسف آور آنکه آقایانی که تقلید در فقه را به سخره می گیرند در تقلید ستاره پرستان و بت پرستان یونانی اصرار و پافشاری می کنند و در قرن بیست و یکم ((هیئت قدیمه)) را احیاء می نمایند و به آن افتخار می کنند یکی از مسائل رایج توسط فلسفه (یونانزده) قرار دادن دین در مقابل علم (تجربی) و تحقیر دین است اما هیچ کدام از ادیان در مورد علم تجربی اظهار نظر نکرده است. بلکه این فلسفه (یونانزده) است که در مورد هر علمی اظهار نظر کرده و مزخرف بودن نظریات فلسفی در خصوص علوم تجربی به اثبات رسیده است. چنانچه راسل می گوید: هر پیشرفت علمی و فلسفی که انجام گرفت با تهاجم به فلسفه ارسطو به نتیجه رسید و فلسفه ارسطو مانع بزرگی برای پیشرفت فلسفه و علم بود ارسطو به خاطر طرفدارانش سزاوار سرزنش است<sup>۳</sup> دین دایره خود را به علم تجربی نمی گستراند مثل فلسفه بلکه خود را مسئول تبیین روش زندگی برای انسانها و قوانین زندگی می داند و لذا است که پیامبر (ص) در حدیث می فرماید ((اطلب العلم و لو بالصین)) بدنبال طلب علم بروید و گرچه در چین باشد، پرواضح است که علم چین مورد نظر پیامبر (ص) علمی تجربی است و همچنین بزرگان دین برای طب و اطباء اهمیت خاص قائل بوده اند. و نیز روایت است که حکمت بیاموزید گرچه پیش منافق باشد.

<sup>۱</sup> ص ۳۵۶ / المبدأ والمعاد

<sup>۲</sup> ص ۳۶۷ / المبدأ والمعاد

<sup>۳</sup> ص ۲۴۱ ج ۱ تاریخ فلسفه غرب - راسل



## ۲- مابعدالطبیعه

مابعدالطبیعه بمعنای الهیات نیست بلکه اشاره به موضوع بعد از طبیعیات است در تقسیم ارسطو بعد از طبیعیات ما بعدالطبیعه قرار دارد .

فلسفه یونان حاصل تفکر و تعقل افرادی مادی است، چون این تفکر مادی‌گرائی را محور قرار می‌دهد و ادیان بالعموم هندو، کنفو سیوس، بودائی، زرتشتی و ادیان ابراهیمی بالخصوص یهودیت، مسیحیت، اسلام معنویت را محور قرار می‌دهند به خصوص اسلام که هر دو جنبه مادی و معنوی انسان را در نظر می‌گیرد و به جهان با دیدی الهی می‌نگرد لذاست که تضاد در این ادیان به نوع شناخت و جهان بینی بر می‌گردد و جهان بینی مادی تفکر مادی را در پی دارد و فلسفه (یونانزده) محصول جهان بینی مادی است چنانکه در فصل فلسفه چیست گذشت افلاطون و ارسطو حواس پنجگانه ظاهری را وسیله فلسفه می‌دانند و افلاطون می‌گوید: (بوسیله چشمان) به سوی فلسفه که بزرگترین هدیه خدایان برای مخلوقات فانی است راهی یافته ایم<sup>۱</sup>

افلاطون در فلسفه کار را به جایی می‌رساند که می‌گوید: خدایان نیز از غلبه بر ضرورت ناتوان اند فلسفه چنان بادین سرستیز دارد که حتی دین خرافی یونان را که نزدیکترین دین با عقاید فلسفی بوده تحمل نمی‌کند و به قول ویل دورانت: پروتاگوراس دین را مورد تردید قرار داد سقراط آن را نادیده گرفت و سرانجام فلسفه یونانی دین را که مبنای اخلاق جامعه یونانی بود از میان برد<sup>۲</sup>

در صورتی که دین بت پرستی یونان سازگارترین دین با فلسفه یونان بوده است و فلسفه یونان شرح دین یونان بوده است و منعکس کننده نقش اساطیر یونان بوده است. و فلسفه یونان در مقابل دین یونان قرار نداشت و نگرفت به همین خاطر فلسفه در یونان به راحتی به جای دین خرافی یونان نشست زیرا تداوم دین یونان بوده است. به طوری که کتاب آپولوژی سقراط بیان فضایل آپولو خدای حيله، است و افلاطون نیز شارح معابد بوده به طوری که ویل دورانت در مورد آکادمی او می‌گوید: آکادمی یک انجمن اخوت مذهبی بود که در خدمت پرستش خدایان قرار داشت" (ص ۵۷۲/تاریخ تمدن-رنسانس)

لذا افلاطون استاد فلاسفه، تاریخچه پیدایش خدایان را چنین بیان می‌کند: پیدایش خدایان به این ترتیب صورت گرفته است او کئانوس و تتوس فرزندان گه و اورانوس می‌باشند و از این دو خدای اخیر فورکیس و کرونوس و رها نیز زئوس و هرا و خدایان بی‌شمار دیگر که برادران و خواهران یا اعقاب و اخلاف اینانند به وجود آمده اند" (تیمائوس/شماره ۴۱) افلاطون در کتاب معروف خود می‌گوید: آنان که از این نژادند (یونانی هستند) چون در گذرند در جرگه خدایان در می‌آیند و در روی زمین می‌گردند آدمیان را یاری می

<sup>۱</sup> تیمائوس/۴۷

<sup>۲</sup> ص ۳۴۲/تاریخ یونان باستان

کنند و بلاها را از آنان دور می سازند. به طوری که ملاحظه نمودیم افلاطون می گوید افراد نژادما خدا می شوند در تفکر او انسان جایگاه خدا را داراست و این تفکر در غرب (زمان احیاء فلسفه یونان) به کم اهمیت شدن جایگاه خدا و در نهایت نشستن انسان به جای خدا و (اومانیسیم) منجر می گردد، در حقیقت اکثر فلاسفه غرب یا آته ایست و منکر وجود خدا هستند مثل فوئرباخ، آگوست کنت، نیچه، کارل مارکس، انگلس، ژان پل سارتر، یا دئیست هستند یعنی منکر وجود خدا نیستند بلکه معتقد اند که خداوند بعد از خلقت هیچ گونه دخالتی در امور انسانها نمی نماید و انسان آزاد مطلق است در میان این گروه افرادی مثل افلاطون، ارسطو، توماس، آکویناس، رنه دکارت، باروخ اسپینوزا، کانت، راسل، جان لاک، استوارت میل، فرانسیس بیکن از شهرت بیشتری بر خور دارند.

چنانکه برتراند راسل از بزرگترین فیلسوفان انگلیسی می گوید: بعضی از کارهایی را که ما می کنیم نتایج خوبی بیار خواهند آورد و بعضی دیگر ضرر بخش اند اما تمام آنها نماینده قدرت ما هستند و بنابر این در این جهان بی خدا ما تبدیل به خدایان خواهیم شد"<sup>۱</sup>

راسل سخن افلاطون را تکرار می کند که (( ما تبدیل به خدایان خواهیم شد)) برتراند راسل در انکار خدا و منزلت خدا می گوید: تمام تصور وجود خدا تصوری است که از استبداد قدیم شرقی ها سر چشمه گرفته است این تصوری است که برای یک انسان آزاد کاملاً بی ارزش است"<sup>۲</sup>

تحقیر منزلت خدا با پی ریزی افلاطون آغاز گردید او که میگفت: خدایان نیز از غلبه بر ضرورت ناتوان اند و از ضروریات فلسفه (یونان زده) در آمد به طوریکه اسپینوزا گفت: نیک همان است که دارای نفع ماست" او مثل فلاسفه ما خدا را با تمام جهان یکی دانست و کانت معتقد بود نیک و بدی وجود ندارد بلکه تنها اراده نیک یا اراده بد وجود دارد و اپیکور معتقد بود ما مرگ را به چیزی نمی گیریم زیرا از میان رفته را حسی نیست و جان لاک اصول اخلاقی واضح و مقبول العامه را انکار نمود فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶ م) رئیس مجلس لردها و وزیر دارائی (زمان دزدی های در یائی) انگلیس، دهری و منکر خدا بود کانت می گفت معرفت ما مطابق اشیاء نیست بلکه اشیاء مطابق معرفت ما هستند او انسان را ملاک صحت و سقم می دانست. دکارت نیز از انسان شروع نمود بطوریکه گفت می اندیشم پس هستم و چون من هستم خدا هست یعنی خدا مخلوق ذهن من است، رنه دکارت در مورد خدا می گوید: معروف است که خدا خیر مطلق است اما اگر خیر بودن خداوند با این موضوع که مرا دستخوش خطای مداوم آفریده باشد تعارض دارد. این هم ظاهراً با خیر

<sup>۱</sup> ص ۳۰۱، برگزیده افکار راسل

<sup>۲</sup> ص ۱۰۲، برگزیده افکار راسل

بودن او کاملاً معارض است که بگذارد من گهگاه دچار خطا شوم با این همه جای تردید نیست که او چنین اذنی داده است"<sup>۱</sup>

دکارت نتیجه می گیرد چون می اندیشم پس هستم و بعد با مرکزیت خویش به جهان می‌نگرد (البته جنبه مثبت فلسفه او مبتنی بودن بر برهان فطری است که به علم حضوری شهرت دارد) دیدگاه خود محوری دکارت و کانت که معتقد است انسان در ملاک بودن حقایق محوری دارد چنان بر اروپائیان اثر گذار بود که آنان خویش را ملاک جهان دانسته و دزدان دریائی چون واسکودوگاما را کاشف هند و کریستف کلمب را کاشف آمریکا معرفی نمودند گوئی قبل از آنکه اروپا این کشورها را بشناسد وجود نداشته اند این روشی است که بر تمام علوم غلبه دارد و با صراحت، وجود سایر انسانها و تاریخ آنها را نادیده می‌گیرند. نیچه فیلسوف بزرگ غرب در مورد خدا می گوید: نیاز به ایمان بزرگترین مانع حقیقت جوئی است، نیچه پایان را چنین اعلام می کند: خدا اکنون مرده است ای والاترین مردان، او برایتان خطری بزرگ بود هنگامی شما توانسته اید به پای خیزید که او در گور خفته است خدا مرده است و ما اینک می خواهیم انسان برتر زنده باشد"<sup>۲</sup>

کارل مارکس فریادزد دین افیون توده‌هاست چنانکه ملاحظه شد فلسفه (یونانزده) در مقابل دین قرار دارد یا باید فلسفه (یونانزده) به دین خدمت کند که در این صورت فلسفه یونانزده مسخ می شود چنانچه در جهان اسلام فلسفه (یونانزده) را مجبور نمودند تا با دین اسلام بسازد اما در توحید به وحدت الوجود رسیدند و نبوت را نتیجه قوه مخیله شخصی می دانستند که او را به عقل فعال یا کیهانی متصل می کند و معاد جسمانی را تحت قاعده اعاده معدوم محال است منکر شدند و بدین ترتیب قسمت عمده فلسفه اسلامی شرح مسخ شده فلسفه یونان با دیدگاه مسلمانان است به طوریکه وقتی ارسطو در قاعده یونانی که مادی بود می گفت هر معلولی علتی می خواهد و سنخیت میان آن دو ضروری است فلاسفه مسلمان وقتی دیدند، سنخیت معلول و مخلوق با علت العلل و خدا موجب وحدت الوجود می شود یا این قاعده معجزه را حل نمی کند علت را به دوازده قسم تقسیم نمودند، (اصل علت و معلول را هر عاقلی قبول دارد، اما حکومت علت و معلول را معجزات انبیاء (ع) بر انداختند، نیز بر خداوند نمی تواند حکومت کند به طوری که سنخیت برای او و مخلوق نیز لازم باشد) یکی از آنها را که مسئله را حل می کرد گرفته و گفتند اینجا فلان قسم علت است به طوریکه علت را تقسیم نمودند به ۱- تامه ۲- ناقصه ۳- واحد ۴- کثیر ۵- بسیط ۶- مرکب ۷- قریب ۸- بعید ۹- داخلی ۱۰- خارجی ۱۱- حقیقی ۱۲- اعدادی و فقط در علت فاعلی فاعل را تقسیم نمودند به: ۱- فاعل بالطبع ۲- بالقسر ۳- بالجبر ۴- بالرضا ۵- بالقصد ۶- بالعنايه ۷- بالتجلی ۸- بالتسخیر. و تقدم و تاخر که در

<sup>۱</sup> ص ۲۱ تأملات لونه دکارت/ ترجمه احمد احمدی

<sup>۲</sup> ص ۳۳۷-چنین گفت زرتشت-ت-مسعودانصاری

فلسفه یونان یک بحث مادی بود را برای مطابقت با اصول اسلامی تقسیم نمودند به ۱-تقدم و تاخر رتبی ۲-زمانی ۳-طبعی ۴-به شرف ۵-علی ۶-دهری ۷-حقیقت و مجاز ۸-به حق .

قرن ها وقت مسلمین صرف شرح این قواعد مادی و صرف مسلمان کردن فلسفه (یونانزده) گردید اما متاسفانه فلسفه (یونانزده) به دین مبین اسلام در نیامد ، امروز وقتی فیلسوفان غربی (فلسفه اسلامی نشده) را دیدند بر آن تیا سوفی نام نهادند تیا سوفی یعنی اذکار و اوراد جن گیری و احضار روح و جادو و جنبل و به اصطلاح چیزی که نه به درد دنیا می خورد و نه به درد آخرت هم با علوم تجربی در تضاد است و هم با وحی الهی در تضاد است و لذاست که فلاسفه مسلمان با آنکه افلاطون و ارسطو معتقد به هیچ اصلی از اصول دین ما نبودند از آنها افرادی متدین ، متقی ، مؤمن ، موحد ، ساختند و به خاطر این چالش های دین با فلسفه (یونانزده) متدین های مسیحی به فیلو سوفی ( دوست داشتن دانش) میسوسوفی (دشمنی بادانش) می گویند، عجیب آنکه فلسفه خود را قیم دین می داند و همانطوری که سیاست ، اقتصاد ، جامعه شناسی ، مدیریت و دیگر علوم اجتماعی و حتی علوم تجربی را از فرزندان خود می داند دین را نیز به عنوان فرزند خویش می شناسد. و چیزی به نام فلسفه دین یا دین فلسفی می تراشد. اما واقعیت آنست که فلسفه (یونانزده) محصول فکر مادی گرای یونانی هاست و به قول افلاطون هدیه خدایان و بت های یونان است و دین به خصوص اسلام مجموعه قواعدی است که خداوند بر بهترین بندگان خود نازل کرده تا به انسانها بیاموزد: ۱-تفکر و تعقل با دیدگاهی و حیانی ۲-روش زندگی فردی و اجتماعی که سیاست ، مدیریت ، اقتصاد ، جامعه شناسی ، روانشناسی و دیگر تمام شئون زندگی را شامل می شود. سیاست دینی ظلم ، ستم ، بی عدالتی ، خون ریزی ، چپاول ، منفعت جوئی و سود پرستی را منع می کند اما سیاست فلسفی (یونانزده) که سیاست بی دین است و بر خاسته از نظریات افلاطون و ارسطو و ماکیاولی است همه ظلم و ستم ها را برای رسیدن به هدف جایز می داند و بشر امروز نیز شاهد بدترین جنایات سیاست فلسفی (یونانزده) است سیاست فلسفی (یونانزده) بی دین ، بی رحم و چنگیزبازی اسکندر گونه و خونخواری است چنانکه جهان شاهد آن است.

اقتصاد دینی با ترویج خمس و زکات و صدقه و با حذف ربا با مخالفت با اسراف ، تبذیر ، شادخواری ، چشم و هم چشمی فاصله طبقاتی را از بین میبرد و به قرض الحسنه توصیه می کند و به کمک به ضعفاء ارشاد می کند زیرا دین اقتصاد را هدف نمی داند بلکه وسیله می داند اما در اقتصاد فلسفی (یونانزده) انسان به ((وسیله)) تنزل می یابد، اقتصاد هدف می شود لذاست که نظام سرمایه داری غربی برای منافع خود حتی بمب اتمی را بکار میگیرد و بر ژاپن میریزد و با ایجاد جنگها به طرفین جنگ تسلیحات می فروشد و فاصله طبقاتی را افزایش می دهد از سرمایه دار فردی بی رحم می سازد که خون مردم فقیر را بمکد و او مختار مطلق می شود و لذاست که در نظام سرمایه داری و به اصطلاح بازار آزاد عرضه و تقاضا دست نامرئی تنظیم کننده بازار دست سرمایه دار است که با احتکار و غبن و دسیسه بازار را هدایت (ضالالت) می کند . نظام سرمایه داری بی رحم و خشن امروزی مولود اقتصاد فلسفی (یونانزده) است که ریشه در تفکریونان دارد و

افرادی مثل بظاهر آدم اسمیت آنرا احیاء کردند و استعمار ملل ضعیف آنرا تسریع نمود و سازمانهای استعماری جدید مثل بانک جهانی و سازمان بین المللی (غربی) پول آنرا ابقاء نمودند

لذا در این نظام بانک ها از مساجد و معابد مجلل تر ، پر زرق و برق تر و بارونق تر هستند و درد آور آنکه در بعضی کشور ها نظام سرمایه داری نام اسلام را به یدک می کشد . در جامعه دینی احترام به خانواده و بزرگتر ها ترویج می گردد و بزرگ تر ها و علماء از احترام خاص بر خور دارند و به صله ارحام و رفت و آمد فامیلی تأکید می شود اما جامعه شناس های فلسفی (یونانزده) نه تنها به نفی موارد فوق می پردازند بلکه به مبارزه با نظام سنتی و دینی و حتی قبائلی می پردازند زیرا نظام سنتی جامعه از پشتوانه فرهنگی بر خوردار است لذا مانع فرهنگ مصرفی ، غربی می شود و لذاست که اولین اهداف استعمار انگلیس در سابق و فرزند آن آمریکا در لاحق از هم پاشیدگی قبائل است و نمونه اخیر آن مناطق قبائلی افغانستان است که به اسم مبارزه با تروریسم به آن منطقه و اطراف جلال آباد حمله می کنند با آنکه این قبائل مخالف طالبان بودند سران آنان را از بین میبرند . جامعه فلسفی (یونانزده) نه تنها مخالف قبائل است بلکه مخالف خانواده نیز هست. لذا در این جوامع خانواده ها به سرعت از هم می پاشند و بزرگتر ها را بجای إعطاء حق حاکمیت به خانه سالمندان می سپارند و فرزندان را بجای تربیت خانوادگی به مهد کودک می سپارند . بجای مساجد و معابد بانک ها می نشینند و سرمایه پرستی جای خدا پرستی را می گیرد و جماعت پارتی جای نماز جماعت را می گیرد و بجای عالم پاک و متدین ، سرمایه دار به عنوان الگو مطرح می شود و حتی از لوازم شخصی او تقلید می شود ، سینما و تئاتر و ادبیات و هنر در خدمت نظام سرمایه داری قرار می گیرد.

رهبری هیئت های مذهبی با علماء است. اما رهبری در احزاب لیبرال با افراد غرب زده است که ارزشهای جوامع خویش را به سخره می گیرند که رهبر نمونه کامل دیپلماسی و نفاق است. حزب سنتی شیعه مرجعیت است که بیت دفتر مرکزی آن است و در تمام کشورها شهرها و روستاها نمایندگی دارد و مرجع مسئول این حزب است و مقلدین اعضای این حزب هستند و جوهات شرعیه بودجه این حزب است از این حزب است که غرب و غرب زده ها هراس دارند لذا از احزاب صوری و غیر دینی حمایت می نمایند .

لذا جامعه شناسی فلسفی (یونانزده) با جامعه شناسی دینی تفاوتش باندازه فلسفه (یونانزده) و دین است و تضاد دارد. لذاست که جامعه شناسان به خدمت سرمایه داران و قدرت مداران و استعمارگران در آمدند به طوری که اکنون شرکتهای چند ملیتی جامعه شناسان و روان شناسان را به عنوان کارشناس استخدام می نمایند تا بتوانند محصولات خود را طبق جوامع مختلف و فرهنگهای مختلف ارائه نمایند . در روانشناسی دینی عبادت، خدمت به خلق غذای روح است و آرام بخش قلبهاست، حیا ارزش است و غیرت مایه مباهات است اما در روان شناسی فلسفی و بی دین، موسیقی پاپ و جاز غذای روح و حیا بیماری محسوب میگردد و غیرت به عنوان نوعی حسد محکوم است زنا و همجنس بازی ترویج می گردد و بی حیائی و بی حجابی

علامت روان سالم شناخته می شود در صورتی که این علائم در دین نشانه بیماری است بر فلسفه (یونانزده) و اولاد فلسفه (علوم اجتماعی فلسفی) منفعت و لذت و اصالت ماده حاکم است. در دین ایثار، مروت، گذشت، رحم، کمک به فقراء، صدقه، زکات، خمس و اساساً رضای خدا و خدمت به خلق خدا و حق الله و حق الناس و مؤسسات حاکم است نه مساوات کمونیستهای زائیده فلسفه (یونانزده) این تضادهای بنیادین است که فلسفه (یونانزده) را در مقابل دین قرار داده است.

## توحید و فلسفه

در یونان باستان بت پرستی امری شایع و بلکه تنها دین مقبول شناخته می شد، سقراط افلاطون و ارسطو نیز بت های یونانی را مورد پرستش قرار می دادند. چنانچه افلاطون می گوید: مگر دیوانه باشیم که دست التماس به درگاه همه خدایان بر نداریم<sup>۱</sup> او فلسفه را بزرگترین هدیه خدایان یونان می داند<sup>۲</sup> تمام رساله آپولوژی (الهی نامه) یا دفاعیه سقراط در دادگاه آتن در اثبات این مطلب است که سقراط خدایان و بت ها را قبول داشت و از آنها الهام می گرفته است اما بعضی از داستانهایی که به آنها نسبت داده می شوند را قبول ندارد چنان که سقراط در آن رساله می گوید: خوب گفتی ملتوس به هرا سوگند<sup>۳</sup> هرا معبود سقراط همسر زئوس و نیز خواهر زئوس است سقراط سگ زئوس را که در بتهای یونان جای دارد نیز مورد تقدیس قرار می دهد او می گوید: آتینیان به سگ سوگند نتیجه ای که از آن تکاپو و آزمایش به دست آوردم چنین بود<sup>۴</sup>

افلاطون نیز در آثار خود ده ها بار به سگ زئوس سوگند یاد می کند و او از بت ها یاری و مدد می جوید و آنها را می پرستد در صورتی که کتاب مقدس زرتشتیها که قدیمی تر از افلاطون و امثال اوست در خطاب به فرد دیندار می گوید: هنگامی که تو می دیدی که دیگری مردارمی سوزاند و بت می پرستد و ستم می ورزد و درختان را می برد می نشستی و گاهان می سرودی<sup>۵</sup>

کتاب مقدس هندو، گیتا در ابطال بت پرستی (هندوها) می گوید: مردم نادان مرا که منزهم در قالب جسم و صورت می انگارند و سرمدیت ذات مرا در نمی یابند (گیتا گفتار هفتم / ص ۱۱۹) افلاطون بتها را می پرستد و از آنها یاری می طلبد. (تیمائوس/ ۲۷) و بت پرستها را سعادت مند میدانند<sup>۶</sup>

در صورتی که مفسرین شیعه حکمت را توحید و امامت معنی نموده اند و اهل سنت نیز حکمت را بمعنای توحید، میدانند به طوری که زمخشری در تفسیر قرآن می گوید: خداوند پرهیز از شرک را حکمت نامید چون آن چیزی است که فساد را به آن راه نیست و توحید رأس هر حکمت و ملاک آن است آیا فلسفه

<sup>۱</sup> ۲۷ / تیمائوس)

<sup>۲</sup> ش ۴۷ / تیمائوس

<sup>۳</sup> آپولوژی / ص ۲۳

<sup>۴</sup> آپولوژی / ص ۲۳

<sup>۵</sup> اوستا / ۱۳ / هادخت نسک

<sup>۶</sup> جمهوری / ش ۶۱۴

<sup>۷</sup> الکشاف / ج ۲ / ص ۶۶۸

یونانزده که به قول افلاطون هدیه خدایان است (۴۷ تیمائوس) و تفسیر اعمال بت‌های یونان است حکمت است؟

رساله آپولوژی سقراط منسوب به آپولون بت دلفوی است و او در آن از آپولو الهام می‌گیرد افلاطون بت‌های یونانی را می‌پرستید و آنها را مورد ستایش قرار می‌داد چنانچه افلاطون نحوه به وجود آمدن خدایان را در کتاب تیمائوس شرح می‌دهد او می‌گوید: پیدایش خدایان به این ترتیب صورت گرفته است او کئانوس و تتوس فرزندان گه و اورانوس می‌باشند و از این دو خدای اخیر فورکیس و کرونوس و رها وعده کثیری خدایان دیگر زاده شده‌اند و از نسل کرونوس و رها نیز زئوس و هرا (زن و شوهر) و خدایان بی‌شمار دیگر که برادران و خواهران یا اعقاب و اخلاف اینانند به وجود آمده‌اند<sup>۱</sup>

افلاطون بت‌های مذکور را مورد پرستش و ستایش قرار می‌دهد و یاری طلبیدن از بت‌ها را علامت خرد معرفی می‌نماید و کسانی را که بت‌ها را عبادت نمی‌کنند بی‌عقل و دیوانه می‌نامد. و می‌گوید: ((همه مردم خردمند و متفکر پیش از شروع به هر کار چه بزرگ و چه کوچک یکی از خدایان را به یاری می‌طلبند بنابر این ما که قصد داریم درباره کل جهان سخن بگوئیم... مگر دیوانه باشیم که دست التماس به درگاه همه خدایان بر نداریم.))<sup>۲</sup> افلاطون دوستی بت‌ها را مایه خوشبختی و نجات می‌داند او می‌گوید ((آیا نباید قبول کنیم که خدایان دوستان خود را نیک بخت می‌کنند))<sup>۳</sup>

شراب را بزرگترین سعادت برای بشر معرفی می‌کند و در ستایش رب النوع شراب و مستی می‌گوید ((پس بیایید هدیه ای را که دیونیزوس خدای باده و مستی به ما داده است نکوهش نکنیم و آن را برای جامعه زیان آور نشماریم خداوند(دیو نیزوس) با این هدیه(شراب) سعادت بزرگ به ما بخشیده است<sup>۴</sup>

افلاطون به حاضر و ناظر بودن بت‌ها عقیده دارد او می‌گوید ((آنان که از سی سالگی گذشته اندحق دارند پس از صرف غذا با دوستان علاوه بر خدایان دیگر از دیو نیزوس خدای شراب نیز دعوت کنند که در بزم آنان حاضر شود))<sup>۵</sup>

افلاطون خدایان را مختار کل نمی‌داند بلکه در قوانین ضروری که او معتقد است مثل علت و معلول و ضروریات دیگر خدایان را ناتوان میدانند لازم به ذکر است که بعضی از فلاسفه مسلمان برای این قوانین

<sup>۱</sup> تیمائوس/۴۱

<sup>۲</sup> تیمائوس/۲۷

<sup>۳</sup> قوانین/ش/۶۱۴

<sup>۴</sup> قوانین/ش/۶۷۲

<sup>۵</sup> قوانین - شماره ۶۶۶



وقواعد مادی اهمیت خاصی معتقد هستند و آنها را بر دین اسلام نیز حاکم می دانند افلاطون می گوید((  
خدایان نیز از غلبه بر ضرورت ناتوانند))<sup>۱</sup>

ارسطو به پیروی از افلاطون خدا را مساوی با حیوان می شمرد او می گوید ((اگر آدمی چنانکه می گویند چون  
به عالیترین مرتبه فضیلت راه یابد به مقام خدایی می رسد (نظر فلاسفه یونان زده) چنین حالتی نقطه مقابل  
خشونت حیوانی است ولی چنین امری ممکن نیست زیرا همان گونه که حیوان نه فضیلت دارد نه رذیلت  
خدا نیز دارای فضیلت و رذیلت نیست))<sup>۲</sup>

ارسطو می گوید: همه متفکران خدا را یکی از علل همه اشیا و مبدا نخستین میدانند<sup>۳</sup>  
او در متافیزیک می گوید خدا نمی تواند محبت های ما را جواب دهد

افلاطون همچون دیگر بت پرستها سخنان ناروا در مورد بتها را بدترین گناه می داند و می گوید ((به آنچه  
می گویم گوش فرا دار تا از این پس مانند بیشتر مردمان دل به سخنان کفر آمیز نبندی زیرا هیچ گناهی بدتر  
از آن نیست که آدمی در باره خدایان سخنی ناروا بگوید یا نسبت به آنان کاری نا شایسته بکند))  
(مینوس /ش-۳۱۸)

افلاطون معتقد است که فلسفه و حکمت آموزش زئوس است او می گوید زئوس آموزگار حکمت فلسفه  
است"<sup>۴</sup> (مینوس /ش-۳۱۹)

افلاطون دست به دعا بر می دارد و می گوید ((ای پان گرامی و خدایان دیگر که در این مکان حضور دارید به  
درون من زیبایی ببخشید و بروم را با درونم سازگار کنید چنانکه کنید که توانگری را در دانائی ببینم و چندان  
سیم وزرم دهید که دانایان را به کار آید))<sup>۵</sup>

افلاطون در کتاب تیمائوس دعا نکردن به درگاه بتهای یونان را دیوانگی می داند و می گوید ((مگر دیوانه  
باشیم که دست التماس به درگاه همه خدایان برداریم))<sup>۶</sup>

شبهه خدا شدن، یکی دیگر از نظریات افلاطون، که وارد اسلام شد این است که هرکس باید سعی کند  
شبهه خدا شود ریشه این تفکر در خدایان بشر گونه یونان است که اعمال انسانی انجام می دادند و حتی  
شهوایی تر از انسانهای معمولی بودند افلاطون می گوید ((برای ما اندازه و مقیاس هر چیز خدا است نه  
چنانکه بعضی می پندارند این یا آن آدمی بنا بر این هر که بخو اهدم محبوب خدا شود باید با همه نیروی

<sup>۱</sup> قوانین - شماره ۷۴۱

<sup>۲</sup> نیکو ماخوس - ص ۲۴۲

<sup>۳</sup> ص ۲۷-متافیزیک

<sup>۴</sup> فایدروس - ۲۷۹

<sup>۵</sup> تیمائوس - ۲۷

خودبکوشد تا به حد امکان شبیه خود او شود خدا تنها دعای دینداران را به گوش قبول می شنود پس هدفی که باید نشان داد معلوم است اکنون باید دید تیرهایی که باید به آن هدف زد کدامند و آنها را چگونه باید زد بهترین راه پرستش خدایان این است که مانعست خدایان المپ حامی کشور و پس از آنان خدایان عالم اموات که در زیر زمین مکان دارند چنانکه شایسته است ستایش کنیم برای خدایان جهان اموات دامهای قربانی درجه دوم به عدد زوج ذبح کنیم و شقه چپ آنها را به آن خدایان هدیه دهیم به خدایان دیگر که محترم ترند و بزرگترند شقه راست دامهای قربانی درجه یک به عدد زوج فرد اهدا کنیم مرد دانا پس از آنکه تکلیف خود را در برابر خدایان به جا آورد به ستایش دمونها و قهرمانان می پردازد<sup>۱</sup>

هیچ جای قرآن شبیه خدا شدن وجود ندارد، افلاطون در مورد تقسیم عبادتگاهها می گوید ((بگذارید کشور خود را به همان روش به دوازده بخش تقسیم کنیم و هر بخشی را تحت حمایت یکی از خدایان یا فرزندان خدایان قرار دهیم و برای آنان پرستش گاههای شایسته بر پا کنیم و هر ماه دو بار برای نثار قربانی در آن پرستشگاه ها گرد آئیم تا بدین سان هر سال دوازده جشن قربان با دوازده جزء هر بخش و دوازده جشن برای بخشهای دوازده گانه کشور بر پا شود هدف ما از این گرد آمدن ها در مرتبه نخست انجام مراسم دینی و دعا به درگاه خدایان است<sup>۲</sup>

وحدت و کثرت: در نظریه کثرت که به فلاسفه مشاء منسوب است کثرت وجود و موجود در نظر گرفته می شود که بر آن سنخیت حاکم است یعنی خدا بعنوان علت العلل با جهان که معلول است سنخیت دارد و جهان از خداوند با واسطه عقل فعال (عقل کیهان) صادر شده است در صورتی که در قرآن واحادیث از خداوند بعنوان خالق نام برده شده است، خلقت، بوجود آوردن چیزی از عدم و نیستی است (واژه ابداع نیز آمده است) و صادرات و واردت مربوط به عالم ماده است.

نظریه وحدت به فلاسفه اشراق منسوب است که خود بر چند قسم است نظریه وحدت وجود و موجود (عینیت خداوند با اشیاء) با ترجمه آثار فلوطین اسکندرانی به جهان اسلام وارد گردید فلوطین اسکندرانی فیلسوفی بود که با شاگردی در مکتب هندو این نظریه را از آنها آموخت او تلفیقی از فلسفه یونان و تفکر هندو را بوجود آورد. عقاید او نقش بسزائی در انحراف مسیحیت از خط عیسی (ع) داشت به طوری که عقیده تثلیث

<sup>۱</sup> قوانین-چهارم - ۷۱۷ و ۷۱۸

<sup>۲</sup> ۷۷۱-قوانین

او که ((احد)) و ((نفس)) و ((عقل)) بود توسط یکی از پیروان او به نام پولس وارد مسیحیت گردید و به ((پدر)) ((پسر)) و ((روح القدس)) شهرت یافت.

وحدت وجود چیست ؟

به طور کلی نظریه وحدت الوجود را در دو قسم می توان خلاصه کرد ؛

۱- وحدت وجود و موجود (pantheism-همه خدائی - پانتیسم) با انکار کثرت که نظریه عرفاء و صوفیه است که طبق این نظریه ((همه چیزها، اوست)) و فقط اوست که هستی دارد غیر او هستی و وجودی ندارد و موجودات ظهورات و سایه های او هستند و جهان حقیقت ندارد و سایه است که شرح نظریه افلاطون در تمثیل غار است که طبق آن افرادی را در غاری رو به دیوار بسته اند و آنها توان آمدن بیرون از غار را ندارند سایه هایی که بر دیوار می افتد آن افراد سایه ها را حقیقت فرض می نمایند افلاطون نتیجه می گیرد جهان حقیقت ندارد بلکه سایه است نظریه مثل او نیز شرح این نظریه است اقبال لاهوری با توجه به این تفکر افلاطون می گوید:

گوسفندی در لباس آدم است حکم او بر جان صوفی محکم است  
فکر افلاطون زیان را سود گفت حکمت او بود را نابود گفت

در صورتی که از موجودات در قرآن و سنت به عنوان مخلوقات و آیات الهی یاد شده است این نظریه (وحدت وجود) و نظریه دوم (قوس صعودی، نزولی)، هر دو با ترجمه تاسوعات فلوطین به جهان اسلام راه یافت ، همانطوری که فلوطین دو نظریه متضاد مذکور را در کتاب خویش آورده است ملاصدرا نیز هردو را ذکر نموده و هردو را می پذیرد

۲- نظریه وحدت در عین کثرت، که قوس صعودی و نزولی فلوطین اسکندرانی را شرح می دهد به طوریکه وجود شدیدتر نزدیکتر به حق و وجود ضعیف دورتر از حق است بنابر این اعتقاد اشیاء در حرکت هستند و سوی تکامل پیش می روند و در قوس صعودی قرار دارند و هر موجودی می خواهد به مافوق خود تبدیل شود و در نتیجه همه چیز در تلاش رسیدن به احد هستند<sup>۱</sup>

ملاصدرا این نظر را با نظر شیخ اشراق بهم می آمیزد که تمام عالم را نور فرض کرده و معتقد به شدت وضعف در آن است و نور شدید تر نور الانوار است ملا صدرا بجای ((نور)) واژه ((وجود)) را قرار می دهد اما بدون تعارفات شبه علمی، دو نظریه فوق الذکر، یک حقیقت را بیان می نماید که همان همه خدائی است ، می توان گفت، وحدت الوجود صدرائی تلفیقی از نظریه تکامل افلاطون و نظریه وحدت الوجود هندوها است که توسط فلوطین اسکندرانی به مسلمین رسید، در نظریه تکامل همه اشیاء جهان به سوی تکامل به پیش می روند چنانکه افلاطون می گوید: ((همه چیزها متحرکند و حرکتشان یا تند است یا کند...)) پس

<sup>۱</sup> ۱۵-۳-۵ و ۲-۴-۵ اننادها / فلوطین / ت- محمد حسن لطفی

چنانکه از آغاز بحث بارها گفته ایم در باره هیچ چیز نمی توان گفت ((هست)) بلکه همه چیز همواره ((می شود)) و ((شدن)) هر چیز همیشه برای چیز دیگری است<sup>۱</sup> افلاطون در ادامه می گوید ((اما نه تنها از یکایک موجودات باید بدین گونه سخن بگوئیم بلکه این روش را باید در مورد مفهوم های کلی مانند آدمی و سگ و انواع همه جانوران نیز به کار بندیم (ثئای تتوس/۱۵۷) چنانکه دیدیم افلاطون حرکت اشیاء را به سوی ((شدن)) تبیین نمود و آنرا بر تمام موجودات تعمیم داد و این حرکت به سوی کمال یکی از بزرگترین اصول ملا صدرا قرار گرفته است. در نظریه حرکت انسان به سوی انسان کامل شدن پیش می رود و انسانهای کامل به قول افلاطون به خدایان می پیوندند<sup>۲</sup> و بقیه انسانها به آنچه که مناسب حال آنان باشد تبدیل می شوند. و اگر بد کردار باشند به طرف حیوان شدن به پیش می روند<sup>۳</sup> ارسطو نیز می گوید ((که انسان کامل خدا می شود)) (نیکومانوس/ص ۲۴۲) بدین ترتیب ملا صدرا وجود را به شدید و ضعیف تقسیم نمود وجودی که به خدا شدن نزدیکتر است شدیدتر و وجودیکه فاصله بیشتری دارد ضعیف تر پنداشت. در واقع شرح نظریه تکامل افلاطون به اضافه مسئله نورسهروردی، وحدت الوجود تشکیکی نام دارد ملا صدرا این نظریه را به حکماء فهلویون یا پهلوی ها (زرتشتی) نسبت می دهد.

<sup>۱</sup> ثئای تتوس/۱۵۷

<sup>۲</sup> تیمائوس/۴۱

<sup>۳</sup> تیمائوس/۹۲

سیر تاریخی نظریه

وحدت الوجود هندوها: در کتاب او پانیشاد هندوها می خوانیم ((خدائیکه در آتش و آب است و داخل همه عالم است در نباتات و درختان است به آن خدا ستایش باد))<sup>۱</sup> در صفحه دیگر می خوانیم ((آن ذات در حقیقت همه عالم و ما یکون است همچنین مدیر جاودانی است و آنچه از غذا رشد کند))<sup>۲</sup>

((او آتش است آفتاب است باد است ماه است و به یقین پاک است او برهماست آبهاست آفریدگار است))<sup>۳</sup>

در او پانیشاد در جواب فرزند که از پدر می پرسد خداوند شبیه چیست؟

پدر می گوید: این تکه نمک را در آب بگذار و صبحگاهان نزد من آی .

شوتاکتو (فرزند) چنان کرد پس پدرش به او گفت: آیا تکه نمکی راکه شامگاه دیروز در آب نهادی به یاد

داری؟ ممکن است لطف کنی و آن را به این جا بیاوری؟

او به دنبال تکه نمک گشت اما آن را نیافت نمک کاملاً حل شده بود .

پدر گفت: لطفاً از بالای آب جرعه ای بنوش شبیه چیست؟

جواب: نمک

از میانه آن جرعه ای بنوش شبیه چیست؟

جواب: نمک

از انتهای آن جرعه ای بنوش شبیه چیست؟

جواب: نمک

آنها بگذار و پیش من آی . پسر چنان کرد و نمک همان بود که بود . پدر به او گفت: عزیزم به راستی تو نمی توانی هستی مطلق را در اینجا درک کنی اما به راستی که او اینجاست او گوهری بس لطیف است او روح کل عالم است او حقیقت مطلق است روح مطلق است او تو هستی شوتاکتو (چاندوگیا او پانیشاد) به طوریکه در داستان مذکور دیدیم پدر به پسر می گوید ((أنت الحق)) تو خدایی و لذاست که بعد از ترجمه این عقاید به عربی منصور حلاج می گوید ((أنا الحق)) من خدا هستم (علی بن بابویه (ره) منصور را از خویش رانده و نایب خاص امام زمان عج او را مذمت نموده و شیخ صدوق و شیخ طوسی ره او را در الغیبت کافر معرفی نموده است) و بایزید بسطامی می گوید نیست در قبای من مگر خدا.

وحدت الوجود فلوپین اسکندرانی: او حدود اوائل میلاد مسیح می زیست و علاوه بر فلسفه یونان دین هندو را نیز مورد مطالعه قرار داده بود او در کتاب اثنااد چهارم می گوید ((می گوئیم روح هر موجود یکی است چون در تمامی آن در همه جای تن حاضر است و به راستی هم یکی بیش نیست زیرا چنان نیست که جزئی

<sup>۱</sup> اوپه نیشاد ترجمه صادق رضا زاده شفق ص ۲۲۴

<sup>۲</sup> ص ۴۲۶/همان

<sup>۳</sup> ص ۴۲۸/همان

از آن حاضر است و به راستی هم یکی بیش نیست زیرا چنان نیست که جزئی از آن در این عضو باشد و جزئی در عضو دیگری در جانوران و گیاهان نیز در تمامی اجزای نشان حاضر است آیا روح من و توبکی است؟ و همچنین روح جهان نیز در تن کیهان یکی است و تقسیم به اجزاء نشده بلکه تمامی آن در همه جای کیهان است روح من و تو از روح جهان سر چشمه می گیرد و اگر روح جهان یکی است پس روح من و تو نیز باید یکی باشد و اگر روح جهان و روح من از کل روح که یکی بیش نیست سر چشمه می گیرند پس همه ارواح باید یکی باشند<sup>۱</sup>

فلوطین در جای دیگری گوید: بارها هنگامی که از خواب تن بیدار می شوم و به خود می آیم و جهان بیرون را پشت سر می نهم و اندر خود در می آیم زیبایی حیرت انگیزی می بینم در آن دم به تعلق خود به جهان علوی اعتماد می یابم و والاترین زندگی را می گذارم و از جهان عقل می گذرم و از همه معقولات برتر می پرم و با خدا یکی میگردم<sup>۲</sup>

وحدت الوجود ابن عربی: بعد از ترجمه آثار فلسفه فلوطین به زبان عربی این تفکر در میان مسلمین نیز بوجود آمد چنانچه محی الدین ابن عربی نظریه وحدت الوجود خود را چنین بیان می کند (سبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها) منزه است آن کسی که ظاهر نمود اشیاء را و او عین و خود اشیاء است<sup>۳</sup> جلال الدین رومی معروف به مولوی از دیگر عرفاء اسلامی می گوید:

دنیا و هم عقبی منم هم جنت و طوبی منم  
انسی منم جنی منم چون دیو در دنیا منم  
احمد منم حیدر منم هم صاحب کشور منم  
هم باده احمر منم هم باده تقواستم  
ای شمس دین ای شمس دین روشن کن روی زمین  
در ارض و در اعلاء منم پنهان و هم پیدا منم  
و هم او می گوید:

هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد دل برد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد گه پیر و جوان شد

شاه نعمت الله ولی از عرفاء بزرگ نظریه وحدت را بصوت زیر شرح می دهد  
زید و عمرو و بکر و خالد هر چهار چهار باشند نزد ما ایشان یکی است

<sup>۱</sup> انشاء چهارم / ص ۶۵۳ دوره آثار فلوطین ترجمه لطفی چاپ ۱۳۶۶ نقش جهان

<sup>۲</sup> انشاء ۴ / رساله ۸ / بند ۱ همان

<sup>۳</sup> فتوحات مکیه ج ۲ ص ۴۵۹

عقل اگر گوید خلاف این سخن حرف او مشنو که ابله مردکی است  
 ملا صدرا در کتاب اسفار می گوید ((بدان واجب الوجود بسیط الحقیقه است در غایت بساطت و هر بسیط الحقیقتی که در غایت بساطت باشد تمام اشیاء و چیزهاست پس واجب الوجود تمام چیزهاست خارج نیست از او (خدا) چیزی از چیزها و کل الأشیاء لا یخرج عنه شیء " (اسفار ج ۲ ص ۳۶۸)  
 کتاب اسفار ترجمه و شرح سیر و سلوک اسلامی در قالب نظریه تکامل افلاطون است که ذکر گردید افلاطون معتقد بود انسانها از بت ها و ستاره ها بوجود آمده اند و در نهایت اگر اعمال نیک انجام دهند به آنها باز میگردند و گرنه رو به پستی می نهند و به حیوان پست تبدیل می شوند. افلاطون در تمثیل غار حقایق جهان را منکر شده و سایه خوانده بود و لذا اقبال لاهوری در مورد او گفته بود :  
 گوسفندی در لباس آدم است حکم او بر جان صوفی محکم است  
 فکر افلاطون زیان را سود گفت حکمت او بود را نابود گفت

ملا صدرا با تأثیر پذیری از تمثیل غار می گوید ((هر چیزی که در جهان دیده می شود غیر از واجب الوجود معبود همانا آن از ظهورات ذات (خداست) از تجلی های صفات اوست آنهایی که در حقیقت عین ذات اوست<sup>۱</sup>)

او در جای دیگر می گوید: ان واجب الوجود تمام الاشیاء و کل الموجودات و الیه یرجع الامور کلهما بدرستی واجب الوجود تمام چیزهاست و تمام موجودات است و به سوی او همه امور بر می گردد.  
 (اسفار جلد ۶ ص ۱۱۰)

بدین ترتیب او خدا را همان موجودات و موجودات را همان خدا می داند. او در جای دیگر جهان را از اعتبارات وهمی می داند لذاست که علامه محمد تقی مدرسی در مورد او می گوید: بدین ترتیب ملا صدرا معتقد است که ، زمین و آسمان ، انسان و دیگر چیزهایی که آنها را ((ماهیات امکانی)) می نامد در واقع چیزی جز اعتبارات وهمی نیستند ، از این همه در می یابیم که این گروه از فیلسوفان وجود اشیاء را ملغی می سازند و بنابر این می توانیم همگی آنان را همچون پیشوایشان افلاطون در صف کسانی جای دهیم که تا اندازه ای معین از سوفسطائیان تأثیر پذیرفتند. (ص ۲۰۸ مبانی عرفان اسلامی علامه سید محمد تقی مدرسی) سید مرتضی رضوی از منتقدین صدرائیسلم با اشاره به موارد فوق می گوید: اگر حکمت متعالیه با اصول ویژه اش از آن جمله اصل ((وحدت موجود)) و این تناقض ، یک فلسفه است پس سفسطه سوفسطائیان عالی ترین فلسفه است .  
 (ص ۲۶۰-نقد مبانی حکمت متعالیه)

<sup>۱</sup> اسفار ج ۲ ص ۲۹۲

ابن عربی در فصوص الحکم می گوید: هیچ عابدی عبادت نمی کند مگر هوای نفس خویش را ولی عارف کامل هر معبودی را تجلی گاه حق میدانند که عبادت می شود. و لذا است که همه را خدا (اله) نامیده اند با اسم های خاص سنگ یا درخت یا حیوان یا انسان یا ستارگان یا فرشته این اسمها تشخیص آنها و الوهیت مرتبه ای است که عبادت گزار خیال کرده است کسی که بر این معبود معتکف است"<sup>۱</sup>

گوئی تصوف ابن عربی از نظر معرفت شناسی از انبیاء (ع) که بت شکن بودند و با مظاهر شرک مبارزه مینمودند داناتر است!!

با اشاره به مطالب فوق است که آیت الله میرزامهدی اصفهانی از فیلسوفان تائب فرموده است: کسی که کلمات قرآن و امیرالمومنین (ع) را گوش نمی دهد و دنبال فلسفه و عرفان صوفیه می رود جزای او همین است که کفر و شرک خالص را توحید خالص تصور کند و پیروی از مرامی کند که بت پرستی را خدا پرستی بداند.

(ص ۲۳- ابواب الهدی)

لازم به ذکر است که سبک ها که در هند معتقد به وحدت وجود و موجود هستند نیز خویش را موحد خالص می دانند و بر مذهب خویش مذهب خالصه نام نهاده اند و بقیه را غیر خالص می نامند بی خبر از اینکه در مسلمین نیز خالص تر از آنها کم نیستند.

در دیدگاه وحدت وجود و موجود چون جهان سایه و ظهوری بیش نیست، واقعیات جهان بسادگی انکار گردیده و به گوشه گیری و انزوا و پوچ گرائی کشیده می شود اما نهیلیسم مقدس همچو رقص مقدس و سماع، در دیدگاه فوق چون غیریتی در کار نیست اعمال انسان نیز بطور مطلق به خدا منسوب می گردد که نتیجه آن، جبرگرائی است

<sup>۱</sup> فص حکمت امامیه فی کلمه هارونیه



وجود تشکیکی:فلوطین اسکندرانی به وحدت الوجود تشکیکی معتقد بوده یعنی به چیزی که ما آنرا از ابتکارات ملاصدرا می دانیم فلوطین در اثناهای خود می گوید: هرتولید شده ای فروتر از تولید کننده است ودر پله ای پائین تر ازتولید کننده ی خود قرار می گیرد هرتولید شده عین آن چیزی میگردد که به آن دل می بندد از این رو وقتی که روحی درگیاه فرو می رود جزئی از او یعنی جزء گستاخ و ابله روح که تا این مایه از پستی فرو افتاده است گیاه می گردد و وقتی که نیروی حس کننده بر آن غالب آید وعنانش را بدست گیرد روح داخل در تن جانوری بی خرد می گردد وهنگامی که درتن انسانی یا موجودخردمند دیگری جای می گیرد بی گمان حرکتی که ازعقل ناشی است او را بدانجا رهبری کرده است<sup>۱</sup> ملاصدرا به پیروی از فلوطین تمام موجودات را صاحب روح، علم، قدرت میدانند و می گوید: ((ما ثابت نمودیم وجود حقیقت واحده است که عین علم و قدرت و حیات است همانطوریکه موجود بدون طبیعت وجود یافت نمی شود موجودی بدون علم و قدرت یافت نمی شود))<sup>۲</sup> ملا صدرا در جای دیگر می گوید:وجود در هرچیزی عین علم و قدرت وسایر صفات کمال است<sup>۳</sup>

پیامد های نظریه وحدت الوجود:نتیجه طبیعی وحدت الوجود همه اشیاءرا ظهور حق وحق دانستن است چنانکه منصور می گوید أنا الحق من خدا هستم. این نظریه در مهد خود یعنی هندوستان موجب خرافات و انحرافات بی شماری گردیده است و آنها گفتند گاو هم از ظهورات ذات اوست به زبان آنها گاو. او تار (ظهور)برهماست و باید موردتقدیس قرارگیرد.

هندی		عربی
اوتار	=	ظهور
نیروانا	=	فنا فی الله
جوگی	=	سالک
امرت	=	آب حیات

در مسلمین نیز این نظریه موجب تعطیل شدن شریعت گردید و طریقت (در بعضی مناطق) بجای شریعت نشست چنانکه محی الدین ابن عربی می گوید((تا امروز با همنشینی که همکیش من نبود مخالفت ورزیدم لکن امروز دل من پذیرای همه صورتها شده است چرا گاه آهوان است و بتکده بتان و صومعه راهبان و کعبه

<sup>۱</sup> رساله ی دوّم اثنا پنجم مجموعه آثار فلوطین

<sup>۲</sup> أسفار جلد هفتم موقف هشتم فصل پانزدهم ص ۱۵۰

<sup>۳</sup> شواهد الرّبویّیه ص ۷

طائفان و الواح تورات و اوراق قرآن دین من اینک دین عشق است و هر جا که کاروان عشق برود دین و ایمان من هم به دنبالش روان است"<sup>۱</sup>

با ترویج نظریات هندوها توسط عرفاء اکثر حلالهای محمدص حرام و حرامهای محمد(ص) حلال گردید به طوریکه شیخ محمود شبستری عارف نامی گوید:

چون اشیائند هستی رامظاهر      از آن جمله یکی بت باشد آخر  
 نکو اندیشه کن ای مرد عاقل      که بت از روی معنی نیست عاطل  
 مسلمانان گر بدانستی که بت چیست      یقین کردی که دین در بت پرستیست  
 و یکی دیگر از عارفان می گوید:

تا که در دریا ی وحدت جاری و ساری شدم  
 از تعین های امکانی همه عاری شدم  
 آمدم اندر هوای حق به شکل مختلف  
 آدم خاکی شدم ابلیسک ناری شدم

چون اکثر عرفاء از هندوئیسم، زرتشتی‌گری و یونان تأثیر پذیرفته بودند واعظان و علماء اسلام را تحقیر نموده و از بت ها، گبرها، پیر مغان(پیر مجوس)، شراب، می‌خانه، رقص، تمجید نموده و خویش را بالا تر از دیگر مردم می‌دانسته‌اند. البته با گذشت زمان علائم فوق به صورت سمبل در آمد.

در مورد جنید یکی از عارفان بزرگ می‌خوانیم که ((نقل است که شبی بامریدی در راه می‌رفت سگی بانگ کرد جنید گفت: لیبک لیبک مرید گفت: این چه حال است گفت: قوه و دمدمه سگ از قهر حق تعالی دیدم و آواز از قدرت حق تعالی شنیدم و سگ را میان ندیدم لاجرم لیبک جواب دادم))<sup>۲</sup>

در حالیکه ابن عربی را بعضی ها مقتدای خود در عرفان قرار داده اند این بزرگ شده خوان بنی امیه در فتوحات مکیه جلد دوم صفحه ۲۰۰ عصمت عمر را اثبات نموده و در فتوحات جلد اول صفحه ۲۱۲ باب ۳۳ عصمت ابوبکر را ثابت می‌نماید و با تأثیر پذیری از مسیحیان اندلس می‌گوید از خواص حواریون هستند که در هر زمان بیش از یک حواری نمی‌تواند وجود داشته باشد، در زمان رسول الله آن حواری خاص زبیر بن عوام بود (فتوحات - جزء ۲ صفحه ۸) او شخصیتی چون علی ع را نادیده می‌گیرد، او در خطبه آغازین فتوحات می‌گوید در مکاشفه ای پیامبر اسلام(ص) او را فرزند عیسی ع خطاب نموده است

<sup>۱</sup> ترجمه ابن عربی در دیباچه صراطهای مستقیم/سروش

<sup>۲</sup> عارف و صوفی چه می‌گویند ص ۸

(با آنکه عیسی فرزندى نداشت) ابن عربی نقل فضائل و مناقب اهل بیت ع، را توسط شیعه از وسوس شیطان می نامد. (فتوحات مکیه جلد ۱ ص ۲۸۱ باب ۵۵)

او در باب ۷۳ جزء ۷۵ جلد ۲ صفحه ۹ می گوید: از خواص رجبیون هستند که در هر زمان چهل نفر اند آنها مردان خدایند در شهر های مختلف پراکنده اند کسی نمی تواند آنها را شناسائی کند مگر اهل طریقت (رهبانی) و من یکی از آنها را درک کردم

(چون اهل طریقت هستم و از کمالات او این بود که) شیعه های رافضی را به صورت خوک و خنزیر می بیند که صورت واقعی آنهاست و از علامت های مذهب آنان است)) ابن عربی در جای جای کتب خود عرفان و عارف بودن خویش را به رخ خواننده می کشد و شیعیان را از اول تا آخر خوک می خواند و بعضی از افراد اهمیتی خاص به آثار او میدهند به طوری که یکی از مریدان او می گوید:

قرآن از خدا بر پیامبر نازل گردید و کتب ابن عربی از پیامبر برابن عربی نازل گردیده است و خود این شخص مدعی تشیع است باید مورد توجه داشت که این افکار نه تنها ریشه در قرآن و سنت و تاریخ انبیاء و ائمه (ع) ندارد بلکه در تضاد با آنهاست، اکثر قریب به اتفاق صوفیان از نظر عقیده اشعری بوده اند لذا تفکر ضد شیعی در آثار آنان به وضوح می توان یافت، پس اصرار در شیعه سازی آنان، جز اتلاف وقت چیزی نیست. اساساً علماء شیعه با افکار آنان بمبارزه بر خواسته اند.

دین اکبری مولود وحدت الوجود: جلال الدین اکبر فرزند همایون در سال ۱۵۵۶ میلادی به دنیا آمد، پدر او پادشاه هند بود او پس از پدر خویش به سلطنت هند رسید. در جوانی به سلسله صوفیه چشتیه در آمد و بطور منظم به مقبره معین الدین چشتی می رفت او از پیروان محی الدین ابن عربی بود و به آن افتخار می کرد، پس از آنکه به سلطنت رسید طبق معمول دربار سلطنت هند دانشمندان تمام ادیان و مذاهب را به دربار دعوت می نمود و مجالس مناظره ترتیب می داد با توجه به این که هند کشور هفتاد و دو ملت است او برای سهولت در حکومت و مهار مردم و راضی نگه داشتن همه آنها به وجوهای اشتراک بین ادیان توجه خاصی داشت قبل از اکبر شاه، جنبش بگتی در هندوها به اوج خود رسیده بود این تفکر برخاسته از مذهب هندو بود بگت به معنای انسانیت است و از بزرگترین احیاگران این جنبش الوار در قرن سیزدهم میلادی است این جنبش هندو ادعا داشت که انسانیت بالاتر از هر مذهب و دین است و هدف این جنبش با این شعارها جلوگیری از گسترش اسلام بود این جنبش مدعی بود همه بر حق هستند و لذا دلیلی بر قبول اسلام وجود ندارد مهم ترین شعار این جنبش وحدت الوجود بود از متفکرین معروف این جنبش کبیر داس و تلسی داس هستند او رام را همان رحیم می دانست و کریم را کریشنا معرفی می کرد او می گفت من هم مخلوق هستم و هم خالق و خدا. از دیگر افراد مهم این تفکر گورونانک بانی مذهب سیک است گورونانک اشعار کبیر داس را جزو کتاب خود ((گران)) گردانید گران کتاب مقدس سیک هاست گورونانک با مسلمانان

به حج و با هندوها به یاترا (زیارت مقدس هندو ها) می رفت ، گورونانک در سال ۱۵۳۹ میلادی درگذشت از جانشینان او رام داس از دوستان اکبر شاه بود اکبر شاه به رام داس زمین کشاورزی زیادی هدیه داد.

جلال الدین اکبر در میان مسلمین به ضلال الدین اکبر معروف گردید او در سال ۱۵۸۱ میلادی یعنی زمانی که ملا صدرا ده ساله بود به طور رسمی آئین اکبری را به عنوان دین الهی اعلام نمود شعار او با الهام از وحدت الوجود ((همه اوست )) بود او می گفت همه چیز (( اوتار)) و ظهور خداست او به دلیل اینکه نام بزرگترین سوره قرآن بقره (گاو) است احترام به گاو را واجب اعلام کرد او استاد شیعی خود که از علماء وقت بود به نام ملامحمد یزدی را به علت مخالفت با دین اکبری به شهادت رساند. اکبر شاه دستور داد تا معابدی را در سراسر هند برپا نمایند و در آن معبدها هر کس می توانست برود و عبادت کند در آن معبدها مسلمانان، هندوها، بودائها، سیک ها و زرتشتی ها می رفتند و به عبادت خود مشغول می شدند . بزرگترین معبد دین اکبری در فتح پور سیکری قرار داشت او دین خود را اجباری نمود از پیروان مهم او شاعر معروف فیضی بوده است اکبر شاه هنگام طلوع آفتاب دعاهاى ساختگی به زبان ترکی ، هندی ، عربی و فارسی با صدای بلند زمزمه می نمود . اکبر شاه گاهی آتش پرستی می کرد و گاهی به عبادت بت مشغول می شد. او به پیروان خود دستور داده بود تا بجای سلام علیکم، الله اکبر بگویند. او در جواب می گفت جل جلاله ، وزیر او ابوالفضل در کتاب آئین اکبری عقاید او را به رشته تحریر در آورده است پس از اکبر شاه دارا شکوه به ترویج نظریه وحدت الوجود پرداخت و عرفان هندی او پانیشاد را به فارسی ترجمه نمود. افکار عرفانی رهبانی اکبرشاه در جانشینان بعدی وی ادامه یافت تا سال ۱۸۵۷ میلادی که بهادرشاه ظفر حاکم هند بزرگ غرق در دریای عرفان و وحدت الوجود بود و در سیر و سلوک به سوی دریای بیکران معرفت و نیروانا و سرودن اشعار عرفانی غرق بود. در حالیکه بهادرشاه ظفر در اشعار خود مشغول تبیین عرفان ابن عربی بود و به سیر و سلوک مشغول بود و از اطراف خود بی خبر بود در کشور او کمپانی (چند ملیتی ) انگلیسی هند شرقی به سیر و سلوک به طرف دریای بی کران منفعت گرایی و استعمار و گسترش استعمار ادامه می داد بهادر شاه ظفر در دریای عرفان و وحدت الوجود غوطه ور بود که استعمار انگلیس او را دستگیر نموده و در همان حالت عرفانی و معرفتی و بی خبری از حقایق اطراف خود به زندان انداخته و پس از سه روز گرسنگی، سرهای بریده پسران او را به عنوان غذا به او دادند. سیر و سلوک ابن عربی بهادر شاه ظفر را به زندانی انداخت که رنگ آفتاب را نمیدید و سیر و سلوک افلاطونی انگلیس را به جانی رساند که آفتاب در مملکت آن غروب نمی کرد پس از آنکه انگلیس بر هند مسلط شد به ترویج عرفان ابن عربی پرداخت و به تنویم و خواباندن خوابیده ها پرداخت و در نهایت به دزدیدن کفهای آنان مشغول گردید. بعضی از مکاتب جدید غربی را در شرق می توان ریشه یابی نمود. چنانکه مزدکیت که در ایران به زباله دان تاریخ سپرده شده بود با رنگ فرنگی آن به نام کمونیسم احیاء گردید، دین اکبری را نیز با عنوان پلورالیسم یا تکثر گرایی احیاء نمودند و اینکه یک متن قرائتهای مختلف می تواند داشته باشد و مثلاً وقتی خدا در انجیل می گوید ظلم نکنید می توانیم بگوئیم که خدای

گوید: هرچه می توانید ظلم کنید، بمب خوشه ای و حتی بمب اتمی بریزید و نام آن را هر مونتیک گذاشته که منسوب به هرمس فرزند نامشروع زئوس بت یونان است و با این دلیل گفتند چون همه به عقیده خود به حق عمل می نمایند پس همه برحق هستند و راههای مختلف بر می گزینند که در همه آنها منتهی به حق می شوند پس هندو، مسلمان، مسیحی، یهودی و سیک و بودایی همه برحقند و چون همه بر حق هستند و به قول صاحب اسفار: از شگفتی این است که صراط و عبور کننده یک چیز است<sup>۱</sup>، عبور کننده های مختلف همه بر حق هستند پس فقط یک صراط مستقیم نداریم بلکه صراطهای مستقیم داریم.

اما در مورد صراط امام علی(ع) می فرماید: آگاه باشید که عبور شما از صراط خواهد بود گذرگاهی که که عبور از آن خطرناک است معبری که قدم در آن لرزان می شود و پی در پی می لغزد، ای بندگان خدا از خدا بترسید همچون ترس صاحب عقلی که فکر قلبش را مشغول ساخته و ترس بدنش را خسته کرده است. (خطبه ۸۳ - نهج البلاغه)

بزرگترین نظریه پرداز پلورالیسم جان هیک انگلیسی دین اکبری را با مطالعه در تاریخ هند و با نشست های جداگانه با پیروان مذاهب سیک، هندو و مسلمان این نظریه فرسوده را به اسم جدید به ثبت رسانید و بعد از او مترجمان تفکر غربی آنرا به عنوان وحی جدید پذیرفتند همچنین نظریه تجربه دینی که اتو در هند به مطالعه آن پرداخت همان نظریه فرسوده و مردود قادیانی هاست، اتو (uttoo) آن را از زباله دان تاریخ هند بازیابی نمود و مترجمان تفکر نیز آن را به فارسی ترجمه نمودند. اما امیرالمؤمنین علی(ع) در نهج البلاغه در مورد خداوند می فرماید: خداوند با همه چیز هست اما نه اینکه قرین آن باشد و مغایر با همه چیز است امانه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد (خطبه اول / نهج البلاغه) در قرآن میخوانیم: چشمها اورانمی بینند ولی او همه چشمها رامیبیند (انعام/۱۰۳) و در آیه ای دیگر میخوانیم: سبحان رب العزه عما یصفون. منزه است پروردگار تو پروردگار عزت از آنچه آنان توصیف می کنند (الصفافات/۱۸۰) و امام رضا(ع) فرمودند: اوهام اورادک نمی کنند اما او بر اوهام احاطه دارد

خداوند را قرآن و احادیث معصومین(ع) خالق اشیاء معرفی نموده اند و آن با نظرات عرفاء که او را عین اشیاء و خود چیزها، میدانند فرقی اساسی دارد چنانچه: او کسی است که خلق می کند سپس (بعد از مرگ) برمی گرداند. (سوره روم آیه ۲۷)، لیس کمثلہ شیئ هیچ شیئ مثل او نیست (شوری/۱۱)، تمام اشیاء برای او خضوع دارند (نهج البلاغه خ ۱۸۶)، امام باقر(ع) فرمود: خداوند ازلی، عالم و قدیم است، خلق نموده است اشیاء را (اما) نه از چیزی و اگر کسی گمان کند خداوند اشیاء را از چیزی خلق نموده است پس کافر شده است. (بحار/ج ۵/ص ۲۳۰)

<sup>۱</sup> اسفار ج ۹ ص ۲۰۹

به همه چیز نزدیک است اما نه آنطور که به آنها چسپیده باشد از همه چیز دور است اما نه آنطور که از آنها بیگانه باشد. (نهج البلاغه / خ ۱۷۹)  
و در نظرات آنها میخوانیم:

ابن عربی می‌گوید: منزّه است آنکسی که ظاهر نمود اشیاء را و او عین و خود اشیاء است (فتوحات مکیه ج ۲ ص ۴۵۹) و در مورد ابن جنید بغدادی نقل است که شبی بامریدی در راه می رفت سگی بانگ کرد جنید (بغدادی) گفت: لبیک لبیک مرید گفت: این چه حال است گفت: قوه و دمدمهء سگ از قهر حق تعالی دیدم و آواز از قدرت حق تعالی شنیدم و سگ را میان ندیدم لاجرم لبیک جواب دادم)).

(عارف و صوفی چه می گوید ص ۸)

ملاصدرا می گوید: بدان واجب الوجود بسیط الحقیقه است در غایت بساطت و هر بسیط الحقیقتی که در غایت بساطت باشد تمام اشیاء و چیزهاست پس واجب الوجود تمام چیزهاست خارج نیست از او (خدا) چیزی از چیزها و کل الأشیاء لا یخرج عنه شیء من الأشیاء. (اسفار، ج ۲، ص ۳۶۸)

مولوی می‌گوید:

هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد دل برد و نهان شد  
هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد گه پیر و جوان شد

مولانا از مدرسه پنبه فروشان در آمده بر استری رهوار نشسته و طالب علمان و دانشمندان در رکابش حرکت می‌کردند، ناگاه شمس الدین تبریزی به او باز خورد و پرسید ((بایزید بزرگتر است یا محمد (ص)؟))  
مولانا گفت: ((این چه سوال باشد؟ محمد (ص) ختم پیغمبران است، وی را با ابویزید چه نسبت؟))  
شمس الدین گفت پس چرا محمد (ص) می‌گوید ((مَاعَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ)) و بایزید گفت ((سبحانی ما اعظم شأنی))؟ مولانا از هیبت این سوال بیفتاد و از هوش برفت، چون به خود آمد دست شمس الدین بگرفت و پیاده به مدرسه خود آورد و در حجره در آورد و تا چهل روز به هیچ آفریده راه ندادند<sup>۱</sup>

از عرفاء معاصر: صمد فقط توئی که جز تو پری نیست و تو همه ای که صمدی. (الهی نامه چاپ سوم / ۴۹) و  
الهی نهر بحر نگردد ولی تواند با وی بیبوند و جدولی از او گردد. (همان / ۲۲)

: الهی تابه حال می‌گفتم: لا تأخذه سنه و لانوم، الآن می‌بینم مرا هم لا تأخذنی سنه و لانوم (همان / ۶۶) و: قول و فعل قائل و فاعلند در لباس دیگر که کل يعمل علی شاکلته در کتاب تدوین و تکوین جز مصنف آن کیست؟  
- و: الهی سفیر کبیرت فرمود المومن مرآت المومن اگر من مومنم توهم مومنی (ص ۷۹) و الهی شکرست که نفخه و نفثی از دم عیسوی را به حسن داده ای که مرده زنده می‌کند (ص ۷۲) الهی نامه چاپ سوم) در مورد اینکه مسیحی‌ها معتقد به الوهیت عیسی شدند ایشان می‌گویند: اینکه آنان گفتند، خداوند مسیح ابن مریم است از جهت تعین هویت حق به صورت عیسوی راست گفته اند و همچنین اینکه عیسی مسیح ابن مریم است راست گفته اند و لکن حصر حق تعالی در صورت عیسی نادرست و باطل است زیرا همه عالم چه غیب و چه شهود صورت حق است نه عیسای فقط<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> ص ۵۶-تحقیق در احوال و زندگی مولانا/بدیع الزمان فروزانفر چاپ دوم ۱۳۳۳

<sup>۲</sup> ص ۳۵۷/ممدآلهمم/حسن زاده آملی

## نبوت و فلسفه

یونانی ها هیچ گونه عقیده ای به توحید و نبوت و روز حساب و کتاب یا معاد نداشتند چنانکه افلاطون انسانها را از اخلاف خدایان (بتهای کوه المپ) می داند و معتقد است که در این دنیا انسانهای بدکار بعد از مرگ به صورت حیوانات درمی آیند<sup>۱</sup> و انسانهای خوب به خدایان می پیوندند<sup>۲</sup> و خدا می شوند<sup>۳</sup> در آثار افلاطون و ارسطو هیچ گونه جایگاهی برای نبوت و مفهوم رسالت وجود ندارد. علامه مجلسی در بحارالانوار می فرماید ((وقتی به سقراط پیغام حضرت موسی رسید(ع) سقراط گفت: ماملت خود ساخته( با فرهنگی) هستیم و نیازی به پیغمبر و نبی و پیغام او نداریم))<sup>۴</sup>

این همان مطلبی است که غرب آنرا تکرار می کند و به عقلانیت مادی و منفعت گرایی نازد. عقیده افلاطون مبنی بر اینکه انسانهای خوب به خدایان (بتها) می پیوندند طرفداران زیادی داشت از جمله از پیروان او ارسطو می گوید اگر آدمی به عالیترین مرتبه فضیلت راه یابد به مقام خدایی می رسد<sup>۵</sup> این عقیده در فلاسفه مسلمان به سیر و سلوک به سوی خدا و در نهایت فنا فی الله (نیروانا و رفتن آتما در برهما) و پیوستن قطره به دریای بی کران نام گرفت در این مسابقه دوندگی و سیر و سلوک به سوی دریای بی کران هر کس با سرعت بیشتری دوید نبی می شود نبوت کمال خود نبی است و نتیجه زحمتهای او ست و بعد از آنکه خداوند او را در سیر و سفر نزدیکتر به خویش مشاهده نمود او را رسول از طرف خود قرار می دهد چنانچه ملا صدرا می گوید: کمال قدرت ترسیم و تصور در انسان به مشاهده اشباح و سایه های مثالیه می انجامد و به خبر دادن از غیب و اطلاع بر حوادث گذشته و آینده منجر می شود و کمال قدرت حساسه به تاثیر گذاری در مواد جسمانی می انجامد و کسی که در این کمال حاصل نماید پس برای او رتبه خلافت الهیه است او استحقاق ریاست خلق را دارد و او رسول خواهد بود از طرف خداوند<sup>۶</sup> پس نبوت عبارت است از نتیجه قدرت ترسیم و تصور(بقول فارابی حاصل قوه مخیله) و ریاضتها و زحمتهای یک شخص در سیر و سفر به سوی دریای بی کران و اقیانوس و در نتیجه انسانهایی که در سیر و سفر بیشتر و تندتر بدوند می توانند نبی شوند و نبوت اکتسابی است، وهبی نیست(در صورتی که قرآن و احادیث کسبی نمی دانند) و به همین دلیل یکی از فلاسفه هند میرزا غلام احمد قادیانی در کتاب (فلسفه میرزا) می گوید نبوت نتیجه عمل سالک است و من هم بسیار به طرف حق دویدم (وبالآخره نبی شدم) او ادعای نبوت کرد و برای خود جانشین تعیین نمود و امروزه نیز نظام استعماری کانالهای ماهواره ای در اختیار پیروان او قرار داده است و آنها در

<sup>۱</sup> تیمائوس/شماره ۹۲

<sup>۲</sup> تیمائوس شماره ۴۱

<sup>۳</sup> جمهوری شماره ۴۶۹

<sup>۴</sup> بحارالانوار ج ۵۷ ص ۱۹۷

<sup>۵</sup> نیکو ماخوس ص ۲۴۲ لطفی

<sup>۶</sup> الشواهد الربوبیه ص ۳۴۱ مبدا و معاد ص ۴۸۳ و ارادت قلبیه ص ۱۳-۳

اشارات و التنبیها ت ج نمط ۱۰



خدمت آن فعالیت می نمایند. ابن سینا در مورد وحی معتقد است که اگر نفس مهار شود به عالم قدسی متصل می‌گردد بعد از این مرحله اتصال به ملکوت است که موجب خبر دادن از غیب است<sup>۱</sup> در صورتی که آمدن جبرائیل (ع) بر پیامبر (ص) بیشتر اوقات بصورت غیر منتظره بوده است و مسئله اتصال فلسفی (به عقل فعال یا کیهانی) مطرح نبوده است در فلسفه (یونانزده) معجزه نیز نتیجه ریاضت های نبی است و کار شخص اوست نه از طرف خداوند، چنانکه ملا هادی سبزواری در شرح منظومه می گوید: نبی را خصایص سه گانه می باشد به حسب قوای سه گانه که قوت قوه علامه و قوت قوه عماله و قوت قوه حساسیه باشد و اصول اعجاز به این خواص است<sup>۲</sup> در صورتی که امامیه معجزه را کار خدا می دانند، چنانچه علامه مجلسی می‌فرماید استناد معجزه بر قدرت پیامبران تفویض است و کسی که چنین عقیده ای داشته باشد شکی در کفر او نمی شود<sup>۳</sup>

و مولی محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی انتساب معجزه به پیامبران را (کار پیامبران و نه کار خدا دانستن) از مصادیق تفویض می داند<sup>۴</sup>

بعضی از فلاسفه معراج پیامبر (ص) را نیز، فقط روحانی می دانستند، آنها تمام مسائل مذکور را با عینک یونانی می نگرند و یونانی ها بت پرست بودند و طبق نظریات بت پرستانه و مادی یک سری قواعدی موهوم را بنا نهادند، آن قواعد موهوم به علت مادی بودن با اصول دینی در تضاد قرار گرفتند و برای حل این مشکل فلاسفه مسلمان صدها و هزاران کتاب نوشتند که از هر حرفی صدها حرف دیگر بوجود می آمد و بدین ترتیب چیزی به نام فلسفه (یونانزده) اسلامی بوجود آمد که نه با اصول مادی یونانی سنخیت داشت و نه با اصول وقواعد اسلام و نه با علم تجربی سازگار بود و لذا در غرب به فلسفه اسلامی ثیا سوفی می گویند (گرچه

<sup>۱</sup> شرح المنظومه صفحه ۳۲۳

<sup>۲</sup> مرآة العقول جلد ۳ صفحه ۱۴۳۴

<sup>۳</sup> شرح اصول کافی ج ۶ ص ۴۶

غرب نیز از تبار افلاطون است ) یعنی اوراد جن گیری و جادو و جنبل که نه بدرد دنیا و نه بدرد آخرت می خورد.

چنانکه فیلسوف بزرگ ابو زکریای رازی نبوت را کم اهمیت شمرده و اخوان الصفا پارا فرا تر نهاده گفتند: تمام شریعتها ساخته و پرداخته ی بشر است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> ص ۱۶۰/عقاید فلسفی ابوالعلا فیلسوف معرّه دکتر عمر فروخ/ترجمه حسین خدیو جم

## معاد و فلسفه

یکی از مسائل معروف فلسفه حرکت و تکامل است که مبنای آن اصل نقص در اشیاء و ناقص بودن جهان محسوس و کامل بودن جهان معقول است طبق این نظریه همه اشیاء جهان در حال حرکت از چیزی به شکل چیز دیگر در آمدن هستند اصل نظریه حرکت به هراکلیتوس و قبل از افلاطون بر می گردد او معتقد بود همه چیز در حال حرکت است افلاطون با ارائه نظریه مثل که ریشه در بت های کوه المپ داشت معتقد بود همه چیز در حال شدن است انسان خوب شبیه به خدا و در نهایت خدا می شود که مستقر در کوه المپ (خدای آرمان و ایده آل) است طبق این نظریه افلاطون انسان بد کردار به طرف نقص می رود و به حیوانات تبدیل می شود و انسان خوب خدا می شود ارسطو نیز چنین عقیده ای را داشت البته این عقیده ناشی از دین بت پرستی یونان بود زیرا قبل از افلاطون و ارسطو هزیود شاعر مقدس و شارح دین یونان گفته بود ((آنان که از این نژادند تبدیل به خدایان می شوند))<sup>۱</sup>

افلاطون در بیان حرکت جوهری که آن را از هراکلیتوس گرفته، می گوید: همه چیزها متحرکند و حرکتشان یا کند است یا تند... پس چنانکه از آغاز بحث گفته ایم درباره هیچ چیز نمی توان گفت ((هست))

((تو)) و ((این و آن)) را به یک سو نهیم و هر گونه نامی را که حاکی از ثبات و تغییرناپذیری است بی معنا بشماریم و بر وفق طبیعت از ((شونده)) و ((شده)) و ((گذرنده)) و ((دگرگون)).

سخن بگوییم چنانکه اگر کسی سخن از ((ثابت)) و ((پابرجا)) به میان آورد به آسانی بتوان بطلان ادعایش را مبرهن ساخته اما نه تنها یکایک موجودات باید بدین گونه سخن بگوییم بلکه این روش را باید در مورد مفهوم های کلی مانند آدمی و سگ و انواع همه جانوران نیز به کار ببندیم<sup>۲</sup>

حرکت فوق را افلاطون بردونوع تقسیم کرده است:

ا: حرکت در خود

ب: حرکت به سوی چیز دیگر شدن

ملا صدرا نام آن را حرکت جوهری می گذارد سیر صعودی (نظر فلوپین) را بر آن بنا می نهد یعنی هر چیز در حال حرکت به سوی کمال مطلق (خدا) است.

در اصول فلسفه و روش رئالیسم نیز میخوانیم: ((از نظر فلسفی هر حرکتی تکامل است زیرا هر حرکتی خروج از قوه به فعل است و خروج از قوه به فعل مساوی است با خروج از نقص به کمال<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> جمهوری ۴۶۹

<sup>۲</sup> ثنای تنوس ۱۵۷

<sup>۳</sup> اصول فلسفه و روش رئالیسم ص ۵۸ ج ۴

سیر تکامل و تنزل: افلاطون عقیده دارد که اجداد او و همه یونانیها از نسل یکی از خدایان (بتهای) مستقر در کوه المپ هستند مثل زئوس و هرا و دیونیزوس، کروئوس و غیره چنانکه او می گوید ((سخن گفتن درباره ذوات خدایی دیگر و پی بردن به کیفیت پیدایش آنها از حد قدرت مایرون است از این رو، ما گفته های کسانی را که از این پیش در این خصوص سخن گفته اند باور می کنیم زیرا اینان چنانکه خودشان گفته اند: از اعقاب خدایان بوده اند و اسلاف خود را بهتر از دیگران می شناخته اند... ما باید به تبعیت از رسم و عادت به خبرهایی که این کسان در خصوص اجداد و اسلاف خود (بتهای المپ) به ما میدهند اعتماد کنیم<sup>۱</sup> او در آثار خود علاوه بر ذکر نامهای اجداد افراد مختلف یکی از بتها را از اجداد خود می داند افلاطون معتقد است که افرادی که فیلسوف نباشند در سیر تنزل تبدیل به حیوانات بری می شوند و می گوید ((حیوانات بری در نتیجه تغییر صورت مردانی به وجود آمدند که هیچ گونه عشقی به دانش نداشتند (فیلسوف نبودند) ( تیمائوس- شماره ۹۲) او می گوید هر کس که بر طبق دستورهای دینی (یونان) عمل کند، در سیر صعودی قرار میگیرد پس از مرگ به بالا می رود و به صورت افراد دیگری پائین باز می گردد او می گوید ((اینان چون دوباره بدین جهان باز می گردند بهترین و پاکترین آدمیان می گردند و پادشاهان نیرومند و فیلسوفان بزرگ از میان ایشان برمی خیزند)) (منون- شماره ۸۱) افلاطون در کتاب جمهوری خود سیر صعودی را بدین صورت بیان می کند که ((آنان که از این نژادند (یونانی) چون درگذرند در جرگه خدایان در می آیند و در روی زمین میگردند آدمیان را یاری می کنند)) (جمهوری شماره ۴۶۹) شاگرد افلاطون ارسطو نیز به پیروی او می گوید: ((اگر آدمی چنانچه می گویند چون به عالیترین مرتبه فضیلت راه یابد به مقام خدایی میرسد چنین حالتی نقطه مقابل خشونت حیوانی است ولی چنین امری ممکن نیست زیرا همان گونه که حیوان نه فضیلت دارد و نه رذیلت خدا نیز دارای فضیلت و رذیلت نیست خصلت حیوانی نیز در زندگی واقعی نادر است و در برابرها (غیر یونانیها) یافت می شود)) (نیکو ماخوس ص ۲۴۲) لازم به ذکر است که سیر و سلوک صعودی که به سوی خدا شدن پیش می رود را شارحان مسلمان فلسفه یونان سیر الی الله نامیدند و گفتند وصال یعنی بهشت و نرسیدن یعنی جهنم غافل از آن که این عقیده از عقیده به بت پرستی و ابدی دانستن جهان نشأت گرفته است افلاطون می گوید: (دمیورژ صنعتکار خطاب به خدایان) شما قسمت دیگر را که فانی و مرگ پذیر است خواهید آفرید و به آنان خوراک خواهید داد تا رشد کنند و بزرگ شوند و چون فانی گردند دوباره آنها را به خود خواهید پذیرفت و در خود جای خواهید داد ( تیمائوس شماره ۴۱) عقیده مذکور یعنی (در خدایان جای گرفتن) را هندوها نیروانا می نامند و نیروانا یعنی دخول آتما (روح) در برهما (خدا) که فلاسفه مسلمان آن را فنا فی الله نامیدند بعضی از فلاسفه مسلمان تکامل را از جماد به سوی نبات و از نبات به سوی حیوان و از حیوان به انسان بیان کردند چنانکه ابن مسکویه در کتاب تهذیب اخلاق تحت عنوان اجسام طبیعی می نگارد تمام جسمهای طبیعی در یک حدی که مربوط به همه است مشترک می باشند پس

<sup>۱</sup> تیمائوس شماره-۴۱

از نظر پذیرفتن آثار خوب و صورتهای پسندیده ای که در آنها پدید می آید برهم برتری می جویند هر گاه از این هم بالاتر رفت و صورت گیاه به خود گرفت باز به همین مقدار برجماد تفوق می یابد زیرا علاوه بر داشتن فواید جمادات ۰۰۰ حیوان می شوند<sup>۱</sup>

مولوی این نظریه را بدین صورت بیان می نماید

از جمادی مردم ونامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	وز ملایک من بر آرم بال وپر
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم چون ارغنون	گویدم انا الیه راجعون

ملاهادی سبزواری در غرر اقسام تناسخ تکامل از جماد بر نبات و حیوان وانسان را دو قسم می داند و نوع وصل آن رامی پذیرد داروین یکی از معتقدان به نظریه تکامل چهار اصل را به عنوان اصول تکامل نقل می کند که عبارتند از :

« ۱-تنازع بقاء ۲- انتخاب اصلح ۳- وراثت صفات اکتسابی ۴- سازش با محیط » داروین اعلام می کند که حلقه مفقوده در تکامل و تبدیل حیوان به انسان نوعی میمون است. « اکبر اله آبادی» یکی از شعراء هند در این مورد به طنز می گوید

رفت به دنبال داروین آن شوخ	بوزینه ماند و آدمی گمشد
سگ اصحاب کهف روزی چند	پی نیکان گرفت و مردم شد

این نظریه نیز همچون دیگر نظریات فلسفی (یونانزده) به زباله دان تاریخ سپرده شد .

ملا صدرا این سیر و سلوک را رنگی عرفانی داد او در کتاب اسفار می گوید: «(ما بیان نمودیم که تمام موجودات جهان به سوی خداوند در حرکت هستند (در سلوک اند) و به سبب کثرت حجاب ها و تاریکی ها درک نمی کنند و این سیر بسوی خداوند در انسان ظاهر تر و واضح تر است بخصوص در انسان کامل که این سیر صعودی را می پیماید.)»

ملا صدرا نام کتاب خود را اسفار نهاده است تا بتواند سیر صعودی را بیان نماید و سیر من الخلق الی الحق ۲- سیر من الحق فی الحق ۳- سیر من الحق الی الخلق بالحق ۴- سیر فی الخلق بالحق. (ترتیب سیر و سفر مذکور مأخوذ از صوفیه است)

لازم به ذکر است که جهان به نظر افلاطون و ارسطو ابدی است و پایان ندارد لذا معادی درکار نیست رسیدن به خدا و خدا شدن بهشت است و نرسیدن جهنم است لذا ملا صدرا در شرح آن می گوید : و حقیقت جهنم

<sup>۱</sup> قرآن و مکتب تکامل عباس محمود عقاد/ت. خلیل خلیلیان ص ۱۲۲

و آنچه در آن است حقیقت دنیا و شهوات آن است.

«اسفار/جلد ۹ صفحه ۳۴۳»

ملاصدرا می گوید: لذات(بهشت) و ألم های(جهنم)در نفس انسان موجود خواهد بود نه در خارج از انسان"<sup>۱</sup>

ملاصدرا با دلایل فلسفی ثابت می کند که نار آخرت غیر از نار دنیوی است"<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> ص ۳۴ / جلد ۹ / اسفار / ملاصدرا

<sup>۲</sup> ص ۳۴۵-المشهدارابع-الشواهدالربوبیه

## معاد در دیگر ادیان

درحالی که افلاطون و ارسطو جهان را ابدی می دانند و معتقدند که انسانهای خوب به خدایان یعنی بتها می پیوندند و انسانهای بد به صورت حیوان در می آیند و این حرکت ادامه دارد و در نظر آنان معاد و بهشت و جهنم هیچ گونه جایگاه بلکه مفهومی ندارد کتاب مقدس زرتشتی که صد ها سال قبل از یونانی ها سابقه دارد، در وصف عذاب جهنم می گوید: ((پادآفره چنین گناهی در دوزخ سختتر از هر درد و آزاری در این جهان است )) ( اوستا فرگرد چهارم ۵۳ ) زرتشتیها معتقد به بهشت و جهنم و معاد هستند و هندوها نیز چنین عقیده ای دارند چنانچه کتاب مقدس هندوها در وصف جهنم می گوید ((دوزخ سه در دارد که راه هر سه به هلاک جان است ۱- شهوت ۲- خشم ۳- آز))<sup>۱</sup>

در کتاب مقدس یهود ، تورات در مورد معاد چنین می خوانیم: تمام مردگان زنده خواهند شد، بعضی برای زندگی جاودانی و برخی برای شرمساری و خواری جاودانی<sup>۲</sup>

در کتاب مقدس مسیحیان انجیل در مورد معاد از قول حضرت عیسی (ع) می خوانیم: آنچه می گویم عین حقیقت است تا کسی از آب و روح تولد نیابد نمی تواند وارد ملکوت خدا شود زندگی جسمانی را انسان تولید می کند ولی زندگی روحانی را روح خدا از بالا می بخشد، پس تعجب نکن که گفتم باید تولد تازه پیدا کنی<sup>۳</sup>

معاد جسمانی: چنانکه گذشت افلاطون و ارسطو معتقد بودند انسانها از بتها به وجود می آیند و به بتها باز می گردند و معاد و حساب و کتابی در کار نیست بلکه انسان خوب خدا می شود و انسان بد به طرف حیوان شدن پیش می رود شارحان مسلمان فلسفه یونان نیز به پیروی از آنها چنین معتقداتی را توجیه مینمودند و به آن تکامل افلاطون، سیر و سفر و سلوک نام نهادند اشراقیون به پیروی از افلاطون معتقد به عالم مثال هستند و لذا معاد را نیز مثالی می دانند یعنی معتقد اند که معاد با بدن مادی دنیائی حلول نمی کند، بلکه با قالب مثالی می آید و عالم آخرت عالمی مثالی است در صورتی که آیات و روایات عکس این مطلب را تأیید می کند و صدرا در رد نظریه معاد مشائیان می گوید ((این (اثبات معاد روحانی) نهایت مرتبه ای است که افکار فیلسوفان اسلامی یعنی صاحب شفاء و فارابی و کسانی که در ردیف آنان بوده اندوراه آنان را پیموده اند بدان رسیده است و این مرتبه از اثبات معاد از درجه تحقیق بدور است و نتیجه ای نیز ندارد بلکه در حد خود سخن باطلی است ))<sup>۴</sup> ملا صدرا در کتاب المبدأ والمعاد می گوید: بیشتر فیلسوفان تنها به معاد روحانی عقیده دارند نه به معاد جسمانی و بهشت را با انواع نعمتها زیور ها جامه ها زنجبیل و سلسبیل همه را (تأویل می کنند) کنایه

<sup>۱</sup> گیتا گفتار شانزدهم

<sup>۲</sup> کتاب دانیال (۲:۱۲)

<sup>۳</sup> یوحنا ۵: ۳-۷

<sup>۴</sup> اسفار ج ۹ ص ۱۵۱ ص ۱۶۳ معاد جسمانی

از ادراک معقولات (فلسفه) و رسیدن به حقایق علمی می‌انگارند<sup>۱</sup> لازم به ذکر است همه افکار فوق نتیجه التزام به قاعده مادی و یونانی {اعاده معدوم محال است} بود.

ملاصدرا عقیده خود را در مورد معاد به صورت شعر چنین بیان می‌نماید که

گویم سخنی زحشر چون برق ز میغ      بشنو که ندارم از تو این نکته دریغ

ای جان و تنت که هست شمشیر و غلاف      آن روز بود غلافش از جوهر تیغ<sup>۲</sup>

بطوری که ملاحظه نمودیم در مثال فوق معاد جسمانی است یعنی شمشیر غلاف دارد اما غلاف او قبلی، یعنی دنیوی نیست بلکه از نفس جوهر تیغ، جسم دیگری بوجود می‌آید و جسم دوم غلاف شمشیر جان خواهد بود. و این ریشه در قاعده اعاده معدوم محال است دارد. ملاصدرا در مورد معاد جسمانی می‌گوید: تحقیق آن است که بسیاری از لوازم این ابدان از ابدان اخرویه مسلوب است و بدن آخرت مانند ظل لازم است برای روح و به منزله عکس و مثال است آن را، به خلاف بدن مستحیل فاسد. (ص ۵۰۱ مبدأ و معاد ملاصدرا ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی)

در صورتی که خداوند با نادیده گرفتن قواعد فلسفه یونان زده در سوره مبارکه یاسین می‌فرماید: ((و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی أنشأها اول مره و هو بکل خلق علیم)) ملاصدرا در اسفار می‌گوید: بدن اخروی به حسب صفاتش از نفس نشأت می‌گیرد. چنانکه فعل خاص خداوند در اول انشاء نشأت اول است نه ترکیب مختلفات و جمع متفرقات. معاد نیز همچنان است و فعل لایق به خدا انشاء و نشأت دوم است<sup>۳</sup>

در جاهائی از آثار صدر المتألهین اشاره شده است که نفوس مقربان و کاملان نیازی به بدن ندارند از جمله (در اسفار/ ج ۹ ص ۱۸۴-المبدأ و المعاد ص ۴۳)

نظریه معاد ملاصدرا را علامه رفیعی قزوینی بطور خلاصه به صورت زیر بیان می‌نماید:

نفس بعد از مفارقت از بدن عنصری همیشه خیال بدن دنیوی خود را می‌نماید. چون قوه خیال در نفس بعد از موت باقی است و همین که خیال بدن خود را نمود بدنی مطابق بدن دنیوی از نفس صادر می‌شود و نفس با چنین بدنی که از قدرت خیال بر اختراع بدن فراهم شده است در معاد محسوس خواهد شد و ثواب و عقاب او با همین بدن است در حقیقت در نزد این مرد بزرگ بدن اخروی به منزله سایه و پرتوی است از نفس<sup>۴</sup> به طوری که ملاحظه نمودیم فلاسفه معاد را (طبق قاعده مادی اعاده معدوم محال است) جسمانی نمی‌دانند و از ملاصدرا به بعد بعضی‌ها معتقد هستند که جسم اخروی از نفس صادر می‌شود و این چه عقلانیتی است

<sup>۱</sup> المبدأ و المعاد ص ۴۳۰

<sup>۲</sup> معاد جسمانی در حکمت متعالیه / ص ۱۹۲ / الذریعه / ج ۹ / بخش ۲ / ص ۶۰۰

<sup>۳</sup> اسفار ج ۲ / ص ۱۶۹ و ۲۰۰

<sup>۴</sup> ص ۱۶۶ غوصی در بحر معرفت / رفیعی قزوینی



که صدور جسم را از نفس (طبق قواعد فلوطین) اجازه می دهد اما خدا را عاجز از جمع آوری اجزاء بدن دنیوی می نماید .

قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی أنشأها اول مره

و آیا این مطابق عدالت است که گناه را جسم دنیوی انجام دهد و مرتکب شود و عذاب را جسم اخروی که از نفس صادر شده تحمل نماید؟

خداوند متعال در مورد معاد می فرماید: یا آن کسی که بر دهکده ای گذر کرد که بنا های آن فرو ریخته و مردم آن هلاک شده بودند گفت: چگونه خداوند مردم این دهکده را زنده می کند؟

خداوند او را صد سال میراند آن گاه زنده اش کرد و گفت: چه مدت است که در اینجائی؟

گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز

خداوند فرمود: نه، بلکه صدسال است، نگاهی به خوردنی و آشامیدنی خود ببینداز (آیا) تغییر نکرده است و در از گوش خویش را بنگر. این برای آنست که تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم استخوان ها را بنگر که چگونه آنها را از زمین بلند کرده ، گوشت می پوشانیم همین حقایق برای او روشن شد، گفت: می دانم که خداوند بر همه چیز تواناست<sup>۱</sup>

و (بخاطریاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: خدایا به نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟

فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟

عرض کرد: چرا، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.

فرمود: در این صورت چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (درهم بیامیز) پس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده بعد آنها را بخوان بسرعت به سوی تو می آیند

و بدان: خداوند قادر و حکیم است (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است و هم توانائی بر جمع آنها دارد)<sup>۲</sup>

و امام علی (ع) می فرماید: تا آنجا که امور پی در پی بگذرد و زمانها سپری گردد و رستخیز برپا شود در آن زمان آنها را از خرابه های گورها و لانه های پرندگان جایگاه درندگان و میدانهای جنگ بیرون می آورد با

شتاب بسوی فرمان پروردگار روی می آورند<sup>۳</sup>

علامه مجلسی (ره) می فرماید: بدان که قول به معاد جسمانی از اموری است که همه پیروان ادیان آسمانی درباره آن اتفاق دارند و آن از ضروریات دین است و منکر آن خارج از زمره مسلمانان می باشد و آیات قرآن

<sup>۱</sup> بقره/۲۵۹

<sup>۲</sup> بقره/۲۶۰

<sup>۳</sup> نهج البلاغه/خ ۸۳

کریم در این باره به گونه ای صراحت دارد که تأویل آنها عاقلانه نیست و اخبار نیز در این باره متواتر است که نمی شود آنها را رد کرد و یا خدشه ای در آنها نمود"<sup>۱</sup>

علامه حلی (ره) می گوید: محشور شدن با همین بدن محسوس خواهد بود... و هرکس معاد بدنی را ثابت و قطعی نداند به اجماع کافر است. (ص ۱۱۰/معاد جسمانی در حکمت متعالیه/محمد رضا حکیمی)

در دانشنامه امام علی (ع) بعد از معاد جسمانی از نگاه امام علی (ع) می خوانیم:

((از آیات یاد شده و تعبیرات امام به خوبی معلوم می شود که منظور از معاد، بازگشت مردگان با همین مواد دنیائی نه با بدن مثالی یا اختراعی، چنان که امثال غزالی و ملاصدرا گفته اند، از این روی می بینیم بزرگانی از متکلمان و فقهاء و محدثین معاد روح را با بدن دنیائی صحیح دانسته و منکر آن را کافر و خارج از دین معرفی کرده اند"<sup>۲</sup>

بدین صورت فلسفه (یونانزده) باعث و موجب سست شدن و بی اهمیت شدن اصول دین اسلام گردیده است که به صراحت توحید بی اهمیت شده و وحدت الوجود و موجود را مطرح نموده است و با قاعده الواحد لا یصدر منه الا واحد، منکر قدرت خداوند شدند (اما خداوند متعال بدون در نظر گرفتن قواعد فلسفی یونانی خود را در قرآن خالق تمام جهان معرفی می نماید و بدین صورت نظریه خالقیت عقل فعال را رد می نماید) و معاد جسمانی انکار گردیده است. بدون شک، فلسفه (مذکور) بزرگترین مانع در راه تفکر اسلامی بوده است زیرا با اصول دین مشکل دارد. در توحید با وحدت الوجود وارد شده و اشکال تراشی نموده در نبوت به تجربه دینی رسیده و امثال قادیانی ها را تحویل داد. و در معاد معاد جسمانی با همین جسم، را منکر شد آیا این تفکر (فلسفه) اسلامی است؟

<sup>۱</sup> بحار ج ۷ ص ۴۸

<sup>۲</sup> ص ۳۹۹-جلد دوم دانشنامه امام علی (ع) چاپ ۱۳۸۰ تهران

مُثل افلاطون یا ایده ها

به عقیده یونانی ها بت های مستقر در کوه المپ مجموعه ارباب انواع بودند به طوری که مثلاً هلن خدای زیبایی بود و آرس خدای شجاعت و جنگ، دیونیزوس خدای شراب و مستی بود و بدین ترتیب هر بتی مظهر صفتی از صفات انسان بود در این بتها علاوه بر انسانها سگ و حیوانات دیگر نیز یافت می شد یونانی ها بت های مذکور را به عنوان ایده آل مورد پرستش قرار می دادند به طوری که عاشقان بت عشق را مظهر واقعی عشق می شمردند و جنگ جویان خدای جنگ و شجاعت را مورد تقدیس قرار می دادند افلاطون به پیروی از دین بت پرستی یونان معتقد بود که شجاعت واقعی فقط در خدایان کوه المپ یافت می شود و رب النوع شجاعت مظهر آن است او معتقد بود که شجاعت ما نمونه شجاعت رب النوع کوه المپ است در مورد مطلب فوق کارل پوپر می گوید: ممکن است مقایسه نظریه صور یا مثل با پاره ای باورهای دینی یونانی به فهم آن نظریه کمک کند دسته کم برخی از خدایان یونان نیز چنانکه در بسیاری ادیان اولیه دیده می شود چیزی نیستند جز نخست نیاها یا پهلوانان قبیله ای که از آنها آرمان سازی شده است یعنی تجسم فضیلت یا کمال در قبیله. به این جهت بعضی از قبایل و خانواده ها نژاد خویش را به این خدا یا آن خدای رساندند. خانواده افلاطون چنانکه گزارش شده است نسب خود را به خدائی موسوم به پوسیدن (برادر زئوس) می رساند فقط کافی است توجه کنیم که این خدایان نیز بی مرگ و جاوید و کامل اند.

(ص ۵۷ جامعه باز و دشمنان آن/پوپر)

افلاطون معتقد است اشیاء حقیقی فقط در مثل و ایده ها وجود دارند و جهان پیرامون ما سایه شبیه آن اشیاء هستند افلاطون برای اثبات این نظر مثال غار را مطرح می نماید که انسانهایی در غار رو به دیوار بسته شده اند، از درب غار انسانها یا موجودات دیگر عبور می نمایند و سایه آنها بر دیوار می افتد آن انسانها با مشاهده سایه ها آنها را حقایق می پندارند بعد از آنکه یکی از آنها از غار بیرون می آید به حقایق پی می برد او می گوید ما مثل اهالی غار هستیم موجودات این جهان سایه هائی بیش نیستند و در کتاب جمهوری می گوید: صنعتگری که پیشه اش ساختن تخت است... چیزی را که وجود حقیقی دارد نمی سازد نمی توان

گفت که او موجودی حقیقی می‌سازد بلکه باید گفت چیزی می‌سازد که به موجود حقیقی شبیه است نه خود آن را<sup>۱</sup>

لذاست که اقبال لاهوری در مورد او می‌گوید:

گوسفندی در لباس آدم است      حکم او بر جان صوفی محکم است  
فکر افلاطون زیان را سود گفت      حکمت او بود را نابود گفت  
بسکه از ذوق عمل محروم بود      جان او وارفته ی معدوم بود  
قومها از سکر او مسموم گشت      خفت و از ذوق عمل محروم گشت

فلاسفه مسلمان به پیروی از این عقیده افلاطون معتقد هستند که جهان شبیح و سایه و ظهورات است و اصل ، حقیقت فقط خداست و این جهان حقیقت ندارد بلکه سایه است.

این نظریه افراد مذکور را معتقد به جبرگرائی و در نتیجه به نوعی پوچ گرائی و نهیلیسم مقدس سوق داده است چنانکه محمود شبستری می‌گوید:

هرآنکس را که مذهب غیر جبر است      نبی فرمود که او مانند گبر است  
شاعر دیگری که مخالف او بوده می‌گوید:

این که گوئی این کنم یا آن کنم      دلیل اختیار است ای صنم

اما در نظر ائمه اطهار (ع) نه جبر مطلق و نه اختیار مطلق ، بلکه راه سوم ، که معروف به امر بین الامرین است صحیح است.

افلاطون که متدین به دین بت پرستی است، ارباب انواع کوه المپ را بطور تعبدی مقدس می‌داند و اشیاء پست و حقیر را جزو مثل مستقر در کوه المپ نمی‌داند زیرا به شأن و مرتبه خاصی برای خدایان معتقد است می‌گوید: پارمنیدس گفت: بی‌گمان در مورد چیزهای حقیر مانند موی و گل و فضولات و امثال آنها حیران بوده‌ای که آیا هر یک از آنها نیز ایده مستقلی دارد که به خودی خود و برای خود هست و از خود آن چیزها که می‌توان با دست گرفت و لمس کرد جداست؟ یا نه آن چیزها ایده‌ای ندارند. سقراط (افلاطون) گفت: به هیچ وجه بلکه معتقدم که آن چیزها همچنان اند که می‌بینیم و جای شگفتی می‌بود اگر در مورد آنها هم به وجود ایده قائل می‌شدیم<sup>۲</sup>

فلاسفه مسلمان در آثار خود به مثل ارباب انواع نیز می‌گویند که همان اسم واقعی ایده آل‌های مستقر در کوه المپ و مورد پرستش افلاطون بوده و این افراد ارباب انواع را به نوعی مورد تقدیس قرار می‌دهند چنانچه هیکل به معنای مجسمه و بت است و یکی از کتابهای شیخ اشراق هیأکل النور است و در ادبیات فارسی باستان بت و صنم منفور است و جایگاهی ندارد چنانچه در اوستا می‌خوانیم: هنگامی که تو می‌دیدي که

<sup>۱</sup> جمهوری/ش ۵۹۷

<sup>۲</sup> پارمنیدس ش ۱۳۰/

دیگری مردار می سوزاند و بتان را می پرستد ... می نشستی و ( گاهان) می سرودی<sup>۱</sup> در اسلام نیز منفور ترین چیز همان بت و بت پرستی است اما بعد از ترجمه آثار یونانی های بت پرست و شراب خوار به زبان عربی در فلاسفه مسلمان بت و صنم و می و میخانه و غیره جایگاه ارزشمندی پیدا می کنند و هجوم بتهای شراب به دست به ادبیات مسلمین آغاز می شود اگر چه بعضی ها بت و صنم و شراب را رمز، کنایه می دانند اما از علامتهای عرفان افلاطونی شناخته می شوند. چنانکه گوئی ادبیات مسلمین بدون صنم و بتخانه و می و میخانه ادبیات نیست به طوریکه در بعضی از دیوانهای شاعران و کتابهای عارفان افلاطونی بقدری ذکر شراب و شرابخانه آمده است که بوی شراب می دهند.

ملا صدرا در مورد مثل افلاطون می گوید: می گویم وما احیاء نمودیم به یاری خداوند رسم افلاطون را در مُثُل و بابرهان ثابت نمودیم آنها را<sup>۲</sup>

ملا صدرا در کتاب فن ربوبیات می گوید: و هیچ صورتی در زمین نیست مگر آنکه از برای آن تمثالی در آسمان است (فن ربوبیات ص ۲۶۰)

در حالیکه در وصف خدا در کتاب توحید صدوق از قول امام علی(ع) می خوانیم: (خدا) کسی است که خلق کرد مخلوقات را بدون آنکه مثالی و مانندی (قبل از آنها) وجود داشته باشد (توحید صدوق / حدیث ۱۳ باب توحید و نفی التشبیه) ما معتقد هستیم که در مطالب فوق کلام معصوم (ع) (مستند) بهتر از کلام ملا صدرا است و درگاه معصومین(ع) و مدنیان بهتر از درگاه یونانیان است.

استاد (اسفار) حسن زاده آملی کتابی در شرح مُثُل افلاطون دارد ایشان در آن کتاب می گوید: مادر رساله ((مُثُل نوری الهی)) بتحقیقی که کرده ایم گفتیم که مُثُل همان صُور علمیه بحسب و خزائن و مفاتیح الغیب اشیاء اند و صُور علمیه بحسب وجود عین ذات واجب الوجود اند و افلاطون الهی جز این نگفته است<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> هادخت/۱۳

<sup>۲</sup> رساله فی الحدوث ملأ صدرا/ ص ۱۷۸

<sup>۳</sup> ص ۲۲۰/ دورساله مُثُل لال و مثال/ حسن زاده آملی

## ایدئالیسم و ایدئولوژی

فلاسفه غرب خدانشناسی و معاد و نبوت را جزو مسائل ایدئالیسم یا خیال پردازی محسوب می نمایند که ریشه در افکار افلاطون دارد چنانچه او در کتاب پارمنیدس درمورد خدا می گوید: پس نه انسان با جهان معقول نسبتی دارد و نه خدا با جهان محسوس. (پارمنیدس / ش ۱۳۵) به نظر افلاطون جهان معقول و خیال مربوط به خداست و خداکاری با جهان محسوس ندارد او در جای دیگر می نویسد:

((پس اگر خدا ایده قدرت را که کاملترین نوع قدرت است و ایده شناسائی را که کاملترین نوع شناسائی است دارا باشد نه با آن قدرت که فقط در کاملترین موجودات اثر می بخشد می تواند بر ماحکومت کند و نه با آن شناسائی می تواند ما یا چیزهائی را که در جهان ما هستند بشناسد بلکه همچنان که ما نه با قدرتی که خاص خود ماست می توانیم به خدایان حکومت کنیم و نه با شناسائی ناقصمان به شناختن چیزهای خدائی توانائیم خدایان نیز نه بر ما حکومتی دارند و نه می توانند چیزی را که خاص ماست بشناسند.)) (پارمنیدس / ش ۱۳۵) طبق نظر مذکور در مورد خدا فلاسفه مسلمان قدرت خداوند و علم خدا به جزئیات را انکار نمودند و برای اثبات مدعای خود سالها وقت صرف نمودند. ایدئالیسم گاهی بمعنای خیال و گاهی آرمان است رئالیسم دنیای واقعیت محسوس را می گویند. یک مسلمان افلاطونی و صدرائی اگر بخواهد جایگاه خویش را معین نماید می گوید: من پیرو رئالیسم هستم (واقع گرایی) یعنی در مقابل ایدئالیسم (سوفیست ها) قرار دارم و چون به مثل معتقدم پیرو ایدئالیسم هستم و چون واقعیت های جهان را قبول دارم دوباره رئالیست هستم و چون معتقد به اخلاق دینی هستم و آرمان گرایی را قبول دارم و از عقیده و آرمانم دفاع می کنم دوباره یک ایده ئالیست هستم. و به تعبیر دیگر او یک رئالیست و ایدئالیست و رئالیست و ایدئالیست است. بعضی از این افراد، اسلام را که یک دین جهانی است تا حد یک ایدئولوژی تنزل دادند و گفتند اسلام یک ایدئولوژی است بدون آنکه دقت لازم در معنای ایدئولوژی داشته باشند که به معنای مکتب فلسفی (یونانزده) است و اساساً ریشه در ایده و خیال و آرمان دارد مثل کمونیسم، سوسیالیسم، نازیسم و ایدئولوژی های دیگر که در واقع فرقه های فلسفه (یونانزده) هستند و امروزه وقتی متفکران غربی اعلام می نمایند که عصر ما عصر پایان ایدئولوژی هاست. غرب زده ها می گویند پایان ایدئولوژی شامل ایدئولوژی اسلامی نیز می گردد و متفکران غربی ادعا می نمایند که لیبرالیسم چون آرمان گرا نیست با واقعیت جهان و بشر سر و کار دارد امروز عصر لیبرالیسم است و مترجمان تفکر نیز همچون اسلاف خود به تکرار آن می پردازند. باید توجه داشت که ایدئولوژی اساساً یکی از فرزندان فلسفه (یونانزده) است در صورتی که دین و به خصوص اسلام یک مکتب وحیانی است که اعتبار آن از وحی است و فرزند فلسفه (یونانزده) نیست بلکه رقیب فلسفه (یونانزده) است. و فلسفه (یونانزده) رقیب اسلام است زیرا فلسفه (یونانزده) معتقد است که اسلام در قلمرو او قرار دارد و لذا چیزی بنام فلسفه دین می تراشد با فلسفه دین یا دین فلسفی به مصاف دین وحیانی می رود. همانطوریکه با فلسفه اخلاق یا اخلاق فلسفی (یونانزده) به جنگ اخلاق دینی می رود و با فلسفه سیاسی یا سیاست

فلسفی (یونانزده) به نبرد با سیاست دینی می پردازد. و ارزش های دینی را به چالش می کشد اسلام نیز ارزشهای فلسفی (یونانزده) را مردود می شمارد و اصول سیاست فلسفی (یونانزده) ای مثل اینکه هدف وسیله را توجیه می کند را رد می کند و اصول اخلاق فلسفی (یونانزده) ای مثل نسیت درخیر و شر را قبول ندارد و مردود می شمارد.

ملکه استحضرار شیخ اشراق: شیخ اشراق که خود را از پیروان و ادامه دهندگان راه افلاطون می داند علم را یادآوری می نامد و معتقد است که انسان قبل از بدنیا آمدن، همه چیزها را می داند فقط نیاز به یادآوری دارد. این نظریه او نیز همچون اکثر نظریات او شرح فلسفه افلاطون است افلاطون در کتاب منون این نظریه را بیان می کند و در توضیح آن سر و راز می گوید: آری آن را از مردان و زنانی شنیده ام که از اسرار الهی آگاهند. منون گفت چه می گویند؟ سقراط (افلاطون) گفت: آنچه می گویند هم درست است و هم زیبا. منون گفت: آنان کیستند و چه می گویند؟ سقراط (افلاطون) گفت: برخی از آنان خدمتگذاران خدایان اند که همواره مراقب اند تا هر چه می گویند و می کنند از روی حساب باشد و بتوانند مسئولیت کردار و گفتار خود را به عهده گیرند. برخی دیگر شاعرانی مانند پیندارند که از خدایان الهام می جویند می گویند: روح آدمی مرگ ناپذیر است هر چند اقامت او در این جهان پایان می یابد ولی خود او هرگز از میان نمی رود بلکه پس از آنکه از تن جدایی گیرد زندگی را از سر می گیرد بدین جهت معتقدند که آدمی باید در سراسر زندگی تا آنجا که میسر است دیندار و پرهیزگار باشد. و می گویند هرکس زندگی را بدین سان بسر برد در جهان زیر زمین پرسه فونه او را از کیفر می رهند و پس از نه سال به عالم بالا و به روشنائی آفتاب می فرستد. اینان چون دوباره بدین جهان بازگردند بهترین و پاکترین آدمیان می گردند و پادشاهان نیرومند و فیلسوفان بزرگ از میان ایشان بر می خیزند چون روح چنانکه گفتم مرگ ناپذیر است و بارها زندگی را از سر می گیرد در این جهان و آن جهان بسی چیزها و حتی می توان گفت همه چیز را می بیند و می شناسد از این رو شگفت نیست اگر بتواند درباره فضیلت و دیگر چیزها مطالبی را که در زندگی پیشین دیده و دریافته است بیاد بیاورد چون تمام طبیعت به هم پیوسته است و روح همه چیز را می شناسد پس مانعی نیست که چیزی را بیاد بیاورد اگر از جست و جو باز نایستد همه چیز را بیاد بیاورد این یادآوری را مردمان آموختن می نامند ولی پژوهیدن و آموختن در حقیقت جز بیاد آوردن نیست. (منون/ش ۸۱) این بود داستان ملکه استحضرار شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی لازم به ذکر است که بحث فوق یکی از مباحث داغ مجامع فلسفی (یونانزده) است که ریشه در عقیده به تناسخ دارد.

ملاصدرا در مورد شارح حکمت الاشراق در جلد هشتم اسفار ص ۳۷۲ می گوید: علامه شیرازی (قطب الدین) شارح حکمت الاشراق تناسخ را حق دانسته است

لازم به ذکر است که ملکه استحضرار در نگاه فلاسفه شامل همه علوم است مثلاً علم منطق و فلسفه و عرفان و غیره در نهاد انسان موجود است فقط باید یاد آوری شود تا به یاد انسان بیاید اما قرآن هدف از بعثت انبیا را تعلیم و آموزش کتاب و حکمت می داند نه تذکر کتاب و حکمت و در نظریه تذکار انبیا علیهم السلام عهد و پیمان عالم ذر مطرح است که همان عهد به توحید و امامت که در احادیث مذکور است در نظریه تذکار تذکر و فطرت توحیدی انسان مطرح است نه علوم رایج در یک جامعه به طوری که مثلاً علم سیاست



یا فلسفه با تذکر به یاد انسان بیاید. در قرآن کریم میخوانیم: خداوند شمارا از شکمهای مادرانتان آفرید در حالیکه چیزی نمی دانستید.

پرنده عنقاء و کوه قاف

ملا صدرا در کتاب اسفار می گوید ((عنقاء بالیقین وجود دارد نزد عارفین و هیچ گونه شکی در وجود عنقاء نیست همانطوری که در سفیدی شکی نیست عنقاء پرنده قدسی است که مکان آن (لانه آن) در کوه قاف است و هر کس که به مرض استسقاء گرفتار شود یا مرض سوداء گرفتار شود به وسیله سایه عنقاء شفاء می یابد و همچنین کسی که بیماری مالیخولیا داشته باشد با شنیدن صدای عنقاء شفاء می یابد بلکه بیماریهای گوناگون و مرض های سخت زائل می شوند و معالجه می شوند به وسیله سایه عنقاء، به طرف بالا و پایین پرواز می کند اما حرکت و انتقال ندارد (پرواز بدون حرکت و انتقال که پروازی فلسفی (یونانزده) است از همان نوع که فلاسفه و عرفاء گرفتار آن هستند یعنی سیروسلوک بدون پیشرفت و حرکت و انتقال موجب یأس و تفکر گرفتار قواعد مذکور) عنقاء رفت و آمد دارد بدون حال و ارتحال (بدون آنکه برود و بیاید) عنقاء نزدیک و دور دارد بدون مسافت مکانی و بدون تغییر و زمان است از آن عنقاء رنگها ظاهر می گردد در ذوات رنگها (یعنی به رنگها رنگ بخشیده است) و خود او چیزی است که رنگی ندارد))<sup>۱</sup> قابل دقت است که یکی از قواعد مهم یونانی که ملا صدرا شارح آن است عبارت است از قاعده مادی که می گوید ((فاقد شیء نمی تواند معطی و اعطاء کننده آن شیء باشد)) در روشنی این قاعده ایشان می گوید ((عنقاء رنگ می بخشد اما خود او رنگی ندارد)) برای آنکه قواعد مادی یونانی را با اسلام وفق دهند برای هر کلمه چندین معنا درست کردند تا در هر جا که با مشکل مواجه شدند آن نوع خاص را وفق دهند به عنوان مثال برای امکان هفت معنا ذکر کردند برای علت دوازده معنا برای کلمه فلسفه حدود شش معنا برای وجوب چندین معنا و نام این کار را فلسفه اسلامی گذاشتند این شرح قوانین مادی یونانی را به معنای تفکر اسلامی تعمیم دادند و افکار مذکور را تفکر اسلامی نامیدند تفکری که نه در قرآن بود نه پیامبر و ائمه (ع) از آن اطلاع داده اند.

لازم به ذکر است که حکمت متعالیه که کامل ترین فلسفه (یونانزده) موجود است متشکل است از:

۱- فلسفه افلاطون و ارسطو و فلوطین اسکندرانی که مکتب مشاء معجونی از آن را در هم آمیخت و سعی نمود رنگی اسلامی بخشد و بنام حکمت مشاء شهرت دارد.

۲- حکمت اشراق - بنیانگذار آن شیخ شهاب الدین سهرودی است او فلسفه مشاء را در قالب افکار زرتشتی در آورد و سعی نمود این افکار را بنام فلسفه اسلامی معرفی نماید. اشراق بمعنای تاباندن نور است مهمترین اصول دین زرتشت در نور و ظلمت خلاصه می شود خالق نور و اشیاء نورانی اهورا مزداست و خالق عالم ظلمت اهریمن است

شیخ اشراق در صفحه دهم کتاب حکمت الاشراق می گوید ((امام حکمت و رئیس حکمت افلاطون صاحب کرامات و نور است و همچنین از زمان هرمس از بزرگان حکمت مثل انبدقلس و فیثاغورث گرفتم و قاعده

<sup>۱</sup> اسفار ج ۹ ص ۱۴۵

نور و ظلمت روش حکماء فارس مثل جاماسف و فرشاوشر و بوذرحمهر بوده است)) سهروردی در رساله کلمه التصوف می گوید: فصل بیستم در اشاره به حکماء فارس و احیاء حکمت نوریه آنهاست. در فارس ها گروهی بودند که بسوی حق هدایت می نمودند بر اساس آن با عدالت رفتار می نمودند حکماء فاضل ایکه هیچ شباهتی با مجوس نداشتند و ما احیاء نمودیم حکمت آنها را که حکمت نوریه و شریفه است آنرا ذوق افلاطون نیز می پسندد و حکماء قبل از او نیز می پسندند ما آن حکمت را در کتاب حکمت الاشراق احیاء نمودیم و قبل از من هیچ کسی این کار را انجام نداده است.))

سهروردی در کتاب مطارحات حکمت اشراق را علم حقیقت می نامد و می گوید این خمیره ازلی است که ما آنرا در کتاب حکمت الاشراق احیاء نمودیم.

اهورا مزدا نور بزرگ است که انوار کوچک را او آفریده است که فلاسفه مسلمان او را نورالانوار نامیده اند(البته در قرآن نیز از خدا به نور آسمان ها و زمین یادشده است اما تقسیم موجودات به نور و ظلمت و حاکمیت آن دو نیامده است) از او در اوستا به عنوان روشنی دیرین یا نور قدیم یاد شده است چنانچه در اوستا می خوانیم: به آئین اشه می دهم منزه ی ورجاوند کارآمد داد دیو ستیز ، داد زرتشتی ، روشن دیرین، دین نیک مزدپرستی را<sup>۱</sup>

در جای دیگر می خوانیم: داد دیوستیز را می ستاییم داد زرتشتی را می ستاییم و روشن دیرین را می ستاییم دین نیک مزدپرستی را می ستاییم<sup>۲</sup> نیز از او به عنوان روشنی آسایش بخش نام برده شده است چونانکه در اوستا می خوانیم: روشنایی همه گونه آسایش بخش را می ستاییم<sup>۳</sup>

در مورد بارگاه اهورا مزدا (گرزمان) میخوانیم: گرزمان درخشان را می ستاییم<sup>۴</sup> در فلسفه اشراق همه عالم نوراست اما درخشانترین نور، نور نورها یا نور الانوار است بعد از او نور دوم قرار دارد نور دوم چون مخلوق نور اول است درخشش کمتری دارد

سهروردی قاعده ی یونانی را که می گوید از یکی فقط یک صادر می شود را بر نور الانوار اطلاق می نماید و با چینش صغرا و کبرا می گوید: پس ثابت شد که صادر اول از نور الانوار یکی است و آن نور الاقرب و نور العظیم است و بعضی از فهلویه او را بهمن نامیده اند<sup>۵</sup>

به نظر شیخ اشراق روشنی دیرین یا اهورا مزدا نور الانوار یا همان خداست و بهمن مخلوق اول است

<sup>۱</sup> هات / ۷ بند ۱۵

<sup>۲</sup> هات / ۶ بند ۱۲

<sup>۳</sup> هات / ۱۶ بند ۷

<sup>۴</sup> کرده ۱۹ بند ۲

<sup>۵</sup> حکمت الاشراق فصل فی آن صادر من نور الانوار نور مجرد

سهروردی در کتاب حکمت الاشراق در فصل فی تتمه الکلام علی الثوابت و بعض الکواکب می گوید (( ستاره مثل عضو رئیس مطلق رخس (خورشید) نام دارد آن طلسم شهریور است که نور شدیدی دارد و به وجود آورنده ی روز است و رئیس آسمان است در سنت اشراق تعظیم آن (خورشید) واجب است.))

ملاصدرا نیز به پیروی از شیخ اشراق میپردازد و در جلد دوم از اسفار در فصل نور محسوس، واجب الوجود را نور الانوار می نامد. شیخ اشراق در حکمت الاشراق فصلی دارد به عنوان اینکه عالم قدیم است او با دلایل فلسفی ثابت می کند که عالم قدیم است و حرکات افلاک دوریه هستند جالب توجه است که هر فلک یک نور دارد که او را می گرداند نام آن نور، نور اسفهد یا همان سپهد و ژنرال نوری است. شیخ اشراق در حکمت الاشراق وقتی مسئله انوار را مطرح می کند می گوید: این همان چیزی است که افلاطون پس از ریاضت ها و مراقبه ها به آن رسید و خره (نور خاص زرتشتی ها که در اوستا بنام فروشی آمده است) را دید آن چیزی که زرتشت از آن خبر داده بود و و من هم برهان رب و دلیل پروردگارم را مشاهده نمودم حکماء فارس بر آن متفق بودند حتی آب نزد آنها صاحب صنم در ملکوت بود که به آن خرداد می گفتند و به بت آسمانی درختان مرداد می گفتند و به بت آسمانی آتش اردیبهشت می گفتند<sup>۱</sup>

ملاصدرا می گوید: هر یک از این انوار مجرده مثال یکنوع از موجودات مادی و رب النوع و صاحب صنم و نگار شمرده می شود حکماء فارس رب النوع هر یک از انواع جسمانی را بنام خود نور نامیده اند چنانچه رب النوع گیاه را هوم ایزد و رب النوع آتش را بنام اردیبهشت نامیده اند.

از دیگر مسائل مهمی که اساس حکمت اشراق را تشکیل می دهد خره یا نور خاص است برای همه موجودات نور خاص فرض شده است نور خاص یاری دهنده خواننده می شود شیخ اشراق آنرا خره می نامد قطب الدین شیرازی در شرح حکمت الاشراق می گوید: حکیم فاضل و امام کامل یعنی زرادشت آذربایجانی در کتاب زند نقل کرده که جهان بدو قسمت منقسم می باشد یکی جهان مینوی و روشنی بر پارسایان می رسد آنان را در انجام کارها توانا و مؤید می دارد و این نور در پهلوی پروردگار می درخشد و بعضی اشخاص را در عمل خود کامروا می سازد. نوری که برای بعضی ملوک و پادشاهان پارسا اختصاص دارد بنام کیان خره یا فرکیانی موسوم گشته است<sup>۲</sup>

شیخ الاشراق در توضیح خره یا فروشی می گوید: و هر که حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نور الانوار مداومت بپوشاند رئیس طبیعی شود عالم را و امداد از عالم اعلی حضرت (حق) رسد و سخن او در عالم مسموع باشد و خواب و الهام او به کمال رسد<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> حکمت الاشراق ص ۱۵۷

<sup>۲</sup> شرح حکمت الاشراق ص ۳۵۷

<sup>۳</sup> پرتو نامه فصل دهم بند ۹۴

فَرَوَشی (خره) های زمین و آسمان و آب کار حفاظت از آنها را به عهده دارند چنانکه در اوستا می خوانیم: فَرَوَشی هائی که زمین و آسمان و آب را نگاه داشته اند می ستائیم<sup>۱</sup> و نیز در فروردین پشت می خوانیم که بهترین فَرَوَشی ها و نورها علت نظام جهان و یاری آنها به اهورا مزدا موجب قوام جهان است.

انسان با دقت در ترتیب و جزئیات اوستا با نوشته های شیخ اشراق بخوبی در می یابد که شیخ اشراق اوستا را در اختیار داشته است و بخوبی بر آن تسلط داشته مثلا در مورد کیان خره در کتاب الواح عمادی لوح چهارم می گوید:

((نوری که انسان را قوی می سازد کیان خره نام دارد.)) مطلب مذکور را در اوستا چنین می خوانیم: فَرَوَشی های نیک توانانی پاک اشونان را می ستائیم که هر دو بال رده های آراسته سپاه (دشمن) را در هم شکنند دل (سپاه) را از هم بشکافند و یاری رساندن به نیک مردان و به تنگنا در افکندن بدکرداران را چالاک از پی بتازند<sup>۲</sup>

شیخ اشراق می گوید: کیان خره به شاه فریدون اعطاء شد او به روح القدس متصل شد و بر دشمنان پیروز شد<sup>۳</sup>

در اوستا می خوانیم: فریدون پسر آبتین از خاندان توانا در سرزمین چهار گوشه ورن او را بستود<sup>۴</sup> شیخ اشراق می گوید: دوم کسی که کیان خره به او عطا شد پادشاه ظاهر کیخسرو و مبارک است که تقدس و عبودیت را برپای داشت و غیب با او سخن گفت. در عالم سنت ها را زنده گردانید و تعظیم انوار حق کرد<sup>۵</sup> و در اوستا می خوانیم: کیخسرو پهلوان سرزمین های ایرانی و استوار دارنده کشور او را بستود<sup>۶</sup> و نیز می خوانیم: فَرَوَشی خره) های نیک توانای پاک اشونان را می ستائیم که با اراده استوار و زورمندی بسیار با زبردستی به زیان دشمنان در کارند و بازوان پرتوان آن بدخواهان را در پهنه پیکار از کار باز دارند<sup>۷</sup> اگر حکمت اشراق ریشه در اوستا دارد حکمت متعالیه را به وضوح می توان در حکمت اشراق و آثار افلاطون و ارسطو و فلوطین اسکندرانی ریشه یابی نمود چنانچه نمونه مسائل ذیل را بطور وضوح می توان در تاسوعات فلوطین اسکندرانی مشاهده نمود.

<sup>۱</sup> بند ۲۲ کرده ۲ فرودین پشت

<sup>۲</sup> بند ۳۹ کرده دهم اوستا

<sup>۳</sup> لوح چهارم الواح عمادی

<sup>۴</sup> ارت پشت / ۳۳

<sup>۵</sup> لوح چهارم

<sup>۶</sup> ارت پشت / ۴۱ ارت پشت / ۴۱

<sup>۷</sup> فروردین پشت کرده پنجم بند ۳۱

۱. هر موجودی عاشق ما فوق خود است مثل آنکه جماد به نبات و نبات به حیوان و حیوان به انسان عشق می ورزند و چون همه چیز در حرکت است حرکت توأم با شوق و وجد است بسوی کمال پس هر حرکتی بسوی کمال است.
۲. عالم عقول اصل است و صدور عقول از همدیگر با تعقل بوده
۳. نفوس کلیه و تشبه نفوس به عقول در مقام صدور افعال
۴. تأثیر گذاری ستارگان در موجودات روی زمین
۵. نحوه تأثیر گذاری اشیاء اعلی در اشیاء ادنی
۶. تقسیم نفوس به نفس نباتی و نفس الارض و نفس حیوانی و انسانی
۷. ارباب انواع
۸. تفسیر از مثل
۹. افلاک صاحب روح هستند.
۱۰. ستارگان روح و عقل دارند و زمین صاحب روح است و روح زمین کمتر از ستارگان است.
۱۱. حس بینائی در ستاره ها قوی تر از زمین است و حس لامسه در زمین قوی تر از ستارگان است.
۱۲. هر موجودی می خواهد در مافوق متحد شود.
۱۳. این دنیا سایه و ظهور دنیای واقعی است که در آسمان وجود دارد و صدها مسئله دیگر که فلاسفه مسلمان بوسیله آنها کتابهای خویش را حجیم و سنگین نموده اند را بوضوح می توان در تاسوعات مشاهده نمود.

## نقد فلسفه و علماء اسلام

اکثریت علمای قدیم اعم از محدثین، فقهاء، متکلمین، مفسرین، اشتغال به فلسفه (یونانزده) را حرام و ممنوع می دانستند. پرواضح است که این بزرگواران مخالف عقل نبودند بلکه مخالف قواعد یونانی بودند که با دین سازگاری نداشت در آثار اسلامی شیعی اولین اثری که از فلسفه (یونانزده) دیده می شود وجود فلاسفه ای است (امثال ابن مقفع و ابن ابی العوجاء) که با ائمه (ع) به مناظره می پرداختند در آثار اسلامی این افراد به دهریین، شهرت داشتند و معتقد به ازلی و ابدی بودن جهان بودند، علامه مجلسی (ره) می گوید: (( فضل بن شاذان کتابی در رد فلاسفه نوشته و او از صحابه بزرگ امام صادق (ع) است و شیخ صدوق در مقدمه کتاب اکمال الدین بر فلاسفه طعن کرده است )) علامه مجلسی (ره) می گوید: مراد علم فلاسفه و دهریین از بنی یونان است که زمانی وحی را می شنیدند و علم انبیاء را کوچک می شمردند (به سخره می گرفتند) و علم خود را برتر می دانستند وقتی سقراط از (نبوت) موسی (ع) خبر شد و به او گفته شد دین را بپذیرد، گفت ما قوم با فرهنگی هستیم و احتیاجی به راهنما نداریم، رازی گفته است در ذیل: ای عمو چرا چیزی را (بتی) را می پرستی که نمی شنود و نمی بیند، (قرآن/سوره مریم/آیه ۴۲) پدر ابراهیم (ع) بر دین فلاسفه بوده است، منکر قدرت الهی و علم الهی به جزئیات بوده. (بحار الانوار ج ۵۷ ص ۱۹۸)

شیخ عباس قمی در سفینه البحار جلد هفتم ذیل حرف ((صاد)) می گوید: ((در تلبیس ابلیس است که: ابلیس بر افرادی از ملت وارد شد آنها که خود را زرنگ و باهوش تلقی می نمودند به آنها راه فلاسفه را نشان داد امثال سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و جالینوس آنها منکر خالق جهان بودند و ادیان الهی را قبول نداشتند)) به طوریکه در مطلب بالا دیده می شود قدماء معتقد بودند که سقراط و افلاطون و ارسطو موحد نبوده و ادیان الهی را منکر بودند و این همان چیزی است که به وضوح در آثار افلاطون و ارسطو و سقراط می توان مشاهده نمود همانطور که در فصل توحید گذشت. متأسفانه عده ای همیشه در پی اثبات اسلام افلاطون و ارسطو بوده اند. کار به جایی رسیده که عده ای در مجالس درس، نبوت افلاطون و ارسطو را اثبات می نمایند و به حدیث جعلی متوسل می شوند تا اعتبار فلسفه بافی خویش را افزایش دهند. شیخ عباس قمی در سفینه البحار از امام حسن عسکری (ع) از قول علامه اردبیلی نقل می کند که امام یازدهم فرمود: ای اباهاشم بزودی بر مردمان زمانی خواهد آمد که چهره ها خندان و دلها گریان خواهد بود چهره های روشن و دلهای تاریک. سنت در آنها بدعت شمرده خواهد شد و به بدعت عمل خواهد شد. مؤمن در آنها تحقیر خواهد شد و فاسق تمجید می شود. حاکمان آنها ظالم و جاهل هستند علماء آنها درباری خواهند بود سرمایه داران حق مستضعفان را خواهند دزدید کوچک ترها بر بزرگترها پیشی می گیرند بین خادم و خائن فرقی نخواهد بود هر جاهلی نزد آنها عالم است عالم در آنها حقیر است. مردمان مخلص را از حيله گر تمییز نمی دهند علمای آنها بدترین خلق خدایند به دلیل اینکه به فلسفه و تصوف مشغولند و به خدا قسم

آنها منحرف اند مخالفین ما را دوست دارند و دوستان ما را پست می شمردند آن علماء اگر به منصب برسند رشوه می گیرند و اگر از منصب کنار بروند به عبادت ربائی مشغول می شوند بدانید آن علماء راهزنان راه مؤمنین اند و دعوت کنندگان به سوی الحادند. هر کسی آنها را ببیند باید از آنها پرهیز کند تا بتواند ایمان و دین اش را حفظ کند. شیخ مفید در ذیل آیه (اعلم ان الله على كل شيء قدير) می فرماید: این مطلب قرآن است و در قدرت خدا مسلمین و اهل کتاب اختلاف ندارند و از عرف ما بدور است. عقیده به عدم قدرت خدا (البته) ملحدین و دهریین طبیعت گراهای یونانی و مدعیان فلسفه منکر قدرت خدا هستند.

(الفصول العشره ص ۸۷ شیخ مفید/۱۹۹۳/بیروت)

سید مرتضی نظر فلاسفه را که صفت حی فعال را نفس می دانند به شدت رد می کند.

(ص ۱۱۴/الذخیره فی علم الکلام)

شهید ثانی: می فرماید علوم حرام عبارت اند از سحر و شعبده و بعضی الفلسفه. (ص ۳۸۱ منیه المرید/۱۳۶۸) از بزرگترین فقهای شیعه، محمد نجفی که کتاب جواهر الکلام آن بزرگوار به عنوان کتاب مرجع فقهی شناخته می شود با اشاره به فلسفه می گوید: به خدا سوگند پیامبر (ص) از سوی خدا نیامد مگر برای ابطال این خرافه ها و مزخرفات. (مستدرک سفینه البحار ج ۸/ص ۲۹۸)

از بزرگترین علمای اصول میرزای قمی که کتاب قوانین ایشان از کتب مرجع اصول فقه است می گوید: طریقه ایشان (فلاسفه) با طریق اسلام مباین است قواعد ایشان با طریقه اسلام موافقت نمی کند نه معراج جسمانی با استحاله ی خرق و التیام می سازد و نه سواری ملائکه با اسبان ابلق... و حق و تحقیق آن است که آن جماعتی که اثبات عقول می کنند (فلاسفه) و می گویند همین دین پیغمبر است و به احادیثی که در باب عقل و جهل از ائمه روایت شده استدلال می کنند بسیار دور رفته اند به جهت آنکه آن احادیث هیچ دلالتی بر مدعای ایشان ندارد و مراد از عقل در آن اخبار همان ملاک تکلیف است.

(ص ۱۹۸ بازگشت / محمد حسین طباطبائی / به نقل از قم نامه / ۳۶۴)

علامه بزرگوار امینی صاحب الغدیر در مورد شهرستانی می گوید: اعتقادات باطله ایشان ( ناشی از دوری از نور شریعت و اشتغال او به ظلمات فلسفه است. (الغدیر ج ۳ / ص ۱۴۷)

فیض کاشانی بانی مدرسه فیضیه به فلسفه (یونانزده) اشتغال داشت ایشان بعد از تفکر و تفحص از فلسفه (یونانزده) توبه نمود و رساله الانصاف را نوشت ایشان در این رساله از ضیاع وقت در فلسفه اظهار ندامت می کند و در مورد فلاسفه می گوید: (( همانا این قوم گمان کرده اند که بعضی از علوم دینی هست که در قرآن و حدیث یافت نمی شود و از کتب فلاسفه یا متصوفه می توان دانست از پی آن باید رفت این



مسکینان نمی دانند که خلل و قصور از جهت حدیث یا قرآن نیست بلکه خلل در فهم و قصور در درجه ایمان ایشان است. (ص ۱۸۶ / الانصاف / فیض کاشانی)

مرجع بزرگ شیعه سید ابو الحسن اصفهانی معتقد است اگر کسی مالی را به عنوان علماء وقف نماید آن مال را تنها می توان به علماء شریعت داد و به علماء حکمت (فلسفه) نمی توان داد. (وسیله النجاه ج ۲ / کتاب وقف / مسئله ۵۳) آیه الله العظمی میرزا مهدی اصفهانی در کتاب ابواب الهدی می گوید: گرفتاریهای شیعه از جهت دسیسه های بنی العباس بود که چون دیدند بنی امیه برای نابود کردن اهل بیت پیغمبر (ع) دست به شمشیر بردند. به کشتن و اسیر کردن ایشان رسوای جهان شدند و مورد تنفر خاص و عام گردیدند بنی عباس بنا گذاردند بطور دیگری اهل بیت پیغمبر (ع) را از بین ببرند علوم پیچ در پیچ فلسفه یونان را در بین مسلمین رواج دادند تا آنکه بوسیله سرگرم کردن مسلمین به آن علوم غلط، وجهه علمی اهل بیت (ع) را از بین ببرند... و کار این دسیسه و ترویج فلسفه یونان و تصوف به جایی رسیده که تا کنون هم بعضی مخلصین ائمه اطهار (ع) علم حقیقی را همان علوم باطله و فاسده فلسفه یونان و عرفان صوفیه می دانند و در مجالس رسمی آنها را می خوانند و درس می دهند و درس می گیرند و توجه کامل نمی کنند که این همه فرمایشات ائمه اطهار (ع) موجود است که با شرح و بیان بطلان قواعد فلسفه و تصوف را ظاهر کرده اند و پیغمبر اسلام هم مرجع بعد از خود را فقط قرآن و عترت خود قرار داده نه علوم فلسفه و تصوف. (ص ۳- ابواب الهدی)

آیه الله العظمی خوئی از مراجع معاصر در مورد فلسفه می فرماید: به وسیله کتب فلسفی کشمکشی تا آنجا میان مسلمین به وجود آمد که به کشتن یکدیگر اقدام می نمودند و در این میان چه آبروهایی که از مردم بر باد رفت، و چه مردم بی گناهی کشته شدند و نمی دانم و ای کاش می دانستم خلاف افکنان بین مسلمین چه جوابی برای ارتکاب این جنایت بزرگ در پیشگاه الهی خواهند داد پس باید گفت: انا لله و انا الیه راجعون (ص ۴۳۱ البیان)

از مراجع معاصر مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی در تعلیقات جلد اول احقاق الحق می گوید: خداوند ما را مصون بدارد از بافته های عرفان و فلسفه و تصوف. ما و شمارا از کسانی که متمسک به در اهل بیت (ع) شدند قرار دهد. (ص ۱۸۳ تعلیقه ج ۱ / احقاق الحق)

آیه العظمی گلپایگانی در مدرسه خود در قم تعلیم و تعلم فلسفه را حرام و ممنوع نمودند.

شیخ بهائی که بیشتر دیدگاهی کلامی، فقهی دارد در نقد فلسفه می گوید:

ای کرده به علم مجازی خو	نابرده ز علم حقیقی بو
سرگرم به حکمت یونانی	دل سرد ز حکمت ایمانی
یک در نگشوده ز مفتاحش	اشکال افزوده ز ایضاحش
راهی نموده اشاراتش	دل شاد نشد ز بشاراتش
تاکی ز شفایش شفا طلبی	و از کاسه زهر دوا طلبی
تاکی به هزار شعف لیبی	ته مانده کاسه ابلیسی
سوره المؤمن فرمود نبی	از سوره ارسطو چه می طلبی
تاچند ز فلسفه در لافی	وین یابس و رطب بهم بافی
رسوا کردت در بین بشر	برهان ثبوت عقول عشر
علمی که مطالب آن این است	تو بدان که فریب شیاطین است
تا چند دو اسبه همی تازی	تا کی به مطالعه اش نازی
این علم دنی که تورا جان است	فضلات فضائل یونان است
تا چند ز غایت بی دینی	خشت کتبش بر هم چینی
تو پشت به کتاب خدا دادی	و اندر پی آن کتب افتادی
نی رو به شریعت مصطفوی	نی رو به حقیقت مرتضوی
نی بهره ز علم فروع و اصول	شرمی بادت ز خدا و رسول

به طوریکه گذشت شیخ مفید(ره)، سید مرتضی(ره) علامه مجلسی(ره)، شیخ عباس قمی(ره)، شیخ صدوق(ره)، میرزای قمی(ره)، شیخ بهائی، آیت الله العظمی ابوالحسن اصفهانی(ره)، صاحب جواهر(ره)، صاحب الغدیر(ره)، آیت الله العظمی مرعشی نجفی(ره)، آیت الله العظمی گلپایگانی(ره) مخالف فلسفه(یونانزده) بوده و می دانیم این افراد منعکس کننده عقاید تشیع و تفکر شیعی هستند نه بوروکرات ها و تکنوکراتهای دست پروده فلسفه (یونانزده) و اولاد آن (علوم اجتماعی) که به نام خدمت به دین و بشر در جهان گل کاشتند. البته نادیده گرفتن خدمات بعضی از فلاسفه مسلمان نیز بی انصافی است اما آن خدمات در چارجوب قواعد یونانی حاصل نشد بلکه حاصل تفکر جداگانه ای بود که ریشه در قرآن و سنت داشت لذا فلسفه (بمعنای شرح افکار یونانی) نامیدن این قسمت از افکار این بزرگواران ظلم و جفا به آنهاست

سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی و شاگرد شیخ انصاری، متفکر بزرگ جهان اسلام در مورد فلسفه معتقد است که بزرگ ترین ضعف فلسفه ای که از یونان وارد گردیده آنست که حقایق آن بر ما آشکار نشده است زیرا فلاسفه مسلمان نظریات یونانی هارا مصون از خطا جلوه دادند و ابواب چون و چرا را بستند زیرا خود فلاسفه مسلمان اعتقاد پیدا کرده بودند که فلاسفه صاحب عقل مطلق و خداوندان قوای قدسیه و مکاشفه

حقه هستند واقوال فلاسفه یونان را مانند وحی آسمانی قبول و عوام گونه تقلید نمودند. سید معتقد است یکی دیگر از علل انحراف فلسفه مذکور مخلوط بودن مطالب آن با عقاید صابئین و ستاره پرستان است زیرا یونانی ها ستاره پرست بودند. سید با اشاره به یونان زدگی صدرا می گوید: ملاصدرا را اعتقاد بدان قوم، بر آن داشت که کفر و زندقه و الحاد را در حق آنها محال شمرده، در صدمه محامات (حمایت) از ذیمقراطیس و تالس و انبازقلس و ابیقور و غیره بر آمد و هر یک از اقوال ایشان که صریح در انکار صانع بود، تأویل نموده عذر های سست از طرف آنها آوردن گرفت و شهاب الدین مقتول، دایره تقلید را وسعت داده اقوال زرتشت را نیز به اعتماد تام بلائینه حقه و حجج صدقه، پذیرائی نمود و قول به نور و ظلمت را رونقی تازه داد

سید با لحن تحقیر آمیز مباحث مطرح در فلسفه اعم از طبیعیات و الهیات را نقد می نماید و خطاب به کسانی که مشغول آن هستند با بکارگیری اصطلاحات فلسفی می گوید: آیا سبب فقر و فاقه و بیچارگی و پریشان حالی مسلمانان چیست و این حادثه عظمی و بلیه کبری را علاجی هست یا نه؟  
آیا مبدأ اول و حق مطلق از برای اصلاح آنان سببی و مقتضی و موجبی قرار داده است یا نه؟  
و آیا نفس اصلاح این امت ممکن است یا محال. و اگر ممکن است آیا وقوع می تواند پذیرفت و یا ممتنع بالغیر است؟

و اگر ممکن الوقوع است آیا اسباب و شرایط و معدات آن چه باشد و علت مادیه و صوریه آن کدام است و موجد آن چه و جزء اخیر علت تامه آنرا چه نام است؟

(الآثار کامله جلد ۹ ص ۱۱۱ سیدجمال الدین حسینی افغانی)

عجب تر آنکه یک لمپی در پیش خود نهاده از اول شب تا صبح شمس البازغه (فلسفه) را مطالعه می کنند و یک بار در این معنی فکر نمی کنند که چرا اگر شیشه او را برداریم دود بسیار از آن حاصل می شود و چون شیشه را بگذاریم، هیچ دودی از آن پیدا نمی شود؟ خاک بر سر این گونه حکیم و خاک بر سر این گونه حکمت، حکیم آنست که جمیع حوادث و اجزای عالم، ذهن او را حرکت بدهد نه آنکه مانند کورها، در یک راهی برود که هیچ نداند که استیشن و پایان آن کجاست. (ص ۱۳۳ همان)

لازم به ذکر است که دانشمندان معروف سنی نیز مخالف فلسفه بودند به طوریکه غزالی با آنکه به عنوان یکی از شارحان روانشناسی قرآنی و اسلامی شهرت دارد علیه فلسفه، تهافت الفلاسفه را نوشت و ابن خلدون مؤسس جامعه شناسی و علوم اجتماعی می گوید: ضرر فلسفه در دین زیاد است گناه برای کسانی است که تقلید فلسفه نمایند. (المقدمه ص ۵۱۴)

در مقدمه ابن خلدون فصل بیست و پنجم را اختصاص داده است به ابطال فلسفه و فساد کسانی که در آن ممارست می کنند.

اقبال لاهوری از افرادی است که در آثار خویش فلسفه را به معنای تفکر گرفته و فلسفه (تفکر) زرتشت، اشعری و غزالی را مورد تحلیل قرار داد، با آنکه قبل از او این افراد از دایره فلسفه رایج خارج بوده و به عنوان فیلسوف مطرح نبودند، بدین ترتیب او ثابت نمود که فلسفه معادل یونانی مآبی نیست. او افلاطون را گوسفندی درلباس آدم نامید. او در کتاب احیای تفکر دینی معتقد است که فلسفه یونان، مسلمین را از تفکر قرآنی که فطری بود دور نموده است، در دیوان اردو فیلسوف را به کرکس تشبیه می‌نماید و فلسفه را دوری از زندگی می‌نامد و در دیوان فارسی می‌گوید:

فلسفی را باسیاست دان با یک نظر مسنج

دیده این خورشید خاموش و دیده آن بی نمی

این یکی شد ترا بر قول حق حجت نا استوار

و آن یکی بر قول باطل دلیل محکمی

او در جای دیگر می‌گوید:

مکدر کرد مغرب چشمه های علم و عرفان را

جهان را تیره تر سازد چه مشائی چه اشراقی

دل گیتی أنا المسموم أنا المسموم فریادش

خرد نالان که ما عندی بتریاق ولا راقی

پس از اقبال ابوالاعلی مودودی بنیانگذار جماعت اسلامی از علماء اهل سنت روش او را ادامه داد مودودی در سال ۱۹۴۱ میلادی در یک سخنرانی خطاب به دانشجویان می‌گوید: دانشجویان را باید با تفکر قرآنی آشنا نمود تا بتواند نقائص فلسفه هندو را درک نماید و بفهمد که فلسفه یونان چگونه گمراه شد و فلاسفه مسلمان و متکلمین پایشان از کجا لغزید، او معتقد است که به دانشجویان تدریس مکاتب مختلف فلسفی از ضروریات است اما باید توجه نمود که مراد از فلسفه اسلامی آن فلسفه ای نیست که مسلمین آنرا از افلاطون، ارسطو و فلوطین اخذ نمودند و بر همان خطوط آنرا توسعه (فربه) دادند مراد از علم کلام نیز آن علمی نیست که از منطق و فلسفه یونان تأثیر پذیرفت، زیرا هر دو علم مذکور دیگر ارزشی ندارند و فلسفه متکلمین و فلاسفه مسلمان، اسلامی نبود و نباید به نام فلسفه اسلامی تدریس شود و گرنه موجب سوء تفاهم بلکه موجب گمراهی خواهد بود در حقیقت فلسفه اسلامی بصورت مدون به وجود نیامده بلکه پراکنده است و باید تدوین شود، قرآن به ما راههای استدلال فطری را یاد می‌دهد که از روش ناقص منطقی (ارسطویی) بهتر است و به تمام سوالهای ما جواب می‌دهد با بکار بردن روش مذکور باید فلسفه اسلامی از سر نو تدوین شود"<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> ص ۱۲۰ تعلیمات / مودودی

در روش افراد مذکور فلسفه بمعنای تفکر بکار رفته و فلسفه اسلامی عبارت از جنبه های عقلانی اسلام دانسته می شود و شرح فلسفه یونان را فلسفه اسلامی نمی دانند با روش مذکور تاریخ فلسفه اسلامی تدوین شده و در کتب درسی دبیرستانها و دانشگاههای پاکستان اعمال شد و در دیگر کشورهای اسلامی نیز این روش برتری دارد.

چنانچه سیدحسین نصر با اشاره به اولین تدوین تاریخ فلسفه اسلامی می گوید: در دهه سی و چهل هجری شمسی در پاکستان کوشش عظیمی برای تدوین یک تاریخ فلسفه اسلامی کامل انجام پذیرفت و دولت مرکزی را زیر نظر دانشمند و فیلسوف معروف آن دیار میان محمد شریف بنیاد گذاشت و با دعوت از دانشمندان دور و نزدیک تاریخ فلسفه مفصلی تدوین یافت که بالآخره در سال های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۶ در دو جلد به زبان انگلیسی در آلمان انتشار یافت و بعداً نیز به زبان فارسی بر گردانیده شد.

( پیشگفتار-تاریخ فلسفه اسلامی جلد اول زیر نظر دکتر سید حسین نصر)

مصطفی عبدالرزاق استاد دانشگاه قاهره نیز این روش را در بررسی تاریخ فلسفه اسلامی ادامه داد و این نظر را به صورت کتابی مدون در آورد کتاب مذکور را بنام زمینه تاریخ فلسفه اسلامی. دکتر فتح علی اکبری به فارسی ترجمه نموده است. دکتر علی سامی النشار استاد فلسفه روش استاد خویش عبدالرزاق را ادامه داد بزرگترین اثر سامی نشأت الفکر الفلسفی فی الاسلام نام دارد مصطفی عبدالرزاق معتقد است که فلسفه اسلامی را باید در آرای متکلمین و فقهای مسلمین جستجو نمود که آغاز عقلانیت اسلامی بر پایه قرآن و سنت در آرای آنها بوده است این روش مورد قبول جهان اسلام قرار گرفت و تقریباً تمام جهان اسلام به غیر از ایران را در بر گرفت چنانچه مهمترین تواریخ فلسفه اسلامی چون تاریخ فلسفه در اسلام نوشته میان محمد شریف و تاریخ فلسفه در جهان اسلامی نوشته حنا الفاخوری، باروش مذکور به رشته تحریر در آمدند مصطفی عبدالرزاق در تبیین نظرات خویش می گوید: اجتهاد با رأی همانا آغاز نظر عقلی است این اجتهاد با رای در احکام شرعی همانا نظر عقلی است که در نزد مسلمین روئیده است و این نظر عقلی زیر سایه قرآن و بطور کلی به سبب دین اسلام جوانه زد و رشد و نمو نمود و مذاهب فقهی از آن نشات گرفتند و در دامن آن یک علم فلسفی یعنی علم ((اصول فقه)) به بار آمد و تصوف نیز در خاک آن روئید چنانکه بیان خواهیم کرد و این قبل از آن بود که فلسفه یونانی کارش در متوجه ساختن نظر مسلمین به ماوراء الطبیعه و الهیات به انحاء خاص شروع کند کسی که در تاریخ فلسفه اسلامی بحث می کند باید نخست اجتهاد با رای را در بدو پیدایش و از سادگی اولیه اش تا زمانی که بصورت نظامی از اصولهای بحث علمی در آمد که دارای اصول و قواعد خویش گردید مورد بحث و بررسی قرار دهد.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> صفحه ۱۳۹ زمینه تاریخ فلسفه اسلامی

نه از ساقی نه از پیمانہ گفتم  
شنیدم آنچه از پاکان امت

حدیث عشق بی باکانہ گفتم  
ترا با شوخی رندانہ گفتم

اقبال لاهوری

والسلام

کتابنامه

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- اصول کافی
- ۴- بحار الانوار

## دیگر منابع

۱. ربیع الفکر اليونانی الدكتور عبدالرحمن بدوی بیروت ۱۹۷۹ دارالقلم
۲. مع الفلسفه اليونانیه الدكتور محمد عبدالرحمن مرحبا منشورات عویدات بیروت ۱۹۸۸
۳. خریف الفکر اليونانی تألیف عبدالرحمن بدوی ۱۹۷۹ بیروت
۴. مدخل لقرائت الفکر الفلسفی عندالیونان دکتر کصطفی النشار شرکت مساهمه مصریه
۵. ملامح الفکر الفلسفی عندالیونان/دكتور حریب عباس عطیتو اسکندریه ۲۰۰۳
۶. عوامل تقدم الفکر الحضاری اليونانی القديم واسبابه دکتر خلیل ساره ۲۰۰۱ دمشق
۷. الفلسفه اليونانیه تاریخها و مشکلاتها الدكتور امیره حلمی مطر ۱۹۹۸ دار قباء قاهره
۸. قصه الفلسفه اليونانیه احمد امین مکتبه النهضه المصریه ۱۹۳۵
۹. المصادر الشرقيه للفلسفه اليونانیه الدكتور مصطفى النشار دار قباء ۱۹۹۷
۱۰. التراث اليونانی فی الحضاره الاسلامیه عبدالرحمن بدوی دارالقلم بیروت لبنان
۱۱. الحریه فی الفلسفه اليونانیه دکتر محمود مراد دارالوفاء اسکندریه ۱۹۹۹
۱۲. تاریخ الفلسفه اليونانیه الدكتور محمد عبدالرحمن مرحبا عزالدین بیروت ۱۹۹۳
۱۳. من الفلسفه اليونانیه الی الفلسفه الاسلامیه الدكتور محمد عبدالرحمن مرحبا ۱۹۸۳ عویدات بیروت
۱۴. تاریخ الفلسفه اليونانیه من منظور الشرقي/مصطفى النشار دار قباء قاهره ۲۰۰۰
۱۵. موسوعه الفلسفه والفلاسفه دکتر عبدالمنعم الحفنی مکتبه مدبولی
۱۶. الافلاطونیه المحدثه عندالعرب عبدالرحمن بدوی کویت ۱۹۷۷
۱۷. ارسطو عندالعرب عبدالرحمن بدوی ۱۹۷۸ کویت
۱۸. دراسات فالفلسفه القديمه دکتر محمد علی ابوریان، ۱۹۹۹ دارالمعرفه الجامعیه
۱۹. روادالفلسفه الحدیثه دکتر علی عبدالمعطی محمد ۲۰۰۰ دارالمعرفه الاسکندریه
۲۰. الفیلسوف کانط والکانطیه الجدیده دکتر عبدالوهاب جعفر دارالمعرفه الاسکندریه ۲۰۰۰
۲۱. المارکسیلامیه والقرآن المحامی محمد صیاح المعراوی ۲۰۰۰ دمشق

۲۲. الفلسفه المعاصره فى اروبا ترجمه دكتور عزت قرنى ۱۹۹۲ الكويت
۲۳. جزور فلسفيه الدكتور كمال اليازجى درالجيل بيروت ۱۹۹۲
۲۴. الاستشراق والفلسفه الاسلاميه ۱۹۹۵ الدكتور محمد حسيني ابوسعیده قاهره
۲۵. فى الفلسفه الاسلاميه مدخل و قضايا دكتور محمود على عزام دارالهدايه
۲۶. الفكرالفلسفى فى الاسلام الدكتور عبدالحليم محمود دارالمعارف قاهره
۲۷. آراء نقديه فى مشكلات الدين والفلسفه والمنطق الدكتور مهدى فضل الله دارالاندلس بيروت ۱۹۸۱
۲۸. الظاهراتيه و فلسفه اللغه دكتور عزالعرب بنانى بيروت افريقياالشرق ۲۰۰۳
۲۹. اللغه والمنطق دكتور حسان الباهى دارالامان رباط ۲۰۰۰
۳۰. حقيقت الفلسفات الاسلاميه جلال العشرى القاهره ۱۹۹۱
۳۱. ابن رشد و فلسفه الدينيه الأنجلو مصريه قاهره
۳۲. بيت الحكمت العباسى عبدالامير الأعمم ۲۰۰۱ بغداد
۳۳. مدخل لدراسه الفلسفه الاسلاميه حامد طاهر ۱۹۸۵ قاهره
۳۴. الرسائل اخوان الصفا دارالمرصاد بيروت ۱۹۵۷
۳۵. الفلسفات الهنديه دارالاندلس دكتور على زيغور ۱۹۸۷ بيروت
۳۶. الفتوحات المكيه ابن عربى القاهره ۱۹۸۶
۳۷. موسوعه الاديان فى العالم ۲۰۰۰ م بيروت
۳۸. القاديانيه الشيخ الظاهر العاملى ۱۹۹۹ بيروت
۳۹. تاريخ الفلسفه الاسلاميه الدكتور ماجد فخرى بيروت ۱۹۷۴
۴۰. تاريخ الفلسفه العربيه حناالفاخورى دارالجيل بيروت ۱۹۹۷
۴۱. مذاهب فلاسفه المشرق دكتور محمد عاطف العراقى دارالمعارف ۱۹۷۸
۴۲. مصادر الفلسفه العربيه ابو يعرب مرزوقى ۱۹۸۹ تونس
۴۳. مقالات فلسفيه لمشاهير فلاسفه العرب مسلمين ونصارى لويس شيخو ۱۹۸۵ قاهره
۴۴. كتابت تاريخ الفلسفه العربيه المعاصره بغداد ۲۰۰۳
۴۵. من قضايا الفكرالفلسفى والعلمى عندالعرب دكتور مرقت عزت بالى مصر ۱۹۹۷
۴۶. تاريخ الفكرالفلسفى فى الاسلام دكتور محمد على ابوريان دارالمعرفت مصر
۴۷. تدريس الفلسفه والبحث الفلسفى فى الوطن العربى اجتماع الخبراء مراكش ۱۹۸۷
۴۸. امير مومنان(ع) - آيت الله سيد محمد شيرازى
۴۹. ابواب الهدى - آيت الله ميرزا مهدى اصفهانى



۵۰. میزان المطالب/آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی
۵۱. شناخت در اسلام/ آیت الله آل اسحاق
۵۲. اصول حکومت آتن - ارسطو - ترجمه باستانی پاریزی
۵۳. آینده یک پندار - زگمند فروید - ترجمه هاشم رزی - ۱۳۴۰
۵۴. فلسفه هند قدیم از ماللهند - ابوریحان بیرونی - ترجمه اکبر دانا سرشت
۵۵. ریگ ودا - نشر نقره - چاپ سوم - ۱۳۷۲
۵۶. دوره آثار افلاطون - ترجمه محمد حسن لطفی
۵۷. سیاست ارسطو - ترجمه حمید عنایت / ۱۳۷۱
۵۸. نیکو ماخوس ارسطو - ترجمه محمد حسن لطفی
۵۹. متافیزیک ارسطو - ترجمه محمد حسن لطفی
۶۰. کنفوسیوس خردمند - ترجمه رضا صدوقی - ۱۳۴۵
۶۱. یونان باستان - ففتح ... محبتائی
۶۲. کلیات اقبال لاهوری اردو و فارسی
۶۳. تاریخ تمدن - ویل دورانت - ترجمه - حسین آریان پور
۶۴. اسرار اساطیر هند - دکتر امیر حسین ذکرگو
۶۵. تاریخ ملل شرق و یونان - آلبرماله - ترجمه میرزا عبدالحسین خان هژیر

۶۶. تاریخ فلسفه غرب - برتراند راسل - ترجمه دریابندری
۶۷. تاریخ فلسفه - ویل دورانت - عباس زریاب
۶۸. شهریار ماکیاولی - ترجمه داریوش آشوری
۶۹. اتللو شکسپیر
۷۰. هملت شکسپیر
۷۱. فاوست گوته
۷۲. الکترا / سوفوکلس - ترجمه محمد سعیدی - ۱۳۶۶
۷۳. جوان مسلمان و دنیای متجدد - سیدحسین نصر - ترجمه مرتضی اسعدی
۷۴. جستاری در فهم بشر - جان لاک - ترجمه رضازاده شفق
۷۵. جامعه باز و دشمنان آن - کارل پوپر - عزت ا... قولادوند
۷۶. نبرد من - آدولف هیتلر - ترجمه فرشاد
۷۷. عناصر فلسفه حق - هگل - ترجمه مهبد وثوقی
۷۸. هنگامه تاریخ - جواد بهمنی - ۱۳۵۷
۷۹. آزادی و سازمان - راسل - ترجمه علی رامین
۸۰. نگاهی به تاریخ جهان - جواهر لعل نهرو - ترجمه محمود تفضلی
۸۱. تاریخ هرودت - ترجمه دکتر هادی هدایتی
۸۲. ایلپاد - هومر - ترجمه سعید نفیسی
۸۳. فلسفه از آغاز تاریخ - ج ۱ - محمد رشاد
۸۴. گیتا
۸۵. روح القوانین مونتسکیو - ج ۱ - ترجمه علی اکبر مهتدی -
۸۶. انتشارات امیر کبیر
۸۷. قراردادهای اجتماعی - ژان ژاک روسو - ترجمه غلامحسین زیرک زاده - شرکت سهامی چهر - ۱۳۳۵
۸۸. فرهنگ اساطیر یونان و روم - پیرگریمال - ترجمه احمد بهمنش
۸۹. مکالمات کنفوسیوس - ترجمه حسین کاظم زاده - ایرانشهر - چاپ شرکت این سینا - ۱۳۴۴
۹۰. اصول نظریات اپیکور - ترجمه رضا صدوقی - ۱۳۴۵
۹۱. کتاب مقدس ( یعنی عهد عتیق و جدید ) - چاپ دارالسلطنه لندن
۹۲. لسان العصر - اکبر اله آبادی ( اردو ) - ۱۹۴۰ م - اله آبادهند

۹۳. تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم - فریدون آدمیت - روشنگران - ۱۳۷۵
۹۴. عهد جدید - ترجمه کشیش سارو خاچیکی
۹۵. جهانی شدن با کدام هدف - مگداف هری - ترجمه ناصر زرافشان - ۱۳۸۰ آگاه
۹۶. جهانی شدن - رونالدو رابرتسون - ترجمه کمال پولادی - ۱۳۸۰
۹۷. مقدمه ابن خلدون - ترجمه محمد پروین گنابادی - مقدم - ۱۳۶۲
۹۸. برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی - ساموئل هانتینگتون - ترجمه محمدعلی حمید رفیعی - ۱۳۷۸
۹۹. متفکران یونانی - تئودور گمپرتیس - ترجمه محمد حسن لطفی
۱۰۰. فراسوی نیک و بد - نیچه - ترجمه داریوش آشوری - ۱۳۷۳
۱۰۱. اراده قدرت - نیچه - ترجمه دکتر مجید شریف - نیل - ۱۳۷۷
۱۰۲. لویاتان - توماس هابز - ترجمه حسین بشریه - ۱۳۸۰
۱۰۳. جستاری در فهم بشر - جان لاک - ترجمه رضا زاده شفق - ۱۳۸۰
۱۰۴. برگزیده افکار راسل - تألیف پروفیسور رابرت اگنر - ترجمه عبدالرحیم گواهی
۶۱. ۱۰۵
۱۰۶. کشف هند - جواهر لعل نهرو - ترجمه محمود تفضلی
۱۰۷. صلح جهانی - سید قطب - ترجمه هادی خسرو شاهی
۱۰۸. شهریار - ماکیاولی - ترجمه محمود محمود
۱۰۹. ادیان شرق و فکر غرب - رادا کریشنا - ترجمه خسرو جهاننداری
۱۱۰. نقش ایرانیان در تمدن جهان - عبدالرفیع حقیقت - ۱۳۷۸
۱۱۱. در آسمان - ارسطو - ترجمه اسماعیل سعادت - هرمس
۱۱۲. رساله فی الحدوث - ملا صدرا -
۱۱۳. المبداء و المعاد - ملا صدرا
۱۱۴. فن ربوبیات - ملا صدرا
۱۱۵. أسفار - ملا صدرا
۱۱۶. شرح منظومه - ملا هادی سبزواری
۱۱۷. فتوحات مکيه - ابن عربی
۱۱۸. سیری در تاریخ فرهنگ و ادب یونان باستان - ادیت همیلتون -

۱۱۹. ترجمه مریم شهروز تهرانی
۱۲۰. یونان باستان - فتح ا... محبتائی
۱۲۱. یونانیان و بربرها - امیر مهدی بدیع
۱۲۲. امیل - روسو - غلامحسین زیرک زاده
۱۲۳. اوستا - گزارش جلیل دوست خواه - ۱۳۵۷
۱۲۴. نقدی بر فلسفه ارسطو و غرب - سید محمد رضا علوی سرشکی